

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۹)

مباحث ایدئولوژیک

مهندس مهدی بازرگان

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید استاد مطهری)

فهرست مطالب

۷	فهرست تفصیلی مطالب.....
۱۳	پیشگفتار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.....
۱۷	نماز.....
۳۹	دل و دماغ.....
۶۱	یادداشتی از سفر حج.....
۷۵	آموزش تعالیم دینی.....
۹۷	تربیت و تعلیم دینی.....
۱۹۱	خانه مردم.....
۲۲۹	علی و اسلام.....
۲۴۱	درس دینداری.....
۳۴۳	دعا.....
۴۰۳	نیک‌نیازی.....
۴۳۹	فهرست آیات.....
	فهرست روایات.....
	نمایه.....

فهرست تفصیلی مطالب

صفحه

عنوان

نماز

۱۹...	آغاز مطلب
۲۰...	شرایط نماز
۲۱...	وقت نماز
۲۱...	نیت، قصد قربت
۲۱...	مال حلال و کار با شرافت
۲۲...	پاکیزگی و بهداشت
۲۳...	غسل
۲۳...	وضو
۲۴...	تیمم
۲۴...	قبله
۲۵...	طمأنینه
۲۶...	انجام نماز
۲۶...	اذان و اقامه
۲۸...	در پناه پروردگار
۲۹...	آیین گشایش نماز، تکبیرة الاحرام
۳۰...	حمد و سوره
۳۲...	رکوع

سجود... ۳۳

قنوت... ۳۳

تشهد... ۳۴

تسبیحات اربعه... ۳۶

تکبیر مستحب... ۳۶

سلام... ۳۶

دل و دماغ

آغاز مطلب... ۴۱

یادداشتی از سفر حج

در مسجد رسول الله... ۶۳

الله اکبر!... ۶۵

مسجد رسول الله!... ۶۵

سبحان الله!... ۶۶

تعرف الاشیاء باضدادها... ۶۹

آموزش تعالیم دینی

آغاز مطلب... ۷۷

تربیت و تعلیم دینی

مقدمه... ۹۹

طرح برنامه تعلیمات دینی ابتدائی... ۱۰۳

سال اول... ۱۰۳

سال دوم... ۱۰۴

سال سوم... ۱۰۵

سال چهارم... ۱۰۸

سال پنجم... ۱۱۳

سال ششم... ۱۱۹

برنامه کلاس چهارم دبستان... ۱۲۵

- درس اول، نتیجه کار و حاصل زحمات ۱۲۵...
 درس دوم، گوسفندهای لار ۱۲۷...
 درس سوم، احمد برای خواهر خود شیرینی می خرد ۱۲۹...
 درس چهارم، فرستاده‌های خدا ۱۳۱...
 درس پنجم، خداشناسی حضرت ابراهیم(ع) ۱۳۳...
 درس ششم، درود بر محمد(ص) و بر خاندان او باد ۱۳۵...
 درس هفتم، خدیجه(س) و علی(ع) ۱۳۷...
 درس هشتم، از مکه تا مدینه ۱۳۹...
 درس نهم، خداپرستان ۱۴۱...
 درس دهم، خواب جمشید ۱۴۳...
 درس یازدهم، خدای جمشید ۱۴۵...
 درس دوازدهم، پرستش برای چه؟ ۱۴۷...
 درس سیزدهم، مأمور اجرا ۱۴۹...
 درس چهاردهم، گردش عید ۱۵۱...
 درس پانزدهم، بهشت و جهنم ۱۵۳...
 درس شانزدهم، پیغمبر راستگو بود ۱۵۷...
 درس هفدهم، گفته‌های پیغمبر ۱۵۹...
 درس هجدهم، نیکوکاری یا کلید بهشت ۱۶۱...
 درس نوزدهم، چند آیه از سوره کهف ۱۶۳...
 درس بیستم، بهره مال ۱۶۷...
 درس بیست و یکم، بنی آدم اعضای یکدیگرند ۱۶۹...
 درس بیست و دوم، عاشورا ۱۷۱...
 درس بیست و سوم، پیشوایان ۱۷۳...
 درس بیست و چهارم، بقال کم فروش و صراف تنزیل خوار ۱۷۷...
 درس بیست و پنجم، عدالت ۱۷۹...
 درس بیست و ششم، علی سرباز وظیفه ۱۸۱...
 درس بیست و هفتم، حاجی عبدالله ۱۸۳...
 درس بیست و هشتم، آدم حسود ۱۸۵...

درس بیست و نهم، عیادت پیغمبر از یهودی ... ۱۸۷
درس سی ام، اولین موقوفه ... ۱۸۹

خانه مردم

آغاز مطلب ... ۱۹۳
کنجکاوای ... ۱۹۳
هم فال و هم تماشا ... ۱۹۵
بالاترین منفعت‌ها ... ۱۹۷
صلحجویی قرآن در سیر تحولی آن ... ۱۹۹
مردم ... ۲۰۲
اتحاد مثلث ... ۲۰۵
پرچم وحدت ... ۲۰۷
اختلافات عقیدتی و جنگها ... ۲۰۸
دور زدن اختلاف ... ۲۱۱
دستگیره برای ذهن‌ها و دلها ... ۲۱۴
برای مردم ... ۲۱۶
انتقال مأموریت ... ۲۱۸
مقتضی موجود و مانع ... نیز موجود ... ۲۲۱
استیفای حقوق موروثی ... ۲۲۴
سلاح صلح ... ۲۲۴

علی و اسلام

آغاز مطلب ... ۲۳۱

درس دینداری

مقدمه ... ۲۴۳
۱- احتیاج به دین ... ۲۴۹
۲- انتخاب معشوق و معبود ... ۲۵۷
شرایط اصلی پرستش ... ۲۵۷

- معشوق‌ها و معبودهای بشر ... ۲۶۰
- دسته‌بندی پرستش‌ها ... ۲۶۱
- جدول پرستش ... ۲۶۳
- مطالعه و مقایسه ... ۲۶۴
- ۳- دینداری ... ۲۷۱
- مقایسه به لحاظ ماهیت و نوع تعلیمات و عبادات ... ۲۷۲
- مقایسه به لحاظ سیر تاریخی و تحوّل بعدی ... ۲۷۳
- نتیجه ... ۲۷۶
- ۴- پیغمبران چه کسانی بودند و چه کردند؟ ... ۲۷۷
- تحدودی که معلوم و مقبول است ... ۲۷۸
- نتیجه‌گیری ... ۲۸۲
- ۵- پیغمبران چه گفتند ... ۲۸۷
- ۱- پرستش خدا ... ۲۸۷
- ۲- آخرت ... ۲۸۸
- ۳- مسؤولیت در برابر خود و خلق ... ۲۸۸
- ۶- بحث در توحید ... ۲۹۵
- بداهت و قدمت مطلب ... ۲۹۵
- دلایل منکرین خدا و مخالفین ادیان ... ۲۹۸
- الف - ۱) فرار از قید و وظیفه و فشار تمایلات نفسانی ... ۲۹۹
- الف - ۲) احساس عقب‌افتادگی در دنیای جدید و ... ۳۰۱
- الف - ۳) مشاهدات نامطلوب و آزمایشهای خلاف از روحانیت ... ۳۰۴
- ب - ۱) نامحسوس بودن خدا و نامأنوس بودن اندیشه‌ها ... ۳۰۵
- ب - ۲) موضوعات مشکل و شبهه‌آور ادیان و ... ۳۱۳
- ب - ۳) توجه و تحیر در برابر پیشآمدها و ... ۳۱۶
- ب - ۴) پیدایش مکتبهای رقیب برای جوابگویی به مسائل تازه ... ۳۱۹
- ۷- بحث در آخرت ... ۳۲۱
- عدم اطلاع از چیزی دلیل بر محال بودن و عدم آن نمی‌شود. ... ۳۲۳
- خبر از پیغمبران ... ۳۲۵

اثبات قیامت ... ۳۲۶

۱- تولیدمثل انسان و سایر موجودات زنده ... ۳۲۷

۲- خواب و بیداریهای طبیعت ... ۳۲۹

۳- ثبات و بقای طبیعت ... ۳۳۰

۴- نمونه‌های فراوان زنده ماندن و یازنده شدن مرده‌ها در دنیا ... ۳۳۱

۵- امکان قیامت و بهشت و جهنم ... ۳۳۳

۸- عبادات یا عمل صالح ... ۳۳۵

تقسیم‌بندی احکام ... ۳۳۸

آثار خارجی و داخلی عبادات ... ۳۴۰

دعا

آغاز مطلب ... ۳۴۵

اشکال دعا ... ۳۴۸

فوائد فرعی دعا ... ۳۵۱

دعاهای ما ... ۳۵۴

قرآن چه می‌گوید؟ ... ۳۵۶

اجابت دعا ... ۳۵۸

دعا در قرآن ... ۳۶۰

استمداد از اهل بیت ... ۳۶۶

دعاهای اصیل ... ۳۶۷

اثر بخشی و منظور از دعا ... ۳۷۸

نیکنیازی

آغاز مطلب ... ۴۰۵

شواهد مثال فراوان است ... ۴۰۷

نقش نیکنیازی در اخلاق و دینداری ... ۴۱۲

آیا نیکنیازی کفایت کار ما را می‌کند؟ ... ۴۲۳

بسمه تعالی

پیشگفتار

مجموعه‌ای که تقدیم خوانندگان گرامی می‌گردد، گزینش و ترکیبی است از ده مقاله در مباحث ایدئولوژیک با سالیان متفاوت در تاریخ نگارش، اولین مقاله (نماز) که از قدیمی‌ترین نوشته‌های به دست آمده از مهندس بازرگان محسوب می‌گردد، متعلق به ایام جوانی ایشان (حوالی سال ۱۳۱۵ و حدود سی سالگی) می‌باشد که احساس مسئولیت و دغدغه فکری یک جوان تحصیلکرده تازه از فرنگ برگشته را نسبت به دین و ایمان نوباوگان میهن نشان می‌دهد. در آن روزگار فرنگستان، کفرستان به شمار می‌رفت و کمتر کسی باور می‌کرد پس از هفت سال اقامت در پاریس بتوان دیندار و نمازخوان باقی ماند. اتفاقاً کتاب‌های «مذهب در اروپا»^۱ و «مطهرات در اسلام»^۲، که در همین سال‌ها توسط مؤلف نوشته شده، ناظر به همین تصورات و برای دفع همین توهمات بوده است.

سال‌های پس از ۱۳۲۰، به دنبال جنگ جهانی دوم و خروج رضاشاه، آزادی موقت پس از استبداد خشن، بستر و زمینه‌ای شد برای انعقاد نطفه نوگرایی دینی در ایران. انجمن‌های اسلامی دانشجویان که از اولین تشکل‌های حرکت نواندیشی اسلامی و جریان اسلام دانشگاهی (مستقل از جریان اسلام سنتی حوزه) محسوب می‌گردد، محصول و میوه گام‌های نخستین همین دوره است. دانش‌آموختگان این

۱. کتاب «مذهب در اروپا»، اولین اثر مندرج در «مجموعه آثار (۸)» به نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» می‌باشد که توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است.

۲. کتاب «مطهرات در اسلام» اولین اثر مندرج در «مجموعه آثار (۷)» به نام «مباحث علمی، اسلامی» می‌باشد که توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر خواهد شد.

نسل پس از خاتمه تحصیل، به تدریج انجمن‌های اسلامی مهندسين، پزشکان و معلمین را پایه‌گذاری کردند که از ارکان نوگرائی دینی در ایران به شمار می‌روند. بیشترین مقالات این مجموعه متن تدوین شده و تفصیل یافته سخنرانی‌هایی است که مهندس بازرگان در انجمن اسلامی دانشجویان در اعیاد مذهبی ایراد نموده و ابتدا در نشریاتی همچون: فروغ علم، پیکار اندیشه، مجموعه حکمت و... که به نوعی ارکان فکری و ایدئولوژیک اسلام دانشگاهی یا نوگرائی دینی محسوب می‌شد، درج گشته و سپس توسط «شرکت سهامی انتشار» به صورت مستقل یا همراه مقالاتی دیگر در سطح وسیع و چندین بار چاپ، منتشر شده است.

شرکت سهامی انتشار به عنوان ناشر و توزیع کننده این آثار، نخستین نهاد انتشاراتی نوگرا در این دوران محسوب می‌شود که نقش عمده‌ای را در فرهنگ‌سازی و تربیت کادر برای حرکت نوین اسلامی ایفا نموده است. در شرایطی که مؤسسات انتشاراتی به صورت فردی و عمدتاً برای سودآوری و چاپ کتابهای پرخریدار تأسیس می‌شد، پایه‌گذاری چنین مرکز فرهنگی با مشارکت حدود ۲۵۰ سهامدار که به جای منافع مادی به مصالح اجتماعی و اعتقادی چشم دوخته بودند، بسیار پربرکت و زمینه‌ای برای تمرین کار دسته‌جمعی و همکاری‌های فرهنگی گسترده به شمار می‌رفت. تا سالیانی دراز هیئت تحریریه این شرکت: احمد راد، مهندس بازرگان، آیت‌الله مرتضی مطهری، احمد آرام، دکتر کاظم یزدی، ... طراح و برنامه‌ریز بسیاری از خطوط فرهنگی در جامعه بودند و نبض تب و تاب‌های جریان روشنفکری دینی را به دست داشتند.

برخی از مقالات این مجموعه، همچون: «آموزش تعالیم دینی» و «برنامه تربیت و تعلیم دینی» که برای نخستین بار به چاپ می‌رسد، نمونه‌ای از تلاش‌های نویسنده برای گسترش تعلیمات روشنگرانه دینی در سطح مدارس و رسمی کردن و به تصویب رساندن این آموزش‌ها در سطح کلان کشوری می‌باشد. همچنین مقاله «درس دینداری» تقریرات و تدریس ایشان در «دانشسرای تربیت معلم تعلیمات دینی» است که تحت سرپرستی آقای دکتر یدالله سبحانی اداره می‌شد. ایشان که تجربه گرانبهایی از دوران معاونت وزارت فرهنگ داشتند، این مرکز را مبتکرانه پایه‌گذاری کردند. این دانشسرا پس از چند دوره کار پرثمر و تربیت نسلی از معلمین متعهد و اندیشمند در امور دینی متأسفانه تعطیل گردید.

دو مقاله آخر (دعا و نیک‌نیزی) محصول زندان سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ است که به صورت سخنرانی ایراد و سپس تدوین، تنظیم و آماده چاپ شده است. در آن دوران خوشبختانه در داخل زندان تا این حد آزادی وجود داشت. در هر حال مقالات این مجموعه تا حدودی سیر تحول فکری نویسنده را که متأثر از جریانات فکری روزگار و تأثیر گذار بر روند نوگرایی دینی بوده است، در ربع قرن پس از تبعید رضاشاه که دوران تدارک و تربیت اولیه جریان اسلام دانشگاهی بوده است، نشان می‌دهد. این جریان با اختلاف زمانی حدود بیست سال پس از جریان مارکسیستی و ناسیونالیستی در ایران بوجود آمده است. از خداوند عزیز و حکیم برای پیشگامان نواندیشی اسلامی مغفرت و رحمت و برای حاملان این امانت در این دوران اراده و همت و عشق و ایمان آرزو می‌نماید.

«... رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ
وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»^۱

۱. حشر (۵۹) / ۱۰: ... پروردگارا ما را و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ببخش و در دل‌های ما نسبت به مؤمنین کینه‌ای قرار مده که تو بسیار رؤوف و مهربانی.

«حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»

نماز

(الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ)

نماز*

«الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^۱

جوانان مسلمان! که به سنّ بلوغ و تکلیف می‌رسید، این کتاب مختصر را برای شما نوشته‌ایم و توفیق شما را می‌خواهیم. به سنّی می‌رسید که خداوند برای رشد شما، چراغ عقل و فهم را در وجودتان روشن نموده، ضمناً احساسات طبیعی و هوای نفس شما نیز قوّت گرفته است.

از این پس شما در معرض کشمکش عقل و نفس قرار دارید. عقل محتاج هدف است و اگر برای نفس‌تان در زندگی هدف و حافظی نداشته باشید، شما را نابود خواهد ساخت. این دو راه در پیش روی شما باز است و قرآن که بزرگ‌ترین کتاب رشد و هدایت می‌باشد، راهنمایی‌ها و دستورهای چندی برای زندگی دارد. سرآمد این دستورها نماز می‌باشد که:

«الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»^۲

(نماز ستون دین است).

* این اثر بین سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ نگاشته شده و چندین بار تجدید چاپ شده است. متن حاضر با استفاده از نسخه چاپ پنجم کتاب (اسفندماه ۱۳۲۳)، حروفچینی و با مختصری ویرایش، تدوین شده است.

۱. حدیث نبوی: نماز، وسیله عروج مؤمن است (مؤمن بر بال نماز به عروج می‌رود)

۲. حدیث نبوی

تصوّر نکنید نماز کار دشوار و یا عمل لغو و یک نوع ورد و افسونگری باشد. خواهید دید که به عکس کار بسیار ساده و در عین حال مؤثری است. نماز صحیح، خلاصه و بهترین عبادات می‌باشد، اگر درست آن را به جای آورید، جسمتان پاکیزه و جانتان باطراوت خواهد شد و شما به خداوند که سرچشمه حیات و فیض است نزدیک‌تر می‌شوید. در انجام آن کوتاهی نکنید و ملامت نادانان را ناچیز شمارید. همه ما را خدا از عدم به وجود آورده، نعمت‌هایمان از اوست، بازگشتمان پس از مرگ نیز به سوی اوست. بنابراین جا دارد در دوره عمر، پرودگار جهان را فراموش نکرده، گاه به گاه به درگاهش برویم.

شرایط نماز

همان‌طور که وقتی به مهمانی می‌روید یا اگر در مجلس مهم و نزد شخص بزرگی احضار شده باشید، خود را مرتّب می‌کنید؛ لباس پاکیزه به تن کرده سر را شانه زده با آداب مخصوص حاضر می‌شوید، روبرو شدن با پرودگار بزرگ که هستی بخش تمام پدیده‌هاست، نیز شرایط و مقدماتی دارد. این مقدمات برای آن نیست که قراولان دربار خداوند به ما اجازه ورود بدهند. نه! خداوند همیشه و در هر جا حاضر و بیناست و نگهدار ما می‌باشد. نزدیک‌تر از خود ما به ما می‌باشد.

این شرایط و مقدمات که یک یک خواهیم گفت برای آن است که وقتی با خدای خود به گفتگو می‌پردازیم، جسم و روح ما آماده‌تر برای اظهار بندگی او و اصلاح خودمان باشد، تا بیشتر به او نزدیک شویم و از رحمت خداوند بهره بالاتری ببریم.

خداوند آب و گندم و میوه و سایر نعمت‌های مادی را به حد وفور در طبیعت گسترده است. وظیفه ما مهیا شدن و به دنبال آن رفتن است. همین‌طور نعمت‌های روحی و معنوی که اساس ترقی و سعادت واقعی انسان می‌باشد در اختیار ما و موجود است. باید خود را مجهّز کرد و در طلب آن رفت.

وقت نماز

نماز خواندن انسان را وقت شناس و منظم بار می آورد.

نماز در هر شبانه روز پنج مرتبه و برای پنج موقع واجب شده است :
 یک نماز دو رکعتی، صبح پیش از آفتاب به هنگام تجدید حیات زمین و انسان و
 آغاز روشنایی و فعالیت ،
 دو نماز چهار رکعتی، به اسم ظهر و عصر در بحبوه فعالیت و کار روز و در
 انتهای تلاش روزانه،

یک نماز سه رکعتی، به اسم مغرب به هنگام زوال روز و یک نماز چهار رکعتی
 به اسم عشاء از مغرب آفتاب تا نصف شب در هنگام آرامش و سکوت.
 به این ترتیب در هر شبانه روز پنج مرتبه از طرف خالق روزی دهنده خود دعوت
 شده اید، که در پیشگاه او حاضر شوید. به یاد او باشید و هر چه هست از او بخواهید.
 نماز را بهتر است در اولین فرصت، یعنی اول وقت، قبل از هر کاری به جا آورد. این
 خود، تمرین انضباط است.

نیت ، قصد قربت

نماز مانند سایر عبادات باید از روی اراده خالص، به منظور اطاعت و نزدیک شدن به
 خداوند باشد. نمازی که برای ارائه به مردم، از روی ریا و قصدی غیر از بندگی
 خداوند باشد مقبول نخواهد بود.

در موقع شروع به نماز، نمازگزار باید متذکر نوع نماز و تعداد رکعات آن باشد.
 نماز، لُق لُق زبان و سرهم کردن کلمات نیست، اساساً برای تذکر است. پس
 توجه به معنی، لازم است. بیشتر به حقیقت و معنی باید اهمیت داد نه به صورت.

مال حلال و کار با شرافت

شرط اساسی نماز آن است که محل و لباسی که در آن نماز به جا می آوریم، مال
 خودمان یا با اجازه صاحب مال باشد.

در خانه ای که به زور و ظلم از مردم گرفته باشیم نماز قبول نیست.
 اگر پیراهن و لباسمان با پول حرام از راه دزدی، تقلب، کلاهگذاری،
 نزول خوری، رشوه گیری و غیره خریداری شده باشد فایده ندارد. بنابراین شخص

۲۲ _____ مجموعه آثار (۹)، مباحث ایدئولوژیک
نماز گزار مجبور است به زحمت بازوی خود و شرافتمندانه زندگی کند. نماز گزار
سَر بارِ جامعه و آدم مفتخوار نمی تواند باشد.

پاکیزگی و بهداشت

برای نماز، لباس و تن ما باید طاهر یعنی پاک باشد و اثری از نجاسات مانند: خون-
بول- فضولات و غیره روی آن پیدا نشود.

دین اسلام به پاکیزگی و بهداشت اهمیت بسیار می دهد و می گوید خداوند
پاکیزگان را دوست می دارد. مسلمان نه فقط برای نماز خواندن بلکه همیشه باید
پاکیزه باشد.

ساده ترین و ارزان ترین وسیله که در طبیعت برای نظافت وجود دارد، آب
می باشد که به وسیله جانداران ذره بینی و اکسیژن محلول در خود، کثافات را تجزیه
و تطهیر می کند و میکروبها را می کشد.

آب چون از مواد طبیعی فراوان و در دسترس همه می باشد، در تمدن امروزی
خواه در شهرها، خواه در ساختمانها و مؤسسات صنعتی و خواه در زندگانی انفرادی
مهمترین عامل پاکیزگی و بهداشت به شمار می رود. دین اسلام هم آب را در بیشتر
موارد وسیله پاکیزگی و به اصطلاح طهارت قرار داده است.

آب کثافات را برمی دارد و با خود مخلوط می کند؛ اما فوراً منهدم و معدوم
نمی کند به این مناسبت شرع محکم اسلام دستور داده است که مثلاً اگر دست شما
آلوده به نجاست شد، قبلاً کثافت را پاک کنید و زایل نمایید و بعد با آب تمیز
شستشو دهید؛ یعنی اگر آب نهر یا آب فراوانی در اختیار دارید که در میان آن
مختصر آثار نجاست بر طرف می شود و ضمناً هیچ گونه نشانه از نجاست مانند بو،
رنگ و طعم در آن یافت نمی شود، کفایت یک مرتبه دست خود را میان آن آب که
به اصطلاح فقها بیشتر از یک «کُر» است فرو برید و اگر آب قلیل دارید دو مرتبه
روی دست بریزید و دیگر آب مصرف شده را بکار نبرید.

غسل

اگر احیاناً دست به مرده زده باشید، یا مثلاً منی از شما خارج شده باشد و همچنین
پس از انجام عمل زناشویی، و در زنها بعد از حیض و نفاس و استحاضه باید غسل
کرد. در غسل تمام بدن شستشو داده می شود:

پس از آن که بدن آب کشیده شد، ابتدا سر و گردن را می‌شویند، بعد سمت راست بدن و بالاخره سمت چپ را.

در غسل کردن گذشته از تمیز شدن و محو کلی آثار کثیف، فایده بزرگی نیز برای سلامت انسان وجود دارد. به طوری که پزشکان اسلامی و اروپایی تشخیص داده‌اند، استحمام و دستمالی بدن در زیر آب، عضلات و پوست را تقویت می‌کند و در اثر سرد شدن یک سمت بدن، جریان خون بهتر می‌شود.

وضو

باید قبل از نماز وضو گرفت. وضو گرفتن از امتیازهای بزرگ شریعت محمدی (ص) است. در اثر شستشو با آب تمیز طراوت و تازگی خاطر در انسان حاصل گشته، کسالت از بین می‌رود، خون تازه به سطح بدن کشیده می‌شود، اعصاب و ذهن تحریک می‌گردند.

در ضمن وضو گرفتن، مسواک کردن دندان و مزمه کردن دهان و استنشاق، یعنی آب در بینی دادن نیز مستحب است.

آب وضو و تطهیر باید پاک و خالص و خالی از مواد آلی و عفونی باشد. در وضو قسمتهایی از بدن که بیشتر در معرض آلودگی و گرد و غبار می‌باشد و ضمناً در اثر وظایفی که به آنها محول شده است، بیشتر از سایر اعضای بدن احتیاج به تمیز بودن دارند، شستشو داده می‌شوند، مانند دست، دهان، چشم و بینی. به طور خلاصه وضو دارای شش عمل ذیل می‌باشد:

شستشوی صورت،

شستشوی دو دست تا آرنج،

مسح (یعنی تر کردن) روی سر و روی پای راست و با انگشتان دست راست،

مسح روی پای چپ با انگشتان دست چپ که هنوز خیس می‌باشند.

به علاوه مستحب است کلیه این محلها قبلاً تمیز شده باشند، و لازم است که نجس نبوده از چرک و چربی که مانع رسیدن رطوبت به بشره پوست است نیز پاک باشند.

تیمم

در صورت عدم دسترسی به آب یا احتمال زیان، به عوض غسل یا وضو با خاک پاکیزه خشک تیمم می‌نمایند. خاک نیز مانند آب در صورت خشک و خالص بودن، مطهر طبیعی است. یعنی مواد عفونی را تجزیه و متلاشی می‌کند و میکروب‌های مضر را می‌کشد.

برای تیمم کردن دو مرتبه کف دست‌ها را به خاک زده، مختصری غبار آلود می‌نمایند و از آن در مرتبه اول به بالای صورت و سپس به پشت دو دست می‌کشند و در مرتبه دوم فقط به پشت دو دست.

به موجب آیات قرآن مقصود از وضو غسل و تیمم، پاکیزه شدن و پاکیزه بودن مسلمان است، و خداوند می‌خواهد به طور کلی و در هر حال ما پاکیزه باشیم.

قبله

موقعی که مشغول نماز می‌شوید رو به قبله یعنی خانه کعبه که در شهر مکه ساخته شده است، می‌ایستید. البته همه سمت‌ها رو به خداست، ولی خداوند خواسته است تمام مسلمین روی زمین، در هر جا و از هر مکت که باشند، موقع نماز به سمت نقطه مشترکی توجه نمایند.

خانه کعبه اولین بنایی است که برای پرستش خداوند یکتا ساخته شده و حضرت ابراهیم علیه‌السلام که از پیغمبران بزرگ و دوست خداوند بوده، سنگ آن را گذاشته است.

آنچه در شهر خود و در ساختمان‌ها و خانه‌ها می‌بینید، یا در جغرافیا و تاریخ صحبت از کاخ‌ها، معابد، مهمان‌خانه‌ها، ساختمان‌های دولتی، برج‌ها، پل‌ها و یا چیزهای دیگر می‌شنوید، اینها تماماً برای مقصودهایی مانند سکونت، ریاست، حکومت، شهرت، تجارت، و یا گاهی برای لهو و لعب ساخته شده‌اند. تقریباً در تمام آنها مقصود، رفع احتیاجات دنیایی اشخاص بوده است. هیچ کدام شرافت‌خانه کعبه را ندارند که به دست پیغمبر خدا و فقط برای پرستش خدا با ساده‌ترین وضعی بنا شده‌است. به علاوه در همین خانه و شهر مکه بود که پیغمبر ما مبعوث گردید و بیشتر سوره‌های قرآن بر او نازل شد.

بنابراین جا دارد که شخص مسلمان موقع نماز به سمت چنین مکان مقدّسی بایستد و شاید بتواند آنچه فکر خواب و خوراک و پول و تفریح و دنیا را دارد، کنار گذاشته چشم و دل خود را به خدا سوق دهد. توجه کلیه مسلمین روی زمین به نقطه‌ای مشترک، نشانه یگانگی و وسیله وحدت نیز می‌باشد.

طمأنینه

نمازی که بدون آرامش و از روی شتاب‌زدگی و درهم و شکسته خوانده شود، باطل است:

الفاظ باید شمرده و با لهجه عربی ادا شود. در میان آیات و جمله‌ها اندکی مکث نمایند، حالات مختلف از قبیل حالت ایستاده، نشسته، رکوع و غیره با توقّف کافی و جدای از یکدیگر انجام گیرد.

به علاوه ذکرهای نماز جز یک ذکر که در موقع برخاستن به قیام گفته می‌شود، تماماً در حال استقرار کامل و سکونت بدن خوانده می‌شود. اگر رعایت این نکات نشود نماز ضایع خواهد بود.

در واقع نماز گزار مانند کسی است که عنان اختیار خود را در دست دارد و با نظم و حوصله تمام افعال نماز را به جا می‌آورد.

اگر شما موفق شوید نمازتان را با آرامش به جا بیاورید، حتماً در زندگانی نیز می‌توانید صاحب اندیشه و اعمال خود باشید، و برای اشخاص ضعیف النفس که عصبانی و عجول بوده، اغلب اختیار از کف رها می‌کنند، سرمشق باشید.

آرامش در نماز، تمرین بسیار مفید و تلقین به نفس مؤثری می‌باشد.

همچنین، نماز باید هماهنگ با دل و با حضور قلب خوانده شود نه سرسری، تا شخص روحاً پیوستگی با مقام معنویت داشته و نماز تأثیری معنوی نماید.

انجام نماز

اذان و اقامه

اروپاییان اغلب وقتی می‌خواهند نمونه آیین مسلمانان را مجسم نمایند، منظره مناره مسجد و آواز مؤذن را تصویر می‌نمایند که از بالای برج با صدای رسا مؤمنین را به خانه خدا دعوت می‌نماید.

حقیقتاً اسلام دین ترسویان و خاموشان نیست!

شخص مسلمان اسم خدا را به صورت آشکارا ذکر می‌کند و از آنجایی که اسلام، مسلمین را از خودپرستی و خودخواهی منع نموده است، دستور داده دیگران را نیز با خود به راه حق و خیر ببرند.

بنابراین نماز مخصوصاً نماز جماعت با اذان شروع می‌شود؛ که هم اعلام است و هم دعوت. و برای اینکه خوب شنیده گردد و در گوشهای خفته و فکرهای گرفته نفوذ کند، هر یک از ذکرهای آن چندین مرتبه تکرار می‌شود.

چهار مرتبه

الله اکبر

«خدا بزرگ‌تر و برتر از هر چیز است»

هر چه در دست و در ذهن داریم، کنار گذاشته رو به خدا رویم که آن چیز، ناچیزتر و کوچک‌تر از ذکر خداست، برای این که آن چیز مخلوق فانی شونده است و خدا آفریننده جاویدان.

دو مرتبه

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

«گواهی می‌دهم که نیست معبود قابل پرستشی به جز خدای یکتا»

پرستش یعنی چه؟

یعنی محبت ما برای خدای خالق یکتا می‌باشد، ترس فقط از خدا داشته باشیم. علاقه ما به چیزی به جز خدا و رضای خدا نباشد. باید از دستور خدا اطاعت کنیم. باید امید ما به خدا و رحمت خدا باشد.

دو مرتبه

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

«گواهی می‌دهم که محمد فرستاده خداست»

مسلمان کسی نیست که از روی تقلید یا اجبار؛ محمد(ص) را پیغمبر خدا بداند، بلکه از روی بینایی و رضایت و قبول، به وحدانیت خدا و رسالت محمد بن عبدالله

گواهی می‌دهد، کورکورانه ایمان نیاورده بلکه در اثر تحقیق و استدلال می‌بیند و گواهی می‌دهد.

دو مرتبه **أَشْهَدُ أَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَوَلِيَّ اللَّهِ**

«گواهی می‌دهم که امیرالمؤمنین علی، ولی خداست»

این شهادت را به نیت توجه به مقام رفیع علی بن ابیطالب علیه السلام می‌توان گفت و جزء اذان و یا اقامه نمی‌باشد.

دو مرتبه **حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ**

«بشتابید برای نماز»

انجام نماز در وقت، فضیلت بسیار یعنی ثواب زیاد دارد. شخص مسلمان به این ترتیب تمرین وظیفه شناسی و انضباط نموده، عادت می‌نماید تکلیف خود را در اولین فرصت انجام دهد، و قبل از شروع به کار دنیا با خدا روبه رو شود، تا اگر قصد بدی در دل دارد، شرمنده و منصرف گردد.

دو مرتبه **حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ**

«بشتابید برای رستگاری»

دو مرتبه **حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**

«بشتابید برای بهترین کارها»

نماز اگر درست بجا آورده شود، بهترین اعمال و نشانه کمال دنیا و آخرت است.

دو مرتبه **اللَّهُ أَكْبَرُ**

«خدا بزرگ‌تر و بالاتر از همه چیز است»

دو مرتبه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

«نیست معبود قابل پرستشی بجز خداوند یکتا»

این دو تکرار اخیر، تأیید حرف‌های گذشته و آخرین ابلاغ است.

اقامه هم مانند اذان است ولی تأکید و لزوم آن بیشتر بوده، در اول به عوض چهار

مرتبه، دو مرتبه «الله اکبر» گفته می‌شود و بعد از «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»:

دارد و در آخر به یک «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باید اکتفا نموده، وارد نماز شوید.

در پناه پروردگار

برای اینکه در ضمن نماز حواس انسان کاملاً متوجه خدا و از شر شیطان ایمن باشد، خوب است پس از ختم اقامه به ذکر این آیه متوسل شوید:

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

«پناه می‌برم به خدا از شر شیطان رانده شده»

شیطان البته آن هیکل دُم‌دراز شاخداری نیست که خیال عوام و نقاشان به شکل دیو مخوف تصویر می‌کنند؛ بلکه یکی از موجودات نامرئی است که مؤثر در فکر و باعث تشویش ذهن و به هم زدن نیت خیر می‌باشد. او همان عاملی است که انسان را بر خلاف مصلحت و تشخیص عقل خود، به بدکاری تحریک می‌کند.

وقتی در روحیه یا فطرت انسان دقیق شوید، خواهید دید که همیشه با عقل و اراده ما حسّ نفسانی و قوه دیگری همراه است، و انسان با آنکه می‌بیند و می‌داند او را از تبعیت عقل و سیر در راه راست منحرف می‌دارد و سبب گرفتاری و پشیمانی او می‌شود، به آن متمایل می‌شود به طوری که دائماً انسان در افعال و افکار خود در میان این دو قوه قرار دارد و در باطن شخص یک حالت مبارزه و جنگ دائمی وجود دارد. این جنگ سبب بیداری حواس و فعالیت قوه شخص و اراده شده، نتیجه آن رشد انسان می‌باشد. بنا به تعبیری عامل و منشاء این قوه که محسوس و موجود است، به زبان شرع، «شیطان» نامیده می‌شود. در واقع شیطان دشمنی است که از ناحیه دوست و برای تنبّه و تکمیل ما فرستاده شده است، تا از ترس و از شر او به خدا پناه برده و متوجه منع خیر باشیم.

آیین گشایش نماز - تَكْبِيرَةُ الْإِحْرَامِ

دیده‌اید که وقتی رژه داده می‌شود و یا مجلس مهمی مانند جشن‌های عمومی، سخنرانی‌ها و اجتماعات دایر می‌شود، برای شروع به کار موزیک و سرود ملی

می‌زنند؛ به وسیله طبل و حرکات مخصوص حاضرین را بیدار و مهیا می‌کنند. نماز نیز که در واقع برای شخص، کار بسیار مهمی می‌باشد و انسان را باید یک مرتبه از اشتغالات دنیا به سمت بالا ببرد، با ذکر جلیلی شروع می‌شود که دروازه نماز است و آن را «تَكْبِيرَةُ الْاِحْرَامِ» گویند:

موقعی که با لباس پاکِ حلال، با حضورِ خاطر و طراوتِ وجه، رو به خانه کعبه، بی حرکت و بی صدا مهیای نماز شدید، و نیت نماز را از خاطر گذرانید، با صدای روشن می‌گویید:

الله اکبرُ

«خداوند یکتا بزرگ‌تر و برتر است»

اگر قبل از نماز، پیش شخص صاحب قدرتی بودیم، باید بدانیم که خدا از او بزرگ‌تر است چه او و آنچه را که او دارد، خداوند از نیستی به هستی آورده؛ و بالاخره نیست خواهد شد. فقط باید از خدا ترس داشت و عزت را باید نزد او جستجو نمود.

اگر فرمان مشغول حلّ مسائل زندگی و گرفتار سختی‌ها و دشواری‌های شدید بوده، باید بدانیم که این امور هر قدر هم وسیع و سهمگین باشد، در برابر قدرت خدا هیچ است. هرچه نعمت و راحت است از اوست و هر چه عذاب و سختی است، در اثر محرومیت از لطف خدای بزرگ است که ما را به این دنیا آورده و از این دنیا به جای دیگر، یعنی به سوی خود خواهد برد. تنها باید توکل به خدا داشت و باید در راه او زحمت کشید.

حمد و سوره

پس از «تَكْبِيرَةُ الْاِحْرَامِ» در رکعت اول و دوم هر نماز، یک حمد و یک سوره از قرآن خوانده می‌شود. اول حمد را ببینیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«به نام خداوند بخشاینده مهربان»

به ذکر خدا و دو صفت بزرگ او شروع می‌کنیم.

اگر گناهکاریم و عمل زشتی کرده‌ایم که حالا پشیمانیم، ناامید نشویم؛ خداوند بخشاینده است.

نه تنها خداوند توبه و عهد ما را قبول کرده و خواهد بخشید، بلکه می‌توانیم دلگرم به راهنمایی و نیکی او باشیم. خداوند مهربان است و ما را در جرگه دوستانش قبول می‌نماید.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

«حمد و ستایش برای خداوندی است که صاحب تمام جهان‌ها است»
یعنی صاحب و تربیت‌کننده جهان ذرات، جهان نباتات، جهان حیوانات، جهان انسان و هر عالمی می‌باشد.
«هر نفسی که فرو می‌رود، ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.
از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید»^۳

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

«بخشنده اصل وجود و آنچه دارند و داریم»

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

«خداوند مهربان صاحب اختیار روز قیامت»

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

«تو را پرستش می‌کنیم و از تو در کار خود کمک می‌جوییم»
بعد از آنکه شخص مسلمان خدا را شناخت و ستایش کرد، یک مرتبه رو به او کرده اظهار می‌دارد که در دنیا فقط تو سزاوار ستایش می‌باشی، تو معبود و یاری‌کننده من هستی؛ یعنی به غیر از تو نباید پیش‌دیگری سر تعظیم و بندگی فرود آورد و موفقیت خود را در راهی غیر از راه تو، یعنی راه راست جستجو کرد.

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

«راهنمایی کن ما را به راه راست»

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ
 «به همان راهی که نظر لطف تو همراه ما باشد و به نعمت سعادت برسیم،
 نه راهی که دور افتادگان و گمراهان می روند»

همان طوری که نور خورشید نیروی بینایی می دهد، یعنی چشم را خداوند خلق کرده و به وسیله نور آفتاب، ما در روز راه خود را پیدا می کنیم و به مقصد می رسیم؛ روح و فکر ما نیز محتاج به نور خدا و راهنمایی حق است، که به خط مستقیم ما را به مقصود اصلی و سعادت ابدی برساند.
 بعد از حمد بلافاصله سوره باید خوانده شود. هر سوره از قرآن باشد ولی معمولاً سوره توحید را می خوانند که کوچک است و پر معنی :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 کلیه سوره های قرآن غیر از یکی به اسم الله شروع می شود و این سوره توحید از سوره های اولی است که در مکه به حضرت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نازل شده، یگانگی خداوند را به بهترین وجه بیان می کند:
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
 «بگو (خطاب به پیغمبر است) هان! خداوند یکتاست»

اللَّهُ الصَّمَدُ
 «خدایی که در حاجت، به او رو کنند»

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ
 «هرگز نزاییده و زاییده نشده است»

یعنی خداوند عالم از چیزی به وجود نیامده است و (بر خلاف عقیده مسیحیان) از خود اولاد و وارثی نمی دهد.
 خداوند مانند انسان و حیوان و نباتات که تمامی مخلوق او می باشد، نیست که از نطفه یا پدری به وجود آمده باشد، هر چه هست آفریده اوست نه اولاد او؛ و کسی نمی تواند ادعای شباهت و خویشاوندی با خدا بنماید.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ
 «و ممکن نیست برای او هیچ گونه هم شأن و همسری تصور نمود»

یعنی ما هر چه دیده‌ایم یا پیش خود تصور کنیم، آن مخلوق است و خدا غیر از آن می‌باشد.

رکوع

حمد و سوره، در حال قیام و به طور ایستاده خوانده می‌شود. پس از آن به رکوع می‌روند، یعنی خم می‌شوند، به طوری که با کف دست‌ها روی زانو تکیه کنند، و این ذکر را می‌خوانند:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ (یا سه مرتبه سبحان الله)
«منزه و پاک می‌شمارم پروردگار بزرگ خود را، و در عین حال به ستایش او هستم»
در واقع بعد از سوره توحید، این ذکر تصدیق یگانگی خداوند و میرا بودن از شبیه و شریک و کلیه نسبت‌های جاهلانه است، که مشرکین و بی‌خبران به خداوند می‌دهند.

پس از انجام رکوع باید برخاست و مستحب است بگویند:

سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ
«خداوند صدای کسی را که او را ستایش می‌کند می‌شنود»

سجود

سجود مانند رکوع از اجزاء اصلی نماز می‌باشد و رکن خوانده می‌شود.
سجود به خاک افتادن است، و نشان کمال کوچکی و خاکساری بنده در مقابل پروردگار خود می‌باشد. پس از آنکه سر روی مُهر یعنی در روی خاک قرار گرفت، می‌گویند:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ (یا سه مرتبه سبحان الله)
«خداوند خود را که بلند مرتبه‌تر از هر چیزی است، منزه می‌دانم و در ستایش او می‌باشم»

در هر رکعتی باید دو سجده نمود، و در میان دو سجده سر از زمین برداشته و می‌نشینند. در این موقع مستحب است که از گناهان خود عفو و بخشش خواسته بگویند:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّيَ وَآتُوبُ إِلَيْهِ

«تمنای آمرزش می‌کنم از خدای خود و به سمت او بر می‌گردم»

قنوت

بعد از اتمام سجده دوم، رکعت اول تمام می‌شود و رکعت دوم شروع می‌گردد؛ یعنی دو مرتبه باید به قیام رفت.

در ضمن برخاستن، ذکر مستحبی که کاملاً متناسب با حال می‌باشد این است:

بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ

«به کمک و قوه خداوند است که بر می‌خیزم و می‌نشینم»

رکعت دوم عیناً مانند رکعت اول است، جز آنکه پس از خواندن حمد و سوره دستها را مقابل صورت رو به جلو گرفته قنوت می‌خوانند.

قنوت مانند زنگ تنفس نماز و ذکر آزاد می‌باشد. با خداوند راز و نیاز می‌کنند، برخلاف حمد و سوره که در آنجا نباید به قصد مکالمه شخصی آزاد و خطاب متناسب با تمایلات نفسی با خدا بود، در ذکر قنوت به هر چه بخواهد دعا می‌کنند و به خدا توجه می‌نمایند، برای خود و پدر و مادر و مؤمنین خیر و یاری از خدا می‌خواهند، درود بر محمد و آل محمد که معلم دین است، می‌فرستند. مثلاً این دعا را ممکن است خواند:

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِيَّ

«خدایا بیامرز مرا و پدر و مادر مرا»

وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

«رحم کن بر آنها همان طوری که مرا در کودکی تربیت کردند»

وَاجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا

«و در مقابل نیکی به ایشان دستمزد و اجر بده»

وَبِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَانًا

«و در عوض بدی‌ها مغفرت و آمرزش نصیبشان نما»

تَشْهَدُ

پس از آنکه رکعت دوّم به طریقی که گفتیم به پایان رسید، سر از سجده دوّم برداشته و در حال نشسته شهادتین می‌گویند.

شهادتین، شهادت و گواهی بر وجود خدا و رسالت محمد بن عبدالله (ص) می‌باشد، که در دو جمله کوتاه، اساس عقاید مسلمان خلاصه می‌شود و چون به نام محمد (ص) می‌رسد، طبعاً صلوات که درود بر محمد و آل محمد است در دنبال آن می‌آید:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

«گواهی می‌دهم که وجود قابل پرستشی نیست، غیر از خداوند که یگانه است، و شریکی برای او نمی‌باشد»

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

«و گواهی می‌دهم به اینکه محمد بنده اوست و فرستاده او»

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

«خدایا بر محمد و آل محمد درود باد»

مسلمان با همین دو جمله شهادتین شناخته می‌شود. شهادتین مانند ورق هویت یا شناسنامه مسلمان می‌باشد. به طوری که می‌بینید حضرت ختمی مرتبت، خود به تمام مسلمین دستور می‌دهد او را بنده خدا بخوانند و مبادا کوچک‌ترین خیال الوهیت یا خویشاوندی و همانندی با خدا در باره او و به طریقی اولی در باره هر امام و پیشوا و رئیسی بنمایند، که کفر بزرگ و مستوجب شدیدترین بدبختی و عذاب خواهد بود.

مقصود از آل محمد (ص)، خاندان نبوت و مخصوصاً دوازده نفر ائمه طاهرین علیهم‌السلام می‌باشد که بنا به شهادت تاریخ، بعد از رسول اکرم هر کدام نماینده کامل مسلمانی و عقل قرآنی بوده، مظاهر علم، عمل، عدل، شجاعت و دارای شخصیت بی‌نظیر و صفات جلیل می‌باشند، سیره و روش ایشان حفظ و ترویج دین پاک جدّشان بوده است. هیچ کدام از منتهای جان‌فشانی که لازمه ایمان خالص است، ذره‌ای فروگذار نکرده و برای ما واقعاً امام و پیشوا می‌باشند. همیشه علمدار

حقّ و عدالت مطلق بوده و بالاخره به دست همان خاندان باید بساط حقّ و عدالت در دنیا گسترده شود.

تسبیحات اربعه

پس از آنکه تشهد خوانده شد، اگر نماز غیر از صبح باشد باید مجدداً برخاست و یک مرتبه این ذکر را خواند که در آن چهار صفت از صفات خداوند گفته می‌شود؛ و اگر خواستید بهتر است سه مرتبه بخوانید :

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

«منزه می‌دانم خداوند را، ستایش خدا راست، نیست خدایی به جز او،

خداوند بزرگ‌تر از همه چیز است»

پس از تسبیحات اربعه همان‌طوری که در رکعت اول و دوم دیدیم به رکوع می‌روند، و بعد دو سجده به جا می‌آورند و اگر نماز چهاررکعتی باشد، یک مرتبه دیگر هم تسبیحات اربعه و رکوع و دو سجده تکرار می‌شود.

تکبیر مستحب

پس از اتمام ذکری که در حال قیام خوانده می‌شود، و پیش از خم شدن برای رکوع، و همچنین قبل و بعد از هر سجده، مستحب است تکبیر یعنی «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگویند.

اصولاً نماز، ذکر خدا و توجه به مبدأ است و چه ذکری بالاتر از تکبیر! اگر انسان موفق شود دائماً در خاطر، خدا را حاضر و خود را مسئول در برابر قوه برتر از هر چیز بداند، محال است دیگر خیانت و خطایی از او سر بزنند.

سلام

سلام به منزله خداحافظی و ذکر ختم نماز است، و همیشه پیش از آن تشهد خوانده می‌شود. در نماز صبح که دو رکعت است پس از تشهد اول باید سلام داد.

در نماز مغرب که سه رکعت است، پس از تشهد دوم که بعد از اتمام سجده آخر رکعت سوم می‌باشد، موقع سلام است.

در نمازهای عشاء و ظهر که چهار رکعت می‌باشد تشهد دوم و سلام، بعد از اتمام سجده آخر رکعت چهارم گفته می‌شود.

ذکر سلام این است :

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
«سلام بر تو ای پیغمبر، و رحمت و برکت خداوندی برای تو»

السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ
«سلام بر ما و بندگان نیکو کار خدا»

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
«سلام بر شما همگی و رحمت و برکات خداوند»

نماز که با ذکر «اللهُ أَكْبَرُ» شروع شده بود، به این ترتیب با سلام و صلوات ختم می‌شود. از دل و زبان مؤمن همیشه خیر و خوشی شنیده می‌شود.

والسَّلَام

(این کتاب به نظر مجتهد جناب آقای خلیل کمره‌ای رسیده و تصحیح شده است)

دل و دماغ

دل و دِماغ*

این دو کلمه مجاور را در محاورات عامیانه شنیده‌اید مثلاً می‌گویند دل و دماغ‌ها رفته است یا به قول شاعر که امید است مصداق حال شما نباشد:

دلم گرفته به حدی که میل‌باغ ندارم برای آنکه گلی بو کنم دِماغ ندارم
منتها در اینجا مقصود، «دِماغ» یا عضوی که با آن گل را بو می‌کنند نیست
مقصود «دِماغ» است (به کسر دال) یعنی مغز یا مرکز فکر و استدلال.
اگر خواسته باشیم به طور کلی صحبت کرده مفهوم عام را در نظر بگیریم از
کلمه «دِماغ» مجموعه وسایل تشخیص را اراده خواهیم نمود ولو آنکه این اعضاء
تماماً در مغز جا نداشته بعضی از آنها به صورت اعصاب در سایر نقاط بدن مخصوصاً
در چشم و گوش و نسوج لامسه و غیره پراکنده باشند.

اما دل: همه نام آن را می‌برند، عوام و خواص می‌فهمند چه چیز را قصد دارند
ولی اگر پرسید دل کجا است و دلخواه از کدام عضو سرچشمه می‌گیرد جواب
روشنی نخواهید شنید. همین قدر در نظر هر کس مسلم است که خواستن و تمایل
یک چیزی غیر از فکر کردن و تشخیص دادن است.

انسان وقتی خواهان یا به اصطلاح طالب و عاشق چیزی می‌شود چه بسا که
نمی‌داند و تشخیص نمی‌دهد چرا. بیشتر اوقات قبلاً فکر هم نکرده است. خوشش

* این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی سال ۱۳۲۶ در انجمن اسلامی دانشجویان است که ابتدا در سال ۱۳۲۹، در شماره‌های ۷ و ۸ و ۹، سال اول مجله «فروغ علم» به چاپ رسیده و سپس در اردیبهشت سال ۱۳۴۴ توسط شرکت سهامی انتشار همراه با چهار اثر دیگر، در قالب یک کتاب جیبی تجدید چاپ شده است.

می آید، طبعاً خوشش می آید و چون به هیچ یک از اعضای بدن نمی تواند این عمل را نسبت دهد می گوید دلم می خواهد.

درست که فکر کنیم می بینیم واقعاً در مقابل دو عمل یا «فونکسیون» مختلف هستیم که دارای دو قانون و دو منشأ جداگانه می باشند.

همان طور که در استدلال کردن اگر احساسات دخالت نماید منطق ضایع می شود و دماغ نمی تواند محصول صحیحی بیرون بدهد، وقتی در کار دل و دلخواه نیز عقل و استدلال وارد شود اسم آن را دیگر دلخواه نمی شود گذاشت و آن احساسات و عواطفی که روی حساب سود و زیان باشد به کلی ارزش خود را از دست می دهد.

از زمان های بسیار قدیم و شاید در کلیه زبان ها این عمل دوم را به دل (قلب) نسبت داده اند. حتی در قرآن اشارات زیاد به قلب و فؤاد و صدر می شود و نقش بزرگی برای آن از لحاظ ایمان و اثر و عمل قائل است. مثلاً:

«... إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.»^۱

«عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ.»^۲

«لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتَدِيَهُمْ هَوَاء.»^۳

«... وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ...»^۴

«... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا...»^۵

«الْأَبْدَانُ كَرِ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ.»^۶

۱. اسراء (۱۷) / ۳۶: ... زیرا گوش و چشم و دل، همه را بدان بازخواست کنند.

۲. شعراء (۱) / ۱۹۴: بر دل تو تا از بیم دهندگان باشی.

۳. ابراهیم (۱۴) / ۴۳: چشم بر هم نمی زنند و دل هاشان خالی از خرد است.

۴. توبه / ۸۷: ... بر دل هاشان مهر نهاده شده ...

۵. اعراف (۷) / ۱۷۹: ... ایشان را دل هایی است که بدان نمی فهمند...

۶. رعد (۱۳) / ۲۸: ... آگاه باشید که دل ها به یاد خدا آرامش می یابد.

علم امروز البته در میان قلب عملی و اعضائی جز وسایل دوران دم سراغ نمی‌دهد و این اصرار و تکرار استعمال قلب در قرآن ممکن است موجب ناراحتی شود ولی وقتی در نظر می‌گیریم که بشر متمدن دانشمند قرن بیستم نیز که هزاران بار در بیمارستان‌ها و آزمایشگاه‌ها قلب را شکافته و شناخته است باز وقتی پای عشق در میان می‌آید نام دل را می‌برد و حتی برکردن از حافظه را Par coeur یا By heart می‌گوید، اعجاب و ایرادمان بر آن کمتر خواهد شد.

نویسندگان و متفکرین عصر حاضر هم هنوز کلمه‌ای به جای قلب نیاورده‌اند. شاید علت و توضیح مطلب چنین باشد که واقعاً محل و مرکز معینی برای خواستن و پدیده طلب در انسان نیست. خواهش هست ولی جای خاص ندارد. مانند حالت تشنگی و اشتهای گرسنگی و حرارت شهوت. شخص اینقدر حس می‌کند که طالب آب است گویانکه آب بالاخره به معده می‌رود اما آثار این احتیاج و تمنا ابداً در معده احساس نمی‌شود. بلکه گلو و دهان خشک می‌شود، لب داغ می‌بندد، زبان به لَهله می‌افتد، پوست طلب سردی و رطوبت می‌کند، سر احساس درد می‌نماید، عقل در جستجوی آن تلاش می‌کند، چشم از تَلَأُو آب لذت می‌برد و پا به سوی آن می‌رود...

یعنی اگر شخصی چیزی را می‌خواهد سراسر وجود و تمام اعضاء و سلولها محتاج و خواهان آن می‌باشند آنوقت مانند عالم مکانیک که وقتی در محاسبات و استدلال خود نمی‌تواند فرد فرد ذرات تشکیل دهنده جسم مادی وزین را شرکت دهد می‌آید حاصل جمع قوا را در نظر گرفته و نتیجه آنها را پیش خود خیال می‌کند از نقطه معینی صادر شده باشد، نام آن نقطه را که در وضع تقارن مرکزی ذرات باید باشد مرکز ثقل می‌گذارد.

انسان هم از قدیم الایام به جای آنکه این عمل خواهش و طلب درونی را به جزء جزء اعضاء بدن نسبت دهد مرکز ثقل بدن را که قهراً در مجاورت دل یا سینه قرار می‌گیرد انتخاب کرده است یا شاید چون عزیزترین و اساسی‌ترین عضو حیاتی، قلب است انسان نام آن را از راه تشبیه و استعاره روی سایر عزیزهای خود می‌گذارد. در هر حال، مرکز و مأمور این دو وظیفه (تشخیص و تمنا) هر کجا و هر چه باشد در وجود خود آنها یا لااقل در وجود آثار خارجی آنها تردید و خلاف نیست.

ما می‌توانیم برای سهولت بیان همان اصطلاح عامیانه قدیمی را استعمال کنیم: دل و دماغ. به دماغ کلیه افعال مربوط به تشخیص را نسبت می‌دهیم و حس و فکر و استدلال و فهم و شعور یا به طور کلی عقل و علم را به عنوان آثار آن می‌شناسیم. به دل هم تمام آنچه را که ناشی از ضمیر و دلخواه انسان است و به صورت احساسات، عواطف، معنویات، آمال و اخلاقیات در می‌آید و همچنین معتقداتی که جنبه شیفتگی و پرستش را دارد، ارتباط می‌دهیم.

هر یک از این دو عضو یا دو عمل در تاریخ بشریت، خود تاریخی داشته و در معرض تحوّل و تکامل بوده‌اند.

ترقیات و تغییرات دل خیلی ضعیف است. بلکه به صورت ظاهر تنزّل و میل به زوال و محاق را نشان می‌دهد.

بشر قرن بیستم خیلی کمتر از بشر قرون وسطی پای‌بند عواطف و در قید اخلاق و غرائز می‌باشد. در تمایلات و تمنیّات خود بصیرت و عقل را خیلی بیشتر دخالت می‌دهد تا هوای دل را.

بالعکس؛ دماغ، هر چه بخواهید در ترقی و تکامل بوده دارایی یا محصول او که علم و فن باشد با سرعت و شدت فوق‌العاده‌ای در تزايد و توسعه می‌باشد (برخلاف زیبایی و هنر که محصول یا مطلب ابتدائی دل است) به طوری که امروز سر و صداها و گرد و خاک‌های زندگی و این همه آثار عجیب و عظیم تمدن تماماً آوازه‌های دماغ هستند.

«دماغ»، «دل» را تحت‌الشعاع و مسخّر خود نموده است تا به جائی که عقیده عمومی دارد این می‌شود که اگر دل یعنی اخلاق و آداب و عواطف و عقاید مذهبی در دوران کودکی انسان و برای مردمان وحشی قدیم یا ملل عقب افتاده و عامی لازم باشد برای انسان رشید عالم عاقل که کم و کیف هر چیز و خیر و شرّ هر کار را تشخیص می‌دهد دیگر ضرورت ندارد و یک نوع قید و ترمز و پای‌بندی است که مانع سرعت و پیشروی می‌شود.

می‌گویند دنیا دیگر دنیای علم است و منطق دیالکتیک. تنها امور مادی محسوس و قضاوت‌های علم و عقل باید ملاک کارها باشد. آنچه را که حواس (یعنی پیش آهنگ‌های لشگر عقل) شهادت ندهند و علم و منطق امضاء ننماید مردود و بلکه موهوم و معدوم است!...

بینیم آیا واقعاً این طور است؟

دل در قرن بیستم و در نزد انسان جاافتاده، نقشی بازی نمی کند؟

ابدأ چنین نیست!...

دل را از فرد و از اجتماع بگیرید خواهید دید هیچ کاری نخواهد کرد! همانجا

خواهید ماند!

فرد و اجتماع هر عملی می کنند به فرمان و به دستور دل است. دماغ چیزی جز

آلت اجرای دل نمی باشد.

چطور؟

برای اثبات ادعا لازم است به تفصیل توضیح دهم :

اولاً، بینید همان افکار و فلسفه‌هایی که منکر معنویات و مقام دل می شوند و دار و ندار زندگی فردی و اجتماعی را روی مادیات گذارده، به قول خودشان می خواهند تنها قانون حیات را، عقل و علم بدانند تا چه حد در تمام اعمال و اقوال خود متوسل به دل می شوند و احساسات را تحریک می کنند.

اول در جهت منفی، میان ناراضیها از راه کینه توزی و ایجاد بغض و عداوت آتش جنگ طبقاتی را روشن می کنند، مخالفین خود را به فاقد بودن احساسات بشری متهم کرده، نوع پرستی و حمایت از مظلوم را شعار خویش جلوه می دهند. بعد در جهت مثبت در میان تابعین انواع وسایل، خاصه دل را به کار می اندازند. پروپاگاندا با تمام نفوذ درونی و اطوار آن، موسیقی، تآتر، کاریکاتور و تمسخر، نمایش و آنچه روی احساسات و دلها اثر عمیق (اعم از صحیح یا غلط) دارد، چشم و گوش‌ها را که آلات مقدم دماغ اند در مقابل آوازه‌های خارج می بندند و دلها را یکسره تسخیر تبلیغات دولتی قرار می دهند. طوری در تحریک احساسات موفق می شوند که می بینیم افراد حزبی آنها مرتکب فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌های عجیب که اندکی شبیه به اعمال شهدای مذاهب بزرگ است، می شوند و طوری از جان و دل از مسلک خود دفاع می نمایند که به هیچ وجه با منطق مادی و انکار معنویات و محرکهای ذاتی غیر مادی جور نمی آید!

آن سرباز روسی کمونیست که در داخل جبهه دشمن با شجاعت فوق العاده یگه و تنها باز دست از مبارزه و خرابکاری بر نمی داشت و آن خلبانی که بالای خطوط دشمن با وجود آتشبارهای متراکم آزادانه باز می جنگید و حاضر نمی شد با کمال

راحتی، خود را تسلیم طرف نماید آیا محرک او احتیاجات مادی زندگی و دیالکتیک عقلی بود؟ تسلیم شدن به دشمن و جان شیرین به سلامت بردن که صددرصد بیشتر به نفع محسوس مادی او بود؟! ...

روی صفحه روزنامه و پشت تریبون حزب ممکن است «دماغ» قلم فرسائی و زبان آوری کند اما در صحنه جنگ فقط «دل» است که حرکات سرباز را اداره می‌کند! آیا شما تصور می‌نمائید پیدایش و پیشرفت علوم محصول خالص دماغ است و دماغ خود به خود دنبال علم و تمدن رفته است؟

اگر از یک طرف احتیاجات مادی یعنی خواهش‌های زندگی نبود و از طرف دیگر حس کنجکاوی قبلی در نهاد انسان وجود نداشت و شخص محقق، صمیمانه عاشق زیبایی‌های اسرار انگیز طبیعت نمی‌شد آیا اختراع واکشافی در عالم رخ می‌داد؟

حتی در باره ریاضیات که ظاهراً در تمام علوم و فنون «خشک» تر و بی‌رنگ و بو تر است، ریاضی‌دان و آکادمیسین معروف فرانسوی مسیو آدامار می‌نویسد:

مثلاً الهامات و مبدأ ابتکار و اختراع در علوم ریاضی همانا زیبایی و لطفی است که در نظر ریاضی‌دان‌های حقیقی در روابط اعداد و تناسب خطوط جلوه گر بوده ذوق و احساسات آنها را تحریک می‌نماید. اول طبع موزون‌پسند دانشمند جلب شده به گوش دل آهنگ اعداد و مقادیر را می‌شنود و به چشم دل از معماری پرنقش و نگار خطوط و ابعاد لذت می‌برد و پس از آن به شمارش و ترسیم و تحریر می‌پردازد. دماغ، فرمانبردار تقاضاهای دل شیفته را اجابت می‌نماید.

در زندگانی عادی افراد نیز تأثیر اساسی دل نظایر زیاد دارد چه بسا نزاع‌هایی که بر سر یک لفظ یا یک اهانت کوچک به حیثیت اشخاص، برپا می‌شود و حتی وقتی دو نفر چند تومان اختلاف حساب پیدا می‌کنند برای اثبات «حقیقت» خود و برای غلبه «اخلاقی» برطرف، حاضر می‌شوند صدها و هزارها تومان خرج کنند. ضرر مادی بدهند ولی ضرر حیثیتی و معنوی را حاضر نمی‌شوند...

اینکه می‌گویند «خواستن، توانستن است» از این جهت صحیح است که تا انسان چیزی را نخواهد عملی انجام نمی‌دهد بنابراین قدرت و توانائی ظاهر نمی‌شود. فرمان اوّل از ستاد دل صادر می‌شود و بعد دماغ با لشکرهای هوش و علم و عقل و فکر و کاروفن و صنعت و خط و سروصدا و هیاهو به راه می‌افتد. ما که تماشاچی معرکه

هستیم از فرمانده کل که در عقب جبهه در محل امن گمنامی قرار دارد خبر نداریم. بوق و کرنای عساکر و رعد و برق سلاحها را می‌شنویم و می‌بینیم و خیال می‌کنیم هر چه هست اینها است.

در روحیه خودتان دقت کنید، آیا هیچ وقت شده است بدون علاقه و هدف عملی انجام دهید یا از روی بی‌میلی و دلسردی کوچک‌ترین کار حسابی را پیش برده باشید؟ اول طالب می‌شوید بعد سالک و در بین راه قوت قدم‌ها و سرعت پیشروی شما در هر لحظه و هر قدم با ضربان دل بستگی دارد.

کوچک‌ترین سستی و یأس و تردید که در دل شما رخ دهد فوراً قدمتان را کند می‌کند، احساس خستگی می‌نماید و بار به دوستان گران می‌آید. یعنی در واقع دوش شما برای بار ضعیف می‌شود.

خلاصه آنکه دماغ نوکر دل است. گاهی مخبر و جاسوس دل می‌شود گاهی مأمور فرمان او. حرف شنوایی دماغ از دل به حدی است که نه تنها آن را می‌بینید که دل گفته باشد بلکه آن طور می‌بینید که دل خواسته باشد.

مثلاً شما در خیابان عبور می‌کنید صدها تاکسی از پهلو می‌شود اگر احتیاج و علاقه‌ای به سوار شدن تاکسی نداشته باشید ممکن است اصلاً اثری در چشم و مخصوصاً در خاطر شما نگذارد و نفهمید. توجه و حواس شخص همیشه به آن سمتی می‌رود که مشغولیت و هدف دل او است. شیئی معین و منظره‌ای واحد، برای اشخاص مختلف به حسب آنکه دنبال چه چیز و طالب چه هدفی باشند، رنگ‌ها و معانی و نتایج کاملاً مختلف پیدا می‌کند.

به یک قطعه سنگ، باغبان یک جور نگاه می‌کند، بنا یک طور، نقاش به یک چشم و زمین شناس به یک نظر. شما در هر چیز آن را می‌بینید که می‌خواهید. مثلاً وقتی در داخل اطاق نشسته به طرف پنجره نظر می‌کنید ممکن است اشعه دو چشم شما در سطح توری پشت پنجره بهم تقاطع نموده نقش و نگار آن را برای شما وصف کند یا خود شیشه. لک‌های آن را واریسی کرده نه متوجه نقوش پرده شوید و نه از آن طرف شیشه و منظره خارج آگاه گردید. همین‌طور ممکن است شعاع بصرتان را با کمال بی‌اعتنائی از پرده و شیشه رد کرده شاخ و برگ درختان باغ را تماشا کنید و یا دیده به دورتر از آن دوخته رنگ آسمان و جلوه ابرها را بنگرید...

اختیار با اراده شما است نه با چشم شما. چشم آلتی بیش نیست...

همه جای دنیا همین طور است و سراسر جهان محل انطباق و توالی مناظر و مقاصد گوناگون می‌باشد.

بنابراین آن چیزی که می‌بیند باز دماغ نیست، دل است دماغ با تمام حواس ظاهری و باطنی که دارد ممکن است سر جای خود باشد ولی عملی یا عمل منظوری را انجام ندهد. نبیند، تشخیص ندهد، کور باشد، کر باشد، عاری از فهم و ادراک باشد. پس مبدأ و منشأ بینائی و تشخیص و عقل باز دل است نه دماغ و قرآن حق دارد که در باره کافران می‌فرماید:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.»^۱

بعضی‌ها ایراد می‌گیرند و تعجب می‌کنند که بسیاری اشخاص در استدلال‌ها و احتجاجات خود گو اینکه به صورت ظاهر صغری و کبری می‌چینند و نتیجه‌ای را ثابت می‌کنند ولی همیشه معلوم است که قبلاً آن نتیجه و منظور را مسلم و قطعی گرفته‌اند و تمام مقدمات را برای اثبات مطلوب جور می‌کنند.

این منطق البته از لحاظ استحکام علمی و بی‌طرفی مخدوش است، اما خیلی طبیعی و بشری و عمومی است. چه دلیل و عقل و منطق هم مثل چشم و گوش آلات بلا اراده دل هستند. دماغ از خود نظر و هدفی ندارد. هدف دماغ دستورالعمل دل است. به هر طرف که دل میل کند می‌رود و هر جا که دل بخواهد متوقف می‌شود. دماغ و عقل و علم مثل ارتش یا سرنیزه‌ای می‌باشد که به فرمان و در اختیار حکومت یا حزبی که روی کار آمده است قرار می‌گیرند. دماغ از خود نه اختیار دارد و نه مسئولیت.

تکیه‌گاه عقل یا دماغ، منطق است و اصلاً منطق بی‌طرف است بد و خوب مطلق در دنیا وجود ندارد. صحت و سقم و حسن و عیب هر چیز بسته به این است که بنا به تعریف، هدف و مقصد و دلخواه چه باشد. همان‌طور که در عالم سیاست می‌بینیم

۱. حج (۲۲) / ۴۶ : آیا پس در زمین سیر نکرده‌اند تا برای آنها دل‌هایی باشد که با آن تعقل کنند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند. حقیقت این است که چشم‌ها کور نمی‌شود بلکه دل‌ها کور می‌شوند که جای آنها در سینه‌هاست.

مدافعین مسلک‌های متضاد هر دو استدلال می‌کنند و به زعم تابعین خود درست هم استدلال می‌کنند، اما درست هم دو نتیجه متقابل می‌گیرند.

فرض کنید هدف بشر برخلاف آنکه فعلاً حیات و بقا و کمال است، مرگ بود آن وقت تمام آنچه در نظر عموم بالبداهه معقول و صحیح و منطقی می‌آید معکوس می‌شد! ...

همین طور اخلاق مطلق یا اخلاق جامع (Universal) که همه کس و همه جا پسند باشد وجود ندارد و اگر برای اخلاق و تربیت هدف و تکیه‌گاهی در نظر نگیریم ناچار به بی‌اخلاقی منتهی می‌شود.

درستی و امانت و صداقت و خدمت به خلق خوب است وقتی معتقد و طالب یک چیز فوق خودهایمان باشیم و الا اگر حقیقت و آخرتی در کار نباشد هر گونه صداقت و درستکاری و خدمت به نوع که قهراً ملازم با فدا نمودن منافع مسلم شخصی می‌شود عین حماقت است.

اما اگر عقل‌ها و اخلاق و منطقی‌ها و اعمال افراد بشر با وجود اختلاف یا فقدان عقاید کم و بیش به یکدیگر شبیه‌اند برای این است که همه دل دارند و دلها در عمق و فطرت اولیه دارای هدف مشترک می‌باشند. درست که نگاه کنیم و هیجانان دل را در مواقع خوشی و مخصوصاً در لحظات اضطراب در نظر بگیریم می‌بینیم هدف نهائی دل در مرحله اول وجود و بقا و کمال است.

وقتی لوازم بقا از قبیل آب و نان از ما دور شد حالت شدید عطش و گرسنگی به ما روی می‌آورد و از صمیم دل طالب غذا می‌شویم. همین که شکم سیر شد و لوازم رشد منظم گشت میل جنسی بردل ما مسلط می‌شود و خواه‌ناخواه به طرف تولید مثل و توسعه حیات می‌رویم. بعد از زن (یا معشوقه که بددل زن است) به ثمره ازدواج یعنی اولاد خود بیش از هر چیز دلبستگی پیدا می‌کنیم.

اولاً، در سنین کودکی و ضعف و بی‌زبانی بیش از همه وقت عزیز بوده جایش در آغوش پدر و مادر می‌باشد. منتهای علاقه وقتی ظاهر می‌شود که طفل به زمین خورده یا دچار ضعف و مرضی شده باشد. ثمره شیرین زحمات خود را وقتی می‌چشیم که بچه به حرکت در می‌آید و زبان باز می‌کند و به تدریج که روی پای خود می‌ایستد و به پرواز در می‌آید از علاقه شدید قبلی کاسته می‌شود.

عشق به اولاد اولین نمونه مطلوب و هدف دل می باشد که به خارج از خود تعلق می گیرد. اما غیر از این هم باز دل از حدود احتیاج بقا و حیات نفس تجاوز می نماید. آنجائی که دل ریش ریش و جگر کباب می شود وقتی است که شخص در مقابل بینوای یتیم و بیچاره دردمندی قرار می گیرد که محتاج به دستگیری و قیمی باشد. اگر عواطف عالیه نوع پروری و وطن پرستی و امثال آن همیشه در مواردی است که مظلوم و محتاجی برای بقاء و قیام خود حافظی را طلب نماید. پس هدف دلها اگر در مرحله اول حیات نفس بود در مرحله دوم قیومیت بر دیگران می باشد.

* * *

این اطاله کلام در مقایسه دل و دماغ از آن جهت لازم بود که ارزش نسبی و محل واقعی هر یک یا مترادف های آنها (اخلاق و عقل - دین و علم - عواطف و افکار) را بشناسیم. ولی البته غلو نباید کرد. اگر دماغ آلت بلا اراده و نوکر دل است دل بی دماغ هم مثل سلطان بی لشکر و بیچاره است. راهنمائی و فعالیت دل از راه دماغ صورت می گیرد، چه قبل از تصمیم به عمل و من باب تشخیص و هدایت و چه بعد از ورود به عمل از لحاظ توانائی و وسعت و قدرت.

در جامعه ما دو دسته در دو جهت مخالف مبالغه می نمایند قدامت تصور می کنند همین که عقیده و ایمان که عالی ترین رهبران دل هستند درست شد کار تمام است. سواد و شغل و کوشش و هنر و هوش و عقل و علم تماماً حواشی غیر ضروری زندگی می باشند. به علوم و به کمالات بدنی و فکری انسان با نظر حقارت آمیز نگاه می کنند...

این فکر بسیار ناصحیح و خطرناک است. دل شدیداً محتاج به دماغ است. اگر فهم و تشخیص و اسباب کار در دست نباشد همان طور که چشم بی دل کور است دل بی بصیرت هم عاجز و راکد است و امان از وقتی که دماغ باشد ولی بد کار کند و دل را به اشتباه و ضلالت بیندازد! این سیاست، سیاست باباطاهر است که می گوید:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد زخم در دیده تا دل گردد آزاد

دل آزاد نمی‌شود، تعطیل و متوقف می‌شود. توقف هم مرگ و فنا است! دسته مقابل یعنی داعیان روشنفکری که به علم و تمدن و فعالیت‌های ناشیّه از قوای دماغی اهمیت می‌دهند و دل و دین یا آئین و اخلاق را به چشم اغماض می‌نگرند آنها نیز راه صلاح نمی‌پیمایند. تا رغبت و عشق و هدفی دربین نباشد و دل فرمان ندهد اصلاً دماغ به فعالیت در نمی‌آید. ممکن است شخص میمون‌وار اطوار و حرکات تقلیدی دریاورد و طوطی‌وار مفاهیمی را تلفظ کند، اما فراتر از حدودی که سهل و راحت و حاضر و آماده عمل‌سایرین باشد نخواهد رفت و در اولین برخورد به اشکال یا مخالفت با منافع حریف، آنجایی که مختصر کوشش و فداکاری لازم باشد متوقف خواهد گشت و برمی‌گردد! این همان وضع حاضر کشور ماست.

۱. مقدّسین عرفانی مشرب ایراد نگیرند که مقام نبوت و امامت، بدون تعلیم و غیر از راه دماغ، از طریق عصمت و تزکیه نفس حاصل شده است.

خدا اگر به رسول اُمّی خود می‌فرماید:

«...فَأَنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ...»

(بقره ۲) / ۹۷: ... اوست که به فرمان خدا این آیات را بر دل تو نازل کرده است...)

این آیه را نیز دارد:

«...مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...»

(آل عمران ۳) / ۶۱: ... از آن پس که به آگاهی رسیده‌ای...)

حال همان طور که کیفیت نزول وحی بر ما مجهول است چگونگی تحصیل علم پیغمبر (ص) نیز برای ما نامعلوم می‌باشد.

همچنین آنجائی که حضرت ابراهیم می‌گوید:

«...رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُخِي الْمَوْتَى...»

(بقره ۲) / ۲۶۰: ... ای پروردگار من به من بنمای که مردگان را چگونه زنده می‌سازی...)

و می‌خواهد «اطمینان قلب» حاصل کند خداوند یک تجربه عملی و مقایسه فکری به او می‌آموزد به طوری که نتیجه تجربه و مشاهده منتهی می‌شود به:

«...وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

(بقره ۲) / ۲۶۰: ... و بدان که خدا پیروزمند و حکیم است.)

درباره مؤمنین نیز اگر فرموده است:

«...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

(رعد ۱۳) / ۲۸: ... آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد.)

استعداد تذکر را نیز به صاحبان دماغ اختصاص داده است:

«وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.»

(بقره ۲) / ۲۶۹: ... و جز خردمندان پند نپذیرند.)

برای مملکت همان طور که آب و نان و بهداشت تن و فرهنگ و دانشگاه لازم است به طریق اولی دل و دلبر واجب می‌باشد. این همه اختلاف و تشته‌ها و مزاحمت‌ها از آنجا ناشی می‌شود که مردم ایران هدف و آمال معینی که ملی و واحد باشد ندارند. هر کس در صدف تنگ و تاریک منافع شخصی می‌لولد. از صبح تا غروب کارمان دوندگی و زد و خورد است و اعمال یکدیگر را خنثی می‌کنیم بدون آن که قدمی جلو برویم.

آن اجتماعی که مالک بزرگ‌ترین سرمایه‌ها و صاحب کلیه شئون تمدن و وسایل زندگی بوده ولی صاحب دل نباشد کوچک‌ترین استفاده‌ای از نعمت‌های خود نخواهد برد.

دل لازمست و دلبر.

خوشبختانه دل و لوازم دل در همه هست. فقط باید آن را صاف کرد و به آتش دلبری زنده کرد پس پی دلبر برویم.

* * *

برای رفع این فقر بزرگ اجتماعی یعنی بی‌دلی، بی‌هدفی، بی‌ایمانی و بی‌مسلمکی چه باید کرد؟

مسلم است که وقتی هدف و دلخواه یا خاطر تعلقی پیدا شد دل شکفته می‌شود و دماغ به جنبش می‌افتد. حیات رونق و جوش و خروش پیدا می‌کند. همان طور که می‌بینیم ممالک و ملل مختلف در دنبال هدف و مطلوبی راه افتاده و فداکاری می‌کنند و در راه آمال ملی ناگزیر پابند یک سلسله اصول و صاحب اخلاق مقبولی هم می‌شوند. طلب در همه هست مطلوبها مختلف است. دل کورکورانه در راه معشوق کار می‌کند منتها گاهی معشوق موافق و مفید می‌افتد و گاهی منافی با موهوم درمی‌آید.

در هر حال مشکل اصلی پیدا کردن دلبر است.

متأسفانه به صرف لفظ و یا تقلید و قرارداد نمی‌شود دل را شیفته چیزی کرد. از حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود و دل تحت فرمان اراده و عقل نمی‌رود. دلبر و دلخواه باید واقعاً مطلوب دل و همنوع و منبعث از خود انسان باشد. از اعمال و از تمامی ذرات وجود شخص سرچشمه بگیرد. آن محبت‌های سطحی

قراردادی تصنعی مثل علقه‌های مادرزن یا مادر شوهر بیشتر ملالت‌بار می‌شود تا لذت‌بخش.

البته در عالم مطلق هیچ مطلقی نیست و شما می‌توانید مانند یک عالم ریاضیات در هر ساعت پیش خود صد فرض و صد تعریف و اصل تصور کرده از آنها هزاران قضیه و خاصیت نتیجه بگیرید اما همین که برخاستید و دامن تکان دادید می‌بینید جز فرض و تصویر و تصور هیچ چیز در آن نیست. تمام باد هوا و خیال است. ولی وقتی مفروضات و ارقام و اشکال، متکی بر واقعیات خارجی بود، نتایج معادلات و فرمولها درست درمی‌آید و حقیقت مثبتی را نشان می‌دهد.

همین طور اصل مطلق و هدف قطعی در عالم وهم و خیال وجود ندارد اما برای ما نوع بشر که دارای وجودی هستیم و وجود مادی و زندگی ما مانند اصول ریاضی و هندسی روی یک سلسله خواص معین و قوانین متقن براساس طبیعت بنا شده است و محتاج و متکی به آنها هستیم، دلخواه صحیح، دلخواهی می‌تواند باشد که مطابق ساختمان طبیعی و فطرت درونی خودمان باشد.

این دلخواه و دلبر که باید فوق‌العاده به ما نزدیک و بلکه عین خودمان باشد چگونه بیابیم؟

اگر به دلبر مستقیماً راه نداریم و سراغ دادن آن مشکل باشد در عوض دسترسی به دل و مخصوصاً به آثار دل داشته، از آن راه می‌توانیم به جستجوی دلبر واقعی بپردازیم، بینیم از میان تمام دلبرهائی که افراد و اقوام بشر اختیار کرده‌اند کدام دلبر بیشتر به دلها قوت و حیات و اثر بخشیده است.

اثر دل همان اثر وجودی و عظمت افعال و حرکاتی است که از صاحب دل سر می‌زند.

به طور کلی در مرتبه انسانیت و کمال هیچکس تا دلی و مطلوب و مقصودی نداشته است اثری که نام فضیلت و کمال بتوان روی آن گذاشت ابراز نکرده است و آنچه وجه امتیاز و مشخص انسان از حیوان است همیشه در دنبال ایدآل و معشوقی بروز کرده است.

مثلاً عاشقان جنس لطیف نغمه‌ها خواننده، وجد و نشاط یا اضطراب نشان داده، اشعار نغز سروده‌اند و گاهی ابراز حرکت و شجاعت کرده احياناً تا پای جان هم ایستاده‌اند. آنها که عاطفه پدری و مخصوصاً مادری داشته‌اند از دستشان نوازشها،

بی‌خوابی‌ها، خدمت‌ها و محبت‌های عالی سرزده است که عاشقان شهوت‌ران صد یک آن را نمی‌توانند ارائه دهند.

نوع پرستان با کرامت نمونه‌هایی از فتوت و سخاوت ظاهر کرده‌اند که در وصف آن داستانهای پرشور نوشته شده است.

کسانی که صاحب غیرت و طالب حیثیت و نام بوده‌اند رشادت‌هایی به خرج داده‌اند که ضرب‌المثل و آرزوی مردم گردیده به افتخارشان حکایت‌ها و نمایشنامه‌ها تنظیم شده است. همین‌طور سربازان و سرداران سلحشور که دلباخته وطن و ملت و ملیت بودند وقتی وارد صحنه کارزار می‌شدند دگرگون گردیده چنان از خود شجاعت و شهامت ظاهر کرده و جسورانه به استقبال مرگ رفته‌اند که هر بیننده و شنونده‌ای را خیره کرده است. آنوقت مردم برای این آثار ارزش عظیم قائل شده مجسمه‌های فداکاران میدان جنگ را در میدان‌های شهر برپا کرده‌اند. اینها نمونه‌های چندی از عظمت مقام انسانی و آثار گرانبهای تحریکات دل بود که منطق بشریت برای آنها مقام قائل شده، تنها نشانه‌های کمال و عقل دانسته است. اینها تماماً به دست صاحبان دل و در راه دلبرهایی بوده است.

اما آنجا که آثار نبوغ و عظمت و قدرت و کمال انسان بهترین نمونه‌ها را ساخته است و عالی‌ترین درجه آثار دست یا زبان و ذوق و زندگانی را بیرون داده است. مواقعی بوده که پای پرستش خدا و ایمان به خالق در کار بوده است.

از صدر تاریخ تا زمان حاضر نغزترین سرودها و فصیح‌ترین کلمات در وصف یا به درگاه خدایان گفته شده است. کسان زیادی منکر حقانیت قرآن شده‌اند ولی کمتر کسی است که فصاحت بفهمد و نسبت به برتری آن به تمام نوشته‌های انسانی تردید نماید.

در معماری در شرق و غرب دنیا معابد همیشه متناسب‌ترین و زیباترین آثار هنری می‌باشد. همین‌طور معروفترین نقاشی‌های دنیا برای تصویر پیغمبران و پیشوایان دین قلمی شده است.

اینها آثار زبانی و ذوقی بود. در عالم اخلاقیات از لحاظ محبت، سخاوت و رشادت، صبر و سایر مکارم اخلاقی بزرگ البته در موارد بی‌شمار در افراد بشر نمونه‌هایی دیده شده است. ولی هیچ‌یک در خلوص و شدت و علو مرتبه به پای آنچه از اولیای ادیان و مؤمنین پاک سرزده است نرسیده و نمی‌رسد.

در راه مال و حیثیت و وطن و مسلک در دنیا سربازی و فداکاری بی‌نهایت شده است اما کدام از خود گذشتگی را در دنیا می‌توانید شبیه به فداکاری تاریخی سیدالشهدا(ع) در کربلا نشان دهید؟ حتی از ائمه و انبیا گذشته پیروان آنها چه در صدر اسلام و چه در ابتدای مسیحیت و چه در نهضت بنی‌اسرائیل و حتی پیروان حقیقی مذاهب باطل فداکاری‌هایی کرده‌اند که عقل حیران می‌ماند!

* * *

آری در مقابل خدا است که همیشه تارهای دقیق نهفته وجود انسان همگی با هم به دلنوازترین نغمه‌های جانبخش مرتعش می‌شوند! تارهای درون انسان غالباً خواب است و وقتی بیدار می‌شود که بر سیل قانون فیزیک، هم‌آواز و هم‌ارتعاش پیدا کند. حالت «رزنانس» موقعی در آنها پدیدار می‌گردد و با شدت و قوت خارق‌العاده به هیجان درمی‌آیند که در مقابل خود یک دستگاه کاملاً هم‌آهنگ یا به اصطلاح فیزیک یک محرک سنکرون ببیند و وقتی متحرک و محرک ممنوع و هم‌آواز شدند دامنه ارتعاشات معجزآسا می‌گردد! ...

این ممنوع خدا است.

راست است که تمام دلبرها انسان را کم‌و‌بیش به حرکت و هیجان درمی‌آورند اما آثار این دلبر کُل، در وسعت و عمق، چیز دیگری است. آن کس که مختصر نشانی از این دلبر یافت، تازه می‌فهمد اگر در جای دیگر دل‌بند جمال و کمال شده است آن‌ها هر یک شبح و بدل دورادوری از سایه گوشه‌ای از روی نگار بوده‌اند. در هر کدام یک پرده لطف ولی هزاران هزار نقص وجود داشته است!

تنها دلبری که جامع جمیع خصال منظور باشد همانست که نامش را خدا گذارده‌اند:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...»^۱

نباید تصور کرد که خدا هم مانند سایر معشوق‌ها ممکن است موهوم و موقت باشد. اصلاً در برابر سایر معشوق‌ها هیچ کس عاشق نمی‌شود بلکه مجذوب لطافت و صفا و خیر می‌گردد. انسان در مقابل جلوه کمال است که زانو می‌زند. کافر و مسلمان و هر فرد سالم رشید فطرتاً عاشقِ عظمت، قدرت، شهامت، فعالیت و

۱. بقره (۲) / ۲۵۵: الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست...

سقاوت می‌باشد. خمیره انسان طوری است که از اینها خوشش می‌آید، چرا؟ برای آنکه با آنها هم سنخ و هم اصل است. اما این حیرت و عشق در مقابل عظمت و کمال ساختگی یا استدلالی و خیالی نیست، ازلی و فطری و طبیعی است. در محصول فکر و منطق شخص می‌توان شک کرد که شاید اشتباه یا نسبی و وهم باشد اما آنجا که سروکار با خمیره و خلقت و ساختمان طبیعی عمومی انسان است دیگر جای تردید باقی نمی‌ماند. محصولات سرشت انسان از لحاظ صحت و سقم همتراز و هم قیاس وجود انسان می‌شود یعنی اگر انسان دروغ است خدا هم که در جمع صفات، عالی‌ترین مطلوب درونی انسان است دروغ است. اما اگر انسان چون محسوس می‌باشد راست است و آثار وجودی او راست است ناچار محرک و منشأ و مقصد آنها هم که خدا است راست است:

«... إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ»^۱

یکی از فلاسفه خدانشناس آلمان بر «تورات» طعنه زده می‌گوید:
خدا آدم را به صورت خود نیافرید. آدم خدا را به سیرت خود ساخت! ...
چه فرق می‌کند؟ هر دو بیان حقیقت واحدی است و از هر طرف که بگیریم شهادت بر وجود خدا می‌دهد.

انسان وقتی می‌خواهد عالی‌ترین و بهترین مطلوب دلخواه خود را که منبعث از ذات ضمیرش باشد تصویر کند از زیر قلم او طبعاً جمال خدا تجلی می‌نماید! اینجا است که مخلوق و خالق یکی درمی‌آید:

«... وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»^۲

مگر شما نویسنده‌ای را سراغ دارید که خود را وصف نکرده باشد یا نقاش و هنرمندی که از الوان قلم یا از امواج صدای او، اعماق دلش ترشح نکرده و مصنوع تمثال صانع خود نبوده باشد؟

در دنیا هر نقشی، به زبان حال، تصویر نقاش است!

* * *

۱. ذاریات (۵۱) / ۲۳: ... آن چنان که سخن می‌گوئید، حتمی است.

۲. فاطر (۳۵) / ۴ یا حدید (۵۷) / ۵: ... و همه کارها به خدا باز گردانده می‌شود.

پس خدا را دلبر خود قرار دهیم و همه یک کلمه با هم بگوئیم:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...»^۱

زیرا که:

«...هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ...»^۲

اوست که اصل و اساس و عین حیات و قیمومیت است. آنی در غفلت و تعطیل نبوده سراسر هستی از آن او می باشد!

کدام دلبر و محرکی می تواند در دنیا بر خلاف مشیت او مؤثر باشد؟! مردم آرزومندند معشوقه و دلبر خود را در آغوش بگیرند یعنی به قلب خود بچسبانند. اما دلبر حقیقی به فرموده قرآن از این هم به ما نزدیک تر است که:

«...إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ...»^۳

خداوند رحمان در میان شخص و دل او جا دارد. دلبری است که هرگز ما را ترک نمی کند:

«...وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...»^۴

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم!
چکنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم!^۵

* * *

اگر خدا را می خواهیم رو به خودمان بیاوریم؛ نه آن خودی که ساخته و پرداخته خودمان باشد، بلکه آن خودی که فطری و طبیعی و ازلی یعنی ساخته و پرداخته او است.

۱. بقره (۲) / ۲۵۵: الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست...

۲. بقره (۲) / ۲۵۵: ... زنده و پاینده است...

۳. انفال (۸) / ۲۴: ... و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است...

۴. حدید (۵) / ۴: ... و هر جا که باشید همراه شماست...

۵. اگر سعدی بیشتر به قرآن دقت کرده بود می گفت در میان من و من مهجورم.

حال نظر کنید قرآن چه کتاب بزرگ و چه وحی منزلی است که از هر قانون و از هر شریعتی خدا را به انسان نزدیک تر و انسان را در سرنوشت و مقدرات خویش مؤثرتر و مسئول تر شناخته است آنجا که می فرماید:

«...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»^۱

به یقین بدانید خدا تغییر در حال ملتی نمی دهد مگر خودشان خود را تغییر دهند.

پایان

۱. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.

یادداشتی از سفر حج

یادداشتی از سفر حج*

در مسجد رسول الله

۱۳۹۳/۹ = ۵ ذیحجه ۱۳۷۹

پس از سه روز انتظار در جده، خلبان آمریکایی هواپیمای دو موتور سعوودی، ظهر جمعه ۲ ذیحجه، ما را در فرودگاه خلوت و داغ مدینه، که تقریباً در یک فرسخی شهر است، به زمین گذاشت. مختصری مایعات خنک آمریکائی همه‌جایی، در سالن فرودگاه صرف کرده به وسیله دو اتوبوس نسبتاً پاکیزه به جانب شهر روان شدیم. جاده آسفالت بود و کم کم نخلستان‌ها و خانه‌های کهنه و سنگی مدینه (از نوع سنگ‌های بازالت سیاه رنگ فراوانی که روی کوهها و اراضی مجاور و قسمتی از خود شهر را پوشانده است) که بی‌شابهت به قلاع نظامی نیست، نمایان می‌شد. ولی نمایان‌تر از آنچه در خاطرم رژه می‌رفت، حوادث گذشته شهری بود که در آنجا پایه‌های اسلام ریخته شده بود. به طرف مدینه‌ای می‌رفتیم که روزگاری در تاریخ تاریک و یکنواخت زمان، چون آتش‌فشانی فروزان گشت. اشعه‌ای از خداپرستی و حقیقت و فضیلت را به اقصی نقاط دنیا فرستاد و آثار فکری و اجتماعی و مدنی آن،

* این اثر در سال ۱۳۳۹ تهیه و برای اولین بار در سومین نشریه سالیانه مکتب تشیع، سال ۱۳۴۰، چاپ و منتشر شده و سپس توسط شرکت سهامی انتشار، همراه با سه اثر دیگر، با نام «خانه مردم»، در قطع رقعی انتشار یافته است.

مانند همان لاهای مذاب خروجی اراضی مجاور، بسیاری از تمدن‌های دیگر را ذوب نمود، یا به زیر گرفت...

به یاد خدمات و عظمت‌های اسلام و افتخارات این شهر عجیب بودم و می‌رفتم. مست در مسرت و مباهات شدم که حمله‌دار کاروان، با بلندگوی دستی خود از صندلی پهلوی راننده، به لهجه صادقانه نمکین ترکی گفت:

«اینجا محل همان دروازه‌ای است که اسرای اهل بیت را وارد مدینه کردند!»
کلماتی از حضرت زینب به زبان آورد و اشک‌هایی از مسافرین و مخصوصاً خانم‌ها گرفت!

* * *

برخورد این دو خاطره متضاد، مانند تکان‌های طیاره، که شخص را صعود و سقوط‌های بلند و ناگهانی داده، از یک امنیت قدرت و سلطه سرعت، تا پرتگاه هلاکت نزدیک می‌کند، افکارم را منقلب کرد.

حقیقتاً عجیب است! بزرگ مردی که آن سعادت و نعمت و سلامت و سیادت را به مردم وحشی عرب داده بود، هنوز از میانشان نرفته، چنان رفتار سبعانه با ذریه و دست پروردگانش کردند و مرتکب چنان اعمال خلاف اسلامیت و انسانیت شدند!
او چقدر بزرگ بود و اینها چقدر کوچک!

در حقیقت عمل آنها که به نظر ما غیرعادی و شگفت می‌آید، بنا به طبیعت و تربیت (یعنی عدم تربیتی) که داشتند، بسیار عادی و طبیعی بود و نباید انتظار چنین تحوّل و رشد سریعی را داشته باشیم. آنچه عجیب و غیرعادی و غیرطبیعی بود، این است که از میان چنان قوم بی‌تمیز بی‌همه چیز، کسی بیرون بیاید که سراپا رأفت و رحمت باشد. از منجلاّب کثافت، چشمه زلال طهارت بجوشد. از انبوه ابرهای جهالت و ظلمت، خورشید روشنائی و دانش‌پروری سرشته شود. از گله حیوانات درنده، مرد جامع جمیع فضائل انسانیت بیرون آید!

الله اکبر!

همین حادثه بسیار طبیعی و بشری - ولی غیرطبیعی و غیرمعمول - نه تنها اعجاب، بلکه اعجاز مسأله است.

اوست که می‌تواند از میان مردم بیسواد (که خواهید دید، هنوز هم بیسواد و بی‌ادراکند) و از خود آنها مأموری را برانگیزد که با وجود غوطه‌وری در گمراهی و بی‌خبری مردم، نشانه‌های خدا را بر آنها بخواند، اخلاقشان را تزکیه کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.»^۱

* * *

البته آن قضایای صدر اسلام و یادی که از کربلا و رفتار خلفا شد، مربوط به گذشته بود. اتوبوس ما را بزودی وارد شهر کرد و آن خاطرات را پشت سر گذاشت.

عرض کردم: اتوبوس ما را وارد شهر کرد، ولی نمی‌دانم بگویم وارد کوچه و بازار کرد؟ به خیابان و میدان رسیدیم؟ یا داخل برج و بارو شدیم؟ وضع غریب و درهم و برهمی بود! به قیاس سایر شهرها این بی‌نظمی و مخروبگی و کثافت به چیزی و به جایی که شباهت نداشت، به شهر بود. یک حالت گرفتگی و انکسار، و بلکه نفرتی، در وجودم ایجاد شده بود، که ناگهان به محوطه مقابل مسجد رسیدیم.

مسجد رسول الله!

میدان موزائیک فرش مسطح، که منتهی به سنگ بست و جرزهای دیوار مسجد شده، چشم را مواجه با پوشش سنگی طبیعی و مصنوعی طاق‌ها می‌نمود، و بالاخره در امتداد دو مناره ظریف زیبای بلند سفید رنگ هدایت می‌کرد. نظر از سطح کثیف و پست، به فضای رفیع وسیع نیلگون آسمان اوج می‌گرفت.

* * *

۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست خدایی که میان اعراب امی پیامبری از میان همان مردم برانگیخت تا بر آنها وحی خدا را تلاوت کند و پاکیزه‌شان سازد و به آنها کتاب و حکمت تعلیم دهد که پیش از این همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند.

اجازه پیاده شدن از اتوبوس را ندادند. پس از چند لحظه تماشای بیرون مسجد و صلوات بر بانی اولیه، و مدفون شده در آن، به جانب منزلگاه رفتیم. زوار ایرانی، از قدیم الایام بنا به عادت و علاقه ملی، باغهایی را (نخلستان‌هایی را) به عنوان منزلگاه انتخاب کرده، فضای آزاد صحنه طبیعت را، بر دخمه‌های غارمانند تنگ و تاریک خانه‌های مدینه ترجیح داده‌اند. منزل ما در یکی از این باغات (باغ صفا) بود. در اینجا مجدداً حالت انکسار و انزجار پیش آمد.

موقعی که وارد شهر مدینه می‌شدیم، بی‌اختیار، به رفیق همسفر خود که چشم پزشکی است، رو کرده، با خاطره‌ای که از سه سال قبل از شهر نجف داشتم، گفتم عجیب است هر قدر به مبادی و مراکز اسلام و تشیع نزدیک می‌شویم، انگار از تمدن و بهداشت دور می‌شویم!

سبحان الله!

وقتی پس از عبور از چند زیر طاقی تنگ و تاریک که مابین آنها یک میدانگاه روباز، ولی زباله‌دان متعفن فاصله بود، داخل باغ صفا شده و در کنار نهر پر از لجن آن زواری را دیدم که مشغول وضو گرفتن یا شستن ظروف غذا بودند، و جماعت دیگری را در یک حوض پر از آب گندیده مشغول غسل کردن دیدم، به همان رفیق یا رفیق دیگری که از دانشگاه تهران است، گفتم لازمست خداوند پیغمبر را بار دیگر بفرستد تا به این مردم طهارت را یاد بدهد!

مثل اینکه موضوع طهارت و نجاست، و مسأله آب مطلق و مضاف و کراهت آب آسن، و آن همه تأکیدات پاکیزگی و بهداشت، فقط برای بحث لفظی در رساله‌ها و حجره‌هاست و معنی و مفهومی در خارج، حتی در نزد اهل آن که الحمدلله در اینجا فراوانند، نباید داشته باشد!

البته حمله‌داری که گروه ما را اداره می‌کرد، وضع نسبتاً بهتری داشت. تختخواب‌هایی داشتیم. دائماً سطل سطل، آب تمیز لوله‌کشی را آورده، در بشکه بزرگ شیرداری می‌ریختند، که از آن برای تمام مصارف برمی‌داشتیم. غذا به طور نسبتاً پاکیزه و مرتب تهیه می‌شد، ولی هوا و رایحه برای همه یکسان بود، و مستراح‌ها به طور کلی نفرت‌انگیزترین وضع را داشت! (با یکصدم آنچه به عنوان مخارج

موکب امیرالحاج از حاجیان در ایران می‌گیرند، ممکن است تمام مستراح‌های منازل مسافری ایرانی را به وضع قابل قبولی درآورند!

* * *

پس از مختصر استراحت در منزلگاه، و ترتیب دادن جا و صرف غذا، باز تسلی دل و تصفیه خاطر را در مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله و سلم) یافتیم. خدا به همه خوانندگان قسمت کند!

صرف نظر از جنبه‌های معنوی، یعنی پیوندهای عارفانه و الهام‌های عاشقانه‌ای که برای صاحب‌دلان مؤمن دست می‌دهد، و وصف آن خارج از این مقاله و صلاحیت نویسنده است، همان صورت ظاهر و نظام و نظافت، باز برای خود عالمی دارد. در هر حال برای نگارنده، در آن محیط تاریک، یگانه نقطه روشن و در مقابل تأثرات و تألمات فراوان پناهگاه تسلی‌بخشی بود.

وضع عمومی و سبک بنا، با آنچه به اماکن مقدسه ولایات خودمان مأنوس شده‌ایم، اختلاف دارد.

اولاً، مسجد و حرم یکی است. عبادت خدا و زیارت رسول خدا، چنانکه باید و شاید در یکجا انجام می‌شود. حرم که دنباله توسعه یافته مسجد اولیه پیغمبر است، مسقف می‌باشد. ولی به اقتضای هوای گرم محل، این سقف وسیع که منقسم به طاق‌های چهار گوش متکی به صفوف ستون‌های منظم مرتبی شده است، محیط بسته‌ای را تشکیل نمی‌دهد و دیواری از طرف صحن مسجد وجود ندارد. صحن مسجد نیز که در سنوات اخیر به دستور پادشاه سعودی توسعه داده شده است، میدان خوش قواره وسیعی است، که دور تا دور آن را سه ردیف ستونهای سفید بلند، با سقف بتونی سنگ‌نمای ساده زیبا، به سبک معماری مغربی احاطه کرده، سایه‌انداز عریض روشنی ایجاد نموده است. در وسط حیاط نیز یک راهروی سرپوشیده، با سه ردیف ستون، در عرض مسجد کشیده شده که صحن را بدون آنکه انقطاع و انسدادی ایجاد شود، به دو منطقه تقسیم می‌کند.

هوا و نور در شب و روز از همه طرف به وفور ساری و ساطع است.

کف زمین یک نوع باغچه‌بندی شده، خرندهای عریض آن با سنگ مرمر سفید فرش شده است. باغچه‌ها گلکاری و ممنوع از عبور و مرور نیست، بلکه مستور از

ماسه‌های گرافیتی نسبتاً درشت، ولی نرم و بدون خاک مخصوص این مناطق بوده، مخلوط با مقدار زیادی گندم و دانه‌هایی که جهت کبوتران می‌ریزند. نظر به اینکه واردین مسجد، بنا به عادت اهل سنت (که بسیار سنت پسندیده‌ای است) از دم در صحن کفش‌های خود را بیرون می‌آورند و در جا کفشی‌های بدون نگهبان می‌گذارند، کف صحن بسیار پاکیزه و درخشان است، و سجده کردن مستقیم بر زمین (که آفتاب سوزان مسلماً آن را ضد عفونی می‌نماید) خالی از اکراه و اشکال است.

یقیناً طرح کنندگان و سازندگان این بارگاه خواسته‌اند برای تقرب به بنیان‌گذار اصلی، تا حدود امکان، درک نظر و صفت او را کرده، شمائلی از خصال و تعلیماتش را مجسم سازند. بنابراین چنین اثر معماری زنده‌ای را که با هیچ یک از آثار و مظاهر شهر مدینه شباهت ندارد و چون جزیره‌ای از خاک، «استثنائی» در میان آب می‌باشد، به وجود آورده‌اند.

الحمدلله که زمین بی‌حجت نمانده است. در آن شهر مخروبه کثیف که از هر طرف آثار نکبت و ذلت می‌بارد، نمونه و نشانه‌ای از طهارت، عظمت و حقیقت حقیقتی که بدون نظم و خلوص و صفا نمی‌تواند در محیط آلوده بهم ریخته ظهور کند) درخشندگی دارد!

* * *

در این محیط نسبتاً وسیع، جمعیت کثیر مسلمانان که از پنج قطعه عالم می‌آیند، و غالباً دارای پیراهن بلند عربی سفیدی هستند، تأثیر خاصی ایجاد می‌کنند. به تمام جزرها و بعضی از ستونها، بلندگوهای مشبک برنزی مستطیل شکل ظریفی، که تناسب کامل با خطوط معماری بنا دارد، و در نظر اول مخفی می‌باشد نصب کرده‌اند.

در اولین لحظه اوقات نماز، صدای الله اکبر مکبر از در و دیوار بلند می‌شود و گوش و دل شنونده را به لرزه آمیخته از ترس و شعف درمی‌آورد. بلافاصله صفوف منظم لشکر نمازگزاران، در شبستان و صحن، و حتی در خارج، در خیابان و میدان متشکل شده، قرائت رسا و خوش نوای امام را در سکوت مطلق گوش می‌دهند. و

به آهنگ واحدی به قیام و قعود در می‌آیند، نموداری از عظمت و وحدت اسلام نمایان می‌شود!

* * *

البته اقامت دائم در مسجد ممکن نیست. طبع حیوانی بر تمایل روحانی غالب، و احتیاج به خواب و خوراک ظاهر می‌شود. بنابراین غالب اوقات در منزل «باغ الصفا» یا در جمع هموطنان دیگر (باغ مرجان، باغ عمران و غیره) به سر برده می‌شود. باز آن مناظر ناموزون و خاطرات نامطلوب زنده می‌گردد.

شاید بین آن خاطره و توجه و تضادی که در ورود به مدینه و یادبود تاریخ گذشته اسلام دست داد، و این خاطره و تضادی که وضع حاضر مسلمان‌ها و مخصوصاً شیعه‌ها با حقایق و معالی و انتظاراتی که از اسلام می‌رود، دارد، فرقی نباشد.

تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَصْدَادِهَا

در هر مورد، عظمت و حقانیت و فضیلت برجسته اسلام، در برابر بربریت یا نقص تربیت، و در هر حال قصور و دوری ما از اسلام جلوه گر می‌شود؛ چه در گذشته اعراب معاصر حضرت رسول و اهل بیت، و چه در حال حاضر اقوام پراکنده عقب افتاده مسلمین.

شاید این اظهار نظر دور از حقیقت نباشد که ما مسلمانها و مخصوصاً ایرانی‌ها، در یک اشتباه عمیقی فرو رفته و تصور می‌کنیم با صرف قبول اسلام، و ذکر کلمه «لا إله إلا الله»، تمام وظایفمان نسبت به گذشته و آینده تمام است، و دنیا و آخرتمان درست می‌شود. در دریایی از غرور و غفلت و تنبلی غوطه‌ور می‌شویم و در دنیای پستی و کثافت، انتظار و ادعای بهشت بین را داریم!

به نظر می‌آید حقیقت اسلام و وظیفه مسلمانی درست عکس این باشد. یعنی قبول دین، مرحله وظائف و ختم فعالیت نبوده، آغاز برنامه زندگی و شروع نهضت فکری و عملی - اعم از فردی و اجتماعی - باشد.

آیا از هیچ دانشجویی قابل قبول است که بگوید: چون من در عالیترین دانشگاه ثبت نام کرده‌ام و بهترین کتاب را خریده‌ام، دیگر احتیاجی به مطالعه و کار و حل مسائل و مشکلات ندارم؟! یا معماری تصور کند که چون ماهرانه‌ترین نقشه را در

بغل دارد، می‌تواند سازنده با شکوه‌ترین بنا، ولی بدون جمع آوردن عمله و بنا و تدارک مصالح و تحمل زحمات فراوان گردد؟...

وضع ما مسلمانان خیلی شبیه آن دانشجو و این معمار است. با قرائت دائم آیات خدا و از برکردن کلمات عالی و دستورات اخلاقی، خود را یگانه امت نجات یافته، بی‌نیاز از کار و کوشش و اصلاح دنیا می‌پنداریم!

کامل‌ترین و در عین حال علمی‌ترین دستورهای طهارت و بهداشت از آن مسلمان‌ها، و مخصوصاً شیعه‌ها است، ولی از کثیف‌ترین ملل دنیا و بی‌بهره‌ترین آنها در بهداشت و سلامت می‌باشیم؛ همان‌طور است دستورهای زندگی و آداب معاشرت...

علاوه بر داشتن و دانستن این قبیل احکام و تعلیمات، باید بخواهیم که صاحب سلامت و قدرت و عظمت و سعادت باشیم و در راه آن کار کنیم تا صاحب آنها بشویم.

* * *

آیا همان‌طور که آل سفیان در زمان گذشته ننگ اسلام بودند، مسلمانان امروزی لطمه‌ای به حقیقت و حقانیت اسلام و سعادت خود نمی‌زنند؟

چون در کشور عربی سعودی هستم، اول از مشاهدات اینجا مثال می‌زنم: ملاحظه کنید که شعار رسمی دولت سعودی؛ که دو شمشیر متقاطع برهنه، به انضمام کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» است، چه خیانتی به اسلام است! چه سلاح برنده و سند گوینده به دست دشمنان مسیحی ما می‌دهد، که گفته‌اند و می‌گویند: اسلام به زور شمشیر به دنیا تحمیل شده است! این شعار از ریشه اسلام که سلم و سلامتی و سلام است گرفته شده، یا از دل بادیه‌نشینان خشن عرب، و از اولادان قاتلین دودمان رسالت؟!

اولاً: چرا یکی از همان کلماتی که لوحه‌وار به دیوار و سقف حرم مطهر آویخته و نقش شده است، شعار دولتی که خود را یگانه نگهبان خانه خدا و مدفن پیغمبرش می‌داند نباشد؟ از قبیل:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱

۱. انبیاء (۲۱) / ۱۰۷: و نفرستادیم تو را، جز آنکه می‌خواستیم به مردم جهان رحمتی ارزانی داریم.

یا:

«إِنِّي بُعِثْتُ لِيُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱

و یا:

«أَنْتَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۲

یا آخرین توصیه و پیام پیغمبر به اهل دنیا که:

«...تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا»^۳

درست است که اسلام بدون شمشیر و دور از مظاهر نیروی جنگی نبود. مانند هر نهضت انسانی و مخصوصاً انقلاب فکری که هر قدر عمیق تر و تکان دهنده تر باشد، ناچار تصادم شدیدتر و تراحم بیشتر با منافع مرتجعین و موارث کهن داشته، خواه نا خواه تلاطم و کشتارهایی را پیش می آورد، کما آنکه انقلاب های فکری اخیر آزادی خواهی و سوسیالیسم و کمونیسم، شاهدهای زنده آن هستند، و تاریخ مقدس مسیحیت نیز مشحون از خونریزی و جنگ است. مع ذلک اسلام در مسیر پیشروی خود، به تناسب وسعت و سرعت پیشروی، فوق العاده کمتر از هر کشورگشائی و هر انتشار مکتب دیگر موجب خونریزی شد.

ثانیاً: به گفته آقای ابن الدین، اسلام به زور شمشیر پیش نرفت، بلکه خود مولد شمشیر و نیرو شد.

ثالثاً: پیغمبر و جانشینان برحق او که علی و امامان (علیهم السلام) هستند، به هیچ وجه من الوجوه، شمشیر را وسیله تبلیغ دین قرار نداده، به عنوان وسیله دفاع در آخرین مرحله اضطرار و الزام استفاده نموده و عامل عدل و حق به کار بردند.

* * *

۱. حدیث نبوی (سفینه ج ۱/۱۱۴): همانا من برگزیده شده ام تا اخلاق را تکمیل نمایم.

۲. قلم (۶۸) / ۴: و تو را خلقی عظیم است.

۳. آل عمران (۳) / ۶۴: ... بیاید از آن کلمه ای که پذیرفته ما و شماست، پیروی می کنیم، آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم...

و اما عمل ما شیعه‌ها: آیا وضع ننگین و نکبت‌بار اخلاقی و مدنی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که در مقابل ملل دیگر داریم، خود لطمه و خیانتی به حقیقت و حقانیت اسلام نیست؟

آیا به دنیا (و به افراد و جوانان خودمان) نمونه‌های عملی زنده ارائه نداده، آنها را دچار این اشتباه نمی‌کنیم که مسلمانی مترادف با عقب‌افتادگی و خواری است؟! در محیطی که قرار گرفته‌ایم، آیا وضع زوآر ایرانی ولا ابالیگری، که در سر و وضع و لباس و نظافت و بهداشت روا می‌دارند، آیا تبلیغ منفی مؤثری به زیان تشیع و ایران و ایرانی نیست؟

اگر مختصری به منظر و رفتار و کردارمان پردازیم، آیا آبرو برای مذهب و مخصوصاً اولیای بزرگ مذهبمان فراهم نخواهیم کرد؟ این عمل، کم ثواب خواهد داشت؟

آیا ائمه فرموده‌اند: برای ما زینت باشید نه ذلت؟

ما همین که اسم زائر حاجی روی خود گذاشته، به خارج از شهر و کشورمان می‌رویم، دیگر تمام قیود و آداب را کنار می‌گذاریم. این خود نمونه‌ای از خودخواهی و طرز فکر فردی است، که چون شخص ما را کسی نمی‌شناسد، و آبروی شخصی ما نمی‌رود، اهمیتی به آبروی ملی و دینی نمی‌دهیم، و فکری نمی‌کنیم که در آنجا نماینده و معرفی از جامعه ایرانی و ملت شیعه دوازده امامی هستیم! در صورتی که در کتب ادعیه و زیارات (مخصوصاً مفاتیح الجنان که در دست غالب زائرین است) مکرر و صریحاً - بنا به فرموده ائمه اطهار - تأکید شده است بهترین جامه خود را به تن کنید و با غسل و وضو و عطر زده باشید! برای نظافت و بهداشت خودمان اگر نباشد، خوبست برای تعظیم شعائر اسلام؛ نهایت دقت و صحت سلیقه و نظم و نظافت را در وضع و رفتارمان به کار بندیم چرا که:

«... وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^۱

۱. حج (۲۲) / ۳۲: ... کسانی که شعائر خدا را بزرگ می‌شمارند، کارشان نشان پرهیزگاری دل‌هایشان باشد.

آموزش تعالیم دینی

آموزش تعالیم دینی*

۱- در عین آنکه خدا و دین خدا، ازلی و لایتغیر می‌باشد، طرز بیان و ارائه آن و اجرای احکام، باید بر حسب زمان و مکان و به تناسب رشد افکار و تحولات زندگی اجتماعی و احتیاجات مردم تطبیق داده شده، و زنده و تازه نگه داشته شود. لازم است دینداری از حالت رکود و جمود و انتساب به طبقات وامانده و بی‌سواد بیرون آید و مَهر کهنگی و داغ بطلان از چهره تابناک آن زدوده شود.

دین خدا را که دین فطرت و زبان حال طبیعت و ملازم با تحولات خلقت و همراه با تکامل بشریت است، نباید در قالب لباس یا اشکال و آداب خاص قومی و زمان و شخص، یا در اسلوب فکری و تربیتی محدود قدیمی، محبوس ساخت. بنابراین لازم است در اتخاذ روش آموزش و پرورش دینی از تقلید و اصرار در تکرار اسلوب قدیمی احتراز جوئیم و به هیچ وجه از تجدّد و ترقّی نهراسیم؛ بلکه، همیشه جدیدترین و صحیح‌ترین و مؤثرترین روش‌های روز را به کار گیریم.

۲- به جای آن که مسلمانی و عبادت خدا را به عنوان یک سیستم موروثی و اجدادی فردی نشان‌دهیم، بهتر است با توجّه به احتیاجات و ابتلائات و شرایط روز، دین خدا را به عنوان یک داروی مورد نیاز انسان، و مکتب و مسلک اجتماعی مفید برای دنیای متمدّن امروز، و یگانه راه رفع گرفتاری‌ها و بدبختی‌ها و حل مسائل بشری پیشنهاد نماییم.

* این اثر ابتدا در شماره‌های ۹ و ۱۰ و ۱۱ «مجموعه حکمت»، در سال ۱۳۳۸، به عنوان نظریات پیشنهادی، انتشار یافته و سپس در سال ۱۳۵۶ توسط انتشارات تشیع در قالب یک کتاب جیبی، به صورت مجموعه مقالات جمعی از نویسندگان، با عنوان «همه مسئول یکدیگریم»، تجدید چاپ شده است.

۳- باید توجه اصلی در تعالیم دینی، بیشتر روی جنبه‌های اعتقادی، تربیتی و اخلاقی اسلام باشد، نه تشریفات ظاهری و آداب عبادی.

پیش از این که شرعیات می‌نوشتند، اطفال در محیط مسلمان و متدین زندگی می‌کردند و معتقدات دینی برای آنها جزء بدیهیات و عادات بود؛ بنابراین بیشتر سعی مؤلفین صرف تعلیم و تمرین قرائت و طهارت و سایر تشریفات و احکام متداول زمان می‌شد. ولی امروز، خانه از پای بست ویران است؛ محیط، محیط بی‌اعتقادی و بلکه عناد با دینداری است. باید تکیه تعلیمات، بیشتر روی معتقد کردن و علاقه‌مند ساختن اطفال به خدا و دستور خدا باشد؛ کسی که مؤمن شد، خود به خود در پی رساله و فراگرفتن احکام فرعی و جزئی خواهد رفت.

بنابراین در مرحله اول، لازم است که اصول عقاید به آنها آموزش داده شود، تا بتوانند در برخورد با مادیون و طبیعیون و مسخره‌کنندگان، بر آنها چیره شوند. احکام و فروع دین به آن روش که در شرعیات و رساله‌های عملی ذکر می‌شود، باز نمی‌تواند اساس مقصود و هدف تعلیمات دینی باشد.

۴- بنا به فرموده پیامبر(ص):

«إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.»^۱

و به مصداق آیه شریفه:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...»^۲

منظور اصلی از تعلیمات دینی و ترویج اسلام باید اصلاح نفوس و تکمیل مکارم اخلاقی و تزکیه و تلقین ملکات عالیه درونی در مردم باشد، نه لفاظی و آداب و عادات ظاهری.

۵- در انتخاب سبک تعلیمات، بهترین راه، تأسی به خود قرآن می‌باشد؛ یعنی به جای منطق خسته‌کننده و کهنه فلسفی و استدلال‌های خشک لفظی و تصنعی قدیمی،

۱. حدیث نبوی (سفینه البحار- ج ۱/ ۱۴): من برگزیده شده‌ام تا اخلاق مردم را تکمیل نمایم.
 ۲. جمعه (۶۲) / ۲: اوست خدایی که به میان مردمی امی(عامی)، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمتشان بیاموزد....

همان رویه فطری وحی الهی به انبیاء سلف و اسلوب ابتکاری قرآن را (که اروپاییان در قرون معاصر به آن پی برده و نامش را «متدولوژی» گذارده و بر مبنای مشاهده و تجربه و توجه به واقعیات، موفق شده‌اند جهش و ترقی فوق‌العاده به علم و تمدن بدهند) اتخاذ نماییم.

خداوند در آیه شریفه فوق‌الذکر که مضمون آن سه، چهار بار در قرآن تکرار شده است، طرز رسالت و هدایت را بیان می‌فرماید:

اولاً: بعثت و هدایت طوری است که بی‌سواها نیز از آن بهره‌مند می‌شوند و به زبان فطری همگان بوده، اختصاص به دانشمندان و فلاسفه متخصص ندارد.

ثانیاً: رسول (که آموزگاران تعلیمات دینی، مأموران او خواهند بود) از خود مردم است؛ یعنی مانند خودشان است و با زبان و منطق آنها و با اطلاع از نیازهای خود آنها عمل می‌نماید.

ثالثاً: هدایت، از تلاوت و ارائه آیات خدا که همان آثار خلقت و طبیعت است، شروع می‌شود.

در قرآن بیش از هر چیز شاهد مثال از ابر و باران و درخت و حیوان و آسمان و دریا و کوه و همچنین انسان و سایر آثار طبیعی آورده شده، مکرر و به صراحت، به توجه و سیر در طبیعت امر شده است. بنابراین مبدأ و مبنای استدلالهای مربوط به اصول عقاید باید مأخوذ از علوم طبیعی و واقعیتهای تاریخ گذشتگان (که آن نیز به نوبه خود مکرر در قرآن تأکید شده است) و روانشناسی بشر مبنی بر سیر در آفاق و انفس باشد.

رابعاً: ایمان و هدایت، بدون تزکیه نفس و تأثیر و تغییر قلبی حاصل نمی‌شود. مرحله دوم، پس از توجه در آیات و عظمت خالق، تمایل به ارتقاء و اصلاح و تمرین تقوا است؛ تا ضمیر و باطن مردم پاک نشود، آمادگی برای تعلیمات دینی فراهم نمی‌شود. بنابراین به طوری که در بند چهار گفته شد، تعلیمات دینی بدون تربیت اخلاقی معنی و نتیجه نخواهد داشت؛ به علاوه، چون طبع بشر فطرتاً از علو همت و گذشت و کمالات نفسانی خوشش می‌آید و هر قدر وظایف را بر او مشکل‌تر و عالی‌تر عرضه نمایند، کوشش‌تر می‌شود. تلقین و تکلیف وظایف اصلاحی، او را نسبت به تکلیف و تکلیف‌کننده خاضع‌تر و طالب‌تر خواهد ساخت.

خامساً: پس از تزکیه، نوبت به تعلیم کتاب خدا و سرنوشت بشریت و مقررات خلقت می‌رسد. در اینجا است که کم و بیش پای احکام و دستورهای مدوّن پیش می‌آید.

سادساً: در مرحله نهایی، تعلیم حکمت و دستورهای محکم الهی، زمینه ساز زندگی و سعادت بشری می‌شود.

۶- استفاده و استناد مکرر به آیات قرآن که کلام محکم و سند اصلی است، نباید فراموش شود. البته لازم است ذکر آیات حتماً توأم با ترجمه و تفسیر مختصر باشد، تا مقصد الهی و مصداق:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»^۱

تحقیق پذیرد و ابتدا دانش آموز عادت کند که از هیچ آیه و کلامی نفهمیده و ندانسته رد نشود. و این عادت سوء که چندین قرن است در نهاد ما مستقر شده که آیات و ادعیه را به صورت مجموعه اصوات و اوراد، پذیرفته:

«... كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...»^۲

می‌خوانیم و تصور کرده‌ایم مقصد و فایده در حروف و الفاظ است، در خمیره فرزندان ما وارد نشود و آنها مانند گذشتگان قرون متمادی از برکت قرآن و اسلام محروم نمانند. اینها باید بفهمند و بدانند که:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۳

و قرآن برای خواندن و تعقل کردن است، و مشمول ملامت:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ...»^۴

نشوند.

۷- قرآن، تعلیمات انبیاء و ابلاغ اوامر خدا به بندگان خدا می‌باشد و آیین‌نامه‌ای است که او برای ما می‌فرستد. بندگان خدا صلاحیت و حق آن را ندارند که مانند مؤلفین کلاسیک برای خدا آیین‌نامه بنویسند و با وجود ناقص بودن افکار بشری، از

۱. قمر (۵۴) / ۲۲: این قرآن را آسان کردیم، تا از آن پند گیرند. آیا پند گیرنده‌ای هست؟

۲. جمعه (۶۲) / ۵: ...مَثَلِ آن استر که کتاب‌هایی را حمل می‌کند...

۳. یوسف (۱۲) / ۲: ما قرآنی قابل فهم و رسا بر او نازل کردیم، باشد که شما دریابید.

۴. نساء (۴) / ۸۲: ...آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟...

روی استنباطهای فلسفی، برای خدا صفاتی قائل شده و بر آن صفات، شرایطی را فرض نموده، طبق آن شرایط، وظایفی برای خدا قائل شوند. مثلاً فرض کنند که چون خداوند حکیم است و حکیم ظلم نمی کند، پس واجب است نیکان را پاداش دهد و بدان را کیفر برساند و یا چون از عدل به دور است که بندگان را در ضلالت بگذارد، واجب است که پیغمبران را مبعوث نماید و بعد از پیغمبران، برای حفظ و عدم تغییر احکام خود، زمین را خالی از حجت نگذارد...

این طرز استدلال ممکن است به لحاظ پاره‌ای نتایج، منطبق با حقایق باشد، ولی:
اولاً: پایه موهوم بسیار ضعیف و مخدوشی دارد،
ثانیاً: تعمیم آن موجب ایرادهای زیاد به دستگاه خلقت و باعث ضلالت می گردد؛
ثالثاً: به هیچ وجه اقناع کننده و انحصار کننده نمی باشد.
خلاصه باید آنچه که نتیجه آن گونه استدلال‌های غیرطبیعی و فلسفی غیر قرآنی و قدیمی است، به کلی دور انداخته شود.

۸- لزومی ندارد که در ترتیب مطالب و مباحث، مقید به رعایت ترتیب خشک فلسفی و ریاضی سابق شده، اول اصول دین را در یک قالب پنج شاخه منجمد بیان کنیم و پس از آن روی مسیر ثابت و اجباری، هشت فقره فروع را زنجیروار و یکی بعد از دیگری ردیف نموده و همان جا نقطه پایان را در کتاب ارشاد و اصلاح خدایی بگذاریم و به دنبال کار دنیایی خویش برویم.
خیر، دین یک امر جدا از زندگی و منحصر در چند حکم و وظیفه اختصاصی نیست، بلکه همراه و حاکم بر سراسر اعمال و احوال حیات فرد و اجتماع است و بهتر است تعلیم و تلقین آن مانند ارشاد خود پیغمبر و به مصداق این آیات باشد:

«...لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتَبٍ...»^۱

و «...تُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ...»^۲

یعنی باید تعلیمات الهی را به تدریج و طبق حوصله و به فراخور نیازها، تا سطح ذهن و استعداد شاگردان در سنین مختلف دوران تحصیل و بعد از تحصیل تنزل داده

۱. اسراء (۱۷) / ۱۰۶ : و قرآن را به تدریج و جدا جدا (آیه آیه) نازل کردیم تا تو آن را با تأنی بر مردم بخوانی...

۲. هود (۱۱) / ۱۲۰ : ...تا تو را قوی دل گردانیم...

و سعی کرد در دل آنها جایگزین شود، آنگاه به صورت محاجّه و مجادله آنها را برای فلسفه بافی و قانع کردن طرف آماده نماییم.

۹- اسلام دین ابدی جهان، قرآن «...ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»^۱ و دعوی پیغمبر، نجات بشریت و صلاح امم و جماعات است. احکام آن بر اساس حکمت و خیر عمومی بوده، فرد را در خدمت خلق می گمارد و خلق را نیز همراه و هماهنگ با خلقت به سوی خالق سوق می دهد؛ بنابراین نباید به هیچ وجه اسلام را تا مرتبه خودخواهی و انزواگیری و وظایف فردی تنزل دهیم و جنبه های عالی و اجتماعی مجاهدات و حرکات اشتراکی آن و پیوندهای محکمی را که قرآن به صورت های مختلف میان آحاد افراد و اجتماعات ایجاد می کند از نظر دور بداریم. باید اسلام و وظایف آن را بیشتر در کادر وسیع اجتماعی و مبارزاتی که حالت خروج بر مردم و اصلاح و نجات دنیا را دارد، به جوانان ارائه داد.

همچنین باید اسلام را که آیین رشد و حرکت و کار و جهاد است، از صورت پوسیده خاموش راکد و مغلوب فعلی خارج کرده و جوانان را طبق آیات نافذ قرآن به تکامل و فعالیت و مبارزه دعوت نمود، هر قدر روح مبارزه با ظلم و فساد و با شرک؛ مخصوصاً در جوانان هر قدر با حرارت و حرکت (یا به اصطلاح روح دینامیسم) دمیده شود، مؤثرتر بوده و خود به خود آنها را مفتون و مجذوب (که بالاتر از مرتبه اعتقاد فکری است) می نماید.

۱۰- تعلیم و تشویق به اسلام، باید طبق تأکید قرآن، خالی از فخر فروشی و امتیاز جویی بوده و مطابق:

«...لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۲

عمل شود. باید خدا و دین خدا را یکی دانسته، کلیه خداپرستان واقعی و موحد را که پرهیزگار و نیکوکار باشند، رستگار بدانیم و خود را مشمول آیه:

«وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَالِدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۳

نماییم.

۱. ص (۳۸) / ۸۷: ... اندرزی برای مردم جهان.

۲. بقره (۲) / ۱۳۶: میان هیچ یک از پیامبران فرقی نمی نهیم و همه تسلیم خدایم.

۳. مؤمنون (۲۳) / ۵۳: دین خود را فرقه فرقه کردند و هر فرقه ای به روشی که برگزیده بود، دلخوش بود.

۱۱- در مبحث اصول عقاید، پس از رهایی از قید ترتیب قدیمی (توحید- نبوت- عدل- امامت- معاد) ترتیب ذیل را که گمان می‌کند همان پیشامد واقعی طبیعی و راهی است که مسلمانان صدر اسلام از آن راه وارد مدینه ایمان شدند، پیشنهاد می‌نماید:

ابتدا با استفاده از تاریخ‌های مسلم و استناد به روایات مخالفین، سعی می‌کنیم شخصیت و خصوصیات پیغمبران اولوالعزم و مخصوصاً پیغمبر آخرالزمان را که تاریخ مدون و روشن و مسلمی دارد، به شاگردان بشناسانیم (همان‌طور که برخورد اول اعراب با اسلام، برخورد با شخص پیغمبر بود و مخصوصاً قرآن استناد می‌کند که این شخص سالها میان شما زندگی کرده و او را خوب می‌شناسید، خود پیامبر نیز در اولین مجلس که برای دعوت قریش ترتیب داده بود، سابقه صداقت و امانت خویش را سؤال کرد). پس از آن که شاگرد- طبق شواهد تاریخی- شمه‌ای از افکار و مخصوصاً مبارزات پیغمبر(ص) و ائمه(ع) را شنید و پایداری‌های دشوار و فداکاری‌های بی‌شمارشان را دید و به این نکته برخورد که اینان از طرفی در این مبارزات هیچ‌گونه غرضی و طمعی نداشته‌اند:

«... لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ...»^۱

و از طرف دیگر به لحاظ استعدادهای بشری و فضایل اخلاقی و آثار اجتماعی، سرآمد دیگران به شمار می‌رفتند، و به نمونه‌های متعدّد از صداقت و امانت آنها برخورد کرد، برای قبول صداقت و حقّ و حقیقت رسالت آنها آماده می‌شود. به این ترتیب نبوت را نه به عنوان یک امر تحمیلی فلسفی خواهد پذیرفت، بلکه آن را یک واقعیت الهی و طبیعی تلقی می‌نماید.

پس از ذکر تاریخ پیغمبر و سرگذشت ائمه معصومین، یعنی مجاهدین طریق حق، زمان آن است که جسته و گریخته آیاتی چند از قرآن و جمله‌هایی از خطبه‌های حضرت امیر و کلمات پیغمبر و ائمه اطهار برای شاگردان خوانده شود. با توجه به حقیقت و عظمت این آیات و تعلیمات و نفوذی که حقّ و کمال در فطرت اشخاص سالم دارد، به همان ترتیب که در اعراب بدوی و بی‌سواد و بی‌فهم معاصر حضرت

۱. هود(۱۱) / ۲۹: ... در برابر تبلیغ رسالت خویش، اجری از شما نمی‌خواهم؛ اجر من جز بر رب العالمین نیست...

مؤثر واقع می‌شد و آنها را واله و مؤمن می‌کرد، روح یک جوان و طبع فطری او را مانند مغناطیس جذب خواهد کرد و بیش از پیش صدق نیت پیغمبر و جلالت وحی را قبول خواهد کرد، حال است که می‌توان یکی دو درس به معرفتی قرآن و چگونگی نزول آیات و آثار آن اختصاص داده، پیغمبر و کتاب خدا را بیشتر به جوانان معرفی کرد (همان طور که خود اسلام به اهل مکه و اهل عالم معرفی شد و به هیچ وجه با توسل به استدلالهای فلسفی و ترتیب تصنعی فقها، از اثبات صانع شروع نکرد). پرستش یک وجود اعلا و قبول صانع از فطری‌ترین مُدرکات بشری است و اتفاقاً سعی انبیاء سلف و حضرت ختمی مرتبت (ص)، بیش از آن که در اثبات وجود خدا باشد، در هدایت به سوی توحید و سادگی، یعنی تخریب خرافات و مبارزه با شرک بوده است. آنها بیشتر «...لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ...»^۱ می‌گفتند تا «وَاعْبُدُوا اللَّهَ...»^۲ و امروزه ترس از شرک و بت پرستی به گونه‌ای که سابقاً بشر را تهدید می‌کرده است، فوق‌العاده کمتر می‌باشد.

بنابراین لازم نیست که روی مبحث توحید و صفات ثبوتیه و سلویه زیاد معطل شویم، فقط چون ممکن است تبلیغات مادیون، اذهان جوانان را بعداً مشوّب کند و با توسلی که آنها به سفسطه و فلسفه مادی می‌جویند، باید در کلاس‌های بالاتر و با استفاده از همان مبانی علمی و تجربی امروز ضمن ارائه دروس، به پاسخگویی و ردّ اشکالات بی‌دین‌ها و بی‌خداها پرداخت.

بعد از نبوت یعنی شناختن شخصیت و رسالت حضرت پیغمبر (ص) و مختصر آشنایی با قرآن و توحید و توجهی که پیش می‌آید و در عصر معاصر لزوم آن بیش از پیش محسوس می‌گردد، مسئله قیامت مطرح است. به هیچ وجه صحیح نیست که آخرت در آخر بیاید، بلکه همان طور که سوره‌های اولیه قرآن بیشتر اختصاص و اصرار در قیامت و عذاب و ثواب آخرت داشته است و رستاخیز را به صورت یک تحوّل و تکان کلی طبیعت و تجدید حیات بعد از خاموشی و همچون احیای زمین در فصل بهار معرفی فرموده است، از ابتدا خوب است شاگردان را از عواقب و آثار اعمال و امکان رستاخیز و حشر و نشر بر حذر داشت.

۱. هود (۱۱) / ۲۶: ... جز خدای یکتا را نپرستید...

۲. نساء (۴) / ۳۶: خدای یکتا را بپرستید.

علوم امروز، اسناد محکمی از بقای اجسام و انرژی‌ها و حفظ وقایع و آثار به دست می‌دهد. تجربه تاریخ و جامعه‌شناسی نیز ثابت کرده است که در خود دنیا نیز حساب و نظام متقنی، گذشته و آینده اجتماعات را به هم پیوند می‌دهد و علم هیئت نمونه‌های زیاد از واژگون شدن و درهم ریختن کرات خاموش و افلاک مرده و ایجاد دنیای نوین با مصالح قدیم سراغ می‌دهد، به طوری که به سهولت می‌توان با تأسی و اقتباس از رویه محکم و مکرر قرآن که رجعت و نشور را تشبیه به احیای مجدّد زمین بعد از مرگ زمستانی می‌نماید، از شدت اعجاب و انکار مستمعین در قبول فرضیه قیامت کاست و در وهله اول آنها را حاضر نمود تا لااقل برای رعایت احتیاط، حساب آخرت و امکان عکس‌العمل اعمال را در حساب دنیایشان تا اندازه‌ای وارد سازند.

در دروس بعدی که علاقه شاگردان به شخصیت و صداقت پیغمبر و حقیقت قرآن زیاد شد، حالت انکار که مبدل به اشکال شده است، به حالت امکان و اعتقاد نزدیک خواهد شد و رفته رفته مسئله قیامت را که مخصوصاً اگر از دریچه مثبت و ابقای اعمال و خاصیت خلاقیت اراده‌ها بحث شده باشد، یک امر نسبتاً طبیعی نزدیک به مسلم، خواهند پذیرفت.

راجع به مسئله عدل، وقتی شخص قبول کرد که نظم و اساس بسیار منظم و متقن بر سراسر وجود حکومت نموده و غیر از آن چیز دیگری قابل ظهور و اثر نیست، فقط با تبعیت و توافق با مقررات طبیعت است که انسان موفق به درک مقصود می‌شود، عمل طبیعت و واقعیت را که حکم خدا است، ملاک حکمت و دستورالعمل زندگی و شرط هر پیشرفت و ایجاد خواهد شناخت. در این صورت عدالت را مترادف با مشیت خالق و عین واقعیت دانسته، طاعت و تمکین خود (و هر موجود و نظامی) را از این نظام کلی یک امر انحصاری بدیهی تلقی خواهد کرد؛ منتها چون در ذهن انسان گاهی اوقات در اثر برخورد با حوادث و انقلاب‌های طبیعی و مشاهده مظالم و عوالم نامطلوب این ایراد پیدا می‌شود که چرا باید بلا و ظلم و بدبختی در دنیا باشد، باید شاگرد را با اشاره به آیات متعدّد قرآن، متوجه ساخت که:

اولاً، بیشتر بدبختیها و مظالم نتیجه مفاسد شخصی و اجتماعی و تقصیر خود ما می‌باشد و صدمات و آلام، وسیله‌ای برای تنبیه و برگشت انسان به راه خیر است:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.»^۱

ثانیاً، خداوند به انسان اختیار و وسیله و وظیفه داده است که شخصاً در مقام دفع شرّ و رفع ظلم از خود برآید و مردم باید زیر بار ظلم نرفته، با هم اتحاد و علیه ظالم قیام نمایند:

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ...»^۲

تا خود مردم تغییر نکنند و خود را اصلاح ننمایند، خداوند وضع آنها را بهبود نخواهد بخشید:

«...إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بَقِيَ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ...»^۳

با وجود این اگر در دنیا باز بلا و مشکلات دیدیم نباید حمل بر شرّ و یأس نماییم. وسیله تکامل موجودات به طور کلی و ترقی و اصلاح بشر، همیشه همین عدم تعادلها و نارضایتیها بوده است که موجب فعالیت قوای روحی و فکری و بدن می‌گردد:

«... عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ...»^۴

یعنی هیچ وقت نباید مشکلات را به منزله بدبختی و گرفتاری تلقی نمود. کسی که در راه حقّ و پیرو حقّ باشد هر پیشامدی اعم از خوب و بد برایش خیر و وسیله کمال و سعادت است و اگر او کافر در نعمتهای خدا و فاسق بود، چه نعمت بر او پدید آورد و چه پشت کند، موجب ضرر و لغزش خواهد شد (شهود مثال روزمره اجتماع ما زیاد است).

۱. روم (۳۰) / ۴۱: به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که بازگردند.

۲. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین تباه می‌شد...

۳. رعد (۱۳) / ۱۱: خدا آنچه (سرنوشتی) را که مربوط به مردم است دگرگون نکند تا آن مردم، خود دگرگون شوند...

۴. بقره (۲) / ۲۱۶: شاید چیزی را که ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست بدارید و برای شما ناپسند افتد.

معنای عدل را همان طور که قرآن بیان فرموده است، باید به شاگردان فهماند که منظور دریافت نتیجه و اثر هر عملی است که شخص انجام داده و اکتسابی است که به دست آورده است

«لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ...»^۱

و یا

«...بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۲

و یا

«...وَلْتَجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۳

و یا

«فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۴

مسئله امامت نیز با خواندن و مطالعه عمیق سرگذشت ائمه اطهار علیهم السلام و پی بردن به فضایل و مزایای غیر قابل قیاسی که آنها در مقابل مخالفین و مدعیان داشته اند، خود به خود حل می شود؛ یعنی با قبول اینکه علی(ع) و اولاد او از هر جهت بر حق و برتر و شایسته تر برای پیشوایی بوده اند و گفتار و کردارشان سرمشق هر انسان فضیلت خواه و خداپرست می باشد، دیگر نیاز به بحث های فلسفی رفع می شود.

۱۲- نکاتی که به نظر می آید در مورد احکام (یا فروع دین) قابل توجه باشد، به قرار ذیل است:

اول: از نظر روانشناسی و اصول آموزش و پرورش، نکته ای که خود قرآن به وجه احسن آن را رعایت فرموده است، ابلاغ احکام به صورت تذکر و موعظه با ارائه محاسن و مضار و دعوت به تعقل و تفکر و اشاره به ثواب و عقاب می باشد؛ اصرار و اجبار خیلی کمتر به کار برده شده است:

۱. فاطر (۳۵) / ۳۰: زیرا خدا پاداششان را به تمامی می دهد و از فضل خود چیزی بر آن می افزاید...

۲. فصلت (۴۱) / ۱۷: ... تا آنکه (به خاطر اعمالی که می کردند)...

۳. جاهیه (۴۵) / ۲۲: ... تا هر کسی را برابر کاری که کرده است، پاداش دهد و به آنها ستم نشود.

۴. آل عمران (۳) / ۲۵: حالشان چگونه خواهد بود در آن روز بی تردید، وقتی که همه را گرد آوریم، تا پاداش عمل هر کس داده شود، بی آنکه بر کسی ستمی رود؟

«...إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ...»^۱
 «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۲
 «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۳.

دوم: تعلیم و توقع اجرای احکام و دستور به صورت خشک و تشریفاتی صحیح نیست، بلکه باز هم با تأسی به سنت نیکوی قرآن، هر قدر احکام و اوامر خدا با تمثیل و توجه به فایده و آثار آنها بیان شود و شخص، قواعد حکم و مخصوصاً منظورشان را بفهمد، در اجرای آن راغبتر خواهد شد و عمل را صحیح‌تر و نزدیک‌تر به نیت شارع انجام خواهد داد. مثلاً هر کس بداند، که غرض از باب طهارت، اصل و اساس پاکیزگی و سلامت است، نه وسواس و ریاضت و تشریفات: «مَأْيُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۴ و «...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^۵

و غرض از نماز، تذکر خدا و تسبیح و تکبیر و تشکر پروردگار بوده و نتیجه آن باید جلوگیری از فحشاء و معایب باشد؛ انسان در هر نماز برای تقرب به خدا و هدف زندگی دستور بگیرد، نه آن که چند حرکت بدنی و مقداری ورد و لقلقه زبان تحویل دهد.

وقتی شاگردان، احکام را با توجه به علل و حکمت و منظور از آنها بفهمند، علاوه بر تسهیل در اجراء، موجب تأیید و تحکیم ایمان و علاقه آنها به اسلام خواهد شد و بیش از پیش به قبول و یقین بر وحی و رسالت نزدیک خواهند شد.

سوم: عبادت و وظایف مسلمان منحصر و محدود به چند فقره تشریفات و آداب روزانه یا سالیانه که جدای از زندگی باشد نیست، بلکه جنبه کلی و حکومت و

۱. نساء (۴) / ۵۸: ... خدا شما را چه نیکو پند می‌دهد...

۲. بقره (۲) / ۷۳ یا ۲۴۲: ... باشد که به عقل دریابید.

۳. بقره (۲) / ۲۶۲: مثل آنان که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند...

۴. مائده (۵) / ۶: خدا نمی‌خواهد شما در رنج افتید، بلکه می‌خواهد که شما را پاکیزه سازد و نعمتش را بر شما تمام کند، باشد که سپاس بگزارید.

۵. بقره (۲) / ۲۲۲: ... هر آینه، خدا توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد.

دلالت بر آمال و افکار و اعمال شخص دارد. دینداری یعنی هدف گیری به سوی خدا و ارتقاء به کمال از طریق فعالیت‌ها و وظایف زندگی.

عبادت و مساعی که مؤمن انجام می‌دهد، جنبه کاملاً کلی و عام داشته، طبق اصطلاح مکرر و مصرانه قرآن در جمله کوتاه و کلی «عمل صالح» خلاصه می‌شود؛ یا با مختصر تفصیل بیشتری تعبیر به احسان و خیرات و سایر اقداماتی می‌گردد که در اصطلاح روز خدمت به خلق یا نوع دوستی و خدمت به نوع نامیده می‌شود. جا دارد روی این مطلب که «عبادت به جز خدمت خلق نیست» و روی فرمایش حضرت رسول که:

«مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۱

و سایر آیات و احادیث مشابه، فوق‌العاده تکیه شود، تا جوانان بدانند خداپرستی نقطه مقابل خودپرستی و خوخواهی و خودبینی (به هر صورت و وجهی که ظاهر شود) می‌باشد و تصور نکنند مسلمان می‌تواند بی‌اعتنا و بی‌علاقه به نزدیکان و به اجتماع بوده، با گوشه‌نشینی و بیکاری، خود را دلخوش به پاره‌ای عبادات و تکالیف شخصی بنماید.

شاید توجه دادن شاگرد به این نکته بسیار مفید باشد که منبع و منشأ تمام اخلاقیات و کمالات انسان، علاقه و خدمت به دیگری و انصراف از خود می‌باشد: خوشرویی، خوشرفتاری، دوستی، برادری، اصلاح حال مردم، رعایت رَحْمٍ و همسایه و معلم و غیره، وفای به عهد، انجام وظیفه، عفو، احسان، امر به معروف، نهی از منکر، دفاع، جهاد، و غیره.

کسی که مردم او را دوست نداشته باشند و از مرگش متأسف نشوند، خداهم او را دوست ندارد و آمرزیده نیست.

چهارم: توجه و تذکر این که عبادت ما برای کیست و چه اثری دارد. شاگردان باید به فراخور استعداد و پیشرفت در دوران مدرسه، خوب حس کنند که ما عبادت و اعمال نیک را به نفع خدا انجام نمی‌دهیم و وظایف دینی به هیچ وجه شباهت به

۱. حدیث نبوی: (کافی ج ۲ / ۱۳۱): آن که شب را به صبح رساند و درباره امور و رفع مشکلات مسلمانان کوشش نکند، مسلمان نیست.

اظهار ادب و تملق‌گویی به پیشگاه پادشاهان که موجب خوشایند آنان باشد، یا از نوع خدماتی که نوکر برای ارباب انجام داده و انتظار اجرت را دارد، نیست:

«فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^۱

ما این اطاعت و عبادت را صرفاً برای احتیاج خود و برای تأثیر روح خودمان انجام می‌دهیم، به طوری که تغییر یافته، اصلاح و تکمیل شویم. برای آن که وجود ما یعنی ساختار درونی و ملکات ما یعنی شخصیت ما عوض شده و برای درک نعمات و رحمت‌های خدا قابلیت و استعداد پیدا کنیم.

اعمال و مساعی صحیح که خالی از غرض و ریا و در جهت جلب رضای خدا برای خیر و خدمت به سایرین و با تحمل مشکلات و به کار انداختن اراده انجام می‌شود، عیناً مانند ورزش است که جسم و روح و شخصیت انسان را تقویت می‌کند. توانایی بدنی و نیروی اراده و قدرت خلاقه‌اش را بالا برده، او را در نردبان ارتقاء، پله پله به سوی خدا نزدیک و شبیه می‌کند. از موجود بی‌نام و نشان ضعیف و ناتوان مقهور طبیعت و هوای نفس، موجود با شخصیت، نامدار، مؤثر و مؤلّدی می‌سازد که موافق با دستگاه خلقت و مؤثر روی آن می‌گردد و این شخصیت و آثار که پس از مرگ و تلاش او به تأثیر و تولید خود ادامه خواهد داد، در روز احیای جهان که ذخایر پنهان، رشد و نمو یافته و آشکار می‌شوند، با روی سفید و چنته سنگین به جانب بهشت برین برای بهره‌وری و برخورداری جاویدان، روان خواهد شد.

باید دانش آموزان، با اشارات کتاب و بیانات معلم، خوب درک کنند که قرار طبیعت و خلقت بر آن است که چه در کار زراعت و تجارت و صناعت دنیا و چه در راه تقویت بدن و تربیت نفس، تا انسان چیزی از خود مایه نگذارد، تخم نکارد، سرمایه خرج نکند، مصالح مصرف ننماید، عضلات و انرژی‌ها را به کار نیندازد و خود را در معرض زحمت و مقابله با مسائل و مشکلات قرار ندهد، درآمدی و استفاده و دستاورد جدیدی نخواهد داشت.

از خرج کردن و از دست دادن مال و راحتی و سایر متعلقات نفس نباید دریغ داشت که:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...»^۱

۱. آل عمران (۳) / ۹۷: ...به درستی که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.

انسان چه در کار دنیا و چه در کارِ آخرت، تا کوشش نکند و زحمت نکشد، بهره‌ای نخواهد برد:

«...لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۲

کسی جز خود شخص برای او نمی‌تواند مفید باشد که:

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...»^۳

بنابراین نباید تصور کرد که فدا شدن برای اجتماع و در راه حق، فنا شدن است بلکه وجود او انسان پربارتر می‌شود و خداوند (با دستگاه خلقت) ضامن توسعه آثار و نتایج بعدی آن می‌باشد:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»^۴

پنجم: در ترتیب تعلیم احکام بهتر است اولولیت‌ها رعایت شود:

«نماز» به عنوان دروازه ایمان و تذکر و بازگشتِ دائمی شخص به سوی خالق و همساز و هماهنگ شدن با کلیه موجودات که خدا را تسبیح می‌کنند و پس از آن «زکات» به معنای عام آن که نیکوکاری و دستگیری و احسان و انفاق است و بیش از هر چیز در قرآن تأکید شده و همه جا به دنبال نماز آمده است. مقابل «نماز» و «زکات» و به طور کلی در برابر عمل صالح که در قرآن، بعد از ایمان، شرط دوم دخول به بهشت شناخته شده است و شرط سوّمی ذکر می‌شود که علاوه بر جنبه مثبت داشتن، کلیت هم دارد و آن «تقوا» است.

«...الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۵

«...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۶

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ»^۱

۱. آل عمران (۳) / ۹۲: نیکی را در نخواهید یافت تا آنگاه که از آنچه دوست می‌دارید، انفاق کنید.
۲. نجم (۵۳) / ۳۹: ... برای انسان چیزی جز آنچه خود کوشیده است، نیست.
۳. فاطر (۳۵) / ۱۸: هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد...
۴. آل عمران (۳) / ۱۶۹: کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار. بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند.
۵. هود (۱۳) / ۴۹: ... عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است.
۶. مائده (۵) / ۲۷: ... خدا منحصرأ قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد.

«...تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى...»^۲،

«...فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ...»^۳

بنابراین در ردیف تعلیم احکام، بعد از «نماز» و «انفاق» باید به مفاهیم «تقوا» پرداخت و وارد اخلاقیات شده، به شاگردان فهماند که مسلمان نمی تواند دروغگو، متجاوز، بدقول، بدرفتار، بدخواه، خائن، کم فروش، کلاه گذار، سخن چین، مودی و صاحب سایر رذایل اخلاقی باشد.

همردیف کلمه «تقوا» که خودداری در مقابل هوای نفس و فشارهای درونی است، کلمه دیگری که در قرآن مکرر است و در بسیاری موارد جانشین «تقوا» می شود، «صبر» است:

«...إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۴،

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۵

و «...وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»^۶،

«...الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۷

بنابراین، «صبر» که خودداری در مقابل شدائد و مشکلات انجام وظیفه، یعنی در مقابل فشارهای بیرونی و به پایداری تعبیر می شود و در ردیف احکام و عبادات آمده، جنبه دیگری از ملکات اخلاقی شخص مؤمن را تشکیل می دهد و جای آن در تعلیمات دینی می باشد. مخصوصاً اگر شاگردان توجه کنند که مسلمان آن چنان شخصی است که نه تنها در برابر هوای نفس حاضر به خودداری و مقاومت می شود،

۱. بقره (۲) / ۲: این همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنماست.

۲. مائده (۵) / ۲: ...در نیکوکاری و پرهیز، همکاری کنید...

۳. مائده (۵) / ۱۰۰: ...پس ای خردمندان، پرهیزگار باشید...

۴. بقره (۲) / ۱۵۳: ... همانا که خداوند با صبرپیشگان است.

۵. آل عمران (۳) / ۲۰۰: ...ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر پیشه کنید و دیگران را به شکیبایی فراخوانید و در جنگ ها پایداری کنید و پرهیزگار باشید، باشد که رستگار شوید.

۶. بلد (۹۰) / ۱۷: ... و یکدیگر را به صبر سفارش کردند و به بخشایش.

۷. بقره (۲) / ۱۷۷: ... آنان که در بیماری و بینوایی و به هنگام جنگ صبر پیشه می کنند، اینان راستگویانند و اینان پرهیزگارانند.

بلکه در برابر مشکلات و گرفتاریها و حوادث خارج نیز ایستادگی نموده، از میدان مبارزه، به عذر ضرر و خطر شانه خالی نخواهد کرد.

وظایف و فرایضی که جنبه اجتماعی آن بیشتر ظاهر می‌شود و در یک ردیف می‌توان بیان کرد؛ امر به معروف، نهی از منکر، دفاع و جهاد است. اینها کاملاً می‌رساند که مسلمان حق ندارد فقط به فکر خود (چه به لحاظ دنیا و چه به لحاظ آخرت) باشد، بلکه مسئول دیگران و اجتماع بوده و حتماً باید در صدد هدایت سایرین و حفاظت از آنها برآید.

سایر احکام از قبیل روزه که در مدت محدود یک ماه در سال بر شخص واجب می‌شود و حج که یک بار در عمر پیش می‌آید، هم از جهت محدودیت زمان و هم از جنبه شخص، در درجه آخر اهمیت هستند. شرع تأکید زیاد کرده است که آنها نیز مانند نماز که رابطه فرد با خالق است، صورت اجتماعی پیدا کرده، و در زمان و مکان و جهت مشترکی به طور دسته جمعی انجام گیرد.

صرف نظر از فرایض و اعمالی که بنا به عادت، به نام احکام دینی تلقی می‌شود، یک امری که در قرآن بسیار عمومیت و تأکید دارد و فراموش هم شده است، امر کسب و اکتساب می‌باشد.

اسلام تنها حق و سرمایه‌ای که در دنیا و آخرت برای موجودات قائل شده، کسب است:

«وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُخْرِى كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...»^۱،
 «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ...»^۲،
 «... لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ...»^۳،
 «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»^۴،

۱. جائیه (۴۵) / ۲۲: و خدا آسمانها و زمین را به حق بیافرید تا هر کس را برابر کاری که کرده است، پاداش دهد...

۲. بقره (۲) / ۱۴۱: آنان امت‌هایی بوده‌اند که اکنون در گذشته‌اند. آنچه آنها کردند، از آن آنهاست و آنچه شما می‌کنید، از آن شماست...

۳. نساء (۴) / ۳۲: ... مردان را از آنچه می‌کنند نصیبی است و زنان را از آنچه کنند نصیبی...

۴. مدثر (۷۴) / ۳۸: هر کس در گرو کاری است که کرده است.

«وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا...»!

همچنین در اخبار حدیث نبوی است «الْكَاسِبُ حَيْبُ اللَّهِ» که مقام کاسب را همشأن «المُحَمَّدُ حَيْبُ اللَّهِ» می‌رساند.

بنابراین فهماندن این حقیقت و اصل که راه وصول به هر منظوری اعم از دنیا و آخرت و مشروع و نامشروع، کار کردن و کوشش نمودن و به دست آوردن است و تجربیات و علوم امروزی نیز همین حقیقت را دنبال می‌کند، بسیار مفید و مؤثر خواهد بود. بنابراین:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُخْسُونَ»^۲

به عنوان دستور کلی، هر قدر در گوش شاگردان جا داده شود، باز کم است.

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.»

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«أُنظَرُوا إِلَى مَا قَالُوا وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ قَالَ»،
(به خود سخن توجه کنید، نه به گوینده آن)

۱. احقاف (۴۶) / ۱۹: و هر کس به نسبت کاری که کرده است، دارای درجه‌ای است...
۲. هود (۱۱) / ۱۵: آنان که زندگی و زینت دنیا را بخواهند، پس همه مزد کردارشان را در این دنیا می‌دهیم و از آن هیچ نمی‌کاهیم.

تربیت و تعلیم دینی

برنامه تربیت و تعلیم دینی*

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ
يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...»^۱

مقدمه

غرض از جای دادن تعلیمات دینی در برنامه مدارس تنها آموختن یک سلسله معتقدات و احکام به دانش آموزان نیست زیرا هدف آن با آنچه از تعلیم دیگر مواد برنامه در نظر است اختلاف فاحشی دارد.

تعلیمات دینی بیش از هر چیز یک امر درونی است و با دل و جان طفل سر و کار دارد و می‌خواهد عمیق‌ترین و سرشارترین سرمایه‌های شخصیت او را بیدار کند و در جهت صلاح خود و خیر اجتماع و کمال به کار اندازد لذا در این باب تربیت بیش از تعلیم مورد نظر است و مقدم بر تعلیم و تربیت اعتقاد و علاقه لازم است تا سه هدف اساسی «ایمان» و «اخلاق» و «علوم» توأم گردد.

القای یک عقیده پاک و اجرای یک سلسله آداب و رفتار درست یعنی تربیت و تزکیه جوانان احتیاج به آن دارد که:

* دستن‌وشته این اثر در سال ۱۳۳۸ تهیه شده و اینک برای اولین بار چاپ و منتشر می‌شود.
۱. جمعه (۶۲) / ۲: او کسی است که در میان مردم عامی رسولی از خود برانگیخت تا بر آنها آیات او را برخواند، پالوده و تزکیه‌شان نماید و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد...

در مرحله اول، مسئولان کار اعم از اولیای مدرسه و معلم و مؤلف از روی عشق و ایمان دینی این وظیفه بزرگ را انجام دهند.

در مرحله دوم، خود تا حدودی که تکلیف انسانی و اخلاقی آنان است سرمشق تقوی و ایمان برای اطفال و عامل سجایا و کمالاتی باشند که تعلیم می‌دهند.

در مرحله سوم، مواد و مفاد برنامه را دقیقاً مطالعه کنند و با کوشش و وظیفه شناسی کامل به اجرای آن پردازند.

در سابق، تعلیمات دینی که به نام شرعیات خوانده می‌شد؛ متضمن مختصری از اصول دین متکی به استدلال‌های نسبتاً قدیمی بود و قسمت عمده آن صرف تعلیم فروع دین و یا احکام دینی می‌شد قرآن نیز به صورت قرائت صوتی خشک و جدا از معنی و منظور تعلیم داده می‌شد ولی از چندی پیش احتیاج و اقتضای زمان توجه متفکران را به این نکته معطوف داشته است که به ایمان ذهنی و اعتقاد قلبی بیش از تفصیل در احکام توجه گردد و به مصداق «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱ به موضوع اخلاق و تربیت اهمیت بیشتری داده شود و اطفال، قرآن را به حکم ضرورت و با توجه به معنی و منظور پیاموزند.

به طور خلاصه تعلیمات دینی باید از صورت محفوظات لفظی خارج و به معتقدات و تعلیمات ذهنی و مکتسبات نفسانی و ملکات اخلاقی مبدل گردد. و آموزش قرآن از ابتدا علاوه بر قرائت، با ترجمه و فهم معانی آن همراه باشد.

به طور کلی در اجرای قسمت نظری برنامه چهار عمل یا چهار منظور ذیل شالوده تعلیمات دینی را در تمام حوزه‌های ابتدایی و متوسطه و عالی تشکیل می‌دهد:

الف- مانوس کردن و آشنا و علاقمند ساختن جوانان به دین و اولیای دین.

ب- تلقین و بیان اخلاقیات و کمالات فطری انسانی با استفاده از تعلیمات و دستورهای دین.

ج- توضیح و اثبات اصول دین، شامل:

خداشناسی ،

پیغمبرشناسی ،

۱. حدیث نبوی: من برگزیده شده‌ام تا اخلاق مردم را تکمیل نمایم.

رستاخیز ،

امام‌شناسی.

د- تعلیم و تمرین قرآن و احکام فقهی با توجه به معنی و منظور آیات و پذیرش احکام.

البته در اجرای این منظورها اصول روانشناسی و قواعد آموزش و پرورش کاملاً رعایت و در هر سن و سال به فراخور استعداد و احتیاج دانش آموزان آموخته خواهد شد به طوری که طفل با روش تدریجی و تکاملی پیش برود و مطالب و تلقین‌ها در سالهای پایین بیشتر با اظهار و اشاره و مثال و متدرجا در سالهای بعد با حکایت و توضیح و در ادوار بالاتر با تشبیه و استدلال همراه باشد.

خوشبختانه دامنه تعلیمات دینی به قدری وسیع است که برای دوره‌های عالی و تکمیلی نیز زمینه توسعه و تفصیل و تقویت باز می‌ماند. البته لازم نیست برنامه‌های هر سال به یکی از چهار منظور مذکور اختصاص داده شود و با مباحث به ترتیب شماره‌گذاری بالا تنظیم گردد بلکه در تمام حوزه ابتدایی وجود هر چهار منظور توأم ضروری است و بهتر است به طور مختلط از کلیه موضوعات در کتاب‌های مربوط آورده شود.

ترتیب و قاعده از این جهت قابل توجه و رعایت است که در عمل نیز پیروان اولیه ادیان قبلاً آشنایی و محبت و اعتماد نسبت به پیشوایان دین پیدا کرده‌اند سپس محرک اصلی آنها در گرویدن به انبیاء فطرت ذاتی خدادادی و میل طبیعی بشری به کمال و حق بوده است ولی انس و علاقه قلبی تنها برای بقای یک بنای عظیم دینی کافی نیست و این بنا تا با پایه‌های عقلی و علمی استوار نشود نمی‌تواند قوام و دوامی داشته باشد این پایه‌های عقلی و علمی بهتر است به پیروی از خود قرآن و بر واقعیات طبیعی و مشهودات تجربی استوار شود نه بر فرضیات مکتب‌های فلسفی.

در مرحله چهارم، آنچه بعد از اعتماد و اعتقاد می‌آید احکام و تشریفات است که با وجود جنبه تعبدی هر قدر بهتر فهمیده و پذیرفته شود مقبول‌تر و مؤثرتر خواهد بود.

نکته دیگری که نباید از نظر دور شود این است که دیانت بالاتر از علم و میل و فهمی است که در موضوعات بشری معمول است. از خصوصیات بارز و شرایط اثر و بقای هر دین همان جنبه احترام و تأدب و تعبدی است که ناشی از جنبه خدایی آن

است. نظر به این که این حق از یک منشاء فوق انسانی نازل می‌شود و سطح آن بر فراز حدود بشری است نمی‌تواند خالی از قیود و آداب باشد. ناگزیر دارای نظام و تشریفات است که صورت قاطع و ثابتی دارد و تعلیم آن از ابتدا باید توأم با احترام و الزام باشد و اگر هر کس بخواهد به سلیقه و رویه خود آن را اجرا نماید از حالت ثبات دین مشترک ابدی خارج می‌شود.

مثال‌ها و تشبیه‌ها و توضیح‌ها و استدلال‌هایی که در زمینه شناساندن اولیاء یا اثبات اصول و ارائه قواعد احکام داده می‌شود نباید مانع تمامیت و قاطعیت دین باشد و در نتیجه حالت:

«... نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ...»^۱

حاصل شود و پذیرفتن و اجرای هر حکمی موکول به قبول حتمی آن گردد. دین خدا که جنبه الهام و نزول از بارگاه خداوندی دارد نباید به سطح استنباطها و سلیقه‌ها و نظریات نسبی بشری که با زمان و مکان تغییر می‌کند تنزل داده شود. اینک در اجرای اصول مذکور برای هر یک از سال‌های اول تا ششم ابتدائی مواد برنامه، به ترتیب منظوره‌های چهارگانه، طی بندهای جزئی: الف، ب، ج و د بیان می‌شود. البته مؤلفان و آموزگاران مطالب مورد بحث را به طور مختلط و به صورت مطلوب مؤثری ترکیب خواهند کرد.

۱. نساء (۴) / ۱۵۰: ... بعضی را می‌پذیریم و بعضی را نمی‌پذیریم...

طرح برنامه

تعلیمات دینی ابتدائی

سال اول

تعلیمات دینی در سال اول دبستان‌ها از طریق ارائه تصاویر و باتذکار و تلقین انجام می‌شود با این ترتیب که مؤلفان کتب درسی باید در ترکیب کلمات و جمله‌ها مثال‌هایی از قبیل: خدا- نماز- مسجد- روزه- نیکی و غیره بیاورند و آموزگاران ضمن حکایاتی که برای سرگرم ساختن کودکان نقل می‌کنند نام خدا و نعمت‌ها و بخشش‌های او را متذکر شوند و آنان را متوجه سازند که هر کاری را به نام خدا آغاز نمایند و از ذکر «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «شکر خدا» غفلت نمایند. خوش‌رویی و سلام کردن و ضرورت جواب سلام و احترام و اطاعت پدر و مادر و معاشرت با مردم و خدمت به خلق و مهربانی با اهل خانه و مدرسه و خوشبینی را به آنان تلقین کنند آموزگار باید نام خدا و پیغمبران و امامان و معصومان را با تجلیل یاد کند و از اقامه فرایض دینی و الزام خود و شاگردان به کارهای نیک و خدمتگزاری مردم دریغ ننماید.

در هر حال در سال اول وظیفه آموزگار توجه دادن اطفال به مبدأ فیاض و ایجاد خلوص نیت در دل بی‌آلایش آنان نسبت به پروردگار جهانست.

تبصره- نظر به این که اطفال در سال اول هنوز قادر به خواندن کامل نیستند باید کتابی مشتمل بر مطالب برنامه و قصه‌های شیرین دینی و اخلاقی و اشعار و دعا‌های ساده برای آموزگاران سال اول تالیف شود تا از آن در تعلیم اطفال استفاده کنند.

سال دوم

الف- پانزده حکایت کوتاه و جالب و حقیقی و مستند که ضمن آنها نام خدا و پیغمبران بزرگ و امامان به گوش اطفال برسد و برای آنان سرمشق اخلاق و رفتار باشد از قبیل:

- * حکایت موسی (ع) و شبان ،
- * طیبی که به خدمت مصطفی علیه السلام آمد،
- * عیسی (ع) به رهی دید یکی کشته فتاده،
- * داستان‌هایی راجع به محبت و علاقه فوق العاده حضرت رسول به اطفال و یتیمان،
- * یاری حضرت سجّاد (ع) به بینوایان،
- * یکی در بیابان سگی تشنه یافت ،
- * یاری حضرت امیر علیه السلام به زن فقیر و بردن مشک آب به خانه او و نگاهداری اطفال وی.

ب- بیان و نوشتن اندرزها و سفارشهای دینی به زبان فارسی و دادن توضیح کافی در باره آنها از قبیل:

- * دروغگو دشمن خداست ،
- * مردم را دوست داشته باشید تا خدا شما را دوست بدارد،
- * تا توانی دلی به دست آور - دل شکستن هنر نمی باشد،
- * پایداری کلید پیروزی است،
- * جای خود خواهان در جهنم است،
- * ستمگر پیش خدا خوار و به عذاب او گرفتار خواهد شد،
- * عزیزترین مردمان پیش خدا کسی است که فایده او به دیگران برسد،
- * خدا در همه حال ناظر کارهای ماست،
- * مسلمان، سر پیش کس، جز خدا خم نمی کند،
- * اگر پدر و مادر از شما راضی نباشند خدا هم راضی نخواهد بود،
- * مانند پیغمبر، خُلق خوش داشته باشید،

* پاکیزگی آیین مسلمانی است،

* هر کس علی را دوست داشته باشد خدا را دوست دارد.

ج - تعلیم تمرین‌های عملی مقدماتی مربوط به نماز و طهارت و روزه (مخصوصاً برای دختران که به سن تکلیف نزدیک می‌شوند).
آموزگار با استفاده از وسایل موجود و دایر کردن محل مخصوص نماز و وضو در مدرسه یا بردن اطفال به مساجد مجاور، وضو گرفتن و تیمم و نماز جمعی و فردی را به آنان بیاموزد.

سال سوم

الف - آوردن حکایات ساده مستند و جالب راجع به وقایع زندگانی و رفتار پیغمبر اکرم و ائمه اطهار و بزرگان دین به طوری که از خواندن و شنیدن آنها مقدمات آشنایی دانش‌آموزان به مبانی دینی و اخلاقی و علاقمندی به رعایت آن مراتب، پایه‌گذاری گردد. مانند:

* بت شکستن حضرت ابراهیم،

* خاکستر ریختن یهودی به سر حضرت رسول و عیادت حضرت از او،

* خرابه نشین‌هایی که بعد از شهادت حضرت امیر متوجه مُنعم خود شدند،

* سه نفر مجروح جنگ‌های صدر اسلام که ایثار آب کردند و هر سه شهید شدند،

* فحش دادن معاویه به حضرت امام حسن (ع) و تَنْبُّه و تواضع بعدی او،

* حکایاتی از آزار قریش به حضرت رسول و پیروان او،

* شکنجه‌های عیسویان صدر مسیحیت،

* حکایاتی از زندگانی و تعلیمات پیغمبران اولوالعزم.

ب - ده درس به منظور تدارک بعضی از مبانی ایمان و تقوی به اتکای فطریات انسانی و از روی واقعیات و مشاهدات زندگانی، ماخوذ از نمونه‌های ساده که برای اطفال محسوس و روشن باشد مانند:

* بینایی و شنوایی و هوش و دست و پا و باران،

- * استراحت و شب و روز و تکاپوی روز ،
- * ارزش خاک و آب و آفتاب و باد و بیان اینکه متوجه و شاکر این همه نعمت‌ها باشیم (رسیدن به مفهوم الحمد لله)،
- * بزرگی زمین و دریاها و کوه‌ها و قدرت بادهای،
- * بزرگی و دوری خورشید نسبت به زمین،
- * کثرت ستارگان و بی‌پایان بودن جهان که آفریدگار تمام آنها خدای یگانه است (برای رسیدن به مفهوم الله اکبر)،
- * اثر آفتاب و باران و باد در موجودات و رویانیدن گیاهان،
- * وسایل گوناگون تصفیه و تطهیر طبیعی با توجه به دقت و نظام و بی‌نقص شکفت آوری که در دستگاه خلقت حکمفرماست (برای رسیدن به مفهوم سبحان الله)،
- * زندگی حیوانات و پرندگان که خود به خود به شکار یا دفاع از خود می‌پردازند پشم و پر درمی‌آورند و مهاجرت‌های طولانی می‌کنند. اما انسان محتاج به هدایت و تربیت پدر و مادر و محتاج به طیب و خیاط و معلم و مربی و راهنماست (زمینه‌سازی برای نبوت و امامت)،
- * اشاره به وضع جهالت و آشفتگی زندگی مردم در صورت نبودن پیغمبران و ادیان.
- * کسانی که رنج دیده و زحمت کشیده‌اند موفق شده‌اند،
- * انسان احتیاج به فعالیت و انضباط دارد و باید در مواقع تحمل مشقت کند،
- * زمینه‌سازی برای تربیت و تکالیف دینی،
- * حلزون با مشاهده خطر به صدف فرو می‌رود و خرگوش به لانه می‌دود و زیر بوته پنهان می‌شود. جوجه به زیر بال مرغ می‌رود. بچه به آغوش مادر می‌رود. انسان بالغ و عاقل به خدا پناه می‌برد (زمینه‌سازی برای نیاز و دعا).

ج- بعضی اندرزاها و دستورهای دینی و اخلاقی و اعتقادی (در ده درس).
این مطالب بیشتر به فارسی و چند جمله کوچک به عربی با ترجمه فارسی خواهد بود. از قبیل :

* راستی موجب رضای خداست - کس ندیدم که گم شد از ره راست،

- * آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است ،
- * پیروزی با پرهیزکاران است ،
- * خدا نیکوکاران را دوست دارد ،
- * رستگاری در راستی و تباهی در دروغ‌گویی است ،
- * خداوند ستمکاران را راهنمایی نمی‌کند ،
- * نماز انسان را از کار بد باز می‌دارد،
- * خدا را بنده باشید تا بنده دیگران نشوید،
- * خدانشناس چون کشتی بی‌قطب‌نما در دریای متلاطم سرگردان است ،
- * پیغمبران را دوست داریم چون راهنما و دلسوز ما بوده‌اند،
- * ارزش انسان به ایمان و عمل او است،
- * مردم بی‌دین و ایمان، بیچاره‌ترین موجودات هستند،
- * اگر خود را شناختی خدا را شناخته‌ای ،
- * خدا از هر کس به ما نزدیک‌تر است ،
- * دشمن ظالم و یار مظلوم باشید (از علی علیه السلام)،
- * خدایا ما را جزو نیکوکاران قرار بده،
- * نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود- مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد،
- * نیکی کن چنان که خدا به تو نیکی کرده است،
- * انسان جز با کوشش و رنج به جایی نمی‌رسد،
- * کار خود را بکنید و بار خود را به دوش بکشید،
- * از خدا خواهیم توفیق ادب- بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

د- تعلیم قرآن و پاره‌ای از احکام فقهی

۱- آموزش تدریجی قرآن به منظور خواندن و فهمیدن و عمل کردن به آن. تعلیم قرائت قرآن متکی بر تمرین و تکرار زیاد خواهد بود و ابتدا از جمله‌ها و آیات ساده کوتاه که از کلمات متداول و مشابه در زبان فارسی ترکیب شده باشد آغاز خواهد شد به طوری که شاگردان پس از پانزده درس، تا حدود آیات و اذکار که جمعاً بالغ بر هفتاد لغت و مشتقات آنهاست، پیشرفت کنند و تمام نماز را بفهمند.

۲- در ضمن ده درس، مطهر بودن آب و نجس بودن بول و غایط و خون و شراب و عرق و سگ و خوک و چگونگی تطهیر با آب و وضوگرفتن و نماز خواندن تعلیم و تمرین شود و نیز چگونگی روزه و مبطلات روزه (خوردن، آشامیدن و دروغ بستن به خدا و پیغمبر) بیان شود.

یادآوری: کتاب تعلیمات دینی باید با خط بسیار خوب و کاغذ و تصاویر روشن و رنگین از مناظر جالب طبیعی تهیه شود.

همچنین در انتخاب مطالب و طرز بیان آنها جانب سادگی کاملاً رعایت گردد. از توضیحات زاید و استدلال‌ها و استنتاج‌هایی که درخور فهم و استعداد اطفال نیست باید جدا خودداری گردد و راهی در پیش گرفت که تعلیم مسائل دینی و اخلاقی در این سه سال به طور کلی مبتنی بر اصول مشاهده و تجربه و عمل و تلقین باشد و جنبه تربیتی آن بر جنبه تعلیمی غلبه پیدا کند.

سال چهارم

الف- مختصری از چگونگی ظهور اسلام و گسترش آثار آن متضمن سیره حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به این شرح:

* وضع مکه و عربستان و اشاره‌ای به وضع اجتماعی و دینی ممالک مجاور در اوان ظهور اسلام،

* سوابق خانوادگی و دوران طفولیت و جوانی حضرت رسول (ص) قبل از بعثت،

* ظهور اسلام و گروندگان اولیه،

* سال‌های اولیه دعوت و مشکلات و مصائب آن حضرت و اصحاب،

* شعب اُبی طالب،

* مهاجرت به حبشه،

* هجرت به مدینه با ذکر موجبات و مقدمات امر و تعهدات و استقبال مردم مدینه،

* عقد اخوت و پی‌ریزی اخلاق و آداب و تمدن اسلامی در مدینه،

- * بر خوردهای اولیه مابین اسلام و شرک،
- * ورود به مکه و سال های آخر عمر حضرت،
- * طفولیت حضرت علی (ع) و سرپرستی حضرت رسول اکرم (ص) از او،
- * مأموریت ها و فداکاری های حضرت علی (ع) در زمان پیغمبر اکرم (ص).

ب) بعضی از احادیث و تعالیم نبوی و کلمات قصار و داستان های آموزنده
 ۱- مضامینی از تعالیم اخلاقی حضرت رسول (ص) و کلمات قصار حضرت

امیر(ع) از قبیل:

- * «الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَ عِلْمُ الْأَدْيَانِ»^۱
- * «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^۲
- * «حُسْنُ الْخُلُقِ نَصْفُ الدِّينِ»^۳
- * «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ»^۴
- * «حُسْنُ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ»^۵
- * «الْبَخْلُ عَارٌ»^۶
- * «لَاغِنِي كَالْعَقْلِ وَ لَا فُقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ»^۷
- * «مَنْ جَدَّ وَ جَدَّ»^۸
- * «إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ»^۹
- * «صِحَّةُ الْحَسَدِ مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ»^{۱۰}

-
۱. حدیث نبوی: علم بر دو شعبه است، علم بدن ها (اجسام) و علم ادیان.
 ۲. حدیث نبوی: کامل ترین مؤمنان از حیث ایمان، خوش خلق ترین آنها می باشد.
 ۳. حدیث نبوی: اخلاق نیک (خوش خلقی) یک نیمه از دین (شخص) است.
 ۴. حدیث نبوی: هر کس در برابر خداوند تواضع نماید، خداوند او را بلند مرتبه خواهد ساخت.
 ۵. حدیث نبوی: وفای به عهد و پیمان، از ایمان (شخص) است.
 ۶. حدیث نبوی: بخل و خشک دستی ننگ و عار است.
 ۷. حدیث از علی (ع): هیچ ثروتی همچون عقل و هیچ فقری همچون جهل و هیچ میراثی مانند ادب نیست.
 ۸. حدیث نبوی: هر کسی بکوشد، می یابد.
 ۹. حدیث از علی (ع): اتلاف فرصت ها موجب غصه و دلنگی است.
 ۱۰. حدیث از علی (ع): سلامتی بدن از کم بودن حسد (نسبت به دیگران) است.

۲- بعضی از داستاهای آموزنده اخلاقی از زندگانی پیغمبران اولوالعزم مخصوصاً حضرت رسول اکرم (ص) و معصومان (ع) که باید طی کتاب‌ها و جزوه‌های کوچک به زبان ساده و در خور فهم کودکان تهیه و در دسترس آنان گذاشته شود تا در مواقع فراغت، بخوانند و در باره آنها بحث و گفتگو کنند و انشاء بنویسند. مانند:

* داستان عبدالله بن اُبی،

* داستان وحشی،

* شب مبعث،

* موضوع خندق،

* مشورت قبل از جنگ احد،

* سرگذشت طائف و ایمان آوردن غلام مسیحی،

* و ده‌ها داستان اخلاقی دیگر

ج) آشنایی و ورود به بعضی از مباحث اصول دین:

۱- احتیاج به دینداری

۲- غریزه پرستش

۳- خداپرستی

۴- پیغمبر شناسی.

۱- بحث در دینداری و بیان لزوم دین به زبان ساده و شرح پاره‌ای از زیانهای

بی‌دینی از قبیل جنایت و خیانت و دروغ‌گویی و زورگویی و ستم.

* توضیح اینکه: افراد انسان به مراقب و معلم و راهنما نیازمند است،

* زندگی اجتماعی سالم بدون دلبستگی به مقررات و وظایف اخلاقی و

وجدانی میسر نیست،

* آداب و مقررات و وظایف عالی و معنوی که بردیگر شئون زندگی

حکومت می‌کند، مذهب یا دین است،

* معلم و راهنمای بزرگ بشریت را پیغمبر می‌گویند،

* ذکر اسامی پیغمبران اولوالعزم که آخرین آنان پیغمبر ما محمد

مصطفی (ص) است.

۲- ذکر نمونه‌هایی از شگفتی‌های طبیعت و نشان دادن آنها به منظور ارائه عظمت آفرینش.

شواهدی که در این مورد ذکر می‌شود باید از دستگاه وجود آدمی شروع شود و با مثال‌های دیگری از طبیعت (مانند: نمو گیاهان، کرات سماوی، باد و باران) که در خور فهم اطفال باشد، همراه گردد.

د) تعلیم قرآن و پاره‌ای از احکام فقهی:

۱- آموزش قرآن و قرائت از سوره‌های شریفه:

* سوره ۱۱۴، ناس

* سوره ۱۱۳، فلق

* سوره ۱۱۲، اخلاص

* سوره ۱۱۱، مسد

* سوره ۱۰۹، کافرون

* سوره ۱۰۸، کوثر

* سوره ۱۰۷، ماعون

* سوره ۱۰۶، قریش

* سوره ۱۰۵، فیل

یا سوره‌های دیگری که خواندن و فهمیدن آیات آنها برای اطفال آسان باشد.

۲- حکایات و مطالبی از همدردی و همکاری با مردم و ارزش نیکوکاری و لزوم

آن به منظور رسیدن به مفاهیم:

* انفاق،

* احسان،

* زکات و خمس،

* لزوم و ضرورت احسان در اجتماع.

۳- ذکر بعضی از محرمات و معاصی از قبیل:

* دروغ،

* تهمت،

* غیبت ،

* قمار ،

* مردم آزاری ،

* حقوق والدین ،

* آزار رساندن به حیوانات ،

* و جز آن.

ضمن حکایاتی، باید زشتی و زیان این گونه معاصی را با تاکید حرمت شرعی آنها روشن نمایند.

۴- شرایط معامله و اهمیت متعاملین.

سال پنجم

الف - انس و آشنایی با دین و اولیای دین

۱- بعضی از وقایع و قصص تاریخی مربوط به ادیان و انبیای اُولُو الْعَزْمِ، از قبیل:

* بت شکستن حضرت ابراهیم(ع) و توحید او و گلستان شدن آتش بر وی ،

* مقابله با نمرود ،

* سرزمین مصر و وضع بنی اسرائیل در زمان فراعنه ،

* ولادت حضرت موسی(ع) و فرار به مدین ،

* تجلی آتش و مکالمه و رسالت حضرت موسی(ع)،

* مقابله حضرت موسی(ع) با فرعون و جادوگران ،

* ولادت حضرت مسیح(ع)، مجادلات حضرت مسیح(ع) با بنی اسرائیل و

تعلیمات حواریون ،

* معجزات حضرت مسیح(ع) به نقل قول از قرآن و دانشمندان غرب ،

* اهل کتاب در مدینه و داستان مباحله ،

* ایمان آوردن و استقبال مسیحیان از پیغمبر اسلام(ص)،

* مجملی از سخنان دانشمندان غرب در باره عظمت اسلام ،

* عناد و جدال یهودیان با مسلمین و قضیه خبیر،

- * حکایاتی از عدالت علی (ع) و مکر معاویه،
- * حکایاتی از قضاوت و شجاعت و محبت و فضائل دیگر علی علیه السلام،
- * اعجاز انبیاء در موفقیت‌های عظیم آنان مانند:
خلاصی بنی اسرائیل با وجود فرعون،
اشاعه مسیحیت،
پیشروی سریع و وسیع اسلام در دنیا.

۲- شمای وصفی یک فرد خداپرست و مسلمان واقعی
حکایت یا توصیفی که اخلاق و رفتار و آثار یک فرد یا خانواده مسلمان را
برساند از قبیل:

- * وضع خانه، نظافت و نظم در زندگی،
- * مهربانی و رفتار پدر و مادر با فرزندان،
- * اطاعت از پدر و مادر و همکاری با آنان در امور خانه و مهربانی با اهل خانه،
- * اذان در گوش اولاد نوزاد گفتن،
- * کسب معیشت حلال و طرز معامله و رفتار و امانت‌داری،
- * کوشش در اصلاح امور سایرین و خدمت به خلق،
- * داشتن قیافه خندان و پاکیزه و راضی.
- ... *

ب- بیان و تلقین اخلاقیات

۱- احادیث، احکام و دستورهای اخلاقی از حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت

امیر (ع) و ائمه اطهار با ترجمه و توضیح از قبیل:

- * «لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجْمِيٌّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى.»^۱
- * «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ.»^۲
- * «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يُحْسِنُهُ.»^۳

۱. حدیث نبوی: عرب را بر عجم فضلی نیست مگر بر اساس تقوا.

۲. حدیث نبوی: اعمال (انسان‌ها) در گرو نیت‌ها (ی آنان) است.

۳. حدیث نبوی: ارزش هر کس به کارهای نیکی است که انجام می‌دهد.

- * «لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ»^۱
- * «لَا قَرِينَ كَحَسَنِ الْخُلُقِ»^۲
- * «لَا حَسَبَ كَالْتَوَاضِعِ»^۳
- * «لَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ»^۴
- * «مَا أَعَالَ مَنْ اقْتَصَدَ»^۵
- * «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا»^۶

۲- بعضی قطعات منتخب از ادعیه توحیدی و تربیتی، با ترجمه و توضیح، از قبیل:

- * «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ...»^۷
- * «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا وَ عَمَلًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»^۸
- * «يَا مَنْ أَسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَ طَاعَتُهُ غِنَى»^۹
- * «اللَّهُمَّ مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»^{۱۰}
- * «...لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ...»^{۱۱}
- * «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^{۱۲}
- * «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»^{۱۳}

۱. حدیث از حضرت علی (ع): هیچ مالی سودآورتر از عقل نیست.
 ۲. حدیث نبوی: هیچ همنشینی همچون خوش خلقی نیست.
 ۳. حدیث از حضرت علی (ع): هیچ اصلیتی به مانند تواضع نیست.
 ۴. حدیث از حضرت علی (ع): هیچ شرافتی به مانند علم نیست.
 ۵. حدیث نبوی: آن کس که میانه روی پیشه کند، تنگدست نخواهد شد...
 ۶. حدیث از حضرت علی (ع): جاهل را نمی بینی مگر اینکه در حال افراط و یا در حال تفریط است.
 ۷. نوح (۷۱) / ۲۸: پروردگارا مرا و والدین مرا مورد مغفرت قرار بده...
 ۸. دعا: پروردگارا وجود مرا از حیث علم و عمل افزون فرما و مرا به درستکاران برسان.
 ۹. از دعای کمیل: ای کسی که نامش دارو و یادش درمان و اطاعت از او گنج است.
 ۱۰. دعا: خداوندا، آنچه نعمت که در اختیار ماست، از تست.
 ۱۱. انبیاء (۲۱) / ۸۷: ... هیچ خدایی جز تو نیست...
 ۱۲. بقره (۲) / ۲۰۱: ای پروردگارا ما! در دنیا و آخرت به ما خیر و نیکی عطا فرما و ما را از عذاب آتش برکنار دار.
 ۱۳. صلوات: خداوندا بر محمد و آل او درود فرست.

- * «اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا يَوْمَنَا هَذَا وَ فِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ وَ هِجْرَانِ الشَّرِّ»^۱
- * «وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبَادِكَ نَصِيْبًا عِنْدَكَ»^۲

ج- توضیح و استدلال‌های اعتقادی

۱- بعضی نمونه‌های تجربی و علمی در باره حقیقت و عظمت احکام، از قبیل:

- * تحریم الکل،
- * آثار روزه،
- * خواص خاک و اثر تیمم،
- * خاصیت تطهیر طبیعی آب و فوائد شستن با آن،
- * حدیث خودداری از ورود و خروج به محلّ و با،
- * مقایسه زکات با مالیات،
- * مقایسه دفاع و جهاد با نظام وظیفه،
- * اشاره به تاکیدهای فراوان که در باره تفکر و تعلم شده است،
- * تشبیه حق و باطل در قرآن به چیزهای مفید با دوام ثمربخش از یک طرف و چیزهای بی‌اساس ناپایدار از طرف دیگر،
- * ستایش حق و نکوهش باطل.

۲- توجیه و توجه به بعضی از اصول از طریق تشبیه امور طبیعی و تاریخی، مانند:

- * مقایسه انسان با حیوان به لحاظ قابلیت تربیت و تکامل فوق‌العاده انسان و استعداد و مسئولیت و سرنوشت او،
- * توجه به خواب و بیداریهای مکرر و متوالی طبیعت (مانند: شب و روز- زمستان و بهار) به منظور آمادگی برای قبول رستاخیز و با ذکر آیاتی از قرآن مانند:

«...كَذَلِكَ التُّشُورُ»^۳

۱. از امام سجاده(ع) : خداوندا در این روز و همه روزهای عمرمان، ما را در عمل کردن به خیر و کناره گرفتن از شرّ، موفق بدار.

۲. از حضرت علی(ع) : و مرا از بهترین بندگانت قرار بده که نزد تو نصیب می‌برند.

۳. فاطر(۳۵) / ۹ : ... چنین است زنده گشتن در روز قیامت.

«...كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»^۱

* استفاده از نمونه از خلقت و رشد انسان و رویاندن درختان، برای اثبات قدرت خداوند در احیای مجدد،
* مقایسه تاریخی مقاصد و هدف‌های انبیاء با دانشمندان و فلاسفه و برجستگان و شناساندن عوامل و آثاری که وضع خاص انبیاء و وحی و الهام الهی را می‌رساند.
این مطالب با آنکه جنبه استدلالی و فلسفی دارد لازم است با مهارت و استادی کامل مؤلفان و معلمان به صورت حکایت و مَثَل و به ساده‌ترین بیان که قابل درک اطفال باشد، مجسم شود.

د- قرآن و فروع دین

۱- پیش‌روی در آموزش منطقی قرآن

* ادامه روش سال‌های گذشته در استمداد از کلمات و عبارات متداول در زبان فارسی برای خواندن و فهمیدن آیات طوی‌لتر کلام‌الله مجید و ترکیب این آیات برای رسیدن به سوره‌های نسبتاً ساده قرآن، مانند:

سوره ۱۰۲، تکاثر

سوره ۹۸، بینه

سوره ۹۶، علق

سوره ۹۲، لیل

سوره ۸۷، اعلی

سوره ۷۶، انسان (دهر)

سوره ۷۰، معارج

* تعلیم بعضی از آیات منتخب قرآن مانند:

آیت الکرسی، بقره / ۲۵۵

آیه‌النور، نور / ۳۵

زمر / ۹

آل عمران / ۱۹۳

توبه / ۳۳

اسراء / ۹

بقره / ۱۷۷

- * تعلیم ضوابط خط عربی و توجه دادن دانش آموزان به این که اصوات را از مخارج صحیح آنها اداء نمایند (آمادگی برای تجوید)
- * تدریس سوره‌های کوچک قرآن از سوره ۱۰۴ (همزه)، به سوره‌های قبل آن الی سوره ۸۵ (بروج)

۲- نماز و روزه

- * ترجمه ذکرهای نماز و توجه مخصوص به منظور و مفهوم حرکات و ذکرها،
- * بیان مقدمات طهارت بدن و لباس و مباح بودن مکان و لباس نماز،
- * شکایات و سهویات،
- * مختصری از احکام قبله،
- * کیفیت و احکام اصلی روزه،
- * حالات روزه‌دار و آثار و فوائد روزه،
- * ذکر مبطلات اصلی روزه (اکل، شرب و غبار)،
- * مکروهات مؤکد، مخصوصاً پرخوری در افطار،
- * اثر سوء پرخوری در تفکر و بهداشت بدن،
- * مجوزهای ترک روزه یا شکستن آن،
- * قضای روزه،

۳- بعضی از محرّمات و معاصی، امر به معروف و نهی از منکر.

- * مفساد ستمکاری و مردم آزاری،
- * فساد و فتنه و قتل نفس،
- * فحشاء و منکرات،
- * بداخلاقی و بدرفتاری،
- * رشوه دادن و رشوه گرفتن،
- * کبر و خودپسندی،

- * فوائد و اهمیت امر به معروف و نهی از منکر از لحاظ دینی و اجتماعی ،
 - * کیفیت و شرایط امر به معروف و نهی از منکر ،
 - * روایاتی که از رسول اکرم (ص) و ائمه علیهم السلام در باره امر به معروف و نهی از منکر رسیده است،
- در بیان معاصی و محرمات نباید تنها به اشاره یا شمارش اسامی یا تعلیم لغت و تعریف کلمات اکتفا شود، بلکه مؤلفان و معلمان ضمن حکایات و تشریحهای روانشناسی یا نمونه‌های تاریخی سعی خواهند کرد که چگونگی و آثار زشت و مضر آنها را به لحاظ فردی و اجتماعی روشن کنند و همراه با آیات و احادیث حرمت و عذاب و عواقب آنها را تاکید نمایند.

سال ششم

- الف - انس و آشنائی با دین و اولیای دین
- ۱- گزارش‌ها و حکایاتی از سوابق فداکاری و ولایت و خلافت حضرت امیر (ع) و پاره‌ای از اعمال و احوال سایر ائمه هدی علیه السلام:
- * ایمان آوردن علی (ع) و لَيْلَةُ الْمَبِيتِ،
- * داوطلبی مکرر حضرت امیر برای مأموریت‌های خطیر و اولین اشارات پیغمبر در باره جانشین بودن علی (ع) ،
- * مواخات و نایب قرار دادن در تبوک ،
- * مباحله ،
- * همراهی و دفاع از پیغمبر در جنگ احد ،
- * ذکر بعضی احادیث از قبیل:
«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا»،
«الْحَقُّ مَعَ الْعَلِيِّ وَ الْعَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ»،
- * واقعه غدیر ،
- * سختگیری‌های علی (ع) در امانتداری بیت‌المال ،
- * علی (ع) در جنگ‌ها،
- * قضاوت‌های علی (ع)،

- * دستورالعمل‌های علی (ع) به کارگزاران،
- * علی (ع) و بینوایان ،
- * علی (ع) و دشمنان ،
- * نامه‌ها و خطابه‌های تربیتی علی (ع)،
- * موضوع قیام و نهضت امام حسین (ع) با توجه به جهات برجسته و آثار آن ،
- * مجالس مباحثه حضرت رضا (ع)،
- * حکایاتی از سجایای اخلاقی و بزرگواری امام حسن (ع)،
- * شخصیت و اثر اشاعه علوم حضرت صادق (ع)،
- * مبارزه‌های ائمه (ع) و تمایل مردم به آنها ،
- * دشمنی و مزاحمت‌های شدید خلفا با اهل بیت و شیعیان ،
- * مختصری از کیفیت انتشار تشیع در عالم اسلام و توجه ایرانیان به ن،
- امام غایب و انتظار نجات عالم و غلبه حق و عدالت در دنیا.

۲- اشاره‌هایی به نهضت‌های بزرگ دینی و آثار اجتماعی و تاریخی آنها و عواقب شوم انحراف از راه خدا:

- * نجات بنی اسرائیل از اسارت فرعون ،
- * تشکیل حکومت با شکوه داود و سلیمان،
- * گرفتاری‌ها و ذلت مجدد بنی‌اسرائیل در نتیجه اعراض از دستورهای پیغمبران ،
- * انتشار جمعیت مسیحیت در اروپا و امریکا ،
- * هلاکت قوم نوح و هود ،
- * محو و اضمحلال دودمان اُموی و دشمنان اهل بیت ،
- * نمونه‌های تاریخی از ملل و اقوامی که در نتیجه ظلم و فساد و معصیت به هلاکت و اسارت افتاده‌اند:

اواخر ساسانیان

اواخر صفویه

دربار روسیه تزاری

۳- شمائل توصیفی یک جامعه مسلمان واقعی

* توصیف و ترسیم و تجسم یک جامعه ایدآل که در آن خدا و صفا و تقوی و محبت و خدمت و برکت و سلامت و قدرت و عزت حکمفرما خواهد بود.

۴- مسجد و جماعت

* تصاویری از مساجد به عنوان خانه خدا و نیایش خالق ،
* توصیف و تحلیل نماز جماعت و حج و اجتماعات دینی دیگر اسلام،
* وضع اولیه مساجد اسلام و سادگی و شکوه روحانی آنها،
* آثار و نقشی که مساجد به عنوان مراکز اجتماع مسلمین در حل و عقد امور عمومی داشته و باید داشته باشند.

ب - تلقین و بیان اخلاقیات و کمالات انسانی

۱- قطعاتی از نهج البلاغه و از خطبه‌های معروف حضرت رسول (ص) و حضرت زهرا و حضرت زینب علیهم السلام.

۲- ادعیه منتخب (با ترجمه و توضیح) از قبیل:

* عباراتی که در تعقیبات نمازهای پنجگانه تکرار می‌شود، مانند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ»^۱

* قطعاتی از صحیفه سجاده، مانند:

«اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَ فِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ وَ هِجْرَانِ الشَّرِّ...»^۲ از دعای صبح و شام و همچنین از دعای اولاد برای پدر و مادر و دعای مکارم اخلاق و غیره.

* بعضی از آیات قرآن که به صورت دعا است، مانند:

«... رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ...»^۳،
«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.»^۱

۱. دعا: معبودی به جز خدای یکتای عالم نیست و ما جز او، هیچ کس را پرستش نمی‌کنیم.

۲. صحیفه سجاده: ... خدا یا ما را در امر و زمان و همه روزهایمان به کار خیر و دوری از شر موفق بدار.

۳. احقاف (۴۶) / ۱۵: ... ای پروردگار من، به من بیاموز تا شکر نعمتی که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشتی، به جای آورم...

«رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»^۲ ،
 «...رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا.»^۳

* بعضی از سلام‌ها و دعا‌های زیارت‌های معتبر، در ذیل حکایات و ذکر احوال ائمه اطهار.

ج- توضیح و اثبات اصول دین

۱- توجه به معنی آیات و صفات الهی (با استفاده و استناد به امور طبیعی و مشهود)

* نظم واحدی که در سراسر جهان وجود دارد:

قوه جاذبه و حرکت کرات سماوی ،

تبدیل و تحول انرژی‌ها ،

تولید مثل کلیه موجودات زنده،

* قدرت عظیم خلقت و بصیرت خالق :

تعداد و فواصل و عظمت سیاره‌ها و بینهایت بودن فضا،

تعدد انواع موجودات زنده ،

* مقدار انرژی با توجه به انرژی اتمی موجود در یک گندم با اشاره به آیاتی

از قرآن مانند:

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ...»^۴

«...وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا...»^۵

سرعت در اثر و پاداش اعمال و مسئله مکتسبات (فعل و انفعال‌های شیمیایی -

تأثیرهای آبی حرارت و الکتریسیته - مکتسبات نفسانی و وراثت)

۲- توجه مجدد و نزدیک شدن بیشتر به اصل قیامت

* اصل ثبات و بقای طبیعی و عدم فنا ،

۱. آل عمران (۳) / ۸ : ای پروردگار ما، از آن پس که ما را هدایت کرده‌ای، دل‌های ما را به باطل متمایل مساز و رحمت خود را بر ما ارزانی دار...

۲. ابراهیم (۱۴) / ۴۱ : ای پروردگار ما، مرا و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روز شمار، بیامرز.

۳. فرقان (۲۵) / ۶۵ : ...

۴. کهف (۱۸) / ۱۰۹ : بگو : اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، دریا به پایان می‌رسد...

۵. ابراهیم (۱۴) / ۳۴ یا نحل (۱۶) / ۱۸ : ... و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را شمار کنید شمار کردن نتوانید...

* مکتسبات نفسانی در نباتات و حیوانات و انتقال به نسل با توجه به مسئله

وراثت،

* اثر گذاردن حوادث و باقی ماندن آثار در طبیعت،

* آثار و پاداش‌های طبیعی این دنیا:

روی شخص،

روی نسل،

روی جامعه،

* نمونه‌های بدیهی احیای مجدد:

نباتات، بعد از مرگ زمستانی،

حیوانات، بعد از خواب زمستانی،

انسان، بعد از خواب شب و مرگهای موقت.

برنامه کلاس چهارم دبستان

درس اول

نتیجه کار و حاصل زحمات

احمد در تعطیلات تابستان همراه پدر خود به کوهستان (بیلاق) رفته بود. حالا خوشحال است که دبستان باز شده رفیقان پارسال را دومرتبه می‌بیند و از آموزگار امسال چیزهای خوب و تازه یاد می‌گیرد.

صبح زود همه دانش‌آموزان در اطاق جمع شده از بازی‌ها و گردش‌های تابستان صحبت می‌کردند. فقط حسین و پرویز نیامده بودند.

حسین چون شکم‌پرست و رنجور بود در ماه‌های آخر سال ناخوش شد و نتوانست امتحان بدهد.

پرویز بیشتر روزها با بچه‌های کوچه به خیابان گردی می‌پرداخت. در خانه عوض درس خواندن عکس جمع می‌کرد. آخر سال در امتحان رد شد.

موقعی که شاگردها سرگرم صحبت گردش‌های تابستان و تاسف از عقب افتادن حسین و پرویز بودند، آموزگار وارد کلاس شد. حرف‌های آنها را شنید. حسین و پرویز را نیز صدا کرد. به آن دو نفر دل‌داری داد. گفت:

اگر چه یک سال عقب افتادید اما فهمیدید آدم وقتی تندرست نباشد یا روزهای خود را بیهوده بگذراند به مقصود نمی‌رسد.

حسین عهد کرد پرخوری نکند تا سالم و قوی باشد. پرویز تصمیم گرفت امسال نصایح آموزگار و مادر را گوش کند.

آموزگار برای دانش آموزان مثل زد و گفت :

این خرمن‌ها و حاصل‌ها که در تابستان می‌دیدید روستایی‌ها برای آذوقه خود جمع می‌کردند نتیجه زحمت‌های زمستان آنها بود. اگر زمین را شخم نمی‌کردند، اگر آب نمی‌دادند و دانه نمی‌پاشیدند یا علف‌ها را وجین نمی‌کردند در موقع درو حاصلی بر نمی‌داشتند.

هر کس حاصل زحمت و کار خود را می‌برد. اگر تنبلی کند یا به راه خطا برود محروم خواهد شد. شما باید هر روز به فکر فردای خود باشید. فرصت که از دست برود پشیمانی سودی نخواهد داشت.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

«لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»

برای انسان جز از راه کوشش چیزی به دست نمی‌آید

«وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى»

و حاصل کوشش خود را به زودی خواهد دید

(سوره نجم، آیات ۳۹ و ۴۰)

درس دوم

گوسفندهای لار

جمشید یکی دیگر از دانش آموزان کلاس است. چون بی آزار و با خیر می باشد همه او را دوست دارند. گاهی از روی سادگی حرف هایی می زند که دیگران به خنده می افتند.

آموزگار از او پرسید : تابستان کجا رفته چه دیدی؟

جمشید گفت: من با برادر بزرگم سهراب به لار رفته کنار رودخانه چادر زده بودیم. خیلی باصفا و با تماشا بود. حیف که زود برگشتیم. دلم می خواست جای گوسفندها بودم. آنجا می ماندم صبح تا عصر می خوردم و شب راحت می خوابیدم. غصه مدرسه آمدن و مشق نوشتن را نمی داشتم.

همه کلاس به خنده درآمد و جمشید را مسخره کردند.

آموزگار گفت : هیچ وقت کسی را مسخره نکنید. خجالت می کشد. با مهربانی

راهنمایی کنید. حال به من بگویید مگر چه عیب دارد آدم گوسفند باشد؟

سلیمان که کودک یتیمی روستایی است گفت: گوسفند چوب می خورد و سرش

را می برند. من دلم می خواهد صاحب گوسفند باشم .

احمد گفت: من خوشحالم که خدا مرا آدم کرده است. به من زبان داده می توانم

حرف بزنم. از گوسفند بیشتر می فهمم. درس می خوانم و هر روز چیزی تازه یاد

می گیرم.

آدم از گوسفند و گاو، شیر می گیرد و از گوشت آنها می خورد. بر اسب و الاغ سوار می شود. پس آدم از حیوانات بالاتر است. آموزگار گفت: اگر انسان از گوسفند و سایر حیوانات بالاتر می باشد برای این است که خدا به او عقل داده است. عقل موجب بینائی و توانائی می شود. اما اگر انسان عقل خود را به کار نیندازد، از گوسفند بیچاره تر و از الاغ احمق تر می شود. اگر برخلاف عقل عمل کند از مار موزی تر خواهد بود و از گرگ درنده تر و پست تر. به مردم آزار می رساند و خود را آخر بدبخت می سازد. عقل برتری آدمیزاد بر حیوان است. برتری مردم به یکدیگر نیز در بکار بستن عقل و در نگاهداشتن خود از کارهای بد و خلاف عقل است. یعنی درستکاری و پرهیزکاری.

«...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ...»

آن کس که پرهیزگارتر است پیش خدا گرامی تر است

(سوره حجرات، آیه ۱۳)

درس سوم

احمد برای خواهر خود شیرینی می خرد

احمد عصر که به خانه برمی گشت به یاد صحبت های آموزگار افتاد فکر کرد پنج ریالی را که صبح از پدر گرفته بود برای خواهر کوچک خود فاطمه، خوراکی بخرد.

فاطمه چند روز است ناخوش شده و جوزقند زیاد دوست دارد. احمد از یک دوره گرد یک سیر جوزقند خرید، وقتی آنها را به فاطمه داد مادرش او را بوسید گفت:

مگر نمی دانی خواهر تو غیر از شیر و سوپ نباید چیز دیگری بخورد. این جوزقندها روده او را زخم و حالش را بدتر خواهد کرد. شب که پدر احمد به خانه آمد صحبت های آموزگار و خرید احمد را شنید. گفت:

قصه تو خیلی خوب بود اما عقلت نمی رسد که برای بیمار جوزقند ضرر دارد. بعد از یک هفته حال فاطمه خوب شد. دکتر اجازه داد هر چه میل دارد بخورد. روز جمعه که احمد با پدر خود از حمام برمی گشت پدر او را به بازار و به یک مغازه آجیل فروشی برد. پنج ریال به او داد تا برای خود و فاطمه جوزقند بخرد. احمد دید با پنج ریال ۲ سیر جوزقند تازه خوب خریداری کرده است. فهمید که عقل او به همه چیز نمی رسد و اگر راهنمایی پدر و مادر نباشد ممکن است خطا کند و گول بخورد.

پدر گفت: وقتی بزرگ شوی خواهی دانست که عقل آدم از گفته‌ها و راهنمایی‌های مردم بزرگ‌تر و داناتر فایده‌های زیاد می‌برد.
احمد پرسید: مردم بزرگ‌تر و داناتر را از کجا بشناسم؟
پدر گفت از کسانی که بیشتر از ما عقل و دانش و تجربه داشته و درستکار باشند، باید پند گرفت. مخصوصاً فرموده‌های پیغمبران که دستورهای خدا را به ما رسانده‌اند، همیشه باید در نظر داشته باشیم. پیغمبران خیرخواه و دوستدار مردم بوده کسانی که به راهنمایی آنها عمل کرده‌اند خوشحال و خوشبخت شده‌اند.

«...وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»

هر کس اطاعت خدا و فرستاده او را بکند به بهره بزرگی نایل شده است

(سوره احزاب، آیه ۷۱)

درس چهارم

فرستاده‌های خدا

امروز در برنامه کلاس، درس اول تعلیمات دینی نوشته شده است. آموزگار خوشرویی خندانی سر ساعت وارد اطاق شد. شاگردان که آموزگار تازه را خوش اخلاق دیدند مجال حرف زدن به او ندادند و او را دوره کردند و هر کس سئوالی نمود.

آموزگار گفت: اول به‌بینیم درس تعلیمات دینی پارسال را چه طور یاد گرفته‌اید. می‌خواهید پیغمبرانی را که می‌شناسید برای من اسم ببرید؟
پرویز گفت: اول پیغمبر ما حضرت محمد(ص) پسر عبدالله که درود خدا بر او باد.

آموزگار آفرین گفت و از اینکه نام پیغمبر را با احترام یاد می‌کند پرویز را تمجید کرد.

احمد گفت: دوم پیغمبر فرنگی‌ها حضرت عیسی(ع).

آموزگار گفت: حضرت عیسی علیه‌السلام نیز فرستاده خدا است. اما مخصوص فرنگی‌ها نمی‌باشد. ما هم او را دوست می‌داریم و اطاعت و احترام می‌کنیم. دیگر کدام یک از پیغمبران بزرگ را می‌شناسید؟

جمشید به یاد آورد که یهودی‌ها حضرت موسی(علیه‌السلام) را پیغمبر می‌دانند.
آموزگار پرسید: اگر گفتید ایرانی‌ها پیش از مسلمان شدن کی را پیغمبر خود می‌دانستند؟ شاگردان جواب دادند حضرت زردشت.

آموزگار که دانست شاگردان تعلیمات پارسال را خوب یاد گرفته‌اند گفت اینها پیغمبرانی هستند که امروزه بیشتر ملل متمدن پیرو آنها هستند. حضرت رسول (ص) و حضرت عیسی (ع) و موسی (ع) از اولاد و تابع حضرت ابراهیم علیه‌السلام بوده‌اند. حضرت ابراهیم (ع) که ملقب به دوست خدا (خلیل‌الله) است، مؤسس ادیان بزرگ می‌باشد و در نزد یهودی‌ها و مسیحی‌ها و مسلمان‌ها احترام بسیار دارد.

بعد از ابراهیم (ع) پسران او اسمعیل (ع) و اسحق (ع) و سپس یعقوب (ع) که جد بنی‌اسرائیل است از جانب خدا مامور راهنمایی و رهبری مردم شدند تا نوبت به حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) و سپس به پیغمبر ما، حضرت رسول (ص) که آخرین پیغمبر می‌باشد، رسید. پیغمبران بر حق همگی مردم را به بندگی خدا و برادری با یکدیگر و نیکوکاری دعوت کرده‌اند.

«... آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».

... ایمان آوردیم به خدا و به آنچه به ما فرستاده است و آنچه به ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و به اولادان او فرستاده است. و آنچه را که موسی و عیسی و پیغمبران از طرف پروردگار خود آورده‌اند قبول داریم، فرقی بین هیچ کدام از آنها نمی‌گذاریم و ما فرمانبردار و تسلیم شده به خدا هستیم.

(سوره بقره، آیه ۱۳۶)

درس پنجم

خداشناسی حضرت ابراهیم(ع)

حضرت ابراهیم(ع) بیش از چهار هزار سال پیش در شهر بابل زندگی می کرد. مردم بابل بت پرست بودند. به دست خود با چوب و سنگ مجسمه‌هایی ساخته خدا می نامیدند. در برابر آنها به خاک می افتادند و حاجت می طلبیدند. حضرت ابراهیم(ع) که پدر او نجار بود و بت می تراشید، پیش خود فکر کرد چگونه ممکن است آنچه ما می سازیم خدا و خالق ما باشد؟

چندی مانند اقوام ستاره پرست شیفته زیبایی و بلندی ستارگان آسمان شده آنها را خدای خود تصور کرد. از اینکه ستاره در افق فرو می رود و ناپدید می شود افسرده و روی گردان شد. ماه را به خدائی خود برگزید دید ماه نیز همیشگی نبوده غروب و زوال دارد. گفت شاید خورشید که این قدر درخشندگی دارد و بزرگ تر است خدای ما باشد. جلال و عظمت روزانه خورشیدی هم نتوانست دل حقیقت جوی ابراهیم را آرام بنشانند.

در هر جا و هر چیز که نظر کرد همه را مانند خود مخلوق و مطیع دستگاه منظم واحدی دید. دانست هیچ کدام لایق پرستش نیستند باید رو به آن کسی آورد که همه آسمانها و زمین را آفریده است. او است که شایسته دوستی و ستایش می باشد. آنگاه خدای آفریننده زمین و آسمان را سجده کرده و خداپرست شد.

اما مردم بابل دست از بت پرستی برداشتند و با او ستیزه‌ها کردند. یک روز که بت‌ها را شکسته بود^۱ و مردم شهر خشمگین شده بودند، آتش بزرگی برای سوزاندن او گردآوردند. و ابراهیم(ع) را در آتش افکندند. اما خدای او را نجات داد و پیغمبر خود گردانید.

حضرت ابراهیم(ع) ناچار شد پدر و مادر خود را ترک کند. از بابل به صحرای عربستان آمد. در بیابان بی آب و علفی منزل گزید. در آنجا با پسر خود اسمعیل خانه ساده‌ای برای پرستش خدای یکتا بنا نموده که کهنه‌ترین و پایدارترین خانه دنیا و قبله‌گاه ما مسلمین، یعنی خانه کعبه در شهر مکه می‌باشد.

پسر دیگر ابراهیم(ع)، اسحق بود. فرزند اسحق، یعقوب قبیله بنی‌اسرائیل را تشکیل داد. پیغمبران بنی‌اسرائیل و از جمله حضرت موسی(ع) و همچنین حضرت عیسی علیه‌السلام از اولاد اسحق می‌باشد. ولی قسمتی از قوم عرب و حضرت محمد بن عبدالله (ص) از اولاد حضرت اسمعیل(ع) بودند.

در آن زمان حضرت ابراهیم(ع) تنها کسی بود که خدای یگانه را شناخت و پرستش کرد. فرزندانش را بر آئین خداپرستی تربیت کرد. چون در راه راست و درست کردار بود، خداوند راهنما و یاور او شد. به او و به خانواده‌اش برکت داد. نامش را در دنیا بلند و پایدار ساخت. امروز بیشتر مردم روی زمین پیرو طریقت او می‌باشند.

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»
من روی خود را به طرف آن کسی که آسمان‌ها و زمین را سرشته است متوجه کردم در حالی که از روی میل و تسلیم و رضا می‌باشم و من از مشرکین نیستم.

(سوره انعام، آیه ۷۹)

۱. ممکن است معلم حکایت را شفاهاً برای شاگردان شرح دهد.

درس ششم

درود بر محمد و بر خاندان او باد «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

دانش آموزان سرگذشت حضرت ابراهیم(ع) را خوب گوش داده بودند. شب برای خواهر و مادر حکایت کردند. روز بعد از آموزگار خواستند سرگذشت پیغمبر اسلام را برای آنها نقل کند.

سلیمان پرسید: پیغمبر ما در کجا و چه کاره بوده است.

آموزگار توضیح داد: پیغمبر ما در ۱۳۰۰ سال پیش در شهر مکه در عربستان به دنیا آمد. به زودی از پدر و مادر یتیم شد. عمویش ابوطالب او را نگاهداری و بزرگ نمود. محمد جوانی راستگو و درستکار بود. مردم او را محمد امین می خوانند اموال خود را به او می سپردند تا تجارت نماید. محمد دو سفر با کاروان مکه برای تجارت به شام رفت.

مردم مکه در عربستان در آن زمان تمدن و علم و حکومت نداشتند. بیشتر به حالت وحشی در بیابانهای سوزان جزیره العرب چادرنشینی می کردند. هر قبیله شیخی داشت و دائماً در جنگ و غارت یکدیگر بودند.

دخترها را از روی تعصب زنده به گور می کردند. با زنها و کودکان و غلامان هر طور می خواستند رفتار می کردند یعنی برای آنها حقی قائل نبودند. بزرگان و مالداران به زیردستان زیاد ستم می کردند. در کار زندگی و در امور دنیا حساب و اصول نمی شناختند. تصور می کردند هر چه دلشان بخواهد می توانند بکنند. خیالات خود را راست می پنداشتند و به آرزو و هوای نفس عمل می کردند و بت پرست بودند.

حضرت محمد بن عبدالله (ص) از این مکرها و از این کارها بری بود. می فهمید که مردم گمراه‌اند. خداوند او را هدایت و مأمور راهنمایی خلق فرمود^۱. حضرت برای نجات دنیا کمر همّت بست. به مردم گفت بت‌ها را که ساخته و پرداخته خیالات خودتان است، دور بریزید. خدای یگانه را که حق است و جهان را آفریده بندگی کنید. راه راست را پیش گیرید و از عذاب خدا که نتیجه اعمال خود شما است بپرهیزید. بدانید که در پس این دنیا آخرتی هست و هر کس، هر بد و خوبی کرده باشد نتیجه آن را خواهد دید.

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»
بگو (ای پیغمبر) نماز من و روش من و زندگی و مرگ من سراسر
برای خداوند پروردگار جهانیان است

«لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»
هیچ شریکی و همکاری برای او نیست و به این رویه مأمورم و من
نخستین فرد مسلمان‌ها هستیم.

(سوره انعام، آیات ۱۶۲ و ۱۶۳)

۱. آموزگار ممکن است قضیه غار حرا و بعثت پیغمبر و سوره اقرآء را شرح دهد.

درس هفتم

خدیجه (س) و علی (ع)

مردم در ابتدا پیغمبر را مسخره می کردند. فقط خدیجه (س) زن پیغمبر و علی (ع) پسر ابیطالب که جوانی ده ساله بود، ایمان آورده مقابل خانه کعبه با پیغمبر نماز خواندند. خدیجه که خانم متمولی بود دارائی خود را به پیغمبر بخشید تا در راه پیشرفت اسلام خرج کند و علی تا آخرین روز یار و یاور پیغمبر بود تمام هستی و جان خود را در راه حق گذاشت.

مدت سیزده سال پیغمبر (ص) در شهر مکه به دعوت مردم پرداخت. بزرگان عرب و خویشاوندان، او را از این کار منع کردند. وعده دادند اگر دست از مخالفت با بتها بردارد و اسم خدا را نبرد به او مال زیاد و ریاست و هر چه بخواهد بدهند. پیغمبر فرمود اگر آنچه روی زمین است حتی خورشید و ماه را هم به من بدهید هرگز دست از پرستش خدا و خواندن مردم به سوی او برنخواهم داشت.

مشرکین در پی استهزا و آزار شدید پیغمبر برآمده چندین بار قصد کشتن او را کردند. کسانی را که ایمان می آوردند شکنجه های دردناک می دادند. مسلمانها را از خانه و شهر بیرون می کردند. روزی که حضرت به دهکده طائف حدود ده فرسخی مکه رفته بود بچه های کوچی او را سنگ باران کردند. یک غلام مسیحی از مشاهده این احوال متأثر گردید نزد پیغمبر آمده کلام او را که شنید مسلمان شد.

این صدمات و خطرهای حضرت را در کار خود روز به روز استوارتر می نمود. در مقابل لجاج و آزاری که از مردم می دید، چون می دانست آنها گمراه اند و محتاج به

راهنمایی می‌باشند بیشتر، خوبی می‌کرد. دائماً اهل مکه را نصیحت و به سمتِ خدای بزرگ، دلالت می‌فرمود!

شکیبایی و اخلاق بلند پیغمبر و رفتار پسندیده او مردم را به شگفتی می‌انداخت. کم کم حس می‌کردند این شخص غیر از دیگران و مرد بزرگوار عالی‌قدری است. قصد و غرضی جز هدایت و خدمت ندارد.

آیات قرآن و کلمات خدا را که بر مردم می‌خواند آنها را تکان داده بیدار می‌کرد.^۲ تا آنکه به تدریج پس از سیزده سال مجاهده ۳۱۳ نفر از اهل مکه خداپرست و تسلیم به حق یعنی مسلمان شدند.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...»
اوست کسی که فرستاده خود را با راهنمایی و دین حق مأمور ساخت
تا بر تمام آئین‌ها چیره بگرداند

(سوره توبه، آیه ۳۳)

۱. آموزگار ممکن است بعضی از حکایات مربوط به اخلاق و رفتار حضرت را نقل کند (مانند عیادت از آن یهودی که خاکستر بر سر حضرت می‌ریخت و یا...)
۲. قضیه ایمان آوردن عمر و ...

درس هشتم

از مکه تا مدینه

پیغمبر و یاران آن روز او، بسیار اندک و بی چیز بودند. دشمنی و آزار قریش روز به روز شدت می یافت. پیغمبر در سال پنجم بعثت به ۱۵ نفر از اصحاب خود اجازه داد به سرکردگی جعفر (عموی پیغمبر) به حبشه کوچ نمایند^۱. عاقبت الامر عده‌ای از شیوخ و مردمان مکه برای کشتن پیغمبر و نابود کردن مسلمانان هم قسم شدند. در این مدت آوازه اسلام به سایر نقاط عربستان رسیده جمعی از اهل مدینه که هواخواه حق شده بودند پیغمبر را به شهر خود دعوت کردند. پیغمبر قبلاً به اصحاب اجازه داد به مدینه بروند تا خود بعداً به آنها ملحق شود. در یک شبی که بزرگان مکه توطئه چیده بودند تا خانه پیغمبر را محاصره کرده با هم داخل اطاق شده و او را قطعه قطعه نمایند، علی (ع) حاضر شد جان خود را فدای رسول خدا نماید. در رختخواب حضرت خوابید اباذر حضرت را در کیسه‌ای به دوش کشیده بیرون رفت و مشرکین به اشتباه افتاده ملتفت خارج شدن پیغمبر نگردیدند.

پیغمبر شبانه از مکه به مدینه عزیمت نموده پس از ۱۶ روز وارد آن شهر شد^۲.

۱. ممکن است آموزگار تفصیل قضیه و مذاکراتی که در مجلس نجاشی پادشاه حبشه به عمل آمد، شفاهاً در کلاس نقل کند.

۲. رسول خدا در اولین روز ربیع‌الاول از مکه هجرت فرموده و در روز دوشنبه دوازده ربیع‌الاول وارد قریه قبا در حومه شهر مدینه گردید و پس از بنای اولین مسجد مسلمانان در قبا و چهار روز توقف در آن قریه، روز جمعه ۱۶ ربیع‌الاول به مدینه وارد شد.

از این زمان به بعد صفحه تازه‌ای از تاریخ اسلام ورق زده شد. دوران توسعه و عظمت اسلام شروع گردید. هجرت از مکه به مدینه که در سال ۶۲۲ میلادی واقع شد ابتدای تاریخ مسلمانان می‌باشد.

مردم زیادی از اهل مدینه و سایر بلاد عربستان حضرت را به پیغمبری شناخته به خدای یگانه ایمان آوردند. تکلیف خود را در دنیا فهمیدند. صاحب افکار پاک و خالص شدند. اخلاق آنها صاف گردید. اعمال و رفتارشان خوب شد. دست از آزار یکدیگر برداشته با هم برادر شدند. به زیردستان مهربانی کردند. تنگدستان را دستگیری کردند. راستگو و درستکار شدند. شراب ننوکیدند. قمار نکردند و پی لهور و لعب نگشتند. از ترس عذاب خدا از بدی‌ها پرهیز کردند و به امید رحمت خدا در کارهای خوب و در اصلاح حال خود و دیگران کوشیدند. زحمت‌ها کشیدند و فداکاری‌ها کردند. از بدبختی و ذلت نجات یافتند. در دنیا خوشبخت و سربلند و در آخرت رستگار گردیدند.

قوم گمنام وحشی و جاهل عرب که در بیابان‌ها سوسمار می‌خورد و بدتر از حیوانات زندگی می‌کرد، در مدتی حدود پنجاه سال بر دنیا مسلط شد.

«...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»

... خداوند وضع ملتی را تغییر نمی‌دید مگر وقتی که وضع خود را عوض کنند ...

(سوره رعد، آیه ۱۱)

درس نهم

خداپرستان

دانش‌آموزان که تاریخ اسلام را قبلاً نشنیده بودند از صحبت‌های آموزگار استفاده فراوان کردند. دیدند قوم عرب وقتی بت می‌پرستید پست و بدبخت بود. راه بهبودی و سعادت به‌روی او بسته بود. همین که خدا پرست شد بر دنیا مسلط گردید. آموزگار گفت: آری خوشبخت‌ترین مردم خداپرستانند.

مسلمان خداپرست وجود خویش و تمام دنیا را ساخته خدا می‌داند. سرانجام هر چیز و بازگشت خود را به سوی او می‌بیند. صبح که از خواب برمی‌خیزد خود را پاکیزه نموده رو به خدا می‌ایستد و در دو رکعت نماز برنامه خود را معین می‌کند. از اینکه به دنیا آمده خوشحال است و در زندگی شکر گذار پروردگار می‌باشد. در هر پیش‌آمدی امیدوار و متکی به حق است. بنابراین همیشه خوشبین می‌باشد. سراسر جهان را با نظم و حکمت می‌نگرد و خدا را تسبیح می‌کند. چون معتقد است در پس این دنیا آخرتی می‌آید و در آن روز، گذشته مردم ظاهر می‌شود در جزئی‌ترین افکار و اعمال خود دقت می‌نماید. عمر را تلف نکرده کار بیهوده انجام نمی‌دهد اگر سختی و مشکل بر او روی داد، چون آن را در راه خدا و وسیله تربیت خویش می‌داند، با خوشروئی استقبال کرده به عوض ناله شکایت، با صبر و پشتکار چاره‌جویی می‌نماید. با مزاج تندرست و رویه اعتدال، از نعمتهای زندگی برخوردار می‌شود. در این دنیا موفق و در آن دنیا رستگار خواهد بود.

سراسر جهان را مال خدا و رو به خدا دانسته از کسی نمی‌ترسد و به هیچ چیز طمع نمی‌ورزد. با بدکاران به جای کینه و ستیزه نرمی می‌کند و در صدد اصلاح آنها

۱۳۲ _____ مجموعه آثار (۹)، مباحث ایدئولوژیک
برمی آید. عاشق خیر و برکت و اصلاح است و برای رضای خدا به خلق خدمت
می کند.
چون از صمیم قلب وجود خود را صرف مردم می کند پس مفیدترین فرد جامعه
می باشد.
جامعه ای که از مردان خداپرست تشکیل شده باشد، ناظر و پاسبان لازم ندارد.
خوشبخت ترین و قوی ترین جامعه ها خواهد بود.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ لَهُمُ
الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.»
خداوند یاور کسانی است که ایمان آورده اند آنها را از تاریکی ها به روشنایی
می رساند ولی کسانی که کافر شده اند یاور آنها طاغوت (بت) است آنها را از
روشنایی به تاریکی می اندازد این مردم همنشینان آتش اند و تا ابد
گرفتار آن خواهند بود.

(سوره بقره، آیه ۲۵۷)

درس دهم

خواب جمشید

دانش آموزان پس از شنیدن این کلمات آرزو می کردند خدا پرست باشند تا در دو دنیا خوشبخت گردند.

هفته بعد که آموزگار وارد کلاس شد پرویز پرسید: آقای آموزگار! چطور می شود خدا پرست بود؟ خدا را که ما نمی بینیم و نمی شناسیم چگونه پرستیم؟ آموزگار لبخندی زد و از پرویز خوشش آمد. خواست برای تمام دانش آموزان توضیح دهد. دید عده ای دور جمشید جمع شده اند می خواهند او را بیدار کنند. جمشید چون روز پیش در کارهای خانه به مادر خود کمک کرده و خسته شده بود، در زنگ تفریح خوابش برد و بعد از آمدن معلم نیز از خواب بیدار نشد. آموزگار نگذاشت او را ناراحت کنند. پیش رفت تا با ملایمت بیدارش نماید. اما خواب جمشید به قدری سنگین بود که سر و صدای رفقای خود را نمی شنید. چشمها بسته، بی خبر و بی اختیار، روی نمیکت افتاده بود. اما مرتب نفس می کشید. دل او پائین و بالا می آمد و قلبش به آهستگی می زد.

آموزگار از شاگردان پرسید: آیا جمشید در این حالت حس و حرکتی دارد؟ گفتند: نه.

پرسید: اگر سنگی به سمت او پرتاب کنید یا ماری به طرف او بیاید کاری خواهد کرد؟

بچه ها گفتند: او صحبت های ما را نمی فهمد دستش را هم که بلند کنیم زور ندارد نگاه دارد.

۱۳۴ _____ مجموعه آثار (۹)، مباحث ایدئولوژیک

آموزگار قدری سکوت کرده پرسید: پس جمشید که از خود هیچ حس و فهم و اراده ندارد چطور است که قلب او کار می کند و نفس می کشد؟ کی این کارها را برای او انجام می دهد؟

دانش آموزان نتوانستند جوابی بدهند.

چون زنگ کلاس را زده بودند آموزگار گفت فکر کنید تا روز دیگر.

« كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ »
چگونه انکار خدا را می کنید و حال آنکه مرده بودید و خدا شما را زنده کرد پس از آن باز شما را می میراند و مجدداً زنده می کند و پس از آن به سوی او برمی گردید.

(سوره بقره، آیه ۲۸)

درس یازدهم

خدای جمشید

آموزگار گفت: آری جمشید نبود که قلب و ریتین خود را در آن حال به حرکت وامی داشت. پدر و مادر او نیز از او خبری نداشتند. ما هم که دخالتی در کار او نداشتیم.

آن کسی که الان جمشید را بدون اطلاع و بی دخالت خود او در این حال به نفس کشیدن نگاه می دارد و پاسبان اوست همان خدا است.

جمشید و من و شما روزی کودک شیرخوار بودیم. پیش از آن در شکم مادر بودیم. هیچ جا را نمی دیدیم و هیچ چیز نمی فهمیدیم. مادر ما هم نمی دانست به چه حال و در چه کار هستیم. رفته رفته دست و پا و صورت پیدا کردیم و به دنیا آمدیم. در دنیا بزرگ شدیم. توانستیم راه برویم، حرف بزنیم. چیز یاد بگیریم. آن کسی که ما را به این حال رساند خودمان نبودیم. دیگری هم نبود. هیچ کس نبود ولی یک کسی بود که ما را بزرگ کرد. آن خدا بود!

آن کسی که دانه را در خاک می شکافد و ترتیبی برقرار کرده است که از دانه ریشه و ساقه بیرون آید و درخت تنومند شود آن را خدا می گوئیم.

هر جا بروید و به هر چیز نگاه کنید حرکتی و کاری می بینید که خود آن چیز و همه آن چیزها که طبیعت نامیده می شود از آن بی خبراند و اگر کسی باخبر باشد بی اثر است. همگی با هم و این دستگاه بزرگ زمین و آسمان با نظم کامل در جنبش و پیشرفت می باشند.

دست خدا در همه چیز و خدا در همه جا هست، اما، هیچ جا دیده نمی شود.

«انَّ اللَّهَ فَالِقُ الحَبِّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الحَيَّ مِنَ المَيِّتِ
وَ مُخْرِجُ المَيِّتِ مِنَ الحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَانَّى تُؤْفَكُونَ»

همانا خداوند شکافنده دانه و درخت است از اجسام بی جان،
جان و حیات پدید می آورد و بیرون آورنده مرده از زنده است.
این است برای شما خدا پس کجا برمی گردید؟

(سوره انعام، آیه ۹۵)

درس دوازدهم

پرستش برای چه؟

علی برادر بزرگ احمد دانشجوی سال آخر دانشگاه است. روز جمعه با جمعی از دوستان به شمیران رفته احمد را هم همراه برده بود. در هوای ملایم آفتاب اسفند، همگی به بازی و کوه‌پیمائی مشغول بودند. طرف ظهر، هر یک به کاری مشغول شدند. بعضی روزنامه و بعضی کتاب و درس می‌خواندند. عده‌ای هم آتش درست کرده به پختن و تهیه غذا پرداختند. هوشنگ که از پدر خود وعده خرید اتومبیل را گرفته بود یک جزوه دستورات فنی اتومبیل و مقررات رانندگی همراه آورده خود را برای امتحان حاضر می‌کرد.

همینکه صدای الله اکبر از دهکده مجاور بلند شد علی و دو سه نفر دیگر کارشان را زمین گذاشته کنار رودخانه وضو گرفته و به نماز ظهر ایستادند.

هوشنگ به رفیق همصحبت خود لبخندی زده گفت من نمی‌فهمم فایده نماز و این زحمت و حرکات چیست؟ من قبول دارم خدائی هست اما خدا که محتاج به عبادت ما نیست. ما هم که مثل عرب‌های وحشی قدیم نیستیم که تکلیف خود را در زندگی ندانیم. آدم عاقل مگر آزادی و راحتی را از دست داده خود را گرفتار قیود و تشریفات دین می‌کند؟!

پس از فراغ از نماز علی نزد هوشنگ آمده کتاب رانندگی را که در دست هوشنگ بود از او خواست و بعد در آتش انداخت و سوزانید ...

هوشنگ از این حرکت علی خیلی تعجب کرد و به او پرخاش نمود.

علی گفت من اصلاً مخالف مقررات رانندگی هستم. هر کس در خیابان هر طور دلخواه او است از هر طرف که میل دارد و به سرعتی که می‌خواهد باید حرکت کند. سر چهارراه‌ها پلیس گذاشتن و جلوی ماشین‌ها را گرفتن معطلی و مزاحمت بی‌جایی است که برای مردم فراهم می‌کنند. یاد گرفتن این مقررات و تعلیم فن اتومبیل هم کار بیهوده است! ...

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

خدایا تو را به بندگی می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌جوییم

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

ما را به راه راست هدایت نما

(سوره فاتحه، آیات ۵ و ۶)

درس سیزدهم

مأمور اجرا

صحبت‌های هوشنگ و علی سایر دوستان را دور آنها جمع کرده بود. از حرکت علی و حرف‌های او تعجب کرده از خود می‌پرسیدند مبادا رفیقشان دیوانه شده باشد. گفتند: چطور ممکن است مقررات رانندگی در کار نباشد؟ ولاً روزی هزار حادثه و تلف رخ خواهد داد! اگر ماشین‌ها از سمت راست خود حرکت نکنند و رعایت سرعت و دستورهای مامورین راهنمایی را نمایند به یکدیگر تصادم خواهند کرد و مانع حرکت یکدیگر شده اصلاً رانندگی در شهر غیرممکن خواهد شد. اطاعت از مقررات رانندگی گذشته از آنکه نظم خیابانها را حفظ می‌کند باعث سلامتی جان خود راننده‌ها و به مقصود رسیدن آنها می‌باشد! ...

علی که ایرادها و اظهارات رفقای خود را با سکوت کامل شنیده بود خنده‌ای کرد و گفت:

وقتی یک کار ساده رانندگی در شهر بدون مقررات و قیود و نظامات عملی نباشد پس چطور ممکن است زندگی میلیون‌ها نفر مردم که با هم همه‌گونه ارتباط و معامله و منازعه دارند به طور خودسرانه و آزادانه میسر باشد؟! ما که می‌دانیم هر کس طبعاً مایل است غرض خود را از پیش ببرد آیا آزادی و بی‌قیدی اشخاص ایجاد مزاحمت برای سایرین نمی‌کند؟ و در اجتماع فساد و بدبختی فراهم نمی‌شود؟

دین چیزی جز رعایت حال هموعان و اطاعت از دستورهایی که خالق ما برای مصلحت ما فرستاده است نیست.

۱۴۰ _____ مجموعه آثار (۹)، مباحث ایدئولوژیک

آدم عاقل با انصاف که نخواهد تعدی به حقوق دیگران کند برای سلامتی خود و برای آنکه بهتر و مطمئن تر به مقصود اصلی که سعادت ابدی است برسد با رضا و رغبت تن به بندگی خدا و اجرای دستورهای دین می دهد.

دین هم مانند مقررات و قوانین کشوری است. ولی از آنها کامل تر و مؤثرتر است. چون که :

اولاً، واضح دین صحیح خدای دانای مهربان است.

ثانیاً، بدون بازرس و پلیس، از روی عشق و ترسِ درونی اجرا می شود و هر کس مامور اجرای خود می باشد.

مردم وقتی به حال خود گذارده شوند مانند سگ و گربه به جان هم می افتند و به دست خود برای یکدیگر بیچارگی و تباهی فراهم می نمایند.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي
النَّاسِ لِيُدَبِّقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

فساد در زمین و دریا، در نتیجه آنچه مردم به دست خود کسب کنند ظاهر گشت
تا آنکه نتیجه بعضی اعمال خود را بچشند و شاید عبرت گرفته برگردند.

(سوره روم، آیه ۴۱)

درس چهاردهم

گردش عید

در یکی از روزهای تعطیل عید، دانش آموزان همراه معلم درس طبیعی که جوان مسلمان با تقوایی است به صحرا رفته هر یک غذای خود را همراه بردند. درخت‌های بادام و سیب از شکوفه رنگین شده بود. مزارع گندم سبز بود. بیابان پر از علف و گل‌های خندان. مرغ‌های هوا گاهی در پرواز و گاهی بسان سبزه‌ها در آواز بودند. دانش آموزان غرق در خوشحالی به هر طرف می‌دویدند و با هم بازی می‌کردند. گاه و بی‌گاه نیز از معلم خود اسم گل‌های وحشی و پرندگان را می‌پرسیدند.

ظهر که شد در سَرَقَنات جمع شدند پس از قدری استراحت و وضو گرفتن، آموزگار به نماز ایستاد و دانش آموزان اقتدا کردند. بعد از نماز و شکر خدا سفره‌ها را باز کرده به میان گذاشته و با هم ناهار خوردند. عصر باز به گردش و بازی پرداختند.

موقع بازگشت احمد گفت: سه جمعه پیش که هنوز باران‌های زیاد نباریده بود با برادرم به همین صحرا آمده بودیم. آن روز طور دیگر بود. درخت‌ها مثل چوب خشک و زمین بی‌علف و سبزی بود.

آموزگار از این توجه احمد استفاده کرد و گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید همان طور که در فصل بهار با فرستادن باران زمین مرده را زنده می‌کنیم و از دل آن علف‌ها و گل‌های رنگارنگ بیرون می‌آوریم، روز قیامت هم شما را زنده خواهیم کرد.

دانش آموزان از آن حرف تعجب کردند. پرویز که ضمن گردش صبح، استخوان پای اسب مرده‌ای را پیدا کرده و دیده بود مثل خاکستر پوسیده شده است، گفت: ما هم یقیناً بعد از مردن خاک و خاکستر خواهیم شد چطور ممکن است زنده شویم؟

آموزگار توضیح داد این علفهائی هم که حالا زیر پای شما بیابان را فرش کرده است اگر زمستان زمین را بهم میزدید جز خاک خشک پوسیده چیزی نمی‌دیدید. دانه‌ها و ریشه‌هایی که از نظر شما پنهان بود به قدرت خدا شکفته شد و سر از خاک بیرون آورد. علف پارسال با همان رنگ و شکل و گل از نو درست شد. ما هم بیجان و متلاشی می‌شویم اما از بین نمی‌رویم. خداوندی که ما را از سلول ذره‌بینی بی‌مقداری به این حال رسانده، بلد است در قیامت چگونه ما را برانگیزد.

«فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ...»

پس بنگرید به آثار رحمت خدا که چگونه زمین را بعد از مرگش زنده می‌کند
به همین قدرت و کیفیت، مسلماً زنده کننده مردگان نیز خواهد بود...

(سوره روم، آیه ۵۰)

درس پانزدهم

بهشت و جهنم

دانش آموزان سرِ زنگِ تعلیمات دینی، گردش تعطیلات عید و صحبت‌های آموزگار درس طبیعی را برای معلم خود تعریف کردند. راجع به حکایت‌هایی که در خانه از بهشت و جهنم شنیده بودند، سؤالاتی کردند.

آموزگار گفت: اگر پیغمبران از جانب خدا از آخرت و قیامت خبر نداده بودند، تصور می‌کردیم در این دنیا مانند حیوانات هستیم یعنی کاری جز خوردن و خوابیدن و بهم درافتادن نداریم و بعد از مرگ، نابود خواهیم شد.

پیغمبران از جانب خدا به ما گفتند، بیهوده آفریده نشده‌ایم و از بین نخواهیم رفت. روزی که به دنیا آمدیم هیچ نمی‌دانستیم و کاری نمی‌توانستیم. خداوند کریم به قدرت خود ما را راهنمایی کرد و وسیله داد. با زحمتی که کشیدیم خیلی پیش رفتیم. باز هم پیش خواهیم رفت.

هر شب که به خواب می‌رویم صبح که بھوش می‌آییم آنچه سابقاً کرده‌ایم به خاطر می‌آوریم. هر روز دستمزد و دسترنج روزهای پیش را می‌بریم. هر کس با آنچه کرده و از آنچه در نهاد خویشتن کسب کرده است فرزند مکتسبات خود می‌باشد.

در آن دنیا هم که از خواب طولانی مرگ برمی‌خیزیم آن‌طور که خود را ساخته‌ایم برانگیخته می‌شویم و نتایج آنچه را کرده‌ایم خواهیم دید:
از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جوز جو

ما که از فردای خود بی خبریم نمی توانیم حس کنیم قیامت چه وقت و چگونه خواهد شد. همین قدر در قرآن به ما گفته اند خداپرستان نیکوکار وارد بهشت می شوند و در باغ های بزرگی که پر آب و پر حاصل است زندگی خواهند کرد. در آنجا سراسر خوشی و برکت و نعمت و رضایت است. مرگ و رنج نخواهند داشت. اما خداپرستان بدکردار به جهنم می روند. در اثر اعمال بد و اخلاق موزی خود دائماً در سوز و درد خواهند بود. نه می میرند که راحت شوند و نه زنده می شوند که چاره اندیشند.

آدم عاقل، پروردگار آفریننده خود را هیچ وقت فراموش نکرده، کار خوب خواهد کرد تا هم در این دنیا سلامت و موفق باشد و هم در آن دنیا رستگار گردد. ولی بدکار بدبخت به خود و به دیگران در دو دنیا آزار می رساند.

«أَلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَلَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ
مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ»

باز گشت همگی شما به سوی خدا است بنا به وعده راستی که داده است به یقین او شروع آفرینش می نماید و پس از آن ما را برمی گرداند تا از روی قسمت و تناسب، به کسانی که ایمان آورده اند و عمل شایسته نموده اند، پاداش دهد و کسانی که کافر شدند برای آنها آشامیدنی از آب جوش است و رنج دردناکی برای آن چیزهایی که انکار کردند و کافر شدند، خواهند داشت.

(سوره یونس، آیه ۴)

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ»
خدا کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته می کنند، به بهشت هایی که
نهرها در آن جاری است، داخل خواهد کرد. ولی کافران از این جهان متمتع
می شوند و چون چارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است.

(سوره محمد، آیه ۱۲)

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ»
 آن کسی که از جانب پروردگارش دلیل روشنی دارد، همانند کسانی است
 که کردار بدشان در نظرشان آراسته شده و از پی هواهای خود می‌روند

(سوره محمد، آیه ۱۴)

«أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»
 اما آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به پاداش
 اعمالی که می‌کرده‌اند، منزلگاهی در باغ‌های بهشت خواهند یافت.

(سوره سجده، آیه ۱۹)

«وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا
 أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»
 و اما عصیان پیشگان، منزلگاهشان آتش است. هر گاه که بخواهند
 از آن بیرون آیند، بار دیگر آنها را به درون آتش باز گردانند و
 بگویندشان: بچشید عذاب آتشی را که دروغش می‌پنداشتید.

(سوره سجده، آیه ۲۰)

درس شانزدهم

پیغمبر راستگو بود.

پرویز صحبت‌های معلم را برای برادر بزرگ‌تر خود جعفر تعریف می‌کرد. وقتی از بهشت و جهنم حرف می‌زد، خسرو همشاگردی جعفر کلام او را بریده گفت: کی از آن دنیا خبر آورده است؟ از کجا بهشت و جهنم راست باشد؟ سه روز بعد سر زنگ تعلیمات دینی پرویز همن سؤال را از آموزگار کرد. آموزگار گفت: کسی هنوز به آن دنیا نرسیده است که خبری برای ما بیاورد. پیغمبران چنین گفته‌اند و آنها راستگو بوده‌اند. حال اگر می‌خواهید مطلب را برای شما روشن کنم به من قول دهید آنچه می‌پرسم درست جواب بدهید. دانش‌آموزان قول دادند.

آموزگار پرسید: آیا شما هیچ وقت دروغ گفته‌اید؟

عده‌ای جواب دادند: بلی.

سؤال کرد: چرا دروغ گفته‌اید؟

پرویز گفت: پارسال خواهرم در انشاء فارسی نمره ۱۸ گرفته بود. پدرم به او یک قلم خودنویس جایزه داد. من هم دلم خواست جایزه بگیرم. اما هر چه سعی کردم نمره‌ام در فارسی از ۱۶ بیشتر نشد. دروغی به پدرم گفتم نمره ۱۸ گرفته‌ام. جمشید گفت: من هم یک روز که از اطاق مهمانخانه شیرینی برداشته بودم وقتی مادرم فریاد زد کی به شیرینیا دست زده است از ترس گفتم من خبر ندارم. آموزگار رو به شاگردان نمود گفت: آری بسیاری از مردم که دروغ می‌گویند یا از ترس است یا برای فریب دادن و فایده بردن. اما پیغمبر ما در ادعای پیغمبری نه

ترس از کسی داشت نه طمع فایده‌ای. او هر چه گفته است برای ما گفته است نه برای سودجویی. همه با پیغمبری او مخالفت و دشمنی سخت می‌کردند. اگر دین تزویر بود خود را به سختی و خطر نمی‌انداخت. نظر و عشق او فقط به خدا بود.

یاران پیغمبر در ابتدای کار غلامان و بینوایان بودند که انتظار کمک و فایده از جانب آنها نمی‌رفت. دیدید که بزرگان قریش به او وعده دادند اگر دست از دعوت بردارد مال و ریاست و هر چه بخواهد به او بدهند ولی پیغمبر قسم خورد مال دنیا که سهل است اگر خورشید را یک طرف من بگذارید و ماه را طرف دیگر، دست از پرستش خدای یگانه و دعوت مردم برنخواهم داشت. در تمام عمر با وجود مخاطرات دائمی مجاهده نمود و پاداش از کسی نگرفت.

احمد گفت: من چند سال است عهد کرده‌ام همیشه راست حرف بزنم اما بعضی وقتها چون عوضی فهمیده بودم حرفم دروغ درآمده است. مثلاً یک روز که خانه عموجان مهمان بودم گفتم آنجا را بلدم و با خواهرم تنها خواهیم رفت. در راه مغازه‌ها و نشانه‌هایی که یادم می‌آمد ندیدم. گم شدیم. یک نفر دوست پدرم ما را در خیابان دید و به خانه عموجان برد. پیش پدرم دروغگو درآمدم و خیلی خجالت کشیدم در این موقع چون زنگ را زده بودند آموزگار دنباله صحبت را به درس آینده گذاشت.

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»
من از شما برای این کار دستمزدی نمی‌خواهم اجرت من نزد کسی جز
پروردگار جهانیان نیست.

(سوره شعراء، آیه ۱۰۹ یا ۱۲۷ یا ۱۴۵ یا ۱۶۴ یا ۱۸۰)

درس هفدهم

گفته‌های پیغمبر

زنگِ دوّم، دانش‌آموزان درس بهداشت داشتند. در کتاب از بدی مشروبات نوشته بود و ضررهایی را که الکل به قلب، به ریه، به معده، و به مغز انسان می‌رساند، نشان داده بود.

مشروبات الکلی آدم را مست می‌کند. عقل را می‌برد و سلامتی را ضایع می‌سازد. این همه زیانها را علم طب و تجربیات دانشمندان ثابت کرده است. آموزگار گفت: بیشتر از ۱۳۰۰ سال پیش که مردم خبر از این زیانها و آثار نداشتند برای خوشگذرانی شراب می‌نوشیدند و عیبی در این کار نمی‌دیدند. پیغمبر اسلام به دستور خدا شراب را حرام کرد.

اسلام و سایر ادیان مردم را از ستمکاری منع نمودند و به برادری و برابری دعوت کردند. در آن زمانها آن کس که زور داشت هر چه می‌خواست می‌کرد. ستمکاری، عادی و قانونی بود. رفته‌رفته بشر فهمید که زورگوئی و پایمال کردن حقوق دیگران سبب بدبختی جامعه می‌شود و خلاف انسانیت و مصلحت است. حکومت‌های ملی و دموکراسی پیدا شد. مردم را برابر خواندند و در صدد برآمدند جلوی ظلم و اختلاف را بگیرند. امروز آنچه را که پیغمبران از قدیم می‌گفتند مردم دریافته‌اند که درست است.

در قدیم کار کردن مخصوص غلامان و کنیزان بود. مردم آن را ننگ می‌دانستند. ولی قرآن مقام هر کس را به عملش شناخت^۱.

۱. انعام (۶) / ۱۳۲: : وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا...

اسلام مردم را به کار و کسب امر داد. پیغمبر فرمود:

«الْكَاسِبُ حَيْبُ اللَّهِ»

یعنی کاسب دوست خدا است.

حالا می بینید ملت هایی که متمدن ترند کمتر بیکاره دارند. هر کس به وظیفه و کار خود افتخار می کند. کارگر مقام موثر و شامخ در جامعه ها پیدا کرده است. مردم در آن وقت مانند حیوانات در فضولات خود زندگی می کردند. خبر از میکرب و آثار عفونت نداشتند. و برای بهداشت و پاکیزگی اهمیتی نمی شناختند. پیغمبر هم درس بهداشت نخوانده بود و در این راه تجربه ای نداشت اما به دستور خدا پاکیزگی و طهارت را واجب نمود. سابقاً تحصیل علم خیلی مشکل بود. علم در کار زندگی چندان فایده ای هم نداشت. کسی نمی دانست بعدها چگونه علم باعث ترقی انسان و از ضروریات زندگی خواهد شد. اما پیغمبر فرمود:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»

جستجوی دانش بر تمام مردان و زنان مسلمان واجب است.

از این دستورها پیغمبر ما زیاد داده و راهنمائیها کرده است. تمدن و دانش امروز به راستی و درستی آنها گواهی می دهد. پیغمبر راستگو بود و چون از جانب خدا سخن می گفت خطا نمی کرد.

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ

الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».

و کسانی که بهره از دانش برده اند می بینند که آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده است، حق است. و به جانب راه عزت دهنده پسندیده ای هدایت می کند.

(سوره سباء، آیه ۶)

درس هجدهم

نیکوکاری یا کلید بهشت

دانش آموزان کلاس در این مدت خیلی چیزها در تعلیمات دینی یاد گرفته‌اند. آرزو می‌کنند خدا از آنها راضی باشد و با بندگان صالح به بهشت بروند. خیلی میل دارند آموزگار راه بندگی خدا و نیکوکاری را به آنها بیاموزد. آموزگار گفت: بدانید که خداوند بزرگ است و حاجت به بندگی احدی ندارد. ما نیازمند بندگی و نزدیک شدن به خدا هستیم. تنها راه نجات و خوشبختی پایدار، همین است. هر کس برای اطاعت خدا نیکوکاری کند و خود را اصلاح نماید به بهشت خواهد رفت.

نیکوکار کسی است که خدا و خلق خدا را دوست داشته به آنها خدمت کند. به صورت، خندان و خوشرو باشد. به زبان، از بدگوئی و سخن چینی دوری جوید. بار زندگی خود را به دوش کسی نیندازد. با دست و قدم، در اصلاح حال سایرین مخصوصاً زیردستان و ضعیفان بکوشد. با مال خود احسان نماید و در راههای مفید خرج کند. در سختی‌ها و مشکلات بردباری به خرج دهد تا موفق شود. خلاصه آنکه در راه حق همه چیز حتی جان خود را فدا کند.

پیغمبر ما فرمود اگر کسی روزی از عمر را بگذراند و در پی اصلاح حال مردم نبوده باشد، مسلمان نیست.

حضرت عیسی می‌فرماید حتی دشمن خود را هم دوست داشته باشید و خیر او را بخواهید.

کسانی که معتقد به خدا و آخرت نیستند خودپرست و راحت طلب می‌شوند. نظر آنها فقط بر چند روز دنیا است. می‌خواهند کمتر رنج ببرند و بیشتر از مال مردم و کار و حقوق دیگران بهره ببرند. به هر وسیله‌ای ولو دروغ و ستم و فساد، دست می‌زنند. به کارهایی که برای آنها لذت فوری داشته باشد رو می‌آورند. شراب می‌نوشند تا مست شوند. عیاشی می‌نمایند تا چند ساعتی خوش باشند. به قمار و لُهو و لعب می‌پردازند تا سرگرم شوند. ولی سلامتی و عقل و عمر خود را از دست داده عاقبت جز بیچارگی و محرومیت حاصلی بر نمی‌دارند. هدف و تکیه‌گاهی در زندگی ندارند. دشمن خود و خلق می‌باشند.

«وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى»

و هیچ کس را نزد او نعمتی نیست که به آن پاداش داده شود

«الَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»

مگر آنکه در راه جلب رضای خدای والا این کار را انجام می‌دهد

«وَلَسَوْفَ يَرْضَى»

و مسلماً به زودی از این عمل خشنود خواهد شد.

(سوره اللیل، آیات ۱۹ و ۲۰ و ۲۱)

درس نوزدهم

چند آیه از سوره کهف*

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا»

بگو می‌خواهید بگویم کدام یک از شما کارهایتان تباه‌تر است؟

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»
آنهایی که سعی و کوششان در کار زندگی دنیا گم شده است و غرق در دنیا شده‌اند حال آنکه تصور می‌نمایند، کار خوب می‌کنند آنها کسانی هستند

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبَّطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا»

که نسبت به آیات و دلایل پروردگار خود و ملاقات او کفر ورزیدند بنابراین اعمالشان محو و نابود می‌شود و روز قیامت سنگینی ارزشی برای آنها برپا نخواهیم کرد

«ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا»
چنین است که پاداش آنها جهنم است از آن جهت که کافر شدند و آیات و فرستاده‌های مرا به بازیچه گرفتند

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا»
آنهایی که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند یقیناً برایشان
باغ‌های برین منزلگاه خواهد بود تا ابد در آن

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا»

باغ‌ها خواهند بود و طلب تعویض و تغییر نخواهند کرد.

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ
كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا»

بگو، اگر دریا مرکب باشد که با آن بخوانند کلمات و آثار پروردگار
مرا بنویسند آب دریا پایان پذیرد پیش از آنکه کلمات پروردگار تمام
شده باشد اگر چه دریای دیگری هم به کمک بیاوریم

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ
يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.»

بگو جز این نیست که من بشری مانند شما هستم وحی می‌شود

به من بدانید که خدای شما خدای یگانه است پس

آن کس که آرزومند ملاقات پروردگار خود باشد پس کار کند

کار نیکوی شایسته و دربندگی پروردگار خود احدی را شریک قرار ندهد.

این مژده پیغمبر و زنگ خطری است که قرآن به صدا درآورده است. ما مختاریم
که تأمل کنیم یا تمسخر، همان طور که در این دنیا انسان باید احتیاط را از دست
ندهد و غفلت و اشتباه، ما را به پرتگاه می‌افکند در آن دنیا هم بهانه و عذر نتیجه
نخواهد داشت. خطای ما به سختی دامنگیرمان خواهد شد.

«صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»

راست گفت خدای بلند مرتبه بزرگ

«وَ صَدَقَ رَسُولُهُ النَّبِيُّ الْكَرِيمُ»

و راست گفت فرستاده او پیغمبر بزرگوار

درس بیستم

بهره مال

مردم به نانوا پول می دهند نان می برند. از قصاب گوشت می گیرند. با مال خود خانه و لوازم آسایش می خرند.

قرآن به ما یاد داده است علاوه بر اینها کار دیگر بکنیم. با مال خود اخلاق خود را خوب نماییم. رضای خدا و آخرت را بخریم با روزی ای که خدا به ما ارزانی داشته است بیچارگان و درماندگان را سیر و مسرور سازیم. به دیگران سرمایه و وسیله بدهیم تا آنها نیز توانا و مفید شوند.

مسلمان هیچ وقت از حال خویشاوندان و همسایگان و همנוعان نباید غافل باشد. در خرج صرفه جویی می نماید. آنچه دارد بیهوده ریخت و پاش (اسراف) نمی کند. به درد خود و دیگران می رساند. تا می تواند در راه خدا، یعنی برای آبادی دنیا و خوشبختی خلق، صدقه می دهد.

سودی که مردم از زراعت و کسب می برند یک قسمت آن مال خدا است. در راه خدا و برای مردم باید صرف شود. یعنی واجب است که زکات و خمس بدهیم. در آخر هر سال دارائی خود را حساب می کنیم. مخارج لازم را کنار می گذاریم. آنچه از سال پیش زیاد آورده ایم یک پنجمش را (که به عربی خمس می گویند) به مستحقین سادات می پردازیم.

از محصول گندم و جو و کشمش و غیره و همچنین از نوزاد گوسفند و گاو و شتر یک قسمت موسوم به زکوٰه می باشد. باید در راه خدا به مصارفی که در کتب

۱۵۸ _____ مجموعه آثار (۹)، مباحث ایدئولوژیک
شرعیات معین شده است برسد (مانند کمک به خویشاوندان فقیر و ناتوانان و ناچیزان
و هزینه‌های عمومی و ساختن مدرسه و بیمارستان و پل و کارهای عمرانی دیگر).^۱
روز عید فطر همه فطریه می‌پردازند یعنی هر کس با یک وعده غذا، شخص
محتاجی را میهمان می‌کند.

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»

به تحقیق و یقین مؤمنین رستگارند

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»

آنجایی که در نمازشان سرافکنده هستند

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»

و از عمل بیهوده لغو رو گردانند

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ»

و برای زکات دادن اقدام کننده‌اند

(سوره مؤمنون، آیات ۱ الی ۴)

۱. آموزگار ممکن است با توجه به استعداد شاگردان مختصری از موازین خمس و زکات و طبقات مربوطه
را بیان نماید.

درس بیست و یکم

بنی آدم اعضای یکدیگرند

در درس فارسی آموزگار پرسید: بزرگ‌ترین شاعر ایران کیست؟
سلیمان گفت: سعدی.

آموزگار پرسید: از بهترین اشعار سعدی چه شعری را می‌شناسید؟
احمد از پدر خود این اشعار را یاد گرفته بود:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

شاگردان از این اشعار خوششان آمد ولی معنی آن را خوب نفهمیدند. مخصوصاً
شعر دوم را.

آموزگار گفت: مثلاً اگر بچه همسایه سیاه سرفه داشته باشد خواهر کوچک شما
هم که با او بازی می‌کند سیاه سرفه خواهد گرفت و از خواهر شما سایر بچه‌های
خانه و محله. پس ما نباید فقط خودمان را از ناخوشی حفظ کنیم. بلکه بخواهیم که
همسایگان و دوستان و هم‌نوعان ما هم مریض نشوند.

مردم چون با هم زندگی می‌کنند و به یکدیگر محتاج‌اند در بد و خوب هم
شریک می‌باشند. ما باید سایرین را نیز دوست بداریم از رنج آنها رنج ببریم و از
شادی آنها شاد شویم.

شخص مسلمان، خدا و خوبی‌ها را دوست دارد. چون می‌خواهد به مردم خوبی کند دیگران را هم به کار خوب می‌کشاند. اگر دید کسی از روی نادانی یا گمراهی کار بد می‌کند او را از آن کار بد باز می‌دارد. یعنی امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. امر به معروف و نهی از منکر از وظایف دینی ما است.

بهترین راه برای امر به معروف و نهی از منکر این است که خودمان، در کار نیک پیشقدم باشیم و از بد پرهیزیم. تا دیگران فایده آن را ببینند و سرمشق بگیرند^۱ پس از آن باید از روی محبت و به قصد خدمت این کار را بکنیم.

حضرت رسول فرمود: مؤمن اگر عمل بدی را ببیند به دست در رفع آن می‌کوشد. یعنی عملاً اقدام به اصلاح می‌کند. اگر نتوانست با زبان، به صحبت و دلالت می‌پردازد. اگر گفتن هم ممکن یا مفید نبود، لاقبل به دل ناراضی و ناراحت خواهد بود.

حضرت سجاد، امام زین‌العابدین (ع) می‌فرماید: هرگاه رفیق شما مرتکب خطا شود اگر او را در پیش مردم سرزنش کنید دشمن شما خواهد شد و بدی بیشتر می‌شود. اما اگر محرمانه نصیحت نمایید دوست شما می‌شود و حرف شما را خواهد پذیرفت.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»
شما بهترین امتی بودید که بر مردم دنیا خروج کرده باشید، وقتی که به نیکی
امر کنید و بدی‌ها را جلوگیری نمایید.

(سوره آل عمران، آیه ۱۱۰)

۱. آموزگار ممکن است حکایت پیرزنی را که فرزند خود را برای منع خرما خوردن، نزد حضرت رسول (ص) آورده بود، نقل کند.

درس بیست و دوم

عاشورا

یکشنبه و دوشنبه به مناسبت تاسوعا و عاشورا دبستان تعطیل بود. جمشید از آموزگار تعلیمات دینی پرسید: تاسوعا و عاشورا چیست؟ چرا مردم عزاداری می‌کنند؟

آموزگار گفت: واقعه کربلا را حتما شنیده‌اید. معاویه بن ابی سفیان که از طرف عثمان، حاکم شام شده بود بعد از کشمکش و جنگ با علی بن ابیطالب (ع) و ستمکاری فراوان با حسن بن علی (ع) خلافت مسلمین را با حیل‌های زیاد به چنگ آورد. در سال شصتم هجری قبل از مرگ خود برای پسرش یزید خواست از مردم بیعت بگیرد. حسین بن علی (ع) که تربیت شده پیغمبر (ص) و علی (ع) و وارث صفات آنها بود حاضر نشد مرد بی‌دین فاسد ستمکاری را بالای سر مسلمان‌ها ببیند. یزید به او امان و وعده مال و مقام داد. ولی حسین (ع) مدافع حق بود نه طالب دنیا. با آنکه می‌دانست قشون زورمند یزید بر او و بر اصحاب با وفای اندکش چیره خواهد شد، زیر بار ظلم و قبول خلافت یزید نرفتند و همگی حاضر به جنگ و شهادت در راه حق شدند. پس از یک سلسله جنگ‌های دلاورانه که اصحاب و کسان حسین (ع) و خود او با دشمنان دین کردند یکی بعد از دیگری شربت شهادت نوشیدند. سپس خانواده و اطفال آنها را به اسارت و خواری تا شام بردند.

تاسوعا روز نهم و عاشورا روز دهم ماه محرم یادگار سال شصت و یکم هجری قمری می‌باشد که واقعه کربلا روی داده است.

۱۶۲ _____ مجموعه آثار (۹)، مباحث ایدئولوژیک

حسین بن علی (ع) و یاران او بزرگ‌ترین شهدای تاریخ می‌باشند. هیچ‌کس مانند آنها قیام خالص برای حق نکرده است و سختی‌های شهادت را به جانِ دل نخریده است.

حسین بن علی (ع) را «سیدالشهداء» یعنی «آقای شهیدان» لقب داده‌اند. او «امام» یعنی «پیشوا»ی ما شیعیان و سرمشقِ هر انسانِ حق پرست می‌باشد.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»
و از جمله مردم کسانی هستند که نفس خود را در راه جلب رضای خدا
می‌فروشند و خداوند به بندگان خود مهربان است.

(سوره بقره، آیه ۲۰۷)

درس بیست و سوم

پیشوایان

حضرت پیغمبر در آخرین سال عمر خود که به اتفاق جمع زیادی از اصحاب از آخرین سفر زیارت مکه به مدینه مراجعت می فرمود در ۱۸ شعبان سال یازدهم هجرت دستور داد بالای گودالی از بیابان با جهاز شتران منبری فراهم کنند. آنگاه علی را بلند کرد و به عنوان جانشین خود به مردم معرفی کرد.

«مَنْ كُنْتُ مُوَلَاةً فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَاةً»

هر کس که من مولای او بودم پس این علی مولای او است.

علی (ع) پسر عموی پیغمبر و تربیت شده او بود. نخستین مردی که اسلام آورد و عالیتین فداکاریها را در راه اسلام کرد علی (ع) بود. علی (ع) با ایمان ترین، پاک ترین، داناترین و مفیدترین مسلمانها بود. کسی لایق تر از او برای جانشینی پیغمبر وجود نداشت. در روز غدیر تمام حاضرین با او بیعت کردند و تبریک گفتند.

علی (ع) بعد از پیغمبر (ص) نیز سراسر عمر به پرستش خدا و راهنمایی و خدمت به خلق پرداخت. چیزی جز حق نمی طلبید. خلیفه بود ولی نخلستانها را آبیاری می کرد و دستمزد می گرفت. نان شب و لباس تن خود را به بینوایان می داد. بیت المال مسلمین را صرف آبادی کشور می کرد. اجازه نداد دختر او گلپندی را که از اموال عموم است یک شب به عاریت به گردن بیاویزد.

علی (ع) شبی مشغول دفتر نویسی بیت المال بود طلحه و زبیر بر او وارد شده به صحبت پرداختند فوراً چراغ را که از روغن بیت المال بود خاموش کرد. یک لحظه

راضی نشد او خلیفه باشد و معاویه در شام به بیچاره‌ای ظلم کند. ایمان و دانش فراوان را رواج داد.

علی (ع) که نمونه کامل مسلمانی بود، ما او را امام یا پیشوای اول خود می‌دانیم. علی (ع) و زن او فاطمه دختر ارشد پیغمبر بهترین اولاد را به دنیا دادند. حسن و حسین دو پسر آنها امام دوم و امام سوم ما می‌باشند.

بعد از امام حسین (ع) تنها پسری که در کربلا بیمار و زنده مانده بود علی بن الحسین (ع)، امام زین العابدین، امام چهارم ما می‌باشد. او و فرزند و نواده‌های او که تا هشت پشت، امام شناخته شدند پاکی و بزرگی را که از پیغمبران و علی (ع) به ارث برده و در دوران زندگی کسب کرده بودند، به ثبوت رساندند. هر کدام به فراخور زمان وظیفه خاصی انجام دادند و خدمت عظیمی به اسلام کردند:

امام پنجم، حضرت محمد باقر (ع)

امام ششم حضرت جعفر صادق (ع) دانشمند و معلم بزرگ فقه اسلامی

امام هفتم، حضرت موسی کاظم (ع)

امام هشتم، علی بن موسی، حضرت رضا (ع)، جواب دهنده ایرادهای

فلسفی دهریون و مخربین فکری اسلام

امام نهم، محمد تقی (ع)

امام دهم، علی النقی (ع)

امام یازدهم، حسن عسگری (ع)

امام دوازدهم، مهدی (ع)، قائم صاحب الزمان

امام دوازدهم زنده و غایب است. موقعی که سراسر عالم را کفر و فساد و ستم بگیرد ظهور خواهد کرد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد نمود

«وَإِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»

و زمانی که ابراهیم را پروردگار او به کلمات و آزمایشهایی بیازمود و ابراهیم از عهده برآمد، خداوند گفت: من تو را به پیشوایی مردم قرار خواهم داد ابراهیم گفت:

تربیت و تعلیم دینی _____ ۱۶۵

اولاد من چه خواهد شد؟ جواب داد پیمان من شامل ظالمین آنها نخواهد شد.

(سوره بقره، آیه ۱۲۴)

درس بیست و چهارم

بقال کم فروش و صراف تنزیل خوار

در سرراه دبستان مشهدی اصغر بقالی بود که در دکان او گاهی اوقات مشتریها برمی گشتند و مرافعه می کردند. چند قدم بالاتر میرزا حبیب دکان صرافی داشت. در دکان صرافی سر و صدا نمی شد ولی شاگردان می دیدند زنهای فقیری سماور یا فرش و اثاثیه خانه خود را پیش میرزا حبیب می گذارند و با سرشکستگی از او تمنای پول می کنند.

هر دو نفر، یعنی مشهدی اصغر بقال و میرزا حبیب صراف قیافه های گرفته زشتی داشتند. اهل گذر از آنها بدشان می آمد.

جمشید یک روز صبح دید در دکان بقال کتک کاری است. در دبستان تعریف کرد. آموزگار گفت این شخص کم فروش است و مشتریان را فریب می دهد. به خیال خود به زیارت امام هشتم، حضرت رضا علیه السلام رفته خود را اهل بهشت می پندارد. ولی نمی داند که روز قیامت عمل انسان به حساب می آید. نه اسم و عنوان. او کاسب کم فروشی است و نزد خدا ملعون و منفور می باشد.

مسلمان باید آمین و خوش حساب باشد. کلاه به سر کسی نگذارد و حق مردم را اگر چه به قدر یک ارزن باشد ضایع نکند.

خداوند کاسب را به دوستی خود برگزیده و «الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ» گفته است. اما کاسبی که از راه مشروع و فایده رساندن به مردم کسب روزی کند. مانند پیشه ور یا زارع یا کارگری که سرمایه پولی یا بدنی خود را به کار بیندازد و برای معاش خود و کسانش، به قدر انصاف از مردم أُجرتِ خدمتی را که انجام می دهد، بستاند.

تاجری که در سال قحطی گندم را احتکار کند و در روز گرانی بفروشد گناهکار و حرام‌خوار است. همچنین، صراف؛ کاری نمی‌کند، رنجی نمی‌برد و چیزی تولید نمی‌نماید و بیچارگی مردم را وسیله درآمد خود قرار می‌دهد. پول قرض می‌دهد و تنزیل می‌گیرد. این شخص رباخوار و دشمن خدا است. آموزگار گفت نه تنها کاسب کم‌فروش و صراف رباخوار گناهکاراند و روزی حرام دارند، رشوه خوار هم پیش خدا عذاب بزرگ دارد. کسانی که در ادارات دولتی یا در انجام وظائف خود علاوه بر حقوق قانونی معین، چیزی می‌گیرند تا کاری را به حق یا به ناحق انجام دهند، ستمکار و گنهکار می‌باشند.

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ.»

وای بر کم‌فروشان.

«الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ.»

آنهایی که در موقع خریدن به کیل تمام می‌ستانند.

«وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ.»

و وقتی می‌فروشند از کیل و وزن کم می‌گذارند.

«أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ.»

اینها مگر گمان نمی‌کنند که برانگیخته خواهند شد.

«لِيَوْمٍ عَظِيمٍ.»

برای آن روز بزرگ!

(سوره مُطَفِّفِينَ، آیات ۱ تا ۵)

درس بیست و پنجم

عدالت

استاد جعفر، پدر جمشید، مردِ کارگری است که در کارخانه تلمبه سازی، ریخته‌گری می‌کند. چند روز است که خوشحال و راضی به خانه برمی‌گردد. می‌گوید مدیر کارخانه که تازگی عوض شده است. به هر کس کار خوب کرد خوشرفتاری می‌کند و دستمزد بیشتر می‌دهد و اگر کارگری کار را خراب نمود جریمه می‌شود. با هیچ‌یک از ماها دشمنی یا دوستی خصوصی ندارد. همه می‌دانند که دیگر در حق آنها ظلم نمی‌شود. بیشتر از سابق و بهتر کار می‌کنند. دستمزدها بالا رفته است. مشتریان راضی‌اند. و درآمد کارخانه ماه به ماه زیادتر می‌شود.

جمشید گفت: معلم ما هم در دبستان همین‌طور است. نمره از روی «عدالت» می‌دهد. گاهی که به من تندی می‌کند می‌دانم مرا دوست دارد. می‌خواهد درس را بهتر یاد بگیرم. می‌گوید اگر به همه نمره خوب بدهم و شما را وادار به انجام تکلیف نکنم یا هر وقت که تنبل و بی‌تربیتی دیدم توبیخ نکنم، شما باسواد و باادب نخواهید شد. مسائل را اگر خودم حل کنم البته شما راحت خواهید بود ولی تا شما حل نکنید قوه استدلال و رشد پیدا نخواهید کرد.

فریده مشغول یاد گرفتن درسِ تعلیماتِ دینی بود. صحبت‌های پدر و برادرش را شنید. گفت حالا فهمیدم «عدل» یعنی چه.

امروز آموزگار می‌گفت: خدا عادل است و ظالم نیست. یعنی بندگان خود را دوست دارد. برای اینکه آنها اصلاح شوند و به بهشت روند در زندگی تکالیف و کار و سختی‌های زیاد قرار داده است. انسان اگر محتاج نباشد تنبل و سرکش

۱۷۰ _____ مجموعه آثار (۹)، مباحث ایدئولوژیک
می‌شود اما کار کردن و با سختی‌ها درافتادن اخلاق آدم را بهتر و او را هنرمند و
لایق می‌نماید.

آموزگار برای ما آیات قرآن را می‌خواند و می‌گفت: خداوند به هر کس به هر
اندازه‌ای که زحمت کشیده و آنچه کسب کرده است می‌دهد^۱. کسانی که به جهنم
می‌روند و عذاب می‌بینند خودشان به خود ظلم کرده‌اند. خدا به حال ما بینا و به
عاقبت کار ما دانا است. آنچه معین کرده است از روی عدل و حکمت می‌باشد.

«يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ.»

در آن روز برانگیخته می‌شوند مردم دسته دسته تا ببینند اعمال خود را.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»

پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد خواهد دید.

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.»

و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد خواهد دید.

(سوره زلزال آیات ۶ و ۷ و ۸)

۱. وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.
(جاثیه (۴۵) / ۲۲: و خدا زمین و آسمان‌ها را آفرید (و ترتیبی داد) تا هر کس نتیجه آنچه را که کسب
کرده است دریابد و بر آنها ظلم نمی‌شود).
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.
(فصلت (۴۱) / ۴۶: هر کس عمل شایسته‌ای کند به سود خود کرده است و اگر بد کند به ضرر خود
اوست. پروردگار تو نسبت به بندگان ستم روا نمی‌دارد).

درس بیست و هشتم

علی سرباز وظیفه

علی برادر بزرگ احمد پس از فراغ از تحصیل به دستور پدر، اول به خدمت نظام وظیفه رفت. شب جمعه به خانه آمده بود. لباس ساده سربازی به تن و کفش چرمی درشتی به پا داشت. سرنیزه‌ای هم به کمر زده بود. سرش را هم تراشیده بود. اهل منزل اول او را نشناختند.

احمد پرسید: برادر جان برای چه به نظام وظیفه رفته‌ای؟
علی گفت: هر پسر ایرانی که به سن ۲۱ سالگی می‌رسد به نظام وظیفه می‌رود. آئین سربازی و جنگ یاد می‌گیرد تا اگر دشمنان ایران به خاک ما حمله کنند و یا یاغیان خواستند از قوانین مملکت سرپیچی کنند، از میهن خود و از برادران و خواهرانمان دفاع کنیم. تا زنده هستیم نگذاریم کشور عزیز ما به دست بیگانگان بیفتد و در مملکت هرج و مرج و خرابی پیدا شود.
پدر احمد از گفتگوی فرزندانش شاد شد. گفت: آدم مؤمن میهن خود را دوست می‌دارد.

«حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»^۱

بر هر مسلمان واجب است از مال و جان و ناموس خود «دفاع» کند و در موقع لازم به «جهاد» پردازد.

۱. حدیث نبوی: دوست داشتن وطن از ایمان شخص است.

وطن ما ایران است از آن دفاع می‌کنیم و در راه عظمت و آبادی کشور خود تلاش می‌نمائیم. به خدمت نظام وظیفه می‌رویم. به دولت مالیات می‌پردازیم. اگر لازم شد جان خود را هم می‌دهیم. چرا؟ برای آنکه جان و مال ما، مال ایران است. اما مسلمان تنها برای وطن خود سربازی نمی‌کند. بلکه در راه خدا آسایش و مال و جان و همه چیز خود را نثار می‌کند. زیرا که هر چه دارد از خدا دارد و خدا بی‌حد و حساب به او عوض می‌دهد.

جهاد یعنی مجاهدت و کوشش برای پیشرفت حق و برخوردار شدن تمام مردم روی زمین. از هیچ‌گونه تلاش نباید دریغ کرد. در صورتی که امام یا نایب امام مصلحت بدانند و دستور جنگ بدهد مسلمان‌ها وظیفه دارند به جنگ و حمله برخیزند.

مسلمان در راه خدا و برای حق جنگ می‌کند. کافر در راه هوای نفس و برای باطل می‌جنگد.

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُفَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.»
و جنگ و کشتار کنید در راه خدا با کسانی که با شما جنگ می‌کنند
ولی تجاوز و تعدی نکنید که خداوند تجاوزکنندگان را دوست ندارد.

(سوره بقره، آیه ۱۹۰)

درس بیست و هفتم

حاجی عبدالله

روز شنبه صبح دانش آموزان احمد را در کلاس ندیدند. احمد، جوان باادب مهربانی است و همه او را دوست می‌دارند. از نبودن او افسرده شدند. خصوصاً که خبر رسید ناخوش شده و در خانه مانده است. چند نفر از دانش آموزان از پدران خود اجازه گرفته عصر به اتفاق آموزگار به عیادت احمد رفتند. حاجی عبدالله پدر احمد آنها را مانند فرزندان خود پذیرفته به بالین احمد برد. گرم گرم، با همگی صحبت کرد و چای و شیرینی آورد. خانه حاجی عبدالله و اطاق احمد که به او و خواهرش اختصاص دارد، محقر می‌باشد. ولی از روشنی و پاکیزگی دل آدم را شکفته می‌کند. در این خانه همه چیز خندان و با صفا است. با آنکه احمد تب کرده و درد دارد پدر و پسر به عوض ناله و شکایت خدا را شکر می‌کنند و راضی و امیدوار به نظر می‌آیند. دانش آموزان چند دقیقه‌ای با رفیق خود صحبت کردند و درس‌های روز را برای او تعریف کردند. بعد از احمد و حاجی عبدالله خداحافظی نموده با آموزگار خارج شدند.

در راه، آموزگار گفت: من حاجی عبدالله را چند سال است می‌شناسم. پیش از احمد، پسر بزرگ او علی را درس داده‌ام. حاجی عبدالله مرد مسلمان است که فرزندان را به آداب مسلمانی تربیت می‌کند. خیاط است و از شغل آزاد پول حلال درآورده معاش خود و خانواده‌اش را فراهم می‌سازد. مرد شرافتمندی است که نه تنها سربار جامعه نمی‌باشد بلکه خدمتگزاری ضروری است. درآمد زیادی ندارد ولی

چون پول خود را در راه قمار و مشروب و تریاک و معاصی دیگر به هدر نمی‌دهد
توانسته است با میانه‌روی و صرفه‌جویی زندگی آبرومندی داشته باشد.
حاجی عبدالله راه راست می‌رود و امیدوار به خدا و متکی به خود می‌باشد. پیش
همسایگان و همکاران محبوب و محترم است.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ
يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُجْورُ.»
هر کس که طالب عزت است پس (بداند که) عزت و بندگی تماماً برای
خداست گفتار پاک به سوی او برخواسته می‌شود و کردار نیک آن را
بالا می‌برد. ولی کسانی که (برای ثروت و عزت) به تدابیر سوء متوسل
می‌شوند پس حيله و تدبير آنها به بوري و بی‌حاصلي منتهی می‌شود.

(سوره فاطر، آیه ۱۰)

درس بیست و هشتم

آدم حسود

توانم آن که نیازم اندرون کسی
حسود را چه کنم که خود به رنج اندر است

زهره خواهر کوچک احمد شب جمعه خیلی غمگین به خانه آمد. آن شب با آنکه عموزاده‌ها به میهمانی آنها آمده بودند زهره با کسی بازی نکرد. اوقاتش تلخ بود که چرا در درس حساب فاطمه مسئله را بهتر از همه حل کرده و آموزگار از او تعریف زیاد نموده است.

زهره که از عهده برنیامده بود به فاطمه حسد می‌برد می‌خواست او را با دندان تکه تکه کند روز جمعه هم باز غصه‌دار بود و نمی‌خواست با پدرش به گردش برود. برادرش احمد، او را دل‌داری داده گفت: اگر در حساب ضعیف هستی در درس‌های دیگر شاید خوب باشی. عوض حسادت و غصه خوردن امروز عصر تکالیف فردا را حاضر کن.

روز شنبه آموزگار از کار نقاشی زهره خیلی تمجید نمود. آن را به دیوار کلاس آویزان کرد تا سایرین سرمشق بگیرند.

شب که پدر زهره دخترش را خوشحال و مشغول بازی دید سر شام به فرزندان خود گفت: آدم همیشه باید شکرگزار خدا و امیدوار باشد. اگر از یک بابت خود را کمتر از دیگران دید نباید با آنها دشمنی کند و از خود مأیوس شود. درهای رحمت خدا زیاد است و در انسان استعدادها بی‌شمار می‌باشد. آدم حسود اول به خود آزار

می‌رساند. با حالت رنجور و مایوسی که پیدا می‌کند از رفتن و رسیدن به سایر نعمتها باز می‌ماند. مردم نیز از او بیزار شده در جامعه بی‌چاره و بی‌کس می‌شود. مسلمان به برتری دیگران حسد نمی‌کند و به دارائی و نعمت مردم بخل نمی‌ورزد. بلکه از خوشحالی برادران و خواهران دینی خود خوشحال می‌شود. خود را موظف می‌داند اگر کسی را محتاج دید یاری کند تا راضی شود و خوشحالاها را خوشحالتر کند. اما اگر وسیله برای این کار نداشت لااقل در خوشی آنها به دل شریک می‌باشد و از چنین احسانِ مجانیِ بی‌مایه‌ای، دریغ نخواهد ورزید.

«...وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»

... و آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند رستگارانند.

(سوره حشر، آیه ۹)

«...وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ...»

... و هر کس که بخل ورزد، پس به درستی که در حق خود بخل ورزیده است...

(سوره محمد، آیه ۳۸)

درس بیست و نهم

عیادت پیغمبر از یهودی

در سال‌های اول که حضرت رسول به پیغمبری مبعوث شده بود. بت پرستان شهر مکه به او آزار فراوان می‌رساندند و تمسخر زیاد می‌کردند. عیسویان و مخصوصاً یهودیان مکه نیز با او دشمنی‌ها می‌نمودند.

یک نفر یهودی عادت داشت هر روز صبح که حضرت از جلوی خانه او رد می‌شدند طشتِ خاکستری به سر و روی مبارکش می‌ریخت. پیغمبر خدا چون به دنبال ماموریت بزرگی بود به چنین کارهای کودکانه وقعی نمی‌گذاشت. خاکستر را از سر و رو پاک می‌کرد و برای یهودی از خدا طلب آمرزش و هدایت می‌نمود. چند روزی پیغمبر آن یهودی و طشت خاکستر را ندید. راجع به حال همسایه نگران و جو یا شد. گفتند بیمار است. حضرت به عیادتش رفت و بر رنج او تفقد فرمود. یهودی از آن گذشت و بزرگواری سخت در تعجب شد و بسیار شرمنده و سرافکنده گردید. به حقیقت و حقانیت پیغمبر ایمان آورد و مسلمان شد.

* * *

انسان هر قدر طبع بلند و قلب مهربان داشته باشد به کوچکی دیگران واقف‌تر بوده تقصیر کاران را زودتر می‌بخشد. در باره کسانی که از روی نادانی یا عصبیت ناگهانی، بر او اهانت یا بدی کرده باشند، گذشت می‌نماید. با عفو و اغماض، دشمنان دوست می‌شوند و دوستان اراتمند. کارها آسان می‌شود و بدیها به خوبی می‌گراید.

«وَلَا يَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»

خوبی و بدی با هم مساوی نیست به آنچه بهتر است تلافی کن در این صورت آن کسی که بین تو و او دشمنی است مثل یک دوست گرم صمیمی خواهد شد بخشش و گذشت از صفات بارز مسلمان و یک نوع نیکوکاری در حق دیگران است.

(سوره فصلت ، آیه ۳۴)

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.»
و شتاب نمایید برای بخششی که از جانب پروردگارتان باشد و به سوی بهشتی که به عرض آسمانها و زمین که جهت پرهیزکاران آماده شده.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ
وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»

آنهایی که در حال خوشی و گرفتاری انفاق می کنند و خشم خود را فرو می نشانند و نسبت به مردم گذشت می کنند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

(سوره آل عمران ، آیات ۱۳۳ و ۱۳۴)

درس سی ام

اولین موقوفه

علی بن ابیطالب مزرعه‌ای داشت در آن مزرعه عربی حارث نام پاسبانی می‌کرد. روزی حضرت به مزرعه رفته به باغبانی و آبیاری پرداخت. ظهر کوفته و خسته شد به کناری آرמיד. حارث، مختصری از کدوی پخته پیش خلیفه پیغمبر، امیرمؤمنین علی(ع) آورد. حضرت آن را تناول کرده سیر شد ولی در نفس خود شرمنده گردید. به حارث گفت شکمی که با یک قطعه کدو سیر شود برای خاطر آن چندان حرص و طمع روا نیست. کلنگی و طنابی طلب کرد. به تاه چاه آب رفت. آن قدر کلنگ زد تا منبع آب فراوانی برای آبیاری زمین‌های مجاور حفر شد. آنگاه از چاه بیرون آمد و بر صفحه سنگی وقفنامه‌ای دستخط نمود. آن مزرعه و زمین و چاه را برای خیر عموم وقف کرد.

این اولین موقوفه‌ای بود که در اسلام تأسیس شد.

پس از آن دیگران به امیر مومنین تاسی کرده اموال خصوصی را به صورت اموال عمومی وقف بر مصارف خیریه نمودند.

اسلام به مردم یاد داده است در زمان حیات خود از دارائی شخصی برای کارهای عام‌المنفعه مانند: مدرسه، مسجد، بیمارستان، آب انبار، اقامتگاهی برای عزاداری و تبلیغات دین وقف نمایند!

۱. آموزگار ممکن است حکایت آن کسی را که حضرت رسول را وصی خود قرار داده و انبار خرما را به عنوان ثلث گذارده بود برای دانش‌آموزان نقل کند.

اسلام به رفاه عموم و حقوق مردم توجه زیاد دارد و تاکید فراوان کرده است. خدا حق خود را به گنه کاران توبه کننده می بخشد اما از حق مردم، تا جبران یا طلب رضایت نشده باشد، نمی گذرد.

مسلمان اگر نتواند و نداشته باشد که از خود به مردم چیزی بدهد، لاقلاً به اموال عمومی و آنچه مورد احتیاج و استفاده مردم است تجاوز نخواهد کرد. مثلاً آب نهرها را آلوده نمی سازد که معصیت بزرگی است. راه مردم را با بساط خود نمی بندد. از موقوفات نمی خورد. از مالیه دولت و از وسائل دولتی که برای نفع ملت است کوچکترین سوء استفاده نمی کند.

مال مردم خوردن به هر صورت و از آن هر کس که باشد عذاب شدید دارد. در نزد مسلمان که خدا را در همه حال بینا و خود را در هر کار مسئول می شناسد، تف انداختن در کوچه چون ممکن است از آن به دیگران اکراه و مرض برسد گناه شمرده می شود و از این کار کوچک زشت خودداری خواهید کرد، چه رسد به آنکه درنهر آب لباس بشوید یا به اموال دولتی و به امانات عمومی دست درازی کند.

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ...»
اموال یکدیگر را به ناشایست مخورید و آن را به رشوت به حاکمان مدهید...
(سوره بقره، آیه ۱۸۸)

«... وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.»
... و آنان که نهفته می نهند طلا و نقره را و انفاق نمی کنند آنها را
در راه خدا پس ایشان را به عذاب دردناک بشارت ده.
(سوره توبه، آیه ۳۴)

خانه مردم

خانه مردم*

«...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا
وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.»^۱

قبلاً از دوستان و حاضرین در مجلس تشکر می‌نمایم و این عید را تبریک می‌گویم. درست است که اجتماع مافوق العاده مختصر و محقر است و منقطع از سایر جشن‌ها و اجتماعات می‌باشد ولی اشتراک در عقیده و هم‌آهنگی دل با خدا را متصل و متعلق به گروه عظیم مسلمانان که از چهار گوشه دنیا رو به خانه کعبه آورده‌اند یا در مساجد و مجالس بلاد اسلام جشن می‌گیرند، می‌دانیم. این عید را عید الکبیر می‌گویند و اجتماع حج بزرگ‌ترین تظاهر دسته جمعی مردم است. نه تنها در اسلام و برای مسلمین، بلکه در دنیا و برای انسان‌ها.

کنجاوی

یقیناً بدتان نمی‌آید بدانید که این مراسم و قربانی چه معنی دارد، منشأ تاریخی و اجتماعی آن چیست، چگونه برقرار شده است، چه منظوری در کار بوده است و

* این اثر تفصیل و تدوین سخنرانی عید سعید قربان در سال ۱۳۳۸ می‌باشد که با همین نام همراه با سه اثر دیگر در قطع جیبی و سپس در قطع رقعی چاپ شده و به شماره ۶۰۶ مورخ ۱۳۵۰/۶/۳ در کتابخانه ملی ثبت و توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است.

۱. آل عمران (۳) / ۹۶: حج کردن «خانه» حقی است برای خدا به گردن مردمی که توانایی سفر به سوی آن را داشته باشند. و هر کس کفر و امتناع ورزید، پس همانا که خدا بی‌نیاز از جهانیان است.

حالا چه فایده‌ای دارد... و اگر دوران‌دیش باشید، نقش آن در آینده چه خواهد بود و چه آثاری می‌تواند داشته‌باشد؟...

شاید کنجکاوی‌تان از این جهت بیشتر تحریک شده‌باشد که آنچه راجع به مناسک و اعمال حج شنیده‌اید به نظرتان، اگر نگویم خرافی و وحشیانه، لااقل عجیب و بدوی بیاید و غیر قابل هضم باشد. مانند سر تراشیدن، لنگ بستن، دور یک چهار دیواری گردیدن، لی‌لی دویدن، ریگ به شیطان پراندن، گوسفندهای زبان بسته را کشتن و گنداندن ... ، ارز مملکت را به جیب عرب‌ها ریختن، خاک و آفتاب خوردن ... و اندکی روغن سیاه و آب تلخ به ارمغان آوردن ...

چنین استفهام و تعجب برای بسیاری از اشخاص پیش می‌آید، خصوصاً بعد از برخورد ملتهای مسلمان در قرون اخیر باتمدن و افکار اروپائیان که انتقاد در اعمال دین و جستجوی فلسفه احکام زیاد شده‌است. حتی منطق اهل منبر که در گذشته صرفاً از مناسک حج و از ثواب آن صحبت می‌کردند تغییر یافته است. از سی‌چهل سال قبل به این طرف عناوینی مانند اجتماع سالیانه مسلمین، کنگره بزرگ اسلامی یانمونه صحرای محشر و غیره در زبان‌ها و قلم‌ها وارد شده‌است.

بنده شخصاً، خیلی متقاعد و مطمئن از این نوع توجیحات و فلسفه‌بافی‌ها نمی‌شدم و به دلم نمی‌چسبید. آثار زنده و عملی که بر اجتماعات ملی و بین‌المللی مترتب می‌شود و تشکیلات و ترتیبات و نتایجی را که از یک کنگره انتظار می‌رود در مراسم حج نه می‌دیدم و نه می‌شنیدم. درست است که فوج فوج، از اقصی بلاد اسلام، عرب و فارس و ترک و سیاه و سرخ در ذیحجه هر سال آهنگ کعبه را می‌کنند و در هم می‌شوند اما بیگانه و بی‌خبر از یکدیگر به آنجا می‌روند و بیگانه و بی‌خبر برمی‌گردند (یابرمی‌گشتند) بدون آنکه حتی یک سلام علیک ساده ما بین یک حاجی جوشقانی ایرانی با یک کاکاسیاه زنگباری یا عرب حجازی ردو بدل شود.

توجیه و توصیف‌های فوق را از مقوله تبلیغات یا دفاعیات طرفدارانه و تعمیم‌هائی می‌یافتم که متأسفانه میان مامتداول است و با تعبیر و توسعه معانی کلمات یا تشبیه و تحریف‌هایی، مزایا و منظورهایی به اسلام و به قرآن عاریه می‌دهیم و به آن می‌بندیم. می‌پرسیدم آیا از زمان و زبان حضرت پیغمبر و ائمه اطهار سراغ داریم که آنها استفاده کنگره‌ای و ایجاد تشکیلات و تبلیغات بین‌الامم اسلامی از این مراسم نموده باشند؟ ...

در هشت نه سال قبل استطاعت سفر فراهم و افتخار زیارت نصیب شد. البته در آن تلاقی و تجمع عظیم و در آن محیط تقارب و تقریب ملل مختلف مسلمان امکان آشنائی و تفاهم افراد و تبادل اطلاعات و نظریات وجود داشت و در میان زائرین غیر ایرانی عرب زبان فی الجمله جلسات و حضور در سخنرانیها انجام می گرفت. اما از آنچه بتوان نامش را کنگره اسلامی یا تجمع و توحید بین امت های مسلمان گذاشت، خیلی دور بود^۱.

آنچه که بیشتر برای بنده مشهود و محسوس شد و در مراجعت به ایران برای دوستان ارمغان آوردم و تشریح نمودم این بود که فریضه حج در مجموعه خود یک وسیله واقعاً ممتاز و مؤثر برای احیاء و تذکار سنت حضرت ابراهیم در جهت خداپرستی و اصلاح قلوب است.

حضرت ابراهیمی که پدر پیغمبران مورد پیروی اکثریت مردم روی زمین و پایه گذار مذاهب توحیدی امروزی است و قرآن به طرز بی نظیری او را شناسانده و تجلیل کرده و اسلام را به او نسبت داده است.

البته همین هم چیز کمی نیست. با فرض وجود خدا و اعتقاد به او بسیار کار بزرگی است!

هم فال و هم تماشا

حالا بدون آنکه منکر جنبه های فوق باشم نظر وسیع تر و عالی تری در حج می بینم. ضمن انجام مأموریت تفسیر شب های ماه رمضان گذشته و با ورق زدن های قرآن به منظور مقاله و مطالعه آیاتی که در حول مطلب معین و محور واحدی هستند، به این نکته برخوردیم که در این دعوت عمومی سالیانه، به خانه ای که معروف به خانه

۱. بعد از چاپ اول کتاب این حدیث را که از جلد هشتم وسائل الشیعه نقل شده است در «مکتب اسلام» (شماره مسلسل ۸۹) دیدم که واجبی عینی است:

هشام بن حکم از امام صادق پرسید: دستور حج و طواف خانه خدا بر چیست؟
امام فرمود: خدا انسان را آفرید... و آنچه صلاح دین و دنیای او بود مقرر داشت و دستور داد تمام افراد بشر از شرق و غرب جهان در یک روز گرد هم آیند تا هم یکدیگر را بشناسند و هم به وضع و تجارت و اقتصاد خود سر و سامان بخشند و هم آثار پیامبر اسلام را از نزدیک به بینند و اخبار او را بشنوند و از حقایق اسلام آگاه کردند. اگر هر قوم و ملتی تنها در شهر و کشور خود بمانند و برای محیط کوچک خود بیاندیشند، بزودی نابود می شوند، وضع تجارت و اقتصاد آنها به هم می خورد و اخبار و حقایق بر آنها مخفی می ماند.

خداست یک قصد عالی و زمینه‌سازی جهانی برای برقراری صلح عمومی و ایجاد ملت و دولت واحد بشری وجود دارد. دعوت و مأموریتی که می‌توان به تعبیری آن را هدف نهایی و منتهی‌الیه دنیائی رسالت الهی پیغمبر اسلام و مسلمین دانست.

البته غرض توحیدی و نقشه ترویج و تحکیم آیین خداپرستی به جای خود محفوظ است ولی در مکه برخلاف آنچه ممکن است تصور رفته باشد هم فال است و هم تماشا. هم یاد خدا و نام خداست و هم منافع و مزایا برای دنیا و من فیها:

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ...»^۱

منافعی که ممکن است فوری و مشهود باشد (مثلاً استفاده از گوشت قربانی و آشناییها و معاملات سفر مکه که بعضی گفته‌اند و وجهه جزئی و کوچک قضیه می‌باشد) یا منافع و مزایایی که با مدت و اجل لازم به دست آید:

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ...»^۲

عجیب است که در آیات مربوط به مناسک حج صحبت از خوردن و خوراندن گوشت و ارتزاق مادی پایه پای ذکر و تکبیر خدا و تعظیم شاعر و طواف و تقوی به میان آمده است.^۳

شاید تنها جایی از احکام عبادی که علی‌رغم ظاهر خشک و روحانی آن توجه و تمنای خیر دنیا و آخرت توأماً باشد همین مورد حج است:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...»^۱

۱. حج (۲۲) / ۲۸: تا شاهد منافعی که برای آنهاست باشند و در روزهای معلوم و معین نام خدا را به خاطر آورند.

۲. حج (۲۲) / ۳۳: و برای شما در آن منافعی وجود دارد تا سررسید معین، سپس محل آن به سوی خانه عتیق است. (بیت العتیق را در ترجمه‌های فارسی قرآن‌ها خانه کهن و قدیمی می‌نویسند در صورتی که کلمه عتیق از عتق و ماده آزاد کردن می‌آید.

کتاب معتبر لغت مانند مجمع البحرین و مفردات راغب نیز تمایل بیشتری به این معنی نشان داده و توضیح می‌دهند که چون خانه کعبه غیر قابل ملکیت و مصون از تملک و تسلط جابره است لقب عتیق یعنی آزاد، گرفته‌است.

مجمع البحرین: قوله تعالی و البيت العتیق یعنی الكعبة المشرفة و سمی عتیقاً لانه لم یملك و قيل لانه اعتق من الفرق او لانه اقدم مافی الارض من البيوت. مفردات: قال تعالی و لیطوفوا بالبيت العتیق قبل وصفه بذلك لانه لم یزل معتقاً ان تسومه الجابره صفارا

۳. آیات ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۳۶ و ۳۷ سوره حج و ۱۲۵ و ۱۹۶ بقره و ۳۷ ابراهیم.

اصولاً اصرار عجیبی قرآن دارد (باز هم بر خلاف تصور و تسمیه‌های خودمان) که کعبه و فریضه حج را برای مردم و به خاطر مردم معرفی نماید و بر خانه‌ای را که در مکالمات ابراهیم و خدا با صفت بیتک و بیتی رد و بدل می‌شده است از همان ابتدا و برای همیشه پلاک مالکیت به نام مردم بزند:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي لَبَّيْكَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ.»^۲

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا...»^۳

موضوع سخنرانی و تصدیق امروز بنده نیز جنبه خودمانی‌تر و نزدیک‌تر یعنی منافع و انتظارات دنیائی حج است.

ملاحظه خواهید فرمود که مأموریت و منظور معروض را سایر ادیان و مذاهب توحیدی نداشته‌اند و نمی‌توانند انجام دهند. علاوه بر آن فکر می‌کنم که سایر مکاتب (فلسفی، اجتماعی، سیاسی و غیره) قادر به ایفای چنین نقش و توفیق در چنین برنامه‌ای نباشند.

بالاترین منفعته‌ها

مردم خواسته‌ها دارند و خواستنی‌ها، و منافع مختلفی را طلب می‌کنند. ولی آن منفعت و خیر مطلوبی که جنبه عمومی کلی داشته و در سایه آن سایر احتیاجات و منافع شخصی و ملی در چارچوب‌های خصوصی یا صنفی و دولتی قابل حل و تأمین می‌باشد یک چیز بیشتر نیست: صلح و امنیت. اگر تدارک مواد غذایی و تأمین بهداشت و تحصیل فرهنگ و غیره با تلاش‌های خود مردم و هر یک از ملت‌ها انجام

۱. بقره (۲) / ۲۰۱: و از آن مردم (کسانی که مناسک حج را بجا آورده‌اند و نام یک دسته آنها که فقط طالب دنیا هستند در آیه قبل آمده است) کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا به ما در دنیا و آخرت در هر دو جا نیکی عطا فرما...

۲. آل عمران (۳) / ۹۶: همانا اولین خانه‌ای که بنا شده به یقین در مکه است، فایده و فراوانی رساننده و راهنمایی برای جهانیان؛

۳. بقره (۲) / ۱۲۵: و چون آن خانه را محل رجوع و ملاقات برای مردم و پناهگاه و امن قرار دادیم... کلمه مثابه را بعضی محل ثواب ترجمه کرده‌اند ولی معنای اصلی آن رجوع و تجمع است کما آنکه آبشخور حیوانات را که مکرر به آنجا رو می‌آورند و جمع می‌شوند مثابه می‌گویند.

مجمع البحرین چنین می‌نویسد: قوله و اذ جعلنا البيت مثابة للناس ای مرجعاً لهم یتوبون الیه. بلاشر (BLAChre. R) که از محققین اخیر معروف فرانسه می‌باشد در ترجمه فرانسه قرآن، مثا به را صریحاً Lieu de vision می‌نویسد، یعنی محل انجام ملاقات‌ها.

شدنی است ولی این یکی از عهده یک فرد یا یک دولت خارج بوده است و ارتباط با قصد و عمل سایرین پیدا می‌کند. جز با همفکری و همکاری همگی تحقق‌پذیر نمی‌تواند باشد. اگر آن خواسته‌ها مقیاس فردی خانوادگی، طبقاتی و یا ملی دارد این یکی به مقیاس جهانی یا «مردمی» است و مهم‌تر و بالاتر از همه است.

در اینکه صلح و امنیت، و به تعبیر دیگر یکرنگی و یگانگی، از آرزوهای دیرینه و امروزی عمومی بشر بوده و هست و شرقی و غربی یا متدین و متجدد همگی هواخواه و تشنه آن می‌باشند حرفی نیست. جامعه اتفاق ملل^۱ (S.D.N.) ژنو بعد از جنگ گذشته و سازمان ملل متحداً^۲ (U.N.O.) نیویورک بعد از این جنگ برای چیزی جز این منظور تأسیس نشده است.

کبوتر مظهر صلح و دوستی که نقاش کویست معروف پیکاسو تصویر شعار ماندی از آن کشیده بود و احزاب چپ دنیا آن حیوان را از آن خود کردند، و خانه صلح‌هایی که هر جا تأسیس می‌نمودند (و در اطراف آنها سر و صداها راه انداخته و می‌دانیم که به بهانه آن چه نزاع‌ها و گاهی کشتارها روی می‌داد) تماماً به عنوان و به دنبال صلح و امنیت و برای خاموش ساختن آتش جنگ و خصومت است.

جامعه اتفاق ملل زمانی برنامه و شعار خود را هدف سه مرحله‌ای «حکمت - امنیت - خلع سلاح» قرار داده بود. می‌بایستی اول اصل حکمت و مراجعه اختلافات به دیوان بین‌المللی، مورد قبول و تعهد دولت‌های عضو جامعه واقع شده از توسل به زور و اسلحه خودداری نمایند. سپس برای هر کشوری حدود و حریم امنیت تأمین و تضمین گردد تا آنگاه اقدام به خلع سلاح عمومی و تحریم قانونی و عملی جنگ بنمایند.

این مطلب هم که در نهاد همه نفوس (یا لاقلاً اکثریت مردم و مخصوصاً عامه ملت‌ها) میل به برادری و دوستی وجود دارد و اختلافات در عقاید و آداب و در منافع و مزایا را از موانع عمده نزدیکی و همکاری می‌دانند، حرفی نیست.

نکته سوم آنکه غالباً شاخ و برگ‌های زندگی و تصنع و تحمیل‌ها و آنچه که اشخاص و حیات اجتماعی را از صورت اصلی و از مجرای طبیعی خود خارج می‌سازد، از جمله عوامل رفتاری و دوری مردم از یکدیگر و از سعادت و آسایش شناخته‌اند. کما آنکه سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها اولین اجتماعات بشری را به

۱. Société des Nations.

۲. United Nations Organisation.

صورت کمون و بر مبنای مشارکت در اموال و وظایف می‌دانند که رفته رفته وجوه گوناگون استثمار آن را منحرف و ضایع کرده‌است.

فلاسفه سیاسی یونان و قرون جدید نیز، مخصوصاً ژان ژاک روسو معتقد به اصالت حقوق طبیعی بوده قسمتی از مظالم حکومت‌ها و مفساد تمدن را ناشی از دور شدن از رژیم طبیعت می‌دانستند و بازگشت به طبیعت و فطرت بشری را به عنوان راه نجات و کلید سعادت توصیه می‌نمودند. بعداً آنارشیست‌ها پا را فراتر گذاشته گفتند وجود دولت‌ها و تشکیل حکومت یک امر غیر طبیعی و تصنع و تحمیل است و منشأ ظلم و اختلاف می‌باشد. نفی هر گونه حکومت و قدرت و برقراری آزادی طبیعی مانند آزادی جامعه‌های حیوانی را می‌خواستند.

با یک دید وسیع‌تر باید گفت که در فلسفه‌های نودیسم و اگزیستانسیالیسم امروزی نیز مایه‌هایی از این فکر وجود دارد. در این مکتب‌ها مظاهر عصیان و عکس‌العمل در برابر لباس پوشیدن و قیود و علیه پیرایه‌هایی که بشر بر پیکر بدوی و روح بی‌خیال و بی‌بند و بار اولیه خود بسته یا افزوده است، مشاهده می‌شود.

صلح‌جویی قرآن در سیر تحولی آن

حال بینیم اسلام یا قرآن چگونه در صدد جوابگویی به این مطالب و حل مسئله صلح و امنیت یا صفا و نیکبختی در چارچوب دنیائی و به مقیاس بشری بر آمده است. البته باید به سراغ مأموریت خدا بر پیغمبر و مأموریت پیغمبر بر مسلمین معاصر و آینده برویم.

عیبی ندارد که این جستجو کار ما را اندکی عقب بیندازد. می‌دانید، و این جزء گفته‌های معروف و مقبول یا کلاسیک است، که احکام اسلام و آیات قرآن دفعه‌واحد صادر و نازل نشده‌است، معمولاً حالت تدریجی و سیر تحولی داشته است.

از مثالهای بارز و مشهور، کیفیت حرمت شراب و قمار و حتی تشریح خود نماز است. در سالهای اول بعثت تصریح و تنزیلی در باره قمار و شراب نشده بود، یک روز عده‌ای در حالت مستی بر سر نماز آمده بودند، آیه: «... لا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ اَنْتُمْ سُكَارَى...»^۱ نازل شد. پس از چندی «... فِیْهِمَا اِثْمٌ کَبِیْرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ...»^۱ اعلام

۱. نساء (۴) / ۴۳: ... آنگاه که مست هستید، گرد نماز مگردید...

گردید. بالاخره به حرمت قطعی و حکم «...رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ...»^۲ منتهی شد.

در مورد مأموریت کلی پیغمبر نیز مراحل مختلفی را در قرآن، با توجه به زمان نزول سوره‌ها و ترتیب توالی آنها مشاهده می‌نماییم.^۳

در سال‌های نخستین، پیغمبر نذیر یا منذر است. یعنی اخطار کننده است و خبر بیم از بلاهای آسمانی و از عقوبت اخروی می‌دهد.

اما به زودی مأموریت جدیدی با حفظ سمت اولیه پهلوی آن می‌آید. مأموریت بشارت دادن به ایمان آورندگان به نجات و به بهشت.

از سال‌های نزدیک به هجرت و بعد از هجرت سمت راهنما بودن پیغمبر و قرآن اعلام می‌گردد.

و بالاخره القاب و وظایف کامل رسالت را در سوره احزاب (سال ۵ هجری) مشاهده می‌نماییم:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا. وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا.»^۴

تا اینجا از جهت سمتها و مأموریت‌های پیغمبر بود که البته قدیمی‌تر و همیشگی آن نذیر بودن است. اما از جهت اینکه اخطار و بیم‌گیرنده چه کسی یا چه کسانی بوده‌اند باز به یک سیر تحولی و توسعه تدریجی بر می‌خوریم:

سوره شعرا (سال ۴ بعثت): «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ.»^۵

(خانواده و عشیره نزدیک پیغمبر)؛

سوره شوری (سال ۱۱ بعثت): «...وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...»^۶

(مکه و اطراف آن)؛

۱. بقره (۲) / ۲۱۹: ... در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی است برای مردم...

۲. مائده (۵) / ۹۰: ... پلیدی و کار شیطان است، از آن اجتناب کنید...

۳. در مورد سیر تحول قرآن و از جمله تحقیق و تعیین سال نزول سوره‌ها رساله‌ای در دست تهیه است که ان‌شاءالله بعداً منتشر خواهد شد.

۴. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیغمبر (نبی)، ما تو را به عنوان شاهد (ناظر و نمونه) و بشارت دهنده و اخطار کننده (یا بیم دهنده) فرستادیم (مأمور کردیم) و دعوت کننده به سوی خدا به اذن او، و چراغ نورافکن.

۵. شعرا (۲۶) / ۲۱۴: و خویشاوندان نزدیک را برسان.

۶. شوری (۴۲) / ۷: ... تا بیم دهی ام‌القری و ساکنان اطرافش را ...

سوره سبا (سال ۱۲ بعثت): «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱
 (عموم مردم که اکثریت آنها بی اطلاع از این امرند).

اخطار شونده یا بشارت گیرنده و هدایت شونده گاهی اوقات به صیغه غایب ذکر می شود و گاهی به صورت مخاطب حاضر. عنوانی که به مخاطب و به شنوندگان کلام داده می شود به نوبه خود جالب است و آن هم بر حسب پیشرفت دعوت و گسترش دایره رسالت مشمول تحول و توسعه می باشد:

«... يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»^۲، در سوره های مکی خصوصاً در اوایل،
 «... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...»^۳، در سوره های اواخر مکه و در مدینه،
 «... يَا أَهْلَ الْكِتَابِ...»^۴، در سوره های مدنی،
 «... يَا أَيُّهَا النَّاسِ...»^۵، از اواخر مکه و در تمام دوران مدینه مخصوصاً در سال شانزدهم بعثت.

قبل از آنکه به دنباله مطلب پردازیم، لازم است تذکر دهیم که تحول و توسعه فوق، به طوری که بعضی از مستشرقین اروپایی قرن گذشته ادعا کرده بودند، از مقوله دبه در آوردن و تشویق شدن حس جاه طلبی نیست. توجه کلی به انسانیت و جهانی بودن دعوت و عمومیت رسالت پیغمبر اسلام در نخستین سوره و در سال های ابتدای بعثت صریحاً اعلام شده است و از خدا و رسول پوشیده نبوده است:
 سوره علق (از اولین آیات وحی): «... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ. أَلَمْ نَجْعَلِ الْإِنْسَانَ بِرَبِّهِ كَفَّارًا»^۶
 سوره تکویر (سال اول بعثت): «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۷

۱. سبا (۳۴) / ۲۸: تو را به پیامبری نفرستادیم، مگر بر همه مردم؛ مرزده دهنده و بیم دهنده (باشی) ولی بیشتر مردم نمی دانند.

۲. کافرون (۱۰۹) / ۱: ... ای کافران.

۳. بقره (۲) / ۱۰۴ یا ۱۵۳ یا ...: ... ای کسانی که ایمان آورده اید...

۴. آل عمران (۳) / ۶۴ یا ۶۵ یا ...: ... ای اهل کتاب ...

۵. بقره (۲) / ۲۱ یا ۱۶۸ یا ...: ... ای مردم...

۶. علق (۹۶) / ۶ و ۷: ... آدمی نافرمانی می کند. هر گاه که خویشتن را بی نیاز بیند.

۷. تکویر (۸۱) / ۲۷: این کتاب پندی است برای جهانیان.

سوره فجر (سال دوم بعثت): «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلِيَهُ رَبُّهُ...»^۱

سوره قلم (سال سوم بعثت): «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۲

سوره انبیاء (سال پنجم بعثت): «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۳

چیزی که هست کلیت و وسعت مأموریت تا مدتی به اقتضای زمان و شرایط عمل تا حدودی مستور و مسکوت مانده است. سپس به تدریج و به فراخور تعداد افراد طرف دعوت و بنا به تحول اوضاع، مراتب مختلف آن یکی بعد از دیگری تصریح و تکرار شده است.

مردم

اینک که به خطاب «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و عنوان بیان «لِلنَّاسِ» رسیدیم توجه خود را روی کلمه «ناس» یا «مردم» متمرکز می‌نماییم.

این نوع توجه و طرز تکلم از امتیازات خاص قرآن است.

اگر تورات را خوانده یا مروری در آن کرده باشید حتماً دیده‌اید که غالب باب‌ها

و بسیاری از آیات اسفار تورات چنین شروع می‌شود:

«و خداوند موسی(ع) را خطاب کرده گفت قوم خود بنی اسرائیل را خطاب

کرده بگو...»

در انجیل نیز طرف صحبت و خطاب یا قوم بنی اسرائیل و دسته‌هایی از

بنی اسرائیل می‌باشد (همان طوری که در قرآن هم در باره حضرت عیسی(ع) آمده

است «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ...»^۵ و یا حاضرین در مجلس موعظه و صحبت، اعم از

عبری و رومی و سریانی و غیره که حضرت عیسی(ع) در سیر و سلوک خود در

شهرها و بیابان‌ها با آنها مواجه می‌شده.

اما در قرآن سطح خطاب خیلی بالا است و مشمولین دعوت و رسالت کاملاً عام

و کلی می‌باشد. علاوه بر بنی آدم و عالمین و انسان، خیلی به کلمه ناس، یعنی مردم

۱. فجر (۸۹) / ۱۵: اما آدمی، چون پروردگارش بیازماید...

۲. قلم (۶۸) / ۵۲: و حال آنکه قرآن برای جهانیان، جز اندرزی نیست.

۳. انبیاء (۲۱) / ۱۰۷: و نفرستادیم تو را، جز آنکه می‌خواستیم به مردم جهان رحمتی ارزانی داریم.

۴. حداکثر استعمال کلمه انسان را در سوره قیامت به میزان $12\% = 40 \div 5$ برمی‌خوریم و مربوط به سال

دوم بعثت می‌باشد.

۵. آل عمران (۳) / ۴۹: و به رسالت بر بنی اسرائیل می‌فرستد...

معمولی و افراد طبقات عادی و جامعه بشریت علی الاطلاق، برمی خوریم. عنایت آشکار به انسانیت و به کلیه ملل و اقوام شده است.

کلمه ناس در آیات بسیاری از سوره‌ها و شاید در تمام سال‌ها بکار رفته است (جمعاً در ۲۲۶ آیه در تمام قرآن) ولی وفور یا تعداد نسبی استعمال آن در سوره‌های نازل شده در سنوات مختلف فرق دارد. حداکثر آن را در سوره‌ای به همین نام در سالهای اول بعثت مشاهده می‌نمائیم (۵ آیه روی ۶ آیه، یعنی $\% ۸۳ = ۵۶$) و بلافاصله این کلمه به پشت پرده سکوت رفته، در سال دوم بعثت، فقط یک‌بار در سوره مطفین ظاهر می‌شود. در سال هفتم بعثت، در سوره روم ۹ بار تکرار میشود ($\% ۱۵ = ۹۶۰$) و در سال‌های نزدیک به هجرت، دیگر ترک نگردیده در اطراف $\% ۸$ و $\% ۱۰$ نوسان می‌نماید.

بعد از هجرت در سال‌های ۱۴ و ۱۵ بعثت خفیف است تا آنکه در سال ۱۶ بعثت ترقی مجدد یافته در سوره حج به حداکثر میزان نسبی (یعنی $\% ۲۰ = ۱۵۷۷$) می‌رسد و پس از آن تنزل می‌کند. اما اگر سوره نصر را که بنا به قولی آخرین سوره نازل بر پیغمبر (ص) و اعلام انجام مأموریت و سرسید رحلت اوست در نظر بگیریم مجدداً به نسبت قوی $\% ۳۳ = ۱۳$ برمی‌خوریم.

به طوری که دیده می‌شود شروع دعوت و مأموریت با توجه فوق العاده به مردم است. توجهی که توأم با وحشت و نگرانی پیغمبر از مردم است ولی ملازم با تقویت روحی او و پناه بردن به پروردگار و معبود و پادشاه واقعی مردم می‌باشد. رسالت با چنین عنایت و وحشت و وعده حفاظت، جریان خود را در پیش می‌گیرد. پس از ده سال حلول در اجتماع و در افکار و «ور رفتن» با اشخاص، نام مردم در زبان قرآن مرتباً وارد می‌شود و غالباً جنبه مردم شناسی یا معرفی غفلتها و روحیات مردم و دسته بندی آنها را دارد. در این سوره‌ها کلمه ناس به مفهوم مردم به طور خلقی و ساختمانی است. عنایت به اجتماع یا به جامعه مردم جهان به طور کلی و خطابی نیست، یا کم است، ولی بعد از هجرت، مخصوصاً در سال ۱۶ و به طور بارز و کوبنده‌ای در سوره حج، مفهوم و منظور از استعمال کلمه ناس عموم مردم دنیا می‌شود و مخاطب کلام قرار می‌گیرد. در سوره حج در ۱۵ مرتبه که نام ناس برده

می شود ۴ مرتبه آن خطاب مستقیم «يَا أَيُّهَا النَّاسُ...»^۱ است، یک مرتبه دستور «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ...»^۲ و یک مرتبه دستور «وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...»^۳ است. یعنی جمعاً ۶ مرتبه. اشاره «وَمِنَ النَّاسِ...»^۴ که جنبه مردم شناسی دارد و شبیه به سوره عنکبوت و سوره های قبل از هجرت است نیز ۴ بار می آید. بعد از سوره حج توجه به ناس» حالت عادی پیدا می کند تا به سال رحلت و پایان مأموریت رسول اکرم (ص) می رسیم. سوره کوتاه و پر معنای نصر به صورت برجسته ای نام «ناس» را چون پرچمی که بر فراز قلعه فتح شده برافراشته می شود بالامی برد :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ.

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا.
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا.»^۵

مأموریت پایان یافته است، خدا حبیبش را از شر ناس و وسواس خلاص کرده است، مردم شناخته و دسته بندی و هدایت شده اند و بالاخره مردم فوج فوج وارد دین خدا می شوند! دیگر موقع تسبیح و طلب رحمت و پاداش و موعد بازگشت به سوی محبوب است...

اتحاد مثلث

هر جا که در قرآن صحبت کعبه و ابراهیم در میان می آید مترادفاً و غالباً ذکر می هم از ناس می شود. یک اتحاد مثلث و ارتباط صمیمانه ما بین مردم، خانه کعبه (یا حج) و حضرت ابراهیم (ع) برقرار است. چند مورد را ذیلاً نمونه می آوریم.

خود سوره حج که بیش از هر سوره قرآن خطاب به مردم و نام مردم را دارد. سوره ابراهیم که با «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...»^۱ شروع می شود و آیات ۳۵ تا ۳۷ آن چنین است:

۱. حج (۲۲) / ۱ یا ۵ یا ۴۹ یا ۷۳: ای مردم...

۲. حج (۲۲) / ۲۷: و مردم را ...

۳. حج (۲۲) / ۷۸: ... و شما بر دیگر مردم گواه باشید...

۴. حج (۲۲) / ۳ یا ۸ یا ۱۱ یا ۷۵: ... و از میان مردم ...

۵. نصر (۱۱۰) / ۱ الی ۳: چون یاری خدا و پیروزی فراز آید، و مردم را ببینی که فوج فوج به دین خدا درمی آیند پس به ستایش خدایت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه که او توبه پذیر است.

«وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَّ اجْنُبْنِي وَّ بَنِيَّ اَنْ نُّعْبُدَ الْاَصْنَامَ.

رَبِّ اِنَّهُمْ اضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِىْ فَاِنَّهُ مِنِّىْ وَّ مَنْ عَصَانِيْ فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ.

رَبَّنَا اِنِّىْ اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِيْ اِلَيْهِمْ وَّارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ.»^۲

و همین طور در آیاتی از سوره‌های آل عمران، بقره و مائده:

«قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ فَاَتَّبِعُوا مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيفًا وَّ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ.
اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِيْ بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَّ هُدًى لِّلْعٰلَمِيْنَ.
فِيْهِ اٰيٰتٌ بَيِّنٰتٌ مَّقَامُ اِبْرٰهِيْمَ وَّ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا...»^۳

«وَ اِذْ اٰتٰى اِبْرٰهِيْمَ رُبُّهُ الْكَلِمٰتِ فَاتَمَمَّهِنَّ قَالَ اِنِّىْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمٰمًا قَالَ وَّ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ قَالَ لَا يَنْبٰلُ عَهْدِيْ الظَّٰلِمِيْنَ.
وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثٰبَةً لِّلنَّاسِ وَاٰمِنًا...»^۴

۱. ابراهیم (۱۴) / ۱: کتابی بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به روشنایی در آوری... .

۲. ابراهیم (۱۴) / ۳۵ الی ۳۷: و زمانی که ابراهیم گفت پروردگارا این شهر را امن بگردان و من و فرزندانم را از پرستش بتها برکنار بدار پروردگارا همانا که اصنام گروه زیادی از مردم را گمراه کرده‌اند پس هر کس پیروی مرا بنماید حتماً از من است و هر کس نافرمانی‌ام را بنماید تو خودت بخشایشگر و صاحب مرحمت هستی، پروردگارا همانا که من قسمتی از فرزندان خود را در بیابان بدون زراعتی در جوار خانه‌ات مسکن دادم تا نماز را برپا بدارند بنابراین دل‌های مردم را به طرف آنها متمایل بساز و از محصول‌ها و نعمت‌ها روزی‌شان بده امید است که قدر نعمت بشناسند.

۳. آل عمران (۳) / ۹۵ الی ۹۷: بگو خدا راست گفت پس ملت ابراهیم را پیروی کنید. ابراهیمی که حنیف بود و مشرک نبود، همانا نخستین خانه‌ای که برای مردم بنیان‌گذاری شد همان است که در مکه است و منبع خیر و هدایت می‌باشد. در آنجا نشانه‌های آشکار وجود دارد و جایگاه ابراهیم و هر کس داخل آن شود در پناه امنیت باشد و برای خدا بر گردن مردمی که استطاعت رفتن را داشته باشند حج آن خانه و وظیفه‌ای است.

۴. بقره (۲) / ۱۲۴ و ۱۲۵: و چون ابراهیم را پروردگارا او به وسیله کلماتی مورد آزمایش قرار داد و از عهده برآمد گفت همانا که من تو را برای مردم پیشوا قرار می‌دهم. گفت برای ذریه‌ام چه خواهد بود گفت پیمان من به ظالم‌ها نمی‌رسد، و چون خانه را محل تجمع و تلاقی و پناه برای مردم قرار دادیم...

«جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ...»^۱

ملاحظه می کنید که ابراهیم دلسوز مردم است، خداوند او را پیشوای مردم قرار می دهد، خانه کعبه برای مردم ساخته می شود، ابراهیم تمایل دل های مردم را طلب می کند و سفر به خانه، دین مردم در برابر خدا می شود.

در سر گذشت و در توصیف و تجلیل هیچ یک از پیغمبران این چنین عنایت مطلق و کلی به مردم و انسان ها نشده است. برخلاف موسی (ع) که مأموریت نجات و خلاصی قوم خود را از دست فرعون داشت و هدایت و تعلیماتش متوجه بنی اسرائیل بود و برخلاف بسیاری از پیغمبران مانند لوط و صالح و یونس و غیره که دعوت و رهبری محلی و قومی داشتند، می بینیم ابراهیم (ع) پیغمبر «بی وطن» کامل و خالی از هر گونه رنگ نژادی و کشوری بوده ترک پدر و قوم و دیار می نماید و می گوید:

«...إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّئِدِين.»^۲

قسمتی از خانواده اش را در جایی سکنی می دهد که نه مزرعه و محصول دارد و نه مالک و ساکن، مع ذلک برای فرزندش و خانه و شهری که ساخته می شود انواع ثمرات و عواطف را می خواهد.

ابراهیم (ع) از مردم شهر خود رو به خدا می آورد. خدا هم ابراهیم را برای پیشوایی و هدایت به مردم جهان برمی گرداند. خانه ای را که به نام و برای او ساخته شده است با امنیت و برکت و حرمت، قباله مردم می نماید.

* * *

ابراهیم در موقع بنای خانه به درگاه خدا دعا می کند:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...»^۳

۱. مانده (۵) / ۹۷: خداوند کعبه را خانه محفوظ مصون و وسیله قیام برای مردم قرار داد و ماه حرام...

۲. صافات (۳۷) / ۹۹: ... همانا که من رونده (یا کوچ کننده) به سوی پروردگارم هستم و به زودی هدایت می کند.

۳. بقره (۲) / ۱۲۹: ای پروردگار، و در میان آنها رسولی از خودشان برانگیز آیات تو را برایشان بخواند و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد و تزکیه شان کند.

قرنها و قرنهای می‌گذرد و این دعا در همان شهر، در همان امت و ذریه ابراهیم از نسل اسمعیل و در میان مردمی‌ترین مردم یا توده بیسواد، پیغمبری برانگیخته می‌شود:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.»^۱

به پیغمبری که از میان عامیان مردم برانگیخته شده است دستور داده می‌شود پیرو ملت و آیین ابراهیم یعنی اسلام باشد و تکیه و توجهش روی مردم برود:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا...»^۲

پرچم وحدت

به پیغمبر برخاسته از توده مردم گوشزد می‌شود که مردم امت واحدی هستند، جهل و ستم و تعصب سبب اختلاف و دشمنی‌ها شده است.^۳ تو باید پرچمدار وحدت و اتحاد مردم، از هر نژاد و ملت و مذهب و مسکن که باشند، کردی و آن را بالاخره عملی سازی.

از مأموریت‌های خاص پیغمبر اسلام و از امتیازات قرآن و از منظوره‌های حج مین مبارزه و محو تفرقه و تشتت یا تعصب و ملیت پرستی است و سیر به سوی ملت و دولت واحد انسانی (یا به تعبیر دیگر خدایی).

درست است که در عقیده خدا پرستی و توحید اساس برادری و شرط لازم برای تشکیل دولت واحد خوابیده است و این عقیده را ادیان آسمانی دیگر پیش از اسلام اعلام نموده بودند اما:

اولاً، توحید خالص تبدیل به شرک و تثلیث و انحصار طلبی‌ها گردیده بودند.

۱. جمعه (۶۲) / ۲: او کسی است که در میان توده و عوام رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها برخواند و تزکیه‌شان کند و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد، اگر چه قبلاً در گمراهی آشکاری بوده باشند.

۲. اعراف (۷) / ۱۵۸: بگو، ای مردم من فرستاده خدا بر همه شما هستم...

۳. بقره (۲) / ۲۱۳: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً؛ ... (مردم، امت واحد بودند...)

یونس (۱۰) / ۱۹: وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً...؛ (مردم جز یک امت نبودند...)

انبیاء (۲۱) / ۹۲: إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً. (این شریعت شماست، شریعتی یگانه...)

ثانیاً، همان اختلاف‌های در شرایع و احکام و در مظاهر ادیان خود سبب دوگانگی‌ها و دشمنی‌ها می‌شد.

می‌دانیم که یهودی‌ها و مسیحی‌ها در برابر هم ایستاده بودند و حتی فرقی مختلف مسیحی با یکدیگر چه در زمان بعثت پیغمبر اسلام و چه در قرون متمادی آینده دائماً در جنگ و ستیز بودند.

اختلافات عقیدتی و جنگ‌ها

تفرقه‌ها و تعصب‌های مذهبی از بزرگ‌ترین عوامل جدائی و جنگ شده‌است. اعم از جنگ‌های خارجی و اغتشاشات داخلی مسلحانه یا فشارها و کشتارهایی که تحت عناوین انکیزیسیون و غیره امنیت و آزادی را از صحنه ممالک اروپا در تمام قرون وسطی دور نموده بود.

البته نباید تصور کرد که اینها مال گذشته‌است و جنگ مسیحی‌ها و ذلت یهود^۱ تمام شده‌است. عمر کوتاه خود ما هنوز قتل و شکنجه شش میلیون یهودی را به فرمان هیتلر در یکی از متمدن‌ترین ملل مسیحی جهان به خاطر دارد. همچنین تصفیه عده‌ای از دکترهای یهودی به دستور استالین در شوروی. هیچ دلیلی در دست نیست که صحنه‌های گذشته در آینده باز تکرار نشود.

در آسیا نیز اختلافات و تعصبات فرقه‌ای هندو و مسلمان چه فجایع هلاکت‌بار وحشیانه در آستانه استقلال هندوستان به بار آورد!

همچنین نباید تصور کرد که چون در سایه فرهنگ و رشد علمی تعصب‌ها و علاقه‌های مذهبی تخفیف یافته اختلافات مذهبی دیگر بی‌اهمیت و بی‌اثر می‌باشد. اختلافات مذهبی هنوز هم در ریشه و مایه دسته‌بندی‌ها و خصومت‌های ملی و بین‌المللی جلوه‌گر است. تازه اگر اختلاف مذهبی کم اثر شده باشد اختلاف‌های عقیدتی در زمینه‌های فلسفی و اجتماعی و سیاسی وجود دارد و خیلی هم مؤثر و مهم است.

مسلم است که همزیستی مسالمت آمیز و صلح و امنیت مادام که هم‌فکری و اشتراک منافع وجود نداشته‌باشد حرف مفت است. به همان دلیل که داعیان چنین

۱. مانده (۵) / ۷۰ و آل عمران (۳) / ۱۰

افکار و صاحبان مکاتب سیاسی با تمام نیرو در داخله کشورها و احزاب خود سعی می‌نمایند وحدت عقیده و مکتب ایجاد نمایند.

کارل مارکس و سوسیالیست‌های به قول خودشان علمی و مادی در عین آنکه آمدند مذهب و خدا را کنار زدند به جای آن ایدئولوژی به وجود آوردند و تمام فعالیت‌ها و دوستی و دشمنی‌ها را روی ایدئولوژی و بر پایه اختلافات طبقاتی و مسلکی بردند.

بنابراین، هم اختلاف عقیده اعم از مذهبی و مسلکی وجود دارد، و این اختلاف عقیده منشأ و مبنای جنگها و مانع وحدت مردم روی زمین می‌شود، و هم شقوق و شعبه‌های فلسفی و اجتماعی که در نتیجه تفرق و تضاد در استنباطها و در آراء اتخاذی نسبت به فلسفه و هدف حیات پیدا شده‌است و ملت‌ها و مردم را نسبت به هم دور و دشمن ساخته و می‌سازد.

این نظریه را والتر لیپمن^۱ نویسنده و روزنامه‌نگار مطلع و معروف امریکایی که در جریانهای سیاسی و اجتماعی روز دنیای غرب و شرق وارد است، در کتاب «فلسفه اجتماع» چنین بیان می‌کند:

«... کتاب مقدس و سایر کتب کلاسیک گنجینه‌ای از دانش محسوب می‌شوند ولی با این وصف در آن کتب در باره اصول اخلاقی گزارش‌های جامع و اصولی یافت نمی‌شود که بشر بتواند پاسخ مسائل مشکل خویش را به وضوح و روشنی از آنان پیدا کند... در این گنجینه‌های دانش قوانین مشخصی برای روشن شدن نحوه رفتار بشر وجود ندارد و اگر چنین دستورات و قوانین در این کتب وجود داشت معلوم نبود که وضع بشریت امروزی چه صورتی داشت و چه تحولاتی یافته بود. زیرا کلیه جنگ‌ها و مخاصمات وحشتناک و نفرتی که دستجات مختلف بشری نسبت به هم پیدا کرده‌اند نتیجه استنتاج غلطی است که مردم از اصول و دستورات کلی مندرج در این کتب تحصیل نموده‌اند.»

قرآن به این نکته یعنی اثر سوء اختلاف در کتاب و دین خدا و استنباط‌های غلط که منتهی به مخالفت و دشمنی می‌شود عنایت و از آن امتناع داشته است، به پیغمبر آخر الزمان و به امت او کراراً و مؤکداً دستور می‌دهد از اختلاف و انشقاق چه ما بین خود و چه با سایر مذاهب توحیدی، احتراز نمایند:

۱. Walter Lipmann.

«وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا...»^۱
«... وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا
شِيْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.»^۲
«... إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ.»^۳
«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا
أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.»^۴

نه تنها امر به خودداری و احتراز از اختلاف و تفرقه و انشقاق می‌شود بلکه
مأموریت مثبت داده و گفته می‌شود که برای برقراری دین واحد دعوت نما و
استقامت ورزیده بین اهل کتاب اعتدال برقرار ساز.

دور زدن اختلاف

اما اختلاف (اختلاف در استنتاجها و در اتخاذ رویه و منهاج‌ها) در بسیاری موارد غیر
قابل احتراز است. واقعیتی است طبیعی و انسانی. اصلاً بعثت پیغمبر ما و ظهور دین
اسلام مگر خود یک آهنگ تازه در این کنسرت ادیان و افکار نبود؟
اتفاقاً از اسلام بیش از سایر ادیان فرقه و مذهب منشعب شده است! هر قدر یک
دین عالی‌تر و دقیق‌تر و بر پایه عقل و استدلال باشد اشکال و اختلاف در درک و
اجرای آن بیشتر می‌شود.

قرآن به این معنی توجه دارد و اصرار در مقابله کردن با آن نمی‌نماید و تحمیل
نظریات اختلافی و فرعی و اختصاصی را نمی‌خواهد، به چیز دیگری اهمیت می‌دهد:
«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَرُؤُنَّ مُخْتَلِفِينَ.»^۵

۱. یونس (۱۰) / ۱۹: مردم جز یک امت نبودند، میانشان اختلاف افتاد...

۲. روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲: ... و از مشرکین نباشید، از آنهایی که دین خود را متفرق و قطعه قطعه کردند و
دسته دسته شدند در حالی که هر دسته و حزب دلخوش به آنچه نزد خودشان است می‌باشد.

۳. بقره (۲) / ۱۷۶: ... همانا کسانی که در کتاب اختلاف و دشمنی کردند به یقین در جدایی افکنی دوری
هستند.

۴. انعام (۶) / ۱۵۹: همانا کسانی که دین خود را تجزیه و متفرق کردند و شعبه، شعبه شدند، تو به هیچ وجه از
آن گروه نیستی، همانا که حساب و کار آنها به عهده خداست و بر آنچه می‌کنند آگاهشان خواهد
ساخت.

۵. هود (۱۱) / ۱۱۸: و اگر پروردگارت می‌خواست حتماً مردم را امت واحد قرار می‌داد در حالی که پیوسته
مخالفت دارند.

«... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ. وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً
وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ
مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.»^۱

ملاحظه می کنید که صریحاً گفته می شود اختلاف همیشه هست و خلاف مشیت خدا (و بنابراین مصلحت) نیست، برای هر کدام از شما شریعت و طریقتی قرار دادیم تا شما را با آنچه داده ایم آزمایش و تربیت نمائیم، از این بابت با هم منازعه و مجادله نداشته باشید، در خیرات و خدمات از یکدیگر جلو بزنید بالاخره همگی پیش خدا برمی گردید و او اختلاف هایتان را حل خواهد کرد.

اصلاً اختلاف در سلیقه و در طریقه آنقدرها که بدنام است نه بد است نه جرم. لازمه حیات و تکامل، تفصیل و تنوع است. افراد و اجتماعات مختلف، ناچار بر حسب شرایط مربوط و احتیاجات و مقتضیات و امکانات، هر یک طرفی را می گیرند و پیش می روند. مثل شاخه های یک درخت. تشعب و تنوع عین تحرک و ترقی است. با وجود و با توجه به آن باید ایجاد وحدت کرد. وحدت از راه مشترکات. مشترکات در مبدأ و در مقصد و منافع. همان طور که شاخ و برگ های پراکنده یک درخت از تنه واحدی روئیده و به آن پیوسته اند و ریشه مشترکی دارند که به وجود آورنده و خوراک رساننده به همه است.

به عنوان مثال دیگر خویشاوندی و خانواده را می توانیم در نظر بگیریم. آنچه برادرها و خواهرها و سپس عموزاده ها و عمه زاده ها را به هم پیوند می دهد و در بسیاری از مواقع ایجاد الفت و استفاده و استمداد و احیاناً رفع اختلاف می نماید جمع شدن در خانه پدر بزرگ و احساس یک اتصال و ریشه مشترک است.

قرآن راهی را که اتخاذ کرده است پیش کشیدن ریشه واحد و تنه مشترک درخت کهن و پر شاخ و برگ امت های موحد است.

ریشه یا مبداء واحد اهل کتاب خداست و تنه مشترک و پایه گذار ادیان توحیدی امروزی یعنی پدر پیغمبران آنها ابراهیم خلیل است.

۱. مائده (۵) / ۴۸: ... برای هر کدام شما شریعتی و راه و طریقتی مقرر داشتیم و اگر خدا می خواست شما را امت واحد قرار می داد ولکن خواسته است تا شما را در آنچه به هر یک داده است بیازماید، بنابراین در اعمال نیک مسابقه بگذارید، بازگشت همگی شما به سوی خداست و او شما را در آنچه با هم مخالفت می نماید آگاه خواهد ساخت.

این سیاست و فکر، محور دعوت و مرجع جدال با اهل کتاب در سراسر قرآن می‌شود:

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۗ الْذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ الْهُنَا وَ الْهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.»^۱

«وَ قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»^۲

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ ۗ إِلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...»^۳

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...»^۴

دقت مجدد روی آیات فوق ضرر ندارد:

آیه آخر منظور یا لااقل یکی از محصول‌های تجمع و توسل به ریسمان الهی و عدم تفرق را الفت بین دل‌ها و احساس برادری در طریق امحاء دشمنی بیان می‌فرماید. پس قصد و نقشه معلوم است چیست.^۵

آیه ما قبل آخر از کلیه اهل کتاب که دارای پیغمبران و شریعت‌ها و طریقت‌های مختلف‌اند و حاضر نیستند زیر پرچم اسلام محمدی و قرآن عربی بروند دعوت

۱. عنکبوت (۲۹) / ۴۶ : و با اهل کتاب مجادله نکنید مگر به نحوی که بهتر و شایسته‌تر باشد و بگویید ما به

آنچه بر شما نازل شده است ایمان آورده‌ایم و خدای ما و شما یکی است و ما تسلیم شونده به او هستیم.

۲. بقره (۲) / ۱۳۵ : و گفتند یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت یابید بگو بلکه ملت ابراهیم که حنیف بود و از مشرکین نبوده باشیم.

۳. آل عمران (۳) / ۶۴ : بگو ای اهل کتاب به سوی کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است بیایید ، اینکه جز خدا کسی را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را ارباب خود سواى خدا نگیرد...

۴. آل عمران (۳) / ۱۰۳ : و دسته جمعی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خودتان به خاطر آورید آن زمان که دشمن بودید پس بین دل‌های شما پیوند داد و در اثر نعمت او تبدیل به برادران یکدیگر شدید...

۵. البته این آیه و توصیه، در پایان و پس از فراغ از بحث بسیار طولانی است که با اهل کتاب به عمل آمده است.

می‌نماید بیایید با هم بر سر کلمه مشترکی که مورد قبول همگی ما می‌باشد جمع شویم و آن اینکه جز خدا کسی را نپرستیم، چیزی را با او در اطاعت و پرستش شریک نسازیم و خارج از خدا خودهایمان را ارباب نگیریم. اسلام به این حداقل ساده مشترک راضی است.

آیه ۱۳۵ سوره بقره که مضمون آن در آیات دیگر نیز چند بار آمده است نظریه و اصرار اهل کتاب را منعکس می‌سازد. هر کدام از آنها می‌گویند به دین و دسته (ملت) ما بیایید تا راه سعادت و نجات بیایید، قرآن می‌گوید چه بهتر که جزو ملت و پیرو ابراهیم شویم، ابراهیمی که دوستدار خدا بود و از شرک اجتناب می‌ورزید. بالاخره آیه اولی که آن هم از میان آیات مشابه مکرر نمونه آورده شده است طرز برخورد و شعار مسلمان‌ها را در بحث با اهل کتاب تعیین می‌نماید و می‌گوید؛ به هیچ وجه نباید راه لجاج و تمسخر و تفاخر و تفرقه را در پیش گرفت بلکه باید به نیکوترین و پسندیده‌ترین وجه به بحث با آنها پرداخته خود را از آنها و آنها را از خودمان بدانیم و پای ریشه مشترک یعنی خدای واحد را پیش بکشیم!

دستگیره برای ذهن‌ها و دل‌ها

این اعتقاد به خدا، اعتصام به حبل او و باز گشت به بدنه یا تنه مشترک را چگونه می‌توان در نظرها و خاطرهای برای همیشه و همه جا مجسم و تثبیت کرد؟ برای بشر درک خدای نادیده نامحسوس همیشه مشکل بوده است و از ذهنش فراری است. این یک امر روانشناسی و طبیعی بشر است که دستگیره و دست آویزی پیدا کند تا توجه روحی و تمرکز فکری او به کمک محسوسات و مادیات فراهم شود.

نه تنها خدا بلکه اندیشه‌های مجرد و معنوی مثل وطن، شرافت، علم، عدالت و مفاهیم مطلق نیز از دست آدم در می‌روند.

بت پرستی، مجسمه‌سازی و سَمْبُل‌جویی از همین جا به وجود آمده است. آخرین مرحله و وسیله‌ای که دنیای متمدن برای حضور و حکم اندیشه‌های عالی در خاطرهای پیدا کرده است توسل به شخصیت‌هایی است که وضع کنندگان، پیشقدمان یا شهید

۱. صرف نظر از همه حرف‌ها، آیا هیچ مؤسس مکتب و مسلک چنین بلندی نظر وسعه صدر آن هم بامخالفین سرسخت خود که غالباً قصد نابودی او و امت و شریعتش را داشتند نشان داده است؟ آیا دعوت به سازش و صلح از این منطقی‌تر، منصفانه‌تر و مردانه‌تر دیده‌اید؟...

شدگان در راه آن اندیشه‌ها و به نحوی از انحاء از مظاهر آن بوده‌اند و سپس علاوه بر نقاشی و نصب مجسمه‌های آنها، آنچه بیشتر معمول است، حفظ آثار و خاطرات آنها است. از قبیل خانه مسکونی شکسپیر، گهواره بچگی و سالون زندگی ناپلئون، اطاق تولستوی با صندلی نشیمن او و غیره ...

در مورد پاستور فیلمی درست کرده بودند که صحنه‌های مراجعه مریشان سیاه زخم‌دار و مطالعات روی میکروب‌ها و مواجهه تصادفی او را با یک کشت، یا آبگوشتی که اشتهاً از مایع آلوده وارد آن شده بود و منجر به اختراع واکسن گردید، نشان می‌داد. همین طور تحریک احساسات و حفظ شهامت در مردم می‌سازند و در معرض نمایش می‌گذارند.

قرآن چون مخالف بت‌پرستی و شخص‌پرستی است فقط شعارها و سنت‌ها را نگاه می‌دارد. از میان آثار محسوس و مجسم که هم خدا را به یاد بیاورد و هم خاطره پیغمبر مشترک و پایه گذار ادیان توحیدی را همیشه زنده و تازه نگاه دارد، دستور داده است خانه‌ای را که ابراهیم برای عموم مردم و در کمال سادگی به پا کرده است حفظ کنند و مراسم و مناسکی را که ابراهیم انجام داد تکرار نمایند. این خانه نخستین و آزاد شده از کلیه قیود مالکیت‌ها و خصوصیت‌ها و حاکمیت‌های مرکزی برای توجه حواس‌ها و نمازها، محور طواف‌ها و تبلور ذکر و عشق به خدا به سود آدم‌ها گردید.

اعمال حج و مناسکی که مقرر شده است هر کدام معرف و مظهر یکی از مراحل و صحنه‌هایی است که ابراهیم خلیل دچار شده و پله پله از عهده بر آمده به مقام پیشوایی بشر رسید :

قربانی در منی فداکاری عظیم آن پدر و پسر را در راه عشق و اطاعت خدا نشان می‌دهد که مبدل به ذبح گوسفند گردید ؛

دویدن بین دو کوه صفا و مروه به یاد سرگردانی و دوندگی آن مادر در به در شده از قوم و دیار و در جستجوی یک قطره آب برای طفل شیرخواری است که از فرط گرمی و تشنگی مشرف به مرگ شده و بالاخره به جوشش آب زمزم منتهی می‌شود؛

رمی جمرات را می‌گویند حکایت از مواجهه مکرر شیطان با حضرت ابراهیم برای وسوسه و ممانعت او از قربانی کردن فرزند و سنگ انداختن ابراهیم به جانب او برای طرد کردن، می‌نماید؛

وقوف در صحرای عرفات و سحرخیزی در مشعرالحرام، به مصداق اسامی انتخاب شده، رساننده معانی و منظوره‌های مربوطه بوده معلوم است که بر معرفت و استشعار زائر باید اضافه شود و مضامین دعا‌های عالی مرتبه‌ای که برای آن مواقف وارد شده است خود دلالت کافی به این معانی دارد؛

طواف دور خانه عبارت از گردیدن از روی علاقه و جذب است و متمرکز ساختن افکار و اعمال خود به سوی خدا و برای خلق؛

دو رکعت نماز در مقام ابراهیم یعنی پا در جای پای او گذاشتن و جای پای انبیای دیگر و خاتم انبیاء و علی و سایر اوصیاء و این همه اصحاب و بزرگان و صلحا و خلق خدا از هزاران سال قبل تا حالا، که در همان جا با خلوص و صفا رو به درگاه خدا نموده دعاها و زاری‌ها و توبه‌ها و عهدها کرده‌اند!...

آیا همین اعمال یاد آورنده‌ترین و زنده کننده‌ترین حالات روحانی و عرفانی در شخص نمی‌تواند باشد؟

برای مردم

مناسک و مراسمی که گفته شد از جهت خدا و سیر دادن بنده به سوی آفریننده‌اش بود. اما قضیه در اینجا تمام نمی‌شود. سفارشها و آداب و شرایط خاص دیگری برای حج وجود دارد که هر کدام مبین معنی و متوجه به منظوری است.

اولاً، برای محیط زمانی و مکانی حج حریم امنیت و طهارت مقرر شده است. ماه حج و ماه‌های طرفین آن را که برای رسیدن و برگشتن لازم است «شهر الحرام» گفته و دانسته‌اند و خود خانه و اطرافش «بیت الحرام» و «مسجد الحرام» است. آیات قرآن در این زمینه صراحت و تأکید دارد:

«... وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا...»^۱

۱. آل عمران (۳) / ۹۷: ... و هر کس داخل آن شود در امان است...

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنَا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا وَ عَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ...»^۱

تا آنجا که می‌فرماید:

«...فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ...»^۲

در آن حریم کسی حق جدال و نزاع ندارد. حتی جانوران و حشرات نیز باید مصون از صید حاجیان و از کمترین آزار باشند.^۳

آیا امنیت از این عمومی‌تر و خلع سلاح (همان خلع سلاحی که جامعه اتفاق ملل سه مرحله برایش قائل شده بود و سازمان ملل هم هنوز نتوانسته است و نخواهد توانست تأمین کند) کامل‌تر می‌شود؟

به طوری که می‌دانیم این حرمت و امنیت از مقوله تعارف و تکلیف نیست. قبل از اسلام قبائل بی‌انضباط و بی‌رحم و بی‌معرفت عرب نیز آن را رعایت می‌کردند و مدت سه ماه جنگ در سراسر عربستان تعطیل می‌شد!

ثانیاً، احرام بستن یعنی ساده‌ترین پوشاک را به تن کردن و با پای تقریباً برهنه در زیر آسمان خدا قسمت عمده حرکات و اعمال را انجام دادن، بازگشت به شکل اولیه و نهایت سادگی در خلقت و طبیعت و کنار زدن پیرایه‌ها و عوارضی است که بی‌جهت این همه سبب افتراق و دوری طبقات خلایق از یکدیگر می‌شود. بازگشت به سادگی بدوی و حالات و عادات طبیعی البته ایجاد صفا و برادری می‌کند اما ارتجاع و رکود است. چون به لحاظی برگشت به صدف تنگ کهنکی و خود بینی است.

اتفاقاً حماسه‌های ملی و تبلیغات نژادی باستانی که می‌خواهند مردم را دائماً مشغول و مغرور به افتخارات (واقعی یا دروغی) اجدادی نمایند مخالف روح تجدد است و متضمن و محرک تعصب و جمود و کهنه‌پرستی می‌باشد. ولی وقتی استعفا و استغفار از زر و زیورهای مادی و اعتباری که شخص به خود بسته است باشد و توجه

۱. بقره (۲) / ۱۲۵: ... و زمانی که خانه را مرجع و پناه امن برای مردم قرار دادیم و به ابراهیم و اسمعیل عهد کردیم خانه مرا پاکیزه نمایند.

۲. بقره (۲) / ۱۹۷: ... در حج، نزدیکی با همسر و انواع فسق و جدال (بگومگو)، وجود ندارد...

۳. آقای طالقانی در تفسیر و در سخنرانی‌های خود روی مسئله امنیت محیط حج و عدم مزاحمت دیگران تکیه می‌کنند.

و تعالی به سوی ذات لایتناهی برود نه تنها غرور و رکود حاصل نمی‌شود بلکه قرار گرفتن در قالب بزرگ‌تر و ترکیه و طیران است!

ثالثاً، همشکلی و هم‌رنگی یا همسطحی که مخصوصاً در لباس احرام و در مواقف و مسالک حج به کار برده شده وضع و شریف و عرب و عجم را به یک صورت و در یک صف و جماعت قرار داده‌اند، خود مطلبی است. قبل از اسلام اشراف قریش و شیوخ و اعیان برای خود مواقف و معابر خاص قائل شده بودند. قرآن آن رسوم را لغو می‌نماید و می‌گوید:

«ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...»^۱

حج خانه کعبه باید مصداق و مظهر مساوات بین مردم باشد. در برابر همین خانه است که پیغمبر آیه پرطنین و لرزاننده منشور مساوات بشری را اعلام می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ...»^۲

و برای آنکه تردید و تحریفی در منظور آیه پیدا نشود، در تفسیرش می‌فرماید:

«از این پس قریشی را بر حبشی و عرب را بر عجم امتیاز و افتخاری نیست.»

یقیناً حکایت آن امیر غسانی را شنیده‌اید که موقع طواف خانه دامن لباسش را یک عرب بیابانی لگد می‌کند، امیر مغرور، عرب بی‌سر و پا را کتک می‌زند. عرب شکایت پیش‌عمر می‌برد، خلیفه امی را احضار کرده می‌گوید یا باید از او معذرت بخواهی و رضایت او را جلب کنی یا او عمل تو را قصاص نماید، امیر که چنین عدالت و مساوات را غیر قابل تحمل می‌بیند شبانه فرار می‌کند و با در به دری و حسرت می‌میرد!

انتقال مأموریت

آیا اینها که گفتیم تصور و تطبیق‌های ادعایی و تعمیم‌های غیر مجاز و غیر مسلم است؟ یا مطلب واقعیت و صراحت دارد؟

۱. بقره (۲) / ۱۹۹: پس از آن (که از عرفات و مشعرالحرام فارغ شدید) شما هم از همان راه و جایی که مردم سرازیر می‌شوند، برگردید...

۲. حجرات (۴۹) / ۱۳: ای مردم ما شما را خلق کردیم (اعم) از مرد وزن و شما را در گروه‌ها و قبایل قرار دادیم به طوری که از هم شناخته بشوید. بدانید که گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقوی‌ترهای شما هستند...

عمل پیغمبر و موفقیت‌های او که به جای خود روشن است. اما آنجا که پیغمبر دیگر باید وصیت کند و انتقال مأموریت به امت بدهد وظیفه جهانی دعوت مردم روی زمین و اقدام برای بسط خوبی‌ها و محو بدی‌ها در سراسر دنیا، یعنی تشکیل امت واحد صالح مؤمن آزاد، با صراحت و اصرار ابلاغ می‌شود.

در سوره آل عمران به دنبال آیاتی که در زمینه بحث با اهل کتاب دعوت به عضویت در ملت ابراهیم، معرفی نخستین خانه برای مردم، فریضه حج، چنگ زدن دسته جمعی به ریسمان الهی و عدم پراکندگی، یاد آوری نعمت برادری و نجات از پرتگاه آتش می‌بینیم بالاخره به این آیه می‌رسیم که دستور تشکیل گروه مخصوص برای دعوت به خیر است:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»^۱

سپس شش آیه بعد همین سفارش به صورت تشویق و با ذکر اصطلاح «خروج بر مردم» و توصیه مستقیم به اهل کتاب تکرار می‌شود:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...»^۲
 «وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ.»^۳

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۴: و حتماً باید از شما گروهی باشد (یا تشکیل شود) که دعوت به خیر و خوبی نمایند، امور پسندیده و مطلوب را پیش برند و زشتی‌ها و نامطلوب‌ها را جلوگیر باشند (امر به معروف و نهی از منکر)...

۲. از نظر تفسیری نکته‌ای در اینجا قابل توجه است اینکه «ایمان به خدا» جدای از «امر به معروف و نهی از منکر» آمده است می‌تواند چنین دلالت داشته باشد که امر به معروف و نهی از منکر تبلیغ دین نیست بلکه اشاعه خوبی و امحاء بدی‌ها به طور کلی و از جنبه دنیایی و اخلاقی است. همچنین مسئله «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» که در آیه قبل (آل عمران (۳) / ۱۰۴) آمده است در زمینه همان مسئله منافع است که ذیل عنوان هم فال و هم تماشا متذکر شدیم و آیه «آتَيْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ» را در تأیید و تکمیل آوردیم.

۳. آل عمران (۳) / ۱۱۰: شما بهترین امتی می‌شدید که برای خدمت به مردم خروج کرده اشاعه نیکی‌ها و ازاله بدی‌ها نمایید و ایمان به خدا بیاورید، و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند حتماً برایشان بهتر است، تعدادی از آنها مؤمن‌اند و بیشترشان بد کارند.

در سوره بقره باز بعد از آیات جدال با اهل کتاب، پیش کشیدن ابراهیم و ساختمان خانه کعبه و بالاخره تغییر قبله از بیت المقدس به مکه به این آیه برمی خوریم که به امت اسلام به طور کلی مأموریت واسطشدن میان خلق و خالق و شاهد و نمونه بودن برای مردم (و خوب معلوم است که مردم دیگر منحصرأ مردم مسلمان یا عرب نیست بلکه مردم جهان است) داده می شود، همان طور که پیغمبر برای مسلمان ها شاهد و نمونه بوده است :

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...»^۲

بالاخره خود سوره حج که اختصاص بیشتر به این فریضه دارد به این آیه ختم می گردد :

«وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّا كُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ.»^۳

پس ملاحظه می کنید که در سوره ها و آیات متعدد قرآن مفهوم و منظوره های (یا ایده های) چندی پیرامون اتحاد مثلث «ناس ، ابراهیم ، بیت» دیده می شود که متوجه و متمرکز در فریضه حج بوده و بر مجموع آنها خورشید توحید پرتو افکن است:

۱. «امت وسط» را غالباً امت میانه رو و معتدل غیر افراط و تفریطی ترجمه می کنند که به نظر می آید بی تناسب با سیاق و با منظور آیه باشد.

مجمع البحرین به روایت از حضرت صادق (ع) آن را «أُمَّةٌ الْوَسْطَى» یا در بیان فارسی «امت واسط» معنی می کند. نحن الامة الوسطی و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه و الرسول شاهد علینا.

۲. بقره (۲) / ۱۴۳ : و به این ترتیب شما را امت واسط (یا رابط) قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید و رسول هم بر شما شاهد باشد...

۳. حج (۲۲) / ۷۸ : و در (کار یا راه) خدا آن طور که حق اوست جهاد کنید ، اوست که شما را بر گزیده است و در دین بر شما حرج و سختگیری قرار نداده است، ملت پدرتان ابراهیم هستند که او شما را پیشاپیش، مسلمان نامگذاری کرده است و تا در این (دین یا مأموریت)، رسول بر شما شاهد (و حجت و نمونه) باشد و شما شاهدهایی بر مردم ، پس نماز را به پا دارید و زکات را بدهید و چنگ به خدا بزنید که آقا و سرور شما اوست . چه سرور خوب و چه یاور خوب !

طهارت (جسمی و اخلاقی)، امنیت و خلع سلاح، مساوات و برادری، صلح و آزادی و بالاخره وحدت ادیان و امتها.

کعبه اگر خانه خداست خانه ملت‌هاست،
خانه صلح است، خانه آزادی است.
خانه مردم است.

مقتضی موجود و مانع ... نیز موجود

خدای ابراهیم و محمد(ص) در مکان و زمان حج همه شرایط و لوازم را برای آنکه افراد و دستجات مردم در پناه امنیت به ساده‌ترین صورت، با دید وسیع بشری، دور از آلودگی‌ها و امتیازات، برادروار در صف مساوات دور هم بنشینند و آزادانه رفع مخالفت‌ها کنند هم به حقایق دین و سنت پیغمبر آشنا شوند و هم به وضع تجارت و اقتصاد بین‌المللی سر و سامان بخشند!

پس اینک که مقتضی از هر جهت موجود است چرا تفاهم و توحید تأمین نشده است؟

البته چنین نیست که به هیچ وجه استفاده از این وسیله نشده و تبلیغ و تقریب به عمل نیامده باشد. حتی مکه قبل از اسلام با موقعیت قراردادی که داشت در ماه‌های حرام گویندگان و شعراء عرب را از تمام نقاط جزیره به زیر سایه خود جمع می‌کرد و در آنجا افکار و عواطف (هر چه بود) در معرض اطلاع و قضاوت عامه گذارده می‌شد. یک نوع مسابقه هنری یا فکری آزاد به عمل می‌آمد و شاهکارهای شعری را به دیوار خانه می‌آویختند.

علاوه بر تجمع و تبادل محصولات ذوقی، کالاهای تجارتي نیز از هر سو به آنجا سرازیر و مبادله می‌گردید. واقعاً با اجابت دعای ابراهیم سرزمینی که فاقد هر گونه استعداد کشاورزی، صیادی، معدنی و انسانی بود و یگانه سرمایه‌اش را تابلوی خانه خدا و حریم امنیت تشکیل می‌داد یک نوع بازار مکاره دائمی برای افراد و افکار و اموال شد و برخوردار از روزی و فراوانی گردید.

۱. مجدداً به حدیث حضرت صادق (ع) که در پاورقی صفحه ۱۹۵ آورده شده است مراجعه نمایید.

در غیر موسم حج نیز خانه مکه مجلس مشاوره یا دارالندوه سران قریش برای حل و عقد امور جامعه کوچکشان بود.

خود پیغمبر با وجود قدرت خصمانه قریش و ممانعت‌های همه جانبه، بنا به خصوصیت «مثابه» و «امن» بودن خانه توانست آیات قرآن و آئین اسلام را به گوش ساکنین و زائرین مکه برساند تا آنجا که فداکارانی از اشراف و غلامان مکه دور او را گرفتند، و از همان جا نیز مقدمات بیعت عقبه و پذیرش مردم مدینه فراهم شد.

بعد از اسلام بازار حج خیلی پاکتر، وسیعتر، گرمتر و دامنه دارتر شد. ائمه اطهار در موارد گوناگون از زیارت حج استفاده و ارشاد خلق می نمودند. در مکه بود که حضرت سیدالشهداء(ع) امتناع از بیعت با یزید و اجابت دعوت مردم کوفه و قصد حرکت و شهادت خود را به دنیای آن زمان اعلام کرد.

باز هم به طور نمونه در همین محیط و موسم بود که می نویسد حضرت صادق(ع) به آن معترض آشفته و متفقد عصیان پیشه یعنی ابن ابی العوجاء پدروار میدان می دهد که به قول خودش هر چه می خواهد سرفه کند و آنچه در دل علیه دین و دنیا دارد بگوید و پس از آنکه آرامش یافت به سئوالاتش جواب می دهد و به تعلیمش می پردازد.

مکه؛ مکرر در تاریخ قبل از اسلام و بعد از اسلام نقش مرکز تبلیغ و تحرک و قیام را ایفا نموده است. اما باید تصدیق کرد که خیلی به ندرت و به طور ناقص، و در سطح فوق العاده نازل تر از آنچه وظیفه ارجاعی الهی بوده است.

البته کافی نیست که برای حصول یک منظور فقط مقتضی موجود باشد. مانع هم باید مفقود باشد.

در خانه کعبه تا آنجا که مربوط به واضع و واگذارنده خانه است، مقتضی موجود و مانع مفقود بوده و هست ولی از ناحیه مردم هم آیا چنین بوده است؟

اولاً، آیا مسلمانها منظور صاحب اصلی خانه را درک کرده اند و می کنند؟

آن افق دید وسیع همگانی و انسانی قرآن، آن سعه صدر و خلق عظیم نبوی که «... كَافَّةً لِلنَّاسِ...»^۱ و «...رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۲ است، آن آزادمنشی بشردوستانه و مساوات و عدالتخواهی و دوراندیشی علی(ع) و بالاخره آن مأموریت جهانی که به امت

۱. سبا(۳۴) / ۲۸: ... مگر برای همه مردم ...

۲. انبیاء(۲۱) / ۱۰۷: ... مگر رحمتی برای همه جهانیان.

مسلمان داده شده و باید توام با روح برتر از خصوصیات مذهبی و شریعتی و خالی از تنگیهای خودستائی و تعصبهای کوتاه نظرانه نژادی و فرقه‌ای باشد، از صدر اسلام تا کنون در چند نفر دیده شده است؟

ثانیاً، به طوری که می‌دانیم همان طوری که قبل از اسلام خانه خدا داده مردم در زیر کلید و تیول اشراف جاهلیت قرار گرفته بود. بعد از رحلت حضرت رسول نیز خلافت اسلام و زعامت مسلمین از خانه نبوت و از محور امامت خارج گردید. کسانی کرسی ابراهیم (ع) و محمد (ص) را اشغال نموده خود را امام مردم و امیرالمؤمنین خواندند که بیشتر مشمول جواب الهی «... لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.»^۱ می‌شدند. و تازه سختگیرها و پرهیزکارانشان اسلام را در ریاست قریشی و سیادت عربی درک می‌کردند نه در کسوت انسانی و عظمت جهانی آن و در وحدت الهی. حد اعلای آنچه خلفا و مسلمان‌ها می‌توانستند بفهمند و بکنند، تشریفات عبادی و مناسک صوری حج بوده است.

حتی رعایت حقوق و حریم به عمل نمی‌آمد. خانه کعبه به دستور خلفا چندین بار محاصره و مورد خرابی و غارت و قتل عام گردید. سلاطین عثمانی تعصب‌های مذهبی و سلب امنیت را تا آنجا رساندند که چندین هزار زائر ایرانی را در زمان شاه طهماسب، لباس احرام به تن، از دم تیغ گذراندند! ...

اما پس از آنکه استبداد دینی و دولتی آل عثمان سقوط کرد استعمار مسیحی اختیار خانه و اداره حج را به دست متعصب‌ترین و جامدترین فرقه‌های اسلامی داد که مذاهب چهارگانه اهل تسنن را هم قبول نداشت. دیدیم که چند سال قبل چه به سر آن حاجی بیچاره یزدی که گرمای هوا و ازدحام جمعیت اختیار از حلقومش گرفته بود، آوردند!

استیفای حقوق موروثی

درست است که آنجا خانه خدا یا مردم است ولی در هر حال دفاع از آن و از حقوق و مزایای اعطایی به عهده خود مردم است، زیرا که می‌فرماید:

۱. بقره (۲) / ۱۲۴: ... پیمان من ستمکاران را در برنگیرد.

«...وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ...»^۱
 «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»^۲

مردم مسلمان (و مردم دنیا) اول باید بفهمند که یک خانه موروثی دارند که برای خاطر آنهاست، آزاد شده از قید مالکها و ملوک، جهت مراجعه، اجتماع، قیام و توحید، و پس از آن در مقام استیفای چنین حق و ایفای چنان نقش و وظیفه بر آیند. چه مانعی دارد (و چقدر لازم است) که انتظامات و اداره مکه، لااقل در موسم حج، در اختیار یک هیئت برادری بین المللی اسلامی (فعلاً تا نوبت بین المللی جهانی آن برسد) که منتخب و با صلاحیت باشد قرار گیرد؟

امتی که مأموریت و سرنوشتش خروج برای خیر و خدمت بر مردم جهان است به این ترتیب نشان دهد که شایستگی اداره امنیت و آزادی را به طور نمونه در مکان و زمان محدود حج دارد. و اگر ندارد با چنین تصمیم و تمرین دارا شود.

سلاح صلح

چه وقت سطح فکرها بالا خواهد آمد و چنین منطق و منظورهایی عملی خواهد شد؟ تازه، به فرض که روح حج در قالب ابراهیمی آن فهمیده و اجرا گردید، بالاخره چه وقت صلح جهانی و وحدت انسانی درست خواهد شد؟...

اینها سؤالاتی است که شنونده (یا خواننده) و هر علاقمند به «منافع» جهانی حج پیش می کشد. ممکن است پوزخندی نیز زیر لب زده بگویید در دنیای علم و صنعت امروزی که ملت های بیشمار و دولت های با منافع متضاد آن را پر کرده اند و سلاح های نیرومند عجیب با سرمایه ها و دانش ها و تدبیر و تزویرها در اختیار دارند و به طور کلی مدار امور بر زر و زور است، گردیدن به دور یک چهار دیواری کهنه و پرتاب چند تا ریگ هزار دست گشته و بالاخره ریختن خون یک حیوان زبان بسته، چه اثر و ارزشی می تواند در برابر مشکلات کوه پیکر جهان واقعیات داشته باشد؟

۱. حج (۲۲) / ۴۰ : ... و اگر (چنین) نبود که خدا دسته ای از مردم را به وسیله دسته دیگر دفع نمی نمود حتماً صومعه ها و کنیسه ها و آتشکده ها (۴) و مساجدی که در آنها نام خدا یاد می شود خراب می گردید...
 ۲. رعد (۱۳) / ۱۱ : ... به یقین خداوند تغییری در وضع یک ملت و مردم نمی دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند...

صحیح است که جمعیت و لشکر، علم و صنعت، پول و سیاست، در دنیا خیلی کارها کرده و می‌کنند اما درست که دقت کنیم می‌بینیم آنچه اینها کرده‌اند بیشتر در جهت تشدید اختلافات و در خدمت جنگ (تعرضی و تدافعی) بوده است. کمتر به عنوان اسباب کار امنیت و صلح پا به میدان گذاشته‌اند.

البته بشر دوستان و جمعیت‌های طرفدار صلح، از طریق مطبوعات و فیلم و مظاهر دیگر دانش و فکر، متوسل به تبلیغات می‌شوند و در جمع‌آوری بودجه و جلب سیاست‌های مؤثر برای مبارزه با جنگ و پیروزی صلح و یگانگی تلاش فراوان به خرج می‌دهند. اما باز وقتی درست دقت کنیم می‌بینیم کسانی هم که صاحب علم و فن و آتش‌اند و یا خیلی بیش از ماها زور و پول دارند برای این کار به سلاح‌های دیگری روی می‌آورند. به چیزهای خیلی کوچک‌تر ساده، حتی شعائر یا سمبل‌هایی که روی عقیده‌ها و عاطفه‌ها اثر کند:

یک کبوتر خیالی علف به منقار گرفته یا پرپر شده تولک رفته، سخنانی‌ها و فیلم‌هایی که زشتی‌های وحشتناک جنگ و زیبایی‌های شیرین زندگی و دوستی را نشان دهد،

خاطره یا خانه‌ای که عنوان صلح روی آن گذاشته باشند، تظاهر و تجمعهایی هنگفت که سیاه لشکری از عوام و تشنگان صلح را نشان دهد یا القای فکر وحدت و صلح نماید، جایزه نوبل به بهترین نوشته،

برنامه‌های روابط فرهنگی برای به هم آموختن زبان‌ها و به هم آمیختن فرهنگ‌ها، مسافرت‌های سیاحتی و مبادله‌ای برای آشنایی افراد و انس و تفاهم،

...

طبیعی است که تا آدم‌ها و طرز تلقی‌شان از یکدیگر و از زندگی عوض نشود و تا ریشه‌های دوگانگی و دشمنی از بیخ دل‌ها و دماغ‌ها بریده نشود، تا دنیا دنیاست همین آش است و همین کاسه.

«رنه مائو»^۱ مدیر کل مؤسسه فرهنگی جهانی یونسکو در پیام خود به مناسبت پنجمین سالگرد روز تأثر (۲۷ مارس) چنین اظهار داشته بود:

«... من تو را (تآتر را) می‌ستایم که به ما می‌آموزی که انسان یعنی عمل و عمل یعنی ایمان ...»

در اجتماعاتی که به این منظور در جامعه بشری تشکیل می‌شود نیرویی نهفته است که بالاتر از اختلاف‌ها و مرزهای طبیعی و اجتماعی و حتی فرهنگی قرار دارد. تماشاچیان تآتر به خلاف دیگر هنرهای نمایشی، افراد مجزاً و منفردی نیستند بلکه جامعه مشترکی را تشکیل می‌دهند که در جستجوی روح خویش‌اند و هر گاه گمشده خویش را می‌یابند آن را دیگر از یاد نخواهند برد...»

آری، ایمان عمل می‌کند و عمل انسان را می‌سازد. ایمان منشأ عمل و انسانیت است. هر قدر مبنای ایمان بلندتر و محکم‌تر باشد، به همان قرار آثار آن عالی‌تر و قوی‌تر می‌شود.

«رنه مائو» تآتر را ستایش می‌کند و آن را فوق اختلاف‌ها و مرزها می‌بیند، ضمناً تماشاچیان تآتر را در هر جا که باشند تشکیل دهندگان جامعه مشترکی می‌شناسد که به دنبال روح گمشده خویش هستند و چون آن را بیابند دیگر از یاد نخواهند برد، به این ترتیب تآتر وسیله نیرومندی برای تفاهم افراد و تشکیل جامعه مشترک و ابقای روح عالی واحدی است که به آن نیازمندیم و چون بیابیم باید نگاهش بداریم.

بنده می‌پرسم آیا خدا، خدایی که ما را آفریده است، ارزش و اثرش کمتر از تآتر است که آفریده خودمان است؟

بشر مخلوق خود را بستاید بهتر است یا کسی را که مافوق او و در اعلی مرتبه کمال و صفاست و معذک از هر کس به او نزدیک‌تر است؟!

دوست نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان‌گفت که دوست در کنار من و من مه‌جورم

با پرستش خدا و ستایش دسته‌جمعی او در «خانه مردم» مسلماً جامعه مشترک واقعی بشر زودتر و بهتر تشکیل خواهد شد و تنها با تشکیل چنین جامعه‌ای صلح و سعادت تأمین خواهد گشت.

پایان

علی و اسلام

علی و اسلام*

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ
بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)

این ولایت علی (ع) چیست؟

چگونه آن را می‌شناسیم و چه تمسکی به آن می‌جوییم؟

تا چه حد شیفته و پیرو علی هستیم؟

نمی‌دانم همین قدر هست که به نام او خامه بر کاغذ می‌گذاریم!

در باره علی (ع) اسامی و القاب و صفات فراوان شمرده‌اند و اکنون که من وصف و ذکر او را عنوان می‌کنم شاید باشند کسانی که علی را از خود می‌دانند و به ما اجازه توصیف او را نمی‌دهند. دعوی «سِرِّوَصْفًا» دارند و «مَظْهَرُ الْعَجَائِبِش» می‌خوانند، اهل باطن و غیب‌اند و علی را به لحاظ کرامات و مقامات غیبی و ملکوتی و لاهوتی و تصرف در وجود، توصیف و تجلیل می‌نمایند تا آنجا که علی را خدا می‌دانند یا لااقل در نیمه راه گفتند:

در پس پرده نمان بودی و قومی به ضلالت

حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی

ما با آنکه خود از آسرار بیگانه‌ایم و قدم در عالم غیب نگذاشته‌ایم ولی معتقدیم که علی (ع) تنها این وجه را ندارد که عنایتش فقط به یک دسته عرفا و دراویش و

* تدوین سخنرانی مورخ ۱۳۳۹/۱۰/۱۱ در جشن میلاد حضرت علی (ع) به نقل از شماره اول سلسله انتشارات «بیکار اندیشه» که بعداً نیز در مجموعه «دل و دماغ» از همین نویسنده، توسط شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۴۴ تجدید چاپ شده است.

خرقه پوشان باشد. آفتاب جهان تابى است که قلّه و دره و همه جا را روشنائى و گرمى مى بخشد.

علی (ع) بر خلاف تمام آنها که دعوى غیب و شهود و باطن و اسرار را دارند و مى گویند:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و زبانش سوختند
نه زبان بسته بود و نه دست بسته و برخلاف آنها که گفتند:
این مدعیان در طلبش بی خبرانند آن را که خبر شد خبری باز نیامد
از علی خبر و اثر خیلی آمد:

۱- او مصداق و مثل کلمه طیبه است که چون درخت ریشه دار ثابت و برومند و بالا روى، دائماً ثمر و فائده مى رساند.

ما منکر آن نیستیم که علی (ع) اهل معنی و صفا و آگاه به اسرار خفا و از موجودات بالا و اعلی بود ولی مى گوئیم و مى بینیم که اهل این دنیا هم بود. از «...أُولَى الْأَيْدَى وَالْأَبْصَارِ»^۱ بود. مرد عمل و اثر و ثمر هم بود.

این اولین مثال و نمونه شخصیت او است و امتیاز علی (ع) در این است که هم اهل باطن بود و هم ظاهر چنانکه تاریخ شاهد است.

۲- درست گفته اند که مولای متقیان بود. در ورع و تقوی و زهد، یکتا بود، اما نه از آن پرهیزکارها که چون کارى نمى کنند و عملی به عهده نمى گیرند اشتباه و گناهی مرتکب نمى شوند. بلکه مباشرت در میلیون ها و میلیاردها اموال بیت المال مى کرد و دست به سیاه و سفید مى زد و وارد هر عمل و کار و مسئولیت مى شد و دستش را به هر تر و خشکی مى زد مع ذلک پاک و پاکیزه بیرون مى آمد.

معمولاً مفهوم متقی و مقدس در ذهن ما مرادف با پرهیزکاری است که احتیاط کاری لازمه آن مى شود و عزلت و بر کناری به دنبالش مى آید و بی کاری و بی کارگی نتیجه اش مى شود، بی بو و بی خاصیتی هم ثمره و یادگارش! ...

علی (ع) مولای متقیان بود ولی پرکارترین و پر اثرترین مردم هم بوده. مفهوم تقوی و تقدس در نزد او این نبود که در مسجد معتکف شود و فقط با خدا رازونیاز کند بلکه رازونیاز توأم با چه اخلاص و با چه عبارات و مضامین، چقدر بلند و چقدر

عمیق و چقدر وسیع. در محراب مسجد و در کنج خانه خلوت رو به خدا نموده و با او رازونیا می کرد ولی یاد خدا او را از یاد مردم و علاقه به مردم باز نمی داشت و کلماتش فقط روبه خدا نبود. با مردم نیز حرف می زد، خطبه های بلند بی انتها و کلمات قصار بسیار رسا، فصیح ترین و رساترین گویندگان بود.

۳- علی گویا بود و خوب هم می گفت ولی فقط گویا نبود. تاریخ، نویسندگان و شاعران و ناطقین بسیاری را سراغ می دهد (دمستن - فردوسی - سعدی - ولتر و غیره) ولی آیا هیچ کدام جز کلام، کار دیگری داشته اند؟ سعدی «أَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِينَ» است اما آیا جز در اسارت رومی ها که ناچار به کار خشت و گلش وا داشتند، یک خشت و آجر روی هم نهاد و ذریه و نسل و کوثری به یادگار گذاشت؟ دمستن ها و روبسپیرها و خطبای اجتماعی و حماسی دیگر بسیار مردم را تحریک به انقلاب و جنگ کردند اما آیا به دست خودشان هم شمشیر و طپانچه ای را به کار بردند؟ قلعه ای را فتح و کسی را اسیر کردند؟ خلاصه، آیا جنگجوی سلحشوری هم بودند؟ مردم دنیا اگر اهل قلم و حرف بودند معمولاً اهل شمشیر و کار نبودند و بالعکس. مثلاً ستارخان بسیار مبارز و شجاع و فداکار بود ولی نطق و بیان نداشت؛ نادرشاه همین طور. ولی علی (ع) آن خطیب بلیغ و گوینده حکیمی بود که در میدان جنگ مصداق واقعی گفته هایش می شد. در کلام و خطاب نظیر نداشت، در شجاعت و شهامت نیز مغلوب کسی نمی شد: جمع اضداد.

۴- علی (ع) سردار سلحشور و پهلوان جنگ آور و به حقیقت شیر بیشه خدا بود. البته غیر از علی (ع) تاریخ نام پهلوانان و سرداران زیادی را ثبت کرده است که در عالم خود و عمل خود ممتاز و مافوق دیگران بودند. اگر شیر خدا نبودند آیتی از آیات خدا بودند. اسکندرها، چنگیزها، رستم های داستان، نادرها، ناپلئون ها و غیره ولی میان این همه نوابغ جنگی، چندتای آنها و کدام یک از آنها، علاوه بر کشورگشایی کشورداری هم بلد بودند و توانستند قاضی زبردست و مدیر مدبری هم باشند؟!

۵- معمولاً و شاید مطلقاً صفت غزا و قضا که کلمات جناس‌اند یعنی یکی ملازم و مظهر شجاعت و دیگری بصیرت و مخصوصاً عدالت است در یک جا و یک مغز جمع نشده و نمی‌شود. این دو صفت و خاصیت دو قطب متقابل صفات بشریت است. تاریخ، کمتر کسی را نشان داده است که طبیعت به بازوی او عضلات فشرده و در دستش تازیانه و شمشیر یا گرز و مسلسل گذارد و برمسند قدرت نشانده باشد و او به شکرانه این قدرت و نعمت، عدل و داد گسترانده باشد. تمام نیرو و توانایش را در اختیار تهی‌دستان، بی‌سلاح‌ها و بی‌زبان‌ها، یعنی مظلومان بگذارد. مگر موارد استثنایی مثلاً برای حضرت داود:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...»^۱

ولی می‌دانید که علی وارث داود و افضل بر او بود.

۶- علی با آن همه قدرت و شجاعت و صلابت که در عالم جماد و ذی‌حیات لازم و ملزوم با سختی و خشونت و نفوذ ناپذیری و درشتی و تأثیر ناپذیری است، روئی چون غنچه لطیف و چون گل شکفته و خندان داشت. قلبی بسیار رئوف و مهربان داشت و از چشمانش مانند جنگ‌آوران خون نمی‌چکید. بلکه به کمترین منظره مظلومیت و محرومیت، اشک از چشمانش روان می‌شد.

داستان پیرزنی را که از ظل ظلم یکی از عمال شکایت آورده بود حتماً شنیده‌اید یا اشک ریختن و گونه به آتش تنور دادن علی را در خانه مادری که پدر فرزندان‌ش را در جنگ صفین از دست داده بود خوانده‌اید. علی در مرگ دوستانش ماتم می‌گرفت، مرثیه می‌خواند و اشک می‌ریخت. سبحان الله! چه جمع اضدادی! صاحب دل و دماغ هر دو بود! غلط گفتم صاحب دل و دماغ و دست هر سه بود.

شما را خسته نکنم و دردسرتان ندهم خلاصه کنم و بگویم همه چیز بود. ولی حیفم می‌آید و شما هم میل دارید بیش از این از صفات و تضادهای وجود علی (ع) گفته شود. به بعضی از آن‌ها باز اشاره می‌کنم.

۱. ص (۳۸) / ۲۶: ای داود، ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن...

۷- علی تنها مردِ محراب و «...أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ»^۱ نبود که یکه و تنها راه رود. با اجتماع بود و در رأس اجتماع هم قرار گرفت. خلیفه مسلمین شد. تنها خلیفه و تنها امیر و رئیس و پادشاهی بود که به انتخاب و اصرار مردم به این مأموریت رفت. سنی، علی(ع) را خلیفه می‌شناسد. شیعه او را امام و وصی رسول. بنابر این می‌توانست «مَالِكُ الرَّقَابِ» و «فَاعِلُ مَا يَشَاءُ» یعنی مستبد مطلق باشد، و کسی بر او خورده نمی‌گرفت. خصوصاً در آن روزگار که زور شنیدن و از سلاطین دعوی خدائی و حق ظلم و ستم و مالکیت و سلب اختیار نمودن را خیلی دیده بودند کما آنکه ابوبکر و عمر و عثمان (که نه از خدا و نه از رسول و نه از جانب مردم، سمت و مأموریتی نداشتند و خود نیز دعوی اصالت و بصیرت نمی‌کردند) با وجود فاصله کمی که از زمان پیغمبر داشتند و چشم‌ها و زبان‌ها خیلی باز بود آنجا و آنچه که دلشان می‌خواست می‌رفتند و می‌کردند و خود را به استناد قعود بر منبر رسول خدا و رعایت مصلحت خلق خدا، به نام حفظ بیضه اسلام و جلوگیری از تفرقه مسلمین در خیلی بدعت‌ها و کشتن‌ها و گردن زدن‌ها و استثناء گذاری‌ها، خلع و نصب‌ها، امساک و بخشش‌ها مجاز دانستند ولی علی(ع) با همه دانایی و اطلاع و انتساب به رسول خدا و مأموریتی که از جانب مردم و پیغمبر (و به عقیده ما و خودش از طرف خدا) داشت دموکرات‌ترین رؤسا و زمامداران دموکرات دنیا بود:

به زور بیعت نگرفت؛

به مخالفین سختگیری نکرد و آن‌ها را از مقرری محروم نساخت؛

بلکه، حق صحبت و تبلیغ و کلام و ابراز مخالفت به آنها داد.

فقط آنجا جلوی آنها می‌ایستاد که می‌خواستند دست به ناموس و جان مسلمان‌ها دراز کنند. در آنجا هم اول اتمام حجت و حرف و برهان و نصیحت بود بعد شمشیر آنها در مقام دفاع و جواب.

پس از پیروزی نیز مدارا می‌کرد و انتقام در کار نبود.

برای قشون‌کشی‌ها فرمان «حکم می‌کنم» یا دستور انضباط کورکورانه صادر نمی‌نمود. بلکه در مسجد خدا روبه‌روی مردم روی منبر می‌رفت. به گزارش و تجزیه

۱. ص (۳۸) / ۴۵: ... آن مردان قدرتمند با بصیرت.

و تحلیل قضایا و بحث و انتقاد می‌پرداخت و آن وقت دعوت به جنگ می‌کرد. جنگ هم که پیش می‌آمد دموکراسی و مشورت و تبعیت از رأی اکثریت را تا آنجا رعایت کرد که در جنگ صفین با وجود پیروز بودن و با وجود علم و اطلاعی که به خدعه عمرو عاص و معاویه داشت و با وجود ابلاغ و اتمام حجتی که به لشکریان نمود و آن‌ها را از عاقبت وخیم حکمیت آگاه کرد. علم امامتش را فدای وظیفه مباشرت و نمایندگی مردم یعنی حکومت مردم بر مردم نمود. علی‌رغم رای خود تن به رأی اکثریت و امر حکمیت داد!

باز ببینید چه تضادی! چه سلطه و چه ظرفیتی!

۸- دوران خلافت و امارت و حکومتش را می‌دانید. اما علی(ع) فقط سردار سلحشور میدان کارزار و مسندنشین بر کرسی قضاوت و حکومت نبود. شاید امتحان سخت‌تر و بزرگ‌تر خود را در آن ۲۵ سال خانه‌نشینی و محرومیت داد. چه مصیبتی! چه داغ دلی! نه برای او، بلکه برای هر مسلمان و هر انسان که چنین فردی با چنان صلاحیت و حقی، دست بسته و زبان بسته، خانه‌نشین شود.

علی که در جنگ تنها سردار و فرمانده نبود بلکه سرباز فرمان بر هم بود و وقتی محروم از حق مسلم و رهبری مسلمین گردید بهترین فرد با انضباط اجتماع و صدیق‌ترین مشاور و همکار خلفا شد.

در همین خصوصیت و خصلت، آیا در دنیا نظیری و در تاریخ احزاب و حکومت‌های دموکراسی شبیهی برای علی(ع) می‌توانید پیدا کنید؟

چه مصیبت‌ها که آنها به سرش آوردند و او با وجود خاری که در چشم و استخوانی که در گلو داشت، چه صبر و پایداری نشان داد! علی دریایی است، دریائی که یک روز متلاطم و کوه شکن می‌شد و یک روز آرام. دریای سکوت و صبر! چه عظمتی!

بس است. به دریا که رسیدیم چشممان به انتها و به قعرش نمی‌رسد. وحشت و اعجاب ما را فرا می‌گیرد! دیگر از تضادها و صفات مخالفش نگوییم. اصلاً غلط گفتم، جمع اضداد نبود جمع صفات و جامع کمالات بود.

یا علی، آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری!

صفات او هر جزئی از هر فرد شاخص دیگر تاریخ کاملتر و مجموعه اش بی همتا و بی نظیر بود.

او استثناء و اعجاز نبود. ما که فاقد و قاصریم در صحنه خلقت نمونه های خلاف و انحراف و نقص هستیم. نمونه بشریت و انسانیت هم او بود! علی ساخته و پرداخته یدالله بود. قدرت خدا و وجود خدا را به او باید شناخت. به قول شهریار:

«به علی شناختم من، به خدا قسم خدا را».

این وجود جامع کامل، این مرد اعلی، این نمونه کمال بشریت، پیشوای مقتدای ما است اگر بهتر از او را به ما سراغ دادید ما به دین و آئین او در خواهیم آمد. آیا همین وجود و گرویدن و تبعیت او از اسلام و وفاداری و فداکاری او بهترین دلیل صداقت اسلام و عظمت و حقانیتش نیست؟

هر وقت ما در فهم و رشد و تشخیص به پای علی (ع) رسیدیم، حق خواهیم داشت مسلکی و دینی غیر از دین علی انتخاب کنیم. اسلام آوردن علی (ع) خود دلیل حقانیت اسلام است.

* * *

اما آیا علی (ع) اسلام آورد؟ یا اسلام علی را آورد؟! در چه سنی علی (ع) مسلمان و شیفته و پیرو آقا و سرور و استادش محمد (ص) شد؟

آیا او خود را شاگرد مکتب اسلام می داند؟ یا معلم و مبتکر اسلام؟ از گفته هایش که فرمود: «أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدِ مُحَمَّدٍ»^۱ نپرسیم و از پیغمبر و اطرافیانش نیز سؤال نکنیم. کردار و آثارش را بنگریم. علی (ع) که مسلماً صاحب استعداد و مایه و وراثت و سلامت و به عقیده ما شیعه ها عصمت (یا لا اقل مبانی عصمت) بود از ابتدا علی نبود. او در کودکی و بچگی خداپرست و مسلمان شد. با رسول خدا و با نمو اسلام، نمو کرده و پیش

۱. روایتی از حضرت علی (ع): من (شاگرد کوچکی) از شاگردان محمد (ص) هستم.

رفت. به آیات قرآن و به تربیت اسلام، تربیت شد و خصوصاً به تمرین‌های اسلام کسب ملکات و کمالات کرد و سراسر وجودش را صرف و وقف اسلام کرد. آخر سر هم فدای اسلام و حق شد.

پیغمبر در باره‌اش فرمود:

«الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ»^۱

علی ساخته و پرداخته اسلام بود. اگر چنین نبود و آن نیرو و دانش و کمال و قدرت و صفات از خود او بود، برای نفع او هم صرف می‌شد، ۲۵ سال خانه‌نشین نمی‌شد. او هم مثل خیلی از شجاعان بزرگی که اسلام در صدر اول پرورش داد و یا در استخدام گرفت از قبیل: خالد بن ولید، طلحه، زبیر و دیگران، سرفلی صحابگی و دست به شمشیری را مطالبه می‌کرد و به ستیزه برمی‌خاست.

برای این که بهتر بدانیم آیا علی اسلام را آورد یا اسلام علی را دو منظره از زندگی او را یکی در مقابل خود و دنیا و دیگر در مقابل اسلام و خدا تماشا می‌کنیم. در سر سفره دستش از شکستن نان خشک عاجز بود. ولی در گیراگیر گرفتاری‌های اسلام و با وجود ضعف تغذیه و فقد اسلحه، در قلعه خیبر را می‌شکند! آن، ایمان و اعتقاد و عشق به خدا بود که به او نیرو می‌داد (این هم باز جمع اضداد و جامعیت صفات).

حریف را که به زمین می‌زند و بر سینه‌اش می‌نشیند، وقتی آب دهان به روی علی (ع) می‌اندازد، علی (ع) از کشتن او دست نگاه می‌دارد و پس از فرو نشستن آتش خشم و فقط برای خدا و رضای او اقدام به قتل مشرکِ ظالمِ مفسد می‌نماید!

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...»^۲

علی (ع) سرباز مزدوری نبود که زورش را به قشونی فروخته باشد. از خانه و کشور خود، زور به عنوان سرمایه، برای تجارت دنیا نیاورده بود بلکه در میدان جنگ و در محراب عبادت کسب قدرت و بصیرت می‌کرد. برای درآوردن چوبه تیر از پای او می‌بایست به نماز به ایستد و غرق در خدا شود!

او اگر آن گذشت و خدمت و فداکاری را می‌کرد برای محبت خدا بود:

«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَنَّا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا»^۱

۱. حدیث نبوی: حق با علی است و علی با حق است.

۲. بقره (۲) / ۲۰۷: از میان مردم کسی است که برای رضای خدا جانث را نثار می‌کند..

اسلام علی را آورد! فرزند خدا و مظهر قدرت خدا بود. شخصیت علی شاهد حقیقت و عظمت و خلاقیت اسلام است.

* * *

خدایا دین خود اسلام را بر ما نیز ارزانی بدار و آن را بر ما آن طور که هست به شناسان. از آن دریای بی پایان فضل و کرامت به طفیل وجود علی و به نوری از انوار علی که پرتوی از کوکب درّی مبارک ذات تو است ما را نیز مؤمن و بینا و از بندگان خودت بگردان.

* * *

ما قدرت و کرم تو را به علی شناختیم و می خواهیم پا در جای پای علی بگذاریم «ز علی شناختم من به خدا قسم خدا را» راه اسلام را هم به علی باید بشناسیم: اسلام دین فرد و جزء نیست. دین اجتماع و جمع است. واحدی است جمع ولایتجزی و پیکری است کامل دارای اعضاء و جوارح مختلف. همه این اعضاء و اعمال باید بجا و منظم و مؤثر باشند تا شخص بتواند دعوی شخصیت و حیات بنماید. چشم بی گوش، دل بی دماغ، زبان بی دست، دهان بی پا آدم نمی شود و فایده ندارد.

علی جامع بود. اسلام هم جامع است. او هم مرد خدا بود و هم خلق خدا و دنیا. قرآن دان و قرآن خوان و بلکه ناطق بود مع ذلک مانند عمر و خیلی از مقدسین نمی گفت حسبنا کتاب الله. یعنی به علم و دانش (نه به عنوان امر جدا و خارج) توجه و علاقه وافر داشت:

«مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ.»^۲

اصلاً اسلام شهر و دنیای علم باید باشد:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأُهَا.»^۱

۱. انسان (۷۶) / ۹: جز این نیست که شما را برای خدا اطعام می کنیم و از شما نه پاداشی می خواهیم و نه سپاسی.

۲. نهج البلاغه / حکمت ۱۴۷، بند ۵: شناخت دانش دینی است که باید به آن گردن نهاد.

ما بی سوادها حق اظهار اسلامیت نداریم. از در علم وارد نشده‌ایم. اگر مسلمان پیرو علی هستیم باید بدانیم که خلوت کردن از یک طرف و عبادت و رازونیز کردن با خدا و یا تبلیغ دین خدا از طرف دیگر هیچ یک منافات با وارد شدن در اجتماع و بازار اجتماع و مانند علی آبیاری و زراعت و چاه کنی و زره‌بافی و خلاصه نان درآوردن و کار کردن ندارد.

معرفین علی و مریان مکتب علی تنها به منبر و یا مدرسه نمی‌روند، چرا سرباز فداکار و افسر فرمانده نباشند؟

چرا از حکومت و سیاست و دخالت در امور اجتماعی و اصلاح حال و تأمین سعادت مردم کناره‌گیری کنند؟

اسلام جامعی است کامل، شامل «دین- علم- جمعیت- اخلاق و صفا- کار و کسب- جنگ- صبر- عدالت و احسان- اعراض از دنیا- ایمان- تقوی و عمل».

معروف است (شیعه می‌گویند و بسیاری از علما و روایت اهل سنت نیز گفته‌اند و قبول دارند) که آیه شریفه:

«... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...»^۲

در روز عید غدیر به مناسبت معرفی علی و ولایت علی نازل شد.

همین طور است: کمال دین همان است که علی مظهرش بود و نعمت خدا وقتی بر بندگانش و بر امت مسلمان تمام می‌شود که چون علی افراد آن‌ها و مجموعه آن‌ها دست به تمام شئون و امور حیات بزنند.

در این صورت (و فقط در این صورت) است که خداوند از اسلام ما راضی خواهد شد. شاید معنی ولایت همین باشد!...

پایان

۱. حدیث نبوی: من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.

۲. مائده (۵) / ۳: ... امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم...

درس دینداری

درس دینداری*

مقدمه

از لطیفه‌هایی که رادیو ایران در یکی از روزهای بهمن ماه سال هزار و سیصد و چهل و چهار پخش می‌کرد، یکی این بود که: سرنشین یکی از کشتی‌های فضاپیما، پس از بازگشت به زمین، با رئیس کشورش ملاقات کرد، و چون این رئیس در باره وجود خدایی در آن بلندی‌های آسمان از او جویا شد، در جوابش گفت که چیزی دستگیرش شده است و آن رئیس از وی خواست که صدای این مطلب را بلند نکند و در آن باره با کسی چیزی نگوید. سپس فضا پیما با یکی از سردمداران دینی ملاقات کرد و در جواب سؤال مشابهی، به وی گفت که آن بالاها از وجود خدا خبری نبوده است. این آقای رئیس دینی هم از وی خواستار شد که در این باره به کسی چیزی نگوید و راز را سربسته پیش خود نگاهدارد.

خدایی که در بالای آسمان‌ها دنبال وی بگردند، نمی‌تواند جز این باشد که گاهی مورد انکار مصلحتی رئیس کشوری و زمانی مورد تأیید مصلحتی خلیفه کلیسای همان کشور قرار گیرد.

آنکه خالق همه چیز و همه جاست، ناچار نه چیز است و نه جایی دارد. هر گونه کوششی برای اثبات چیز بودن (یا نه چیز بودن) و جا داشتن (یا نداشتن) او کار

* این اثر حاصل تقریرات سال ۱۳۴۰ در دانشسرای تربیت معلم تعلیمات دینی است که تدوین یافته و به صورت نشریه دانشسرای تعلیمات دینی در قطع جیبی توسط شرکت سهامی انتشار در مردادماه ۱۳۴۶ منتشر شده است. متن حاضر با استفاده از چاپ چهارم کتاب که با شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۵۰/۲/۱۶ در دفتر کتابخانه ملی به ثبت رسیده است و بااصلاحات و اضافات محدودی که توسط مؤلف در آن به عمل آمده است، با مختصری ویرایش تقدیم می‌شود.

بیهوده و دور از منطق و احمقانه است. از همین جاست که هر تلاشی برای اثبات وجود آفریدگار جهان، از طریق الفاظ و آزمایش‌های مادی و معنوی بشری، بی‌نتیجه می‌ماند. یا اگر برای تسکین الجام گروهی سودمند باشد، راه را برای انکار و اعتراض گروه دیگری هموار می‌سازد.

آنچه می‌اندیشیم و بر زبان می‌آوریم، ولو اینکه به ژرفترین مطالب و مسائل ذهنی و ظاهراً دور از امور مادی مربوط باشد، ناچار از طریقی به محسوسات و مادیات بستگی دارد. پس چگونه ممکن است که با ابزار لفظ و کلام و استدلال به اینکه خدا چیست و کجاست و هست یا نیست و چگونه است، پی ببریم و آن را برای دیگران بازگو کنیم؟

هر چه در این باره بگوییم، جز تأییدی بر خدایی آفریده ذهن خود ما و به صورت خود ما نیست؛ و آن البته خدا نیست.

در آزمایش‌های علمی، برای اثبات وجود عاملی در یک پیشامد یا اندازه تأثیر آن، چنان می‌کنند که همه عوامل ممکن دیگر ثابت بماند و این یکی را حذف می‌کنند یا اندازه آن را تغییر می‌دهند تا معلوم شود که آیا در آن پیشامد تأثیر دارد یا نه؛ و اگر دارد، تغییر آن به چه نسبت در آن پیشامد مؤثر است. مثلاً از همین طریق دریافته‌اند که گرمایی که در یک مقاومت برقی تولید می‌شود، با زمان و مقاومت متناسب است. ولی از لحاظ شدت جریان، این تناسب با مجذور شدت است، نه با خود شدت.

اگر بناست که خدا هم به صورت آزمایشگاهی اثبات شود، یا چگونگی تأثیر او در کار جهان شناخته شود، لازم است که نخست وسیله‌ای پیدا کنیم که این عامل، یعنی خدا را از آزمایشها حذف کنیم و آنگاه به تجربه پردازیم و در نتیجه بگوییم آیا خدایی هست یا نیست و اگر هست، اندازه تأثیر او در کار جهان چند است.

خدا زمینه هستی جهان، و به تعبیر قرآن، نور آسمانها و زمین است. اگر این نور و زمینه حذف شود، جهانی بر جای نمی‌ماند تا در آن تجربه‌ای صورت گیرد و چون خدا خالق همه عوامل و عناصر آزمایش‌هاست، حذف وی امکان ناپذیر است. به همین جهت باید اندیشه اثبات وجود خدا را از طریق تجربه علمی از سر بیرون کنیم. چنین است که دینداری، یعنی اعتقاد به خدای یگانه‌ای که تنها مؤثر در جهان و کار جهان است، در زبان قرآن به فطرت و خاصیت نهادی آدمی تعریف شده؛ یعنی

کیفیتی است که نمی‌تواند از آدمی جدا باشد. در بیشتر جاهای قرآن، مرکز این اعتراف به خدا و یگانگی او به نام «قلب» معرفی شده و از اینکه عقل و استدلال وسیله شناسایی او باشد، سخنی نرفته است. بدیهی است که این «قلب» خود تعبیری است و مقصود از آن جسم گلابی شکلی که مرکز گردش خون در بدن است، نیست. بلکه آن جنبه از وجود آدمی است که بی‌گفت و شنید و بی‌واسطه و اعتراض و رد اعتراض، به حقیقت خداوندی معترف است و همان است که انسانیت و صفا و پاکیزگی آدمی را می‌سازد.

بی‌شک آنان که منکر خدا می‌شوند، منکر آن خدایانی هستند که آفریده بشری است و دستاویز گروه‌های گوناگونی از مردم می‌شود، تا در پرتو آن، تسلط ناروای خود را بر دیگران محفوظ نگاه دارند و البته انکار و مبارزه با این گونه خدایان ساختگی، خود وظیفه است و جزئی از اعتراف به خدای یگانه به شمار می‌رود.

روزی از یکی از این گونه منکران پرسیدم که حالا که خدا را قبول نداری، پس دلیل اینکه آدم خوبی هستی و به حق کسی تجاوز نمی‌کنی چیست؟ او در جوابم گفت که من از لحاظ اخلاق ایدآلیست هستم؛ به این معنی که به نیک بودن نیکی اعتقاد دارم. از این سخن خود بوی خدا پرستی برمی‌خیزد، منتها آن دوست من که دینداری را با هزار زشتی دینهای ساختگی آزموده بود، چنان ترجیح می‌داد که منکر خدا باشد؛ ولی چون فطرتی پاکیزه داشت، این خدای مورد انکار خویش را به صورتی دیگر قبول می‌کرد.

عبارت عربی «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ»، یعنی «دینی چون دین پیر زنان داشته باشید» معروف است، و من درست نمی‌دانم که روایت است یا کلام مرد حکیمی. در باره آن چنین می‌گویند:

روزی از پیرزنی که با چرخ نخریسی مشغول رشتن نخ بود، پرسیدند: که دلیل تو بر وجود خدا چیست؟

او دست از چرخ کشید و گفت: به این دلیل.

یعنی چرخ به این کوچکی گرداننده‌ای می‌خواهد؛ پس چگونه ممکن است که جهان به این بزرگی گرداننده‌ای نداشته باشد.

فطرت و دین فطری همین است و آنگاه که بخواهند صدور این جهان مادی را از خدایی که خارج از ماده و نه ماده است، با عقل و استدلال و فلسفه اثبات کنند،

ناچار از آن می‌شوند که مثلاً به عقل اول و عقل دوم تا عقل دهم متوسل شوند و چیزهایی بیافند که چیزهای دیگری در مقابل آنها قابل بافتن است و نتیجه همه آن بافته‌ها جز گیجی و سرگردانی نباشد.

این عقول عَشْرَه بر پایه افلاک قدیمی بنا شده و آن روز که تصور افلاک به آن صورت قدیمی بی‌پایه شد، همه این استدلالها یکباره فرو ریخت و جز مثنی الفاظ برای بازماندگان برجای نماند که پیوسته مایه ناراحتی اندیشه‌ها و انحراف از فطرت پاک و پاکیزه بوده و خواهد بود.

جواب آن پیرزن ظاهراً همان دست از چرخ کشیدن بوده و این خود تمثیلی است بی‌استدلال؛ و آنچه در چند سطر پیش از این به عنوان تفسیر این جواب نوشتیم، از خود نویسنده است و این استدلال است و روانیست.

اگر بنا شود به عنوان استدلال گفته شود که هر مصنوعی صانعی دارد، پس عالم هم صانعی دارد، با روح جدلی منطقی، در جواب می‌توان گفت که هر مصنوعی - جز جهان - صانعی دارد. چون این قضیه کلی که «هر مصنوعی صانعی دارد» نتیجه آزمایشهای آدمی در همه مصنوعات بشری و پیدا است که جهان از آن جهت آفریدگاری دارد که آفریده است (نه مصنوع)، و ما که آفریده هستیم، خود با فطرت آفریدگی خویش، پیش از آنکه رنگ استدلال گرفته باشد، به آن معترفیم و هیچ راهی برای اقرار گرفتن به توحید از شخص ظاهراً منکری که بیش از ما از الفاظ و بازی کردن با آنها برای استدلال آگاهی دارد، نداریم.

دین راه درست زندگی است و اگر اجتماعی بر این راه برود، بهانه‌ای برای انحراف مردمان از این راه راست باقی نمی‌ماند و همگان خود به خود دیندار می‌شوند و نمی‌توانند جز از راه دین بروند.

اگر در اجتماعی بنابر آن باشد که هر چه اصل دین است؛ یعنی اقرار به وحدانیت خدا و تنها مؤثر بودن او در کار جهان و ایمان به روز دیگر، عنوان فرع پیدا کند و آداب و تشریفات دینی جای اصول را بگیرد و در معارضه با اصول، این تشریفات تقدم پیدا کند، نمی‌توان گفت بر آن جامعه دین حکومت می‌کند.

صاحب‌دل دینداری که گاهگاه در رادیو سخنرانی‌های دینی می‌کند، یک بار گفت که «اصل مالکیت چنان غلبه کرده است که جای اصل توحید را گرفته است». مالکیتی که با توحید معارضه کند، مالکیت مالی است که از راه حرام به دست آمده

و پیداست که چنین مالی حرمتی ندارد و اطلاق مالکیت نسبت به آن به هیچ وجه درست نیست.

* * *

بسیاری از نادانی‌ها و خرافه‌ها که آشکارا با روح دین حنیف مغایر است، از راه‌های گوناگون وارد معتقدات به اصطلاح دینی مردم شده و ریشه دوانیده و در کتاب‌های معتبر به عنوان نقل گفته‌ای و در کتاب‌های غیر معتبر به عنوان زمینه اصلی معتبری درآمده و بر زبان‌ها افتاده و حکم حقایقی را پیدا کرده است. این قبیل مسائل، اگر مثلاً به امور طبیعی مربوط می‌شود، مأخوذ از علم کهنه‌ای است که شاید از عمر آن هزاران سال می‌گذرد. علم جدید بسیاری از توجیهاات علمی کهنه را، بی‌آنکه جای شبهه و تردیدی باشد، از قوت و قدرت انداخته و بی‌پایگی آنها را ثابت کرده است.

این گونه سخنان را که هیچ ربطی به دین ندارد، به نام دین به خورد جوانانی دادن که درس حسابی می‌خوانند و از بسیاری جهات دانش ایشان بر ارسطو و افلاطون و حکیمان دیگر فزونی دارد، جز آنکه آنان را از راه دین منحرف کند، نتیجه‌ای ندارد.

بحث در باره دین در زمان حاضر، بدان صورت که با شیوه و اندازه دانش امروزی جهان متناسب باشد، کاری است که دیگر با خواندن صرف و نحو و نظایر آنها درست نمی‌شود.

افلاطون و ارسطو و بوعلی و خواجه چه گفته‌اند، دیگر کافی نیست. باید دید که راسل و اینشتاین و هایزنبرگ و برگسون و دیگران در زمان حاضر چه می‌گویند. نسل حاضر با آموختن فیزیک و شیمی و ریاضیات جدید، سخنان این طبقه از دانشمندان را فهم می‌کند و افلاک بطلمیوس را جز به عنوان کوششی برای بیان ظواهر حرکات فلکی در دوره‌های نادان تر بودن بشر قبول ندارد. اکنون سخن از جهان در حال گسترش است و فهم این سخن با علوم کهنه میسر نیست. مبلغان دینی و جوانان ما سخنان یکدیگر را فهم نمی‌کنند و نتیجه آن می‌شود که آن دسته، این دسته را منحرف و بی‌دین بدانند و این دسته، آن دسته را خرافی و نادان و از مرحله پرت!

کتاب «درس دینداری» که اکنون شرکت انتشار توفیق انتشار آن را یافته، به قلم مردی نوشته شده که از دانش جدید به اندازه کافی برخوردار است و دین را نیکو شناخته و بر راه آن می‌رود و آن اندازه که باید، می‌تواند قرآن را بخواند و معانی آن را دریابد.

چنین نویسنده‌ای می‌داند که برای نسل سرگردان، از لحاظ دینداری معاصر چگونه سخن بگوید و چگونه تارهای فطرت را به ارتعاش درآورد و زنگی را که بر دل‌های جوانان، در نتیجه اوضاع و احوال میراثی پیران گرفته است، بزدايد و آنان را به دین پاک اسلام رهبری کند.

البته این کافی نیست و خود طلعه‌ای است. از این گونه کتاب‌ها باید فراوان نوشته شود تا رفته رفته غباری که با نادانی‌ها و خودخواهی‌های مترکم قرون، چهره درخشان حقیقت اسلامی را پوشانیده، برداشته شود و پس از آن همه فتوحات عظیم آغاز اسلام، فتح تازه‌ای پیش آید و مردمان گروه گروه به دین خدا درآیند. ناگزیر چنین بوده و چنین نیز خواهد بود.

تهران، اسفند ماه ۱۳۴۴

احمد آرام

احتیاج به دین

بعضی‌ها می‌گویند دین ساخته و پرداخته آخوندها و کشیش‌ها برای سواری بر مردم و دوشیدن عوام است.

برخی دیگر آن را خواسته و تأیید شده از طرف سیاست‌های استعماری به منظور نگاهداری ملت‌های زیر استثمار در جهالت و عقب‌افتادگی می‌دانند.

در اینکه از معتقدات و علایق دینی مردم و از خرافاتی که احیاناً با آن آمیخته می‌شود، بهره‌هایی نصیب صاحبان مشاغل مذهبی می‌گردد و سیاست‌های استعماری و استبدادی با تزویر و تظاهر، از احساسات و تعصب توده‌ها سوء استفاده‌هایی می‌نمایند، حرفی نیست. ولی ادعای فوق عیناً مانند این است که بگویند خانه و لباس را معمارها و خیاط‌ها به خاطر اعاشه خودشان اختراع نموده و بر مردم تحمیل کرده‌اند.

استفاده مشروع یا غیر مشروع یک صنف یا طبقاتی از جامعه از یک متاع مورد استقبال عامه، دلیل بر ساختگی بودن بازار گرم آن متاع و عدم ضرورت نمی‌شود. هر کالای مورد نیاز، اعم از مادی و معنوی یا جنسی و عملی و فکری، وجود افراد یا اصنافی را که وقت و فکر و نیروی خود را به تدارک و توزیع آن بگمارند، ایجاب می‌نماید. به فرض که سوء نیت و سوء استفاده‌هایی هم در کار باشد، هیچ‌گاه جمع شدن مگس به دور کوزه عسل، سلب شیرینی و ارزش از عسل پاک نمی‌نماید.

البته دین و معتقدات و علایق مذهبی کالای بازاری نیست و اگر وسیله ارتزاق گردد، اثر و خلوص خود را از دست می‌دهد. از نظر شرعی نیز دریافت اجرت در برابر وظایف دینی و آنچه برای خدا باید باشد، حرام است.

دینداری و پرستش یکی از طبیعی‌ترین، ضروری‌ترین و عالی‌ترین لوازم انسانیت است.

البته در این میان نظر به آیین اسلام و به طور کلی به ادیان توحیدی نداریم. مراد ما از دین و پرستش، مفهوم کلی و معنای اعم آن است: پیروی و دل‌بستگی نسبت به یک موجود یا معنای مافوق که جنبه محبوب یا معشوق را برای شخص تا سرحد پرستش و معبود بودن پیدا کرده و برای خانواده یا قوم و ملتی مشترک باشد. اگر مسئله را با چنین دید وسیع که شامل مذهب‌های مختلف و حتی مسلک‌های فلسفی و اجتماعی می‌شود، در نظر بگیریم، صحت دعوی فوق کاملاً روشن خواهد بود؛ زیرا:

۱- از نظر تاریخی هیچ‌گاه اجتماع بشر بدون دین یا مسلک نبوده است. اولین تصاویری که بر صفحات قدیم‌ترین تاریخ بشریت به چشم می‌خورد و از نقاشی بر دیوارهای غارها یا از مجسمه‌های زیر خاک برداشته شده، شکل و هیكل خدایان است.

وقتی چیزی قدیمی شد و در تمام ادوار و امکانه همراه انسان بود، معلوم می‌شود مثل دست و زبان و خوراک و اندیشه جزو لوازم طبیعی انسان می‌باشد، نه تصادفی و اختصاصی یا تحمیلی.

امروز هم ملتها و سیاستهایی که داعیه ضدخدایی دارند، به جای مذهب، پایبند مسلک شده‌اند و بی‌بند و بار نیستند.

۲- از نظر ساختمان طبیعی می‌دانیم که انسان یک اختلاف اساسی با حیوان دارد. حیوانات تحت فرمان غریزه و بدون آنکه به مدرسه بروند و تعلیم و تمرین‌های خاص بگیرند، از کوچکی و گاهی اوقات بلافاصله پس از ولادت، آنچه برایشان لازم و ممکن باشد، می‌شناسند و انجام می‌دهند و پیرامون آنچه برایشان زیان‌آور است، نمی‌گردند.

ملاحظه کرده‌اید که جوجه اردک به طرف آب می‌رود و شنا می‌کند؛ زنبور عسل با نهایت ظرافت و استادی حجره‌های مسدود می‌سازد و می‌داند از چه گل‌هایی مواد لازم را جمع‌آوری و چگونه در جامعه کند و انجام وظیفه نماید. هر حیوان در فصل مناسب جفتگیری کرده، قبلاً برای نوزاد خود لانه می‌سازد یا در

محلی که محیط مساعد و خوراک لازم برای آن وجود خواهد داشت، تخم می‌ریزد.

طبیعت، حیوانات را برای زندگی کاملاً مجهز کرده است و آنها را در چارچوب معین و در خط مشخصی محدود ساخته است. حیوانات در حقیقت طبق ترتیبی که خلقت برای آنها ساخته و پرداخته است، محصور و «مجبور» می‌باشند.

اما انسان این طور نیست. نه تجهیزات کامل درستی دارد و نه تشخیص خیر و شر را می‌دهد. بچه انسان اگر مواظبش نباشند، در حوض می‌افتند؛ از ایوان پرت می‌شود؛ دست به آتش و آب جوش می‌زند و خود را می‌سوزاند. در صورتی که از بچه حیوان چنین بی‌احتیاطی‌ها و نفهمی‌ها سر نمی‌زند.

وقتی هم که آدمیزاد به سن بلوغ و بزرگی رسید، باز نفهمیده و فهمیده مرتکب هزار اشتباه و گناه می‌شود. اگر معلم و مربی نداشته باشد، از نان درآوردن که نظیر دانه یافتن و طعمه شکار کردن حیوانات است نیز عاجز می‌ماند...

انسان در عالم مقایسه با حیوان، ناتوان و نادان و حیران است. به عبارت دیگر برخلاف حیوان که «مجبور» می‌باشد، «مختار» است. طبیعت ما را به طرف معینی نمی‌راند و به کار مشخصی وادار نمی‌کند؛ افسار ما را رها کرده و به «اختیار» خودمان گذارده است.

بنابراین ما از گهواره تا گور محتاج به مراقبت و تربیت و هدایت هستیم. در زندگی دستورالعمل و مسیر و مقصد لازم داریم. بدون دستورالعمل و بدون تعیین راه و مقصود، دچار سرگردانی و گمراهی می‌شویم و به پرتگاه می‌افتیم.

این دستورالعمل و مسیر و مقصد که تکلیف کلی زندگی و سرنوشت ما را معین می‌کند، همان است که نامش را مذهب یا مسلک می‌گذاریم و در کلمه عمومی «دین» جا می‌دهیم؛ خواه دین درست یا نادرست.

در هر حال انسان ناتوان نادان حیران احتیاج به چیزی و دینی دارد که در تاریکی و ترس دنیای سراسر ابهام و خطر، دستش را بگیرد و چراغی فرا راهش نگاه دارد. بشر بدون دین، مرغ بی‌پر و بال و شیر بی‌چشم و چنگال است. پس دین برای انسان از طبیعی‌ترین ضروریات است.

۳- از نظر فردی، ایمان به خالق و نگهبان، به شخص تکیه‌گاه مطمئن و امید و نشاط می‌دهد. زندگی در سایه اعتماد و عشق، عمق و ارزش و لطف پیدا می‌کند.

آدم خداپرست و عاشق حتی در سخت‌ترین پیشامدها مأیوس نمی‌شود و آماده مشکلترین کارهاست. چون فکر می‌کند در راه راست به سوی سعادت و معبود پیش می‌رود. رنج برای او ثواب و لذت است و سراسر زندگی، سرگرمی و نشاط. بنا بر این دینداری از نظر فردی عامل سلامتی و آرامش و شوق است. مضافاً به اینکه با جلوگیری از آلودگی‌ها و افراط‌ها و تجاوزها، کمک فوق‌العاده‌ای به حراست و قدرت شخص می‌نماید.

۴- از نظر اجتماعی، علاوه بر آنکه افراد هر کدام از مزایای فوق‌الذکر بهره‌مند می‌شوند، وجود عقیده و هدف مشترک در یک جامعه و عهد و قیودی که لازمه ادیان است:

اولاً، اجازه و امکان همگامی و همکاری می‌دهد. ثانیاً، «امنیت» که بعد از سلامتی بزرگ‌ترین نعمت است، فراهم می‌شود. معلوم است که یک اجتماع متشکلت، با عقاید متفرق متضاد و منافع مخالف که محروم از اعتماد و امنیت باشد، اصلاً نمی‌تواند قرار و دوام پیدا کند. دینداری سنگ اول بنای اجتماع است. اگر دین در دنیا نبود، انسان‌ها از دست یکدیگر می‌گریختند و مجبور بودند تک و تنها در بیابان و جنگل، طعمه درندگان و کشته سرما و گرما باشند. بدون دین اجتماع و تمدن به وجود نمی‌آمد.

۵- از نظر عملی، یعنی تحولات و جنبش‌ها و حرکاتی که اقوام و ملت‌ها انجام داده‌اند و شاهکارهای تاریخ را به وجود آورده‌اند، می‌بینیم هر زمان که شخص نابغه و رهبر یا ملتی به جنبش درآمده و زنجیر اسارت و پرده جهالتی پاره گردیده و گام بلندی برداشته شده است، در سایه دین یا مرام‌های بزرگ فکری بوده است؛ خواه به صورت رسالت پیغمبران و قیامهای پیروان آنها و خواه به صورت نهضت‌های ملی و اجتماعی که مقارن و معلول تحولات عقیدتی و ایدئولوژی‌ها بوده است.

پس به طور خلاصه قدمت تاریخی، احتیاج طبیعی و ضرورت فردی و اجتماعی دین قابل انکار نیست. دین به هیچ وجه ساخته و پرداخته یک طبقه از اجتماع و خواسته سیاست‌های خاصی نبوده، پدیده این قرن یا تنها از خصایل شرق نیز نمی‌باشد.

* * *

مسئله‌ای که پیش می‌آید و ایرادی که عنوان می‌کنند، این است که اگر دینداری در گذشته یک امر طبیعی و مفید و ضروری بوده است، حالا دیگر با پیشرفت تمدن و بسط تربیت و با روشن شدن افکار و تسلط حکومتها، لزوم چندانی ندارد و اگر لازم باشد، تنها در دهات و برای بیسوادان است.

درست است که اجتماعات متمدن امروزی کمتر از سابق پایبند تشریفات مذهبی و مقید به ادیان هستند و آداب و مقررات جوامع تا حدود زیادی جای احکام شرعی را گرفته و برای افراد به لحاظ برنامه زندگی و روابط فیما بین و وظایف نسبت به جسم و محیط، تعیین تکلیف می‌نماید، حالیه ممکن است اشخاصی به دنیا بیایند، زندگی کنند و به پیری برسند، بیکاره و بیچاره و سرگردان هم نباشند، ولی اسم خدا و دین هم به گوششان نخورد.

در سطح و مقیاس فردی و برای احتیاجات مادی و فردی زندگی شاید همین طور باشد. امروزه در ذهن کسان زیادی احتیاج چندانی نسبت به عقیده و ایمان مذهبی حس نمی‌شود؛ اما صرف نظر از اینکه افکار و علاقه‌های ملی و مسلک‌های اجتماعی نیز که چنین تصور بی‌نیازی و احیاناً مخالفت‌ها را پیش آورده است، خود دینی هستند و ما در این درس و چند درس بعد، مسئله را به طور کلی مطرح کرده، اصراری روی اسلام یا خداپرستی نداریم. ولی مع ذلک دو نکته اساسی ذیل قابل توجه است و جواب آن ایراد را می‌دهد:

۱- اگر دیده می‌شود که افراد غیرمتدین یا افراد متدین به عوامل غیر مذهبی، دارای شرافت ذاتی و ارزش‌های اخلاقی بوده، از خیانت خودداری می‌کنند، حتی دست به خدمت و فداکاری می‌زنند و از خود گذشت‌هایی بروز می‌دهند، چنین حالات و کیفیات، به طوری که خود نیز معرف و معترف هستند، ناشی از عواطف و احساسات درونی آنهاست که در اثر ارث یا تربیت ممتد قوت گرفته است و بنا به اظهارشان نمی‌توانند از آن جدا شوند و مخالفت کنند. آنها وجداناً و ذاتاً عاشق شرافت یا فداکاری و خدمتند.

صرف نظر از اینکه ادعا یا تصور این اشخاص تا چه حد می‌تواند مقرون به حقیقت و عمومیت بوده و محاسن منتسب به آنها خالی از غلو و تظاهر یا مصلحت

جویی و توأم با قبول خسارت و محرومیت باشد، آنچه مسلم است اینکه محرک اصلی آنها، یعنی عواطف انسانی و احساسات که نزد ایشان جنبه الزامی و ذاتی دارد، در حقیقت از نوع غرایز حیوانی است.

غرایز حیوانی نیز به طوری که می‌دانیم، هر قدر رشد و تمدن پیش می‌رود، روبه ضعف و نابودی می‌گذارد؛ جای عواطف و احساسات را یا عقل و استدلال و اراده‌های حساب شده می‌گیرد، یا سودجویی و خودخواهی. در ممالک و ملت‌هایی که به لحاظ علم و تمدن جلوتر هستند، احساسات قلبی و تمایلات اخلاقی خیلی کمتر حکومت دارد تا مسلمات علمی و سود و زیان‌های زندگی.

مردم کشورهای پیشرفته که داعیه تربیت و انسانیت دارند، همین که در شرایط بحرانی جنگ قرار می‌گیرند و قید و بندهای اجتماعی برداشته می‌شود (مثلاً به ممالک مغلوب می‌روند یا مصونیت‌هایی پیدا می‌کنند)، چنان زیاده‌روی‌ها و رسوایی‌های اخلاقی از آنها سر می‌زند که در شرایط عادی باور کردنی نیست.

نمونه دیگر ممالک، شمال اروپاست که به متانت اخلاقی و شرافت روحی معروف بودند؛ اما نسل جوانشان مبتلا به بی‌بندوباری عجیبی شده است و به طور کلی در اروپای بعد از جنگ‌های بین‌الملل، مکتب‌های فلسفی و ذوقی که نفی هر گونه مسئولیت و قید و حقیقت را می‌نمایند، روز به روز بیشتر مورد استقبال قرار می‌گیرند. از این گذشته، عواطف و احساسات یا شرافت‌طلبی‌های وجدانی مانند ذائقه‌ها و سلیقه‌ها هستند که برای اشخاص فرق می‌کند و قابل بحث و توجیه و تعمیم نیستند. به بیان دیگر، ملاک واحد و معیار ثابتی در زمینه عواطف و علائق وجود ندارد تا بر اساس آن مسئولیت و حدودی برای افراد و ملت‌ها تعیین گردد. چه بسا آنچه نزد عده‌ای در زمانی پسندیده و مطلوب است، در نزد دیگران یا در دوران بعد مطرود باشد. از این راه نمی‌شود هیچ‌دسته و هیچ‌فردی را مسئول اعمالی دانست که انجام می‌دهد یا نمی‌دهد، و مجبور به قبول و تبعیت از چیزی کرد که به طبعش نامطبوع و به ذوقش نامعقول می‌آید.

بنابراین زندگی و امور و اجتماعات بشر را نمی‌توان روی پایه‌هایی که قرن به قرن سست‌تر و پوسیده‌تر می‌شود و اصلاً معیار ثابت و میزان مشخصی ندارد، قرار داد.

جامعه احتیاج به اصول مدون معین و معتقدات قابل درک و اثبات و اشتراک دارد.

۲- اگر جامعه‌ها و مقررات اجتماعی توانسته است تا حدودی برای افراد تابعه جانشین دین و خدا شود، برنامه زندگی و نیازمندی‌های آنان را تعیین و تأمین نماید و جلوی تجاوزهایی را که سابقاً زورمندان در حق زیردستان و ضعیفان می‌کردند، بگیرد، اکنون جامعه‌های مختلف در مقابل یکدیگر واحدهایی شده‌اند که در حکم افراد متفرق سابق می‌باشند. یعنی:

اولاً، همان طور که هر روز به صورتهای مختلف شاهد آن هستیم، این واحدها یا ملتها و دولتها در ستیزه و تعدی نسبت به یکدیگر بوده، به طور غیر مستقیم زیان و بدبختی و کشتارهای دسته‌جمعی برای افراد فراهم می‌آورند و بنابراین ظلم و معصیت از دنیا رخت بر نبسته است.

ثانیاً، اگر قوانین اجتماع تکلیف فرد را به لحاظ مسلک عقیدتی و مسیر زندگی تعیین می‌نماید، این سؤال پیش می‌آید که تکلیف خود جامعه‌ها و همان مسلک‌های مشترک انتخابی را کی باید تعیین کند و ایدئولوژی‌ها بر اساس چه باشد.

منظور آنکه در دنیای کنونی، سرگردانی ناشی از مختار بودن انسان و مسئله جستجوی هدف و برنامه از بین نرفته است. فقط از چارچوب یا از سطح متفرق کوچک فردی به سطح و مقیاس بزرگ اجتماعی تغییر مکان پیدا کرده است؛ بازهم احتیاج و بلکه ضرورت اتخاذ مذهب یا مسلک وجود دارد.

هر اندازه آمال و افکار و اصول زندگی وسیعتر و عالیتر می‌گردد و امکانات انسان در آزار رسانیدن یا خدمت کردن به هم‌نوعان بیشتر می‌شود؛ یعنی انسان از مرحله حیوانیت و شرایط زندگی فردی به مقام انسانیت و زندگی اجتماعی صعود می‌کند، احتیاج او به دین شدیدتر می‌شود (رجوع شود به کتاب‌های «حکومت جهانی واحد^۱» و «خدا در اجتماع^۲»).

۱. کتاب «حکومت جهانی واحد»، تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۱۹ مؤلف است که همراه با سه اثر دیگر در کتابی به همین نام، در قطع جیبی توسط انتشارات دارالکتاب قم و انتشارات فاتح مشهد چاپ و منتشر شده است.

۲. کتاب «خدا در اجتماع»، هشتمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۲) به نام «بعثت (۱)» می‌باشد که توسط شرکت انتشاراتی قلم منتشر شده است.

انسان طوری ساخته شده است که احتیاج به معبود و معشوق دارد؛ چه فرد انسان و چه اجتماع. در سایه عشق و عبادت است که سلامتی و امنیت و مخصوصاً حرکت و سعادت فراهم می‌شود.

انتخاب معشوق و معبود

حال که معلوم شد انسان بنا به سابقه تاریخی و ساختمان طبیعی خود احتیاج مبرم به مذهب و مسلک دارد و میل و مصلحت او در دل بستگی و بندگی نسبت به معشوق یا معبود است، این سؤال پیش می‌آید که آیا هر موجود و موضوعی می‌تواند معشوق و معبود باشد و ما در انتخاب آن آزاد می‌باشیم و به لحاظ مصلحت و سعادت‌مان تفاوتی ندارد؛ یا اینکه شرایط و شخصیتی برای معبود لازم است؟ جواب سؤال اول، یعنی شرایط اصلی معبود را با توجه به اینکه باید احتیاج ما را تأمین کند، می‌توانیم عقلاً و منطقاً بدهیم.

شرایط اصلی پرستش

۱- مطبوع طبع و دوست داشتنی باشد، نه تحمیلی.
بدیهی است که قبل از هر چیز لازم است موضوع یا موجودی که مورد عشق یا پرستش شخص واقع می‌شود، واقعاً جایی در دل او داشته باشد و مطبوع طبع قرار گیرد. عشق و عقیده‌های تحمیلی و تصنعی نمی‌تواند سوز و حرکتی ایجاد نماید و منشأ آثار درونی و عملی باشد.

۲- موجب حفظ و رشد و ترقی شود، نه توقف و هلاک.
اگر شخصی خود را پایبند و دنباله‌رو کسی یا چیزی کند که سلامتی و حیات او را تباه سازد یا آنکه توقف و در جازدن بوده و انسان را به وضع بهتر از آنچه دارد، نرساند، مسلماً عدم چنین معشوق یا معبودی بر وجودش ترجیح دارد.

۳- بی‌عیب، عالی و بی‌نهایت باشد.

معشوق دلخواه و معبود ایده آل قابل ستایش که ما خود، را به طرف او می کشانیم و جویایش هستیم، اگر بنا باشد مثل ما دارای نواقص و معایب بوده و از برآوردن احتیاجاتمان ناتوان و درشناختن دردهای ما و حقایق جهان نادان باشد، قهرآ نمی تواند ارزش و احترام مطلق در نظر شخص عاقل احراز کند و مطلوب کامل و هدف نهایی ما قرار گیرد.

اگر قرار به انتخاب و اختیار معبودی است که ارزش عشق ورزی و بندگی انسان را داشته و او را بی نیاز و سعادت مند سازد، چنین موجودی لازم است از هر جهت منزّه و برومند و برتر و کامل تر از هر کس و هر چیز که به ذهن ما بیاید، باشد؛ هیچ گونه کسری و ضعف از هیچ بابت و در هیچ زمان در او وجود نداشته و از جمیع صفات و مزایا و امکانات، مافوق تصور و تمام نشدنی باشد؛ یعنی بینهایت باشد. در غیر این صورت، یعنی اگر معشوق یا معبود انتخابی ما فقط از جهاتی بر ما برتری داشته و تا حدودی احتیاجاتمان را برآورده کند، همین که به آن حدود رسیدیم، قابلیت جذب و تحریک و خاصیت معشوق یا مطلوب بودن را از دست می دهد و برای ما توقف حاصل خواهد شد و اگر پست تر از خود ما باشد، میل ما به سوی او باعث تنزل خواهد گشت.

شاهد مثال معشوق غیر بینهایت و محدود که منتهی به توقف و تنزل شده است، ایده آل ملی مردمی بود که رم قدیم را به وجود آوردند. کمال مطلوب آنها، سیادت خود و احراز قدرت بر همسایگان و تسلط بر دولت های آن زمان بود. در این راه یک نوع اجتماع و طرز حکومت و اداره ای را به وجود آوردند که از بسیاری جهات نمونه و ممتاز بود. با فعالیت و قناعت فوق العاده زندگی می کردند و جوانانشان را به انواع مشق های نظامی و مشقات جنگی و وظیفه شناسی تمرین می دادند تا به تدریج توفیق یافتند.

شهر کوچک رم به زودی شبه جزیره ایتالیا را تسخیر نمود و تشکیل دولت مقتدری داد. این دولت پس از شکست کارتاژ و تصرف یونان و دست یافتن به آسیای صغیر، صاحب اختیار دریای مدیترانه و مسلط بر ساکنین دور و نزدیک آن دریا، یعنی قسمت اعظم دنیای متمدن آن زمان گردید و با سلاطین ساسانی ایران درافتاد. دولت رم، مقتدرترین دولت و نژاد رم، ثروتمندترین افراد و آقای جهان گردیده و به کمال مطلوب خود رسید. پس از آن دیگر محرک و موجبی برای

پیشروی بیشتر و مدارج بالاتر وجود نداشت و همانجا متوقف شد و چون به بهره‌برداری از قدرت و ثروت موجود پرداختند، حکومت جمهوری تبدیل به امپراتوری سلطنتی و استبدادی گردید. ظلم و خوشگذرانی تا سرحد دیوانگی جانشین مشورت و عدالت و فعالیت که سابقاً در میان زمامداران و نژاد اصلی رم برقرار بود، گردید. طولی نکشید که توقف تبدیل به تنزل شد و قدرت و ثروت رو به تلاشی و تباهی گذارده، مغلوب مهاجمین و معدوم از صفحه زمین شدند!

۴- موجود و مثبت باشد، نه موهوم و ساختگی.

ممکن است در اثر وهم و تصور، به چیزی دل‌بستگی و کشش پیدا شود، ولی یا معشوق و معبود خیالی و دروغین باشد یا محاسن و صفاتی که برای آن تصور می‌شود، موهوم و خلاف واقع؛ بنابراین دیر یا زود پرده از چهره کاذب آن برداشته خواهد شد و در برابر عقل و علم فرو می‌ریزد. به علاوه معبود کاذب یا ناقص و نسبی مسلماً نمی‌تواند مورد قبول عموم قرار گیرد و اشتراک هدف و وحدتی که یکی از شرایط و انتظارات ما از دینداری است، فراهم نخواهد شد.

از همه بدتر آنکه وقتی ما از پیش خود و با تصورات باطل و اوهام کاذب معشوق بسازیم یا به موجود و موضوعی که فاقد صفات لازم است، کارهایی نسبت بدهیم، در حقیقت چیزی را که غیر از خود ما و مافوق ما و وسیله اصلاح و ارتقا باشد، نپرستیده‌ایم؛ بلکه خود و آنچه را که محدود به ما و منظور نظر خودمان است، پرستیده‌ایم و یک نوع در جا زدن و توقف و تنزل خواهد بود.

معبود حتماً باید حقیقی و دارای وجود قاهر اعلای مثبت و صاحب اراده و اثر باشد تا هم در شخص اعتقاد و شوق حاصل گردد و هم از او اثر و عملی برخیزد. وقتی شرایط چهارگانه فوق را بخواهیم خلاصه کنیم، می‌بینیم در عین آنکه معبود باید از هر چیزی به ما نزدیک‌تر و محبوب‌تر و مفیدتر باشد، لازم است مانند ما و در حدود و دسترس ما نیز نبوده، و هر قدر ما را بالا می‌برد، باز هم سیر ارتقا و تکامل تعطیل نگردد؛ یعنی بی‌نهایت نزدیک و بی‌نهایت دور باشد.

معشوق‌ها و معبودهای بشر

اینک که شرط اصلی معبود لایق پرستش، با توجه به آنچه انسان احتیاج و انتظار دارد، منطقاً معلوم گردید، می‌توانیم پی‌جواب سؤال دوم برویم و معبود حقیقی

مطلوب را تعیین نماییم. ولی به عوض آنکه از طریق ذهنی و استدلال نظری این کار را بکنیم، بهتر است از طریق عینی و تجربی معشوق‌ها یا معبودهای مختلفی را که بشر در طی تاریخ برای خود برگزیده است و در طبع خودمان نیز تمایل و توجهی نسبت به آنها احساس می‌شود، از نظر بگذرانیم؛ سپس بینیم شرایط فوق تا چه حد در باره هر یک از آنها صدق می‌کند و آیا معشوقی که از هر جهت کامل و قابل پرستش باشد، پیدا می‌شود یا آنکه در این داستان چیزی جز وهم و آرزو وجود ندارد.

جستجوی معشوق‌های برگزیده مردم کار مشکلی نیست. هر کس از عامی و عالم و خُرد و کلان در زندگی به چیزهایی علاقه‌مند است و جویای آنها می‌باشد. مثلاً از خوردن غذاهای لذیذ بدش نمی‌آید یا طالب عنوان و احترام است و زن و بچه‌اش را دوست دارد. البته به دنبال پول و منفعت نیز می‌رود....

برای آنکه بفهمیم معبود او کدام است، باید بینیم، در صورت تعارض، کدام را مقدم می‌دارد و سایرین را فدای آن می‌کند. اگر برای دفاع خانواده و سلامتی و تربیت فرزندانش حاضر شد پول خرج کند و از خوراک خود صرف نظر نماید و در صورت ضرورت، آبرو و سلامتی خویش را به خاطر خانواده گرو بگذارد، معلوم می‌شود عاشق خانواده است و اگر علاقه او به کسان خود تا آنجا رفت که در صورت تعدی فرزندانش به همسایگان، حق را به جانب فرزندان داد و پاروی حقوق مردم و مملکت گذاشت و انصاف و حقیقت را ندیده گرفت، معلوم می‌شود در نظر او همه چیز باید فدای اولاد شود. چنین شخصی خانواده پرست است و خانواده خدای اوست.

معشوق‌هایی که به این ترتیب مورد علاقه درجه اول یا پرستش اشخاص قرار می‌گیرند، البته متفاوت و متعدد هستند. بعضی از آنها به لحاظ ارزش و عنوان در سطح پایین‌تر قرار دارند و بعضی در سطح بالاتر. بعضی محسوس و ملموس و عمومی‌ترند و همه مطبوع بودن آنها را حس می‌کنند و بعضی دیرتر و از طرف افراد معدودتری درک می‌شوند.

مثلاً کسی نیست که شکم پرستی و لذت اکل و شرب را درک نکند و شخصاً در معرض کشش آن قرار نگرفته باشد؛ اما عشق به علم و درد در برابر جهل، یا

شیفتگی و فداکاری به خاطر عدالت را افراد انگشت شماری دارا هستند و حاضر می‌شوند سایر علایق و دارایی‌های خود را فدای آنها بکنند. چنانچه مطلوب و معشوق‌های نهایی مردم را بر حسب درجه محسوس بودن و عمومیت و سهولت درک، ردیف نماییم، اسامی و عناوین ذیل از خاطرم آن می‌گذرد:

- ۱- شکم پرستی و راحت طلبی،
- ۲- مال پرستی و اقتصاد،
- ۳- شهوت پرستی و عیاشی،
- ۴- جاه پرستی و شهرت طلبی و ریاست جویی،
- ۵- زیبایی پرستی، هنرخواهی و ذوقیات،
- ۶- آبرو و عنوان و حیثیت،
- ۷- علم و فضایل شخصی،
- ۸- خانواده و قوم و قبیله،
- ۹- وطن و ملت و بشریت،
- ۱۰- حق و حقیقت، عدالت، آزادی و سایر مظاهر عالی اخلاقی و اجتماعی،
- ۱۱- ارباب انواع یا بت پرستی،
- ۱۲- خالق یکتا و مدیر و مدبر دنیا.

دسته‌بندی پرستش‌ها

البته معشوق‌ها و معبودهای فوق جنبه قطعی و مطلق ندارند؛ به طوری که هر شخص در مدت عمر و در جمیع حالات فقط طالب یکی از آنها باشد و غیر از این مطلوب‌ها چیزی مورد علاقه کسی قرار نگیرد. با سبک و سنگین کردن تمایلات نفسانی عمومی و جنبش‌ها و گذشت‌هایی که در غالب مردم ایجاد می‌شود، ترتیب فوق می‌تواند با تقویت کافی قابل قبول باشد.

مطلوب‌های جدول فوق از جهاتی با یکدیگر سنخیت و شباهت داشته، می‌توانیم آنها را دسته‌بندی کنیم. مثلاً شکم پرست‌ها که آبرو و سلامتی خود را فدای پر خوری می‌نمایند، یا مال پرست‌ها و شهوتران‌ها و حتی عاشقان زیبایی و فضایل شخصی که بنفسه علاقه و اعتقادی به خوراکی‌ها، به پول، به زن یا به علم و عنوان ندارند، بلکه آنها را برای کیف بردن و ارضای تمنیات خود می‌خواهند؛ خودخواه و در حقیقت

«خودپرست» هستند. خارج از خود، برای چیز دیگری تارهای وجودشان به ارتعاش در نمی‌آید و حاضر به گذشت و مایه گذاشتن نمی‌شوند.

همچنین بعضی از این مطلوب‌ها جنبه مادی و جزئی دارند؛ مانند لذایذ شکمی و پول و تمتعهای شهوانی و بعضی دیگر جنبه لطیف‌تر و عالی و تا حدودی معنوی؛ مانند هنر، حیثیت و فضایل شخصی.

خروج از خود و پرستش واقعی وقتی شروع می‌شود که دلبستگی و احیاناً گذشت و فداکاری نسبت به موجود جدای از نفس حاصل شود؛ مثلاً مادری که رنج بی‌خوابی و گرسنگی به خاطر کودکش را تحمل می‌کند و ناراحتی فرزند او را ناراحت و نگران می‌سازد، یا فردی که عشق وطن، او را شعله‌ور می‌سازد و به میدان جنگ و شهادت روانه‌اش می‌سازد، چنین اشخاصی از حدود خودخواهی بالاتر رفته‌اند و نوع پرست هستند (ردیفهای ۸ و ۹).

از عشق به فرزند و به وطن و خیرخواهی برای نوع بشر که مراتب تکاملی نوع پرستی است، بالاتر، عشق و فداکاری به خاطر اصول و اندیشه‌هایی است که بر جامعه انسانی حکومت می‌کند و به نظر می‌آید، عمومیت و اصالتی داشته باشد و بیش از تمایلات و تعصبات خانوادگی و ملی، با خودخواهی فاصله دارد؛ زیرا عشق به فرزند و به وطن و هم‌نوع تا حدودی و از جهتی عشق به خود و به شاخه‌ها و شریکهای خود می‌باشد. ما می‌توانیم ردیف ۱۰ جدول را ایده پرستی یا اصول پرستی بنامیم.

کسانی هم در دنیا پیدا شده‌اند که نوع انسان و اصول و معانی عالی‌ه حاکم بر انسان را ساخته و خواسته موجود یا موجودهای مافوق دانسته و او یا آنها را سازنده و پرورنده و گرداننده همه چیز شناخته و پرستیده‌اند. این دسته همان خداپرستها هستند، منتها بعضی به چندین خدا عقیده دارند و ارباب انواع را می‌پرستند و بعضی آفریدگار واحدی را به عنوان مدیر و مدبّر تمام دستگاه وجود پرستش می‌نمایند.

به این ترتیب چهار نوع پرستش بر طبق جدول ذیل داریم.

جدول پرستش

دنیاپرستی مادی	شکم‌پرستی، راحت‌طلبی؛ مال‌پرستی، اقتصاد؛ شهوة‌پرستی، عیاشی؛ جاه‌پرستی، شهرت‌طلبی و ریاست‌جویی؛	الف) خودپرستی
دنیاپرستی معنوی	زیبایی‌پرستی، هنر و ذوقیات؛ آبرو و عنوان و حیثیت؛ علم و فضایل شخصی.	
خانواده و قوم و قبیله؛ وطن و ملت و بشریت.		ب) نوع‌پرستی
حق و حقیقت، عدالت، آزادی و سایر مظاهر عالی اخلاقی و اجتماعی.		ج) اصول‌پرستی
ارباب انواع و بت‌پرستی؛ خالق یکتا و مدیر و مدبر دنیا.		د) خداپرستی

مطالعه و مقایسه

بدون آنکه فعلاً بخواهیم راجع به برتری ذاتی معشوق و معبودهای فوق حرف بزنیم و قصد ابطال یا اثباتی داشته باشیم، آنها را با یکدیگر و از جهات مختلف، با توجه به توانایی تأمین شرایط اولیه و احتیاجات فردی و اجتماعی بشر، مقایسه می‌نماییم:

۱- هر قدر در جدول پرستش به ترتیبی که تنظیم شده است، پیش می‌رویم، همان‌طور که گفتیم از درجه محسوس بودن و مقبولیت عمومی معشوق‌ها کاسته می‌شود و در عوض بر وسعت دامنه و دقت و لطافت آنها افزوده می‌گردد. معشوق‌هایی که طالب و سالک کمتر پیدا کرده‌اند، نه از این جهت است که مفید و مورد احتیاج بشر و مطبوع طبایع نباشند، بلکه برای استفاده و اشتیاق نسبت به آنها لازم است شخص یا جامعه دارای رشد فکری و ذوقی و اجتماعی کافی باشد. اما همین که به چنین رشد و درک رسیدند، میزان درد فراق و لذت وصالی که دست می‌دهد، خیلی بیشتر از طلب کنندگان و واصل شدگان به معشوق‌های درجات پست خواهد بود.

یک محقق تشنه حقایق و یک مخترع چاره‌جو، لذت و انبساط خاطری که از اکتشاف یا اختراع خود می‌برند، خیلی شیرین‌تر، لطیف‌تر، عمیق‌تر و مخصوصاً پایدارتر

از شکم پرست و شهوت پرستی است که موفق شده است. بنابراین هر قدر از درجه محسوس و مادی بودن معبودها کاسته و بر معنویت آنها افزوده می شود، سطح و دامنه اثر معبود بالا می آید ولی لازم و محتاج به رشد بیشتر و مرتبه تکامل یافته تری از انسان می باشد. کما آنکه برای هر فردی احساس لذت و احتیاج و درک معشوقها تماماً در روز ولادت فراهم نمی شود.

تقریباً به همان ترتیب جدول پرستش و پس از گذشتن سنینی از عمر و تعلیم و تمرینهایی احتیاج و درک آنها به انسان دست می دهد: علاقه به خوراک و غذاطلبی به محض ورود طفل به دنیا در او به شدت موجود است و یگانه مطلوبش می باشد. پس از یکی دو سال به تدریج به مفهوم مالکیت و حفظ و جمع مایملک شخصی می رسد. غریزه جنسی حداقل هفت هشت سال وقت می خواهد تا آثار آن بروز کند. تفوق طلبی و ذوق هنری و آبروداری در سن بلوغ هنوز کامل و مشخص نیست.

۲- مقایسه دیگر آنکه در جدول پرستش، هر معبود تا حدود معقول و اعتدال شامل معشوقهای مراتب قبلی یا مادون می باشد و مانع و منافی مراتب بعدی و مافوق می شود. مثلاً جاه طلبی برای کسی که برخوردار از سلامتی و مزایای بدنی است و صاحب کس و کار و مال و حال است، خیلی بهتر تأمین می شود تا برای آدم رنجور ضعیف زشت فقیر.

شخص جاه پرست ناچار باید مطلوبهای مورد نظر شکم پرست و مال پرست و شهوت پرست را تا حدودی که برای نیرومندی و پشتیبان و عنوان داشتن و بریز و پیاشهای ریاست و شهرت لازم است، فراهم نماید و خواهان آنها باشد. ولی جاه پرست دیگر نمی تواند وطن پرست، آزادیخواه و یا برخوردار از فضایل اخلاقی باشد. خودخواهی و خوی استبداد او را به فریبکاری و به تعدی و پایمال کردن حقوق دیگران و خیانت در راه حفظ مقام و قدرت می کشاند و آنجا که خودخواهی و برتری جویی آمد، صفات و ارزشهای انسانی رخت برمی بندد.

همچنین است وطن پرستی که مرتبه عالی تر از خانواده پرستی است و لازمه آن علاقه مندی و اقدام برای تأمین احتیاجات مادی مملکت و کسب قدرت و حیثیت دولت و بسط علم و فضیلت و حفظ خانواده هاست. ولی تعصب در وطن پرستی یا ناسیونالیسم مانع بشردوستی و نوع پرستی می شود و کار یک ملت وطن پرست مطلق،

به استعمار و استثمار ملل دیگر و تسلط تجاوز کارانه به همسایگان می‌کشد. در صورتی که نوع پرستِ بشردوست در عین آنکه خواهان سلامت و سعادت همه افراد بشر است، نسبت به هموطنان خود نیز خیانت نمی‌کند و به دفاع از کشور و خدمت به مملکت می‌پردازد و خود را موظف به وطن دوستی می‌داند.

۳- برای رسیدن به هر یک از مراتب فوق، ضمن آنکه هر مرتبه تا حدود معقولی شامل مراتب ماقبل است، چه بسا لازم می‌شود که شخص مراتب اکتسابی مادون را فدا نماید. مثلاً به خاطر کسب قدرت و مقام، دست از پر خوری و راحتی بردارد؛ پول خرج کند؛ خودداری از خوشگذرانی بنماید؛ یا برای دفاع و ترقی وطن، زیر بار انضباطهای مشکل و محرومیتها و مالیات‌های سنگین برود؛ فرزندش را به نظام وظیفه و جبهه جنگ بفرستد و جان خود را نیز بدهد.

۴- هیچ یک از مراتب فوق، حتی وطن پرستی یا علم دوستی و آزادیخواهی، معبود کامل و جامع شرایط اصلی نیستند و ممکن است به عوض سعادت، منتهی به هلاکت بشوند. مثلاً مال، قدرت یا زیبایی فقط یک جزء و گوشه‌ای از احتیاجات انسان را جواب می‌دهد و معبودهای بسیار ناقص و محدودی هستند.

مال پرستهای خالص آن قدر ممسک و نخور می‌شوند که گاهی دیده شده است که در موقع بیماری شدید باز راضی به خرج درمان و دارو نشده و مرده‌اند. بعلاوه چون مادیات و مطلوبهای دنیاپرستان اشتراک بردار و بی‌نهایت نیستند، قهراً ایجاد رقابت می‌نمایند و کار به نزاع و نیستی می‌کشد. می‌بینید بر سر یک زن یا یک معدن و یا سعادت ملی چه چاقوکشی‌ها، دسیسه‌ها و جنگ‌های خصوصی و بین‌المللی درمی‌گیرند!

حقیقت جوئی و عدالت خواهی البته مخالف تجاوزها و خلافکاری‌ها هستند؛ اما شرط چهارم از شرایط اصلی معبود شدن، یعنی موجود و مثبت بودن آنها قطعی نبوده، بلکه یک امر نسبی است. زیرا تا حقیقتی به طور کلی و مطلق در عالم وجود نداشته باشد، حقیقت جوئی معنی و مبنا نخواهد داشت و هر اندیشه عدالت خواهی و اجرای قانون باید مبتنی و مسبوق به اثبات و اعتقاد به حق و نظمی باشد تا به اعتبار آن بتوان عدل و قراری را تعریف و تعیین کرد.

مثلاً از نظر گوسفندان و بر اساس حیات و حقوق آنها، عمل گرگ صددرصد ظلم و ناحق است؛ اما از دریچه منافع و حقوق و ضرورت‌های طبیعیِ گرگ‌ها، خوردن گوسفند مشروع‌ترین عمل و عین وظیفه و ثواب است.

در عالم انسانها هم برای اینکه بتوانیم حکم بر بدی خیانت به کشور بنماییم یا استعمار و استثمار را بد بدانیم، لازم است قبلاً به یک حقیقت و حق یا به حکومت معبودی که مافوق بر معبودهای شخصی یا ملی باشد، معتقد بشویم تا به اعتبار وطن‌پرستی، حکم بر زشتی خیانت به کشور بنماییم و به اعتبار نوع‌پرستی، استعمارگری را محکوم بسازیم.

۵- معشوقها و معبودهای الف تا ج جدول پرستش، هر یک به جای خود مهم و ارزنده‌اند و می‌توانند مفید و محرک باشند؛ ولی ارزش و فایده آنها از جهت وسیله بودن برای نیل به مراتب بالاتر است. مثلاً مال و ثروت به خودی خود شایستگی هدف بودن را ندارد؛ ولی اسباب کار لازم و مؤثر برای خوشگذرانی یا رسیدن به مقام و حیثیت است.

همین طور علم و صنعت مانند یک چراغ یا افزار کار است که وسیله‌ای عالی برای راهنمایی و کمک به انسان و جامعه در رسیدن به مقصود یا هدف خوب یا بدی که دارد، می‌باشد؛ و الاً علم به تنهایی، نه محرک و مشوق است و نه اخلاق و کمالات شخص را تضمین می‌نماید. چه بسیار اشخاص باهوش و دانشمند باهنر که حسود، حریص، کینه‌جو یا خائن و فاسدالاخلاق از آب درمی‌آیند.

عشق‌ورزی برای خانواده و خویشان و هموطن نیز وقتی پسندیده است که در جهت تهیه و حفظ و تربیت افراد صالح و مفید برای جامعه، یا جامعه مفید برای بشریت اعمال گردد. در غیر این صورت، فداکاریِ توخالی یا تعصب‌ورزیهای جاهلانه، زیان‌بخش خواهد بود.

حتی تأمین عدالت و آزادی در یک جمعیت یا ملت نیز، اگر کار آن مردم تعدی و استثمار دیگران باشد، یا به آزاد گذاردن برای فحشا و فساد منجر شود، معلوم نیست از نظر عمومی چیز پسندیده و لایق پرستشی باشد.

بنابراین هیچ یک از مراتب الف تا ج به طور مطلق حائز شرایط اصلی معشوق یا معبود بودن نیستند و نمی‌توانند هدف و غایت آمال باشند. دیر یا زود به خسران،

توقف یا هلاک منتهی می‌گردند و اگر به طور موقت برای یک فرد یا یک جمع ایجاد لذت یا حرکت نمایند، در حساب کلی عمر همان فرد و در حساب عمومی اجتماع ملی و بین‌المللی زیانشان به مراتب بیش از سودشان درمی‌آید. کسانی که این قبیل مطلوب و معشوقها را به عنوان معبود خود اختیار کرده‌اند، در اشتباه بوده و هستند.

۶- تنها معشوق یا معبود آخری یعنی خداپرستی است که می‌تواند مطلق و شامل تمام مراتب قبلی و جامع شرایط ایده‌آل باشد. البته در صورتی که شرط چهارم یعنی موجود بودن و حقیقت داشتن وجود و صفات انتسابی به او مورد قبول و اعتقادمان قرار گیرد و خدایی را که انبیا و مخصوصاً قرآن معرفی کرده‌اند، در نظر بگیریم. مقصود ما از مطلق بودن این است که قائم بالذات است و خود آفریننده و گرداننده همه چیز و منشأ آثار است، نه آنکه مانند مال و علم و اخلاق دارای ارزش و معنای نسبی و وسیله برای رسیدن به مطلوب‌های دیگر باشد.

خداپرستی شامل تمام مراتب قبلی است؛ زیرا بنا به تعریف، خداوند روزی رساننده به شکمها و دهنده مال و نعمت‌هاست؛ آفریننده عشق و زیبایی‌ها و موجد تمام قدرت‌ها می‌باشد. دانای بصیرت‌بخش و پدر مهربان تمام آدمها و سرپرست تمام جماعات بوده، حق و حقیقت از ذات او و عدالت و آزادی و سایر کمالات و فضائل، پرتوهای صفات او می‌باشند. خواستن خدا و پرواز به سوی او، یعنی خواستن و رسیدن به همه کمال مطلوب‌ها و معشوق‌ها در حد اعتدال و اعلائی آنها و تقرب به درگاه ذوالجلالش، بدون علاقه‌مندی و دستیابی به کمالات و مراتب وسیله‌ای مادون میسر نمی‌شود.

پرستش آفریدگار و پروردگار جهان هستی، آن طور که اسلام معرفی می‌نماید، جامع تمام شرایط معبود ایده‌آل است و همان بی‌نهایت نزدیک بینهایت دور می‌باشد. زیرا که از جهت صفات، او را منزله از هر عیب و نقص و مظهر تمام کمالات، از علم و قدرت و رحمت و رأفت و برکت و جلالت و حکمت و اسمای نیکوی دیگر می‌دانند و هستی‌بخش و رهنما و نگهبان است.

البته آن طور که ما نسبت به معشوق‌های مادی احساس میل و کشش می‌نماییم و یا وطن‌پرستی و عدالت‌خواهی برای بعضی قابل درک و عشق است، خدا چون نامحسوس و غیر مأنوس می‌باشد، ممکن است در بادی امر محلی در دل ما نداشته،

به نظر مطبوع طبع نیاید. معذک تجربه نشان داده است که با وجود دوری و نامحسوسی، چنان جاذبیت و شور و حرکت یا عشق زاینده اشک و شهادت در نزد مؤمنین معتقد و شیفتگان خالص ایجاد کرده و می‌کند که هیچ یک از معشوق‌های دیگر چنان گذشت‌ها و قهرمانی‌ها و خرج و فداکاری‌ها یا حرکت و نیروها را به وجود نیاورده است.

یک نگاه به تاریخ گروندگان اولیه اسلام و مسیحیت و شهدا و جانبازان در راه ادیان و همچنین اشک‌ها و پول‌ها و قربانی‌ها که خداپرستان به فراخور درجه ایمان و اخلاص خود به آستان او نثار کرده‌اند، به خوبی نشان می‌دهد که این معبود بیش از هر معشوق و مسلک دیگری جسم و جان انسان‌ها را به هوای وصل خود کشانده و گرم و داغ کرده است. یعنی من حیث المجموع بیش از معشوق‌های دیگر، عملاً با طبع بشریت همسنخی داشته و مطبوع و مناسب آن بوده است.^۱

اتفاقاً با آنکه سایر معشوق و معبودهای جدول پرستش به تدریج که از مادی بودن و صفت شخصی و اختصاصی داشتن دور می‌شوند و به معنویت و عمومیت می‌گرایند، احتیاج به رشد و تربیت و تکامل بیشتر پیدا می‌کنند، معبود آخری یعنی خدا از این جهت استثنا است. خدا از ابتدایی‌ترین ادوار بشریت و کوچک‌ترین سنین تمیز اطفال تا پیشرفته‌ترین افکار تمدن‌ها و در سنین رشد، در دل افراد و اقوام مختلف جا داشته و همان طور که در درس اول گفتیم، خداپرستی امر کاملاً طبیعی و فطری بشر است.

تنها شرطی که می‌ماند، چهارمین شرط از شرایط اصلی معبود ایده‌آل است که در این درس قصد نداریم در زمینه حقیقت وجود خدا و اثبات صانع بحث نماییم. غرض برشمردن معبودها و مقابله و مقایسه آنها با شرایط چهارگانه و با یکدیگر بود؛ کما آنکه وارد بحث در واقعیت زیبایی و مقام یا ارزش مطلق علم و اصالت وطن پرستی و شرافت هم نشدیم.

آنچه فعلاً می‌توانیم بگوییم این است که اگر خدا حقیقت ذاتی خارجی و لیاقت پرستش را نداشته باشد، هیچ حقیقت دیگر و معشوق قابل احترام و پرستش و اطاعت وجود نخواهد داشت. دیدید که همه آنها ارزش و معنای نسبی داشتند و در حکم وسیله برای مراتب مافوق هستند؛ نه آنکه مطلق بوده و اصالت و اتکایی به خود

۱. به مقاله «دل و دماغ» در مجموعه آثار (۹) به نام «مباحث ایدئولوژیک» مراجعه شود.

داشته باشند. در دنیا، یا اصلاً فضیلت و شرافت یا عدل و حق و حقیقتی وجود ندارد و آنچه مورد اشتیاق و احترام بشر قرار گرفته است، صرفاً محصول اوهام و احتیاجات ساختگی اوست و پوچ و خیالی می‌باشد و یا اگر به حکم غریزه و وجدان و با احساسی که از ضرورت و واقعیت ارزشها داشته، آنها را واقعی می‌دانیم، ناچار باید اعتقاد و احترام برای منتهی‌الیه و مجموعه و منشأ آنها نیز قایل بوده و در برابر حقیقت کلی وجود و کمال و قدرت مطلق که سایر ارزشها تراوشات و تبعات آن هستند، سرتعظیم فرود آوریم. چگونه ممکن است شخص، عمیقاً محبت و عدالت و حقیقت را دوست بدارد و خود را فدای آنها نکند، اما از مظهر و مجمع و منشأ آنها روگردان باشد؟

به علاوه اگر وجود خود ما و طبیعت و روحیاتمان را با احتیاجهایی که دارد و عشق‌هایی که از درون آن زبانه کشیده و استعدادها را بیدار و فعال می‌نماید، غیرقابل انکار می‌دانیم، چگونه می‌توانیم چیزی را که متناسب طبع است و صفاتش جوابگوی کامل خواسته‌های مادی و معنوی ماست و محرک بزرگ‌ترین سوزها و جنبشها در انسان شده و می‌شود، موهوم بدانیم؟!

خوب که جستجو و فکر می‌کنیم و موجودات بی‌شمار بی‌جان و باجان جهان و نیازها و عشقهای خودمان را که از نظر می‌گذرانیم، دیدگاه ما بالاخره به یک نقطه و به یک سرچشمه می‌رسد: الله!

می‌بینیم جز او، هیچ معبودی و موجودی نه قابل عشق و پرستش است و نه می‌تواند وجود داشته باشد: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»! همه از نیستی به هستی آمده‌اند و نیست می‌شوند. در دوران هستی نیز بقا و تأثیر آنها محتاج به تکیه‌گاه و به امداد خارج است. تازه انسان که او را سرآمد موجودات محسوس می‌شناسیم، در دوران موقت حیات و کمال قوت خود، هوشیاری و فعالیتش خالی از تعطیل و توقف نبوده، دم‌بدم دچار خواب و چرت و خستگی می‌شود. اما دستی که جهان بی‌کران را می‌گرداند، بدون تعطیل و ضعف همیشه زنده و نگهبان و نگهدار است و آنچه در آسمانها و زمین می‌باشد، از آن اوست:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»^۱

۱. بقره (۲) / ۲۵۵ : خداوندی که جز او هیچ الاهی نیست؛ زنده بر پا دارنده، نه چرتی او را فرا می‌گیرد و نه خوابی؛ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، منحصرأ از آن اوست....

دینداری

می‌خواهیم بدانیم انسان چگونه و از چه راه‌هایی معشوق‌ها و معبودهای مذکور در درس دوم را انتخاب کرد یا به طرف آنها متوجه شد؟

علاقه‌مندی و انتخاب معشوق‌ها یا مطلوب‌های اولیه مندرج در جدول درس قبل به طور طبیعی و غریزه بوده است و جستجو و تحقیق و تعلیمی لازم نداشته است؛ مانند: شکم‌پرستی، مال‌پرستی، شهوت‌پرستی، قدرت‌طلبی، عشق به فرزند و خانواده. ولی رفته رفته هر قدر در آن جدول جلو می‌رویم، می‌بینیم مستلزم رشد انسان و پیشرفت و تمدن بوده است.

اما در مورد آخری یعنی خالق پرستی، دو راه مختلف را مشاهده می‌نماییم. مطالعه ادیان در گذشته و حال نشان می‌دهد که دو نوع خداپرستی یا دو نوع دین وجود داشته است:

ادیان شرک یا بت پرستی

ادیان توحیدی یا خداپرستی

در ادیان شرک آنچه می‌بینیم تعدد و تجسم و تشبیه است. یعنی اعتقاد به ارباب انواع مختلف وجود داشته و برای هر چیزی خدای مخصوصی قایلند (خداهای محلی، خدای دریا، خدای آبها، خدای عقل، خدای زیبایی، خدای شجاعت و غیره) و این خداها دارای جسم و صورتند و برای آنها مجسمه می‌سازند. شکل و صفاتی هم که به آنها نسبت داده می‌شود، از راه تشبیه و قیاس به نفس، یعنی مقایسه با خود انسان و یا مشهودات انسان است. خداها را صاحب زن و فرزند و عواطف و اعمال

شبهه بشر می‌دانند و شکل آنها را از روی آدم یا گاو و عقاب و ماهی و غیره ترکیب می‌نمایند.

اما در نوع دوم، یعنی در ادیان توحیدی، وقتی به اصل آنها مراجعه کنیم (مذهب اسلام، عیسویت، یهود و حتی زرتشتی)، می‌بینیم خدای یکتایی که خالق همه چیز و مدیر همه جهان است، معرفی می‌شود. او را بدون شریک و بدون شبهه می‌شناسند (نمونه کامل، سوره توحید)؛ یعنی نه دارای جسم و بدن و اعضای شبهه به انسان یا حیوانات است و نه صفاتش مثل صفات ماست.

اما در مورد واضعین این دو نوع مذهب یا دو مکتب باید گفت که برای بت‌پرستی، تاریخ هیچ واضع و مبتکر و مبدئی نشان نمی‌دهد. ادیان و افکار بت‌پرستی عیناً مانند زبان یا لغات و لباس و خانه که بتدریج و به طور طبیعی به موازات رشد بشر ترکیب و تکمیل شده است، می‌باشد و به تناسب زمان و مکان، رنگ محلی دارد.

مثلاً یونانی‌ها که قوم دریایی بوده‌اند و تربیت اجتماعی و حکومت دموکراسی داشته‌اند، در میان خداهایشان، مظاهر دریا و موج و ماهی و طوفان زیاد دیده می‌شود که مابین خود پارلمانی در بالای کوه المپ تحت ریاست رب‌النوع عقل داشته‌اند. اما در بت‌های مصر و کلد و آشور، به شکل و اعضای گاو و سایر خصوصیات زندگی بیابانی و گله‌داری برمی‌خوریم.

بشر به پای خود و با فکر و احساسات و احتیاجات خود، این خداها و دین‌ها را ساخته است؛ یعنی خود به دنبال آنها رفته است.

اما در مورد ادیان توحیدی به اشخاص معین و معلومی برمی‌خوریم به نام پیغمبران که واضع ادیان توحیدی بوده‌اند و از این جهت بکلی از ادیان نوع اول متمایز و مشخصند. پس معلوم می‌شود که «نبوت واقعی است تاریخی». از جهات دیگر نیز مابین این دو مکتب یا دو معبودپرستی اختلاف و تضاد وجود دارد که به بعضی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود.

مقایسه به لحاظ ماهیت و نوع تعلیمات و عبادات

در ادیان شرک، معتقدات و نظریات به انسان و به مؤسسات بشری نزدیک و شبهه است و درک آنها آسانتر می‌باشد. عبادات و تشریفات در جهت جلب نفع و دفع شر

خداهاست؛ مانند قربانی‌ها و نذرها و مدح‌ها و شراب‌ها و غذاهایی که برای خدایان نثار می‌کردند و عقیده داشتند که آنها می‌خورند و لذت می‌برند. به این ترتیب خدایان را به سود خود استعمار و مورد استفاده قرار می‌دادند. همان طور که بشر در روابط با دوست و دشمن ممنوع، همین کارها را می‌کند. پس در حقیقت خداپرستی یا بت پرستی نبوده است، بلکه خودپرستی بوده است.

اما در مورد ادیان توحیدی می‌بینیم خدای معبود، نامحسوس و دارای اوصاف کاملاً غیر مأنوس و برخلاف قیاس به نفس و استنباط از مشهودات انسان است: بدن و صورت و جسم ندارد؛ دیده نمی‌شود؛ دست و پا ندارد؛ خواب و مرگ ندارد؛ پدر و مادر و فرزند و عیال ندارد؛ همه جا هست و هیچ جا نیست؛ گوش و چشم ندارد، ولی همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌بیند؛ همیشه بوده و خواهد بود؛ یعنی ازلی است و اول و آخر ندارد؛ خلق می‌کند، اما ساخته دیگری نیست؛ دست و اسباب ندارد و اراده‌اش هر چه را بخواهد، می‌شود....

خلاصه آنکه از هر بابت مخالف سایر افکار و مخلوقات ذهن بشری است. از هیچ جهت به هیچ انسان و به هیچ چیزی که انسان دیده و تصور کرده، شباهت ندارد.

از طرف دیگر، عبادت خدای یکتا برای استفاده و استخدام او در جهت خواسته‌های بشری نیست؛ بلکه پیغمبران گفته‌اند شما باید او را بندگی کنید؛ یعنی بشر بنده و خدمتگذار او باشد....

می‌بینیم این نوع دوم از هر جهت معکوس ادیان نوع اول است.

مقایسه به لحاظ سیر تاریخی و تحول بعدی

ادیان بت پرستی و شرک که از قدیمترین اعصار ماقبل تاریخ همراه و مورد علاقه بشریت بوده است، از دوره‌ای به دوره دیگر و از قومی به قوم دیگر تغییر کرده و دائماً، مانند سایر شئون بشری، در تحول بوده است.

مصری‌ها خداها و مراسم مذهبی دیگری غیر از کلدانی‌ها و آشوری‌ها داشته‌اند. یونانی‌ها با آنکه هم‌نژاد با ایرانی‌ها هستند و هر دوی آنها از هندوستان سرچشمه گرفته‌اند و در اصل با هندی‌ها هم‌کیش بوده‌اند، ولی هر کدام به تدریج خداها و عقاید مخصوص به خود پیدا کرده‌اند. در ابتدا همگی رئیس خانواده و ارواح اجداد را می‌پرستیدند و کانون خانوادگی، معبدی بوده است.

وقتی تغییرات عمومی و تحول کلی ادیان شرک را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم رفته رفته از تعداد خداها (اریاب انواع) کاسته شده، رب‌النوع‌ها از حالت موجودات وهمی یا وحشی به صورت حیوانات اهلی و سپس شبیهی از انسان درآمده و به تدریج هر یک معرف و سمبل یکی از صفات نمونه و برجسته انسانی شده (پهلوانی، دانایی، مردانگی، غضب، زیبایی، شهوت، عشق، علم و غیره)، از خشونت و خرفتی به لطافت و معرفت گراییده است تا جایی که مشرکین معاصر حضرت پیغمبر (ص) و روشنفکران بت‌پرست امروزی همه می‌گویند که ما این بت‌های سنگی و چوبی را نمی‌پرستیم، بلکه آنها را مظهر و معرف صفات خدایی می‌دانیم که بالا و عالی است و اینها وسیله تقرب ما به او می‌باشد. طرز توجه و تشریفات عبادتی هم تغییر کرده و رو به سادگی و صفا رفته است.

به طور خلاصه، ادیان شرک سیر تکاملی به سوی سادگی و واقع‌بینی و کمالات معنوی داشته و از تعدد و تجسم و تشبه آن کاسته شده، «روبه توحید» رفته و «سیر صعودی» داشته است. بشر رفته‌رفته پی به اشتباه خود برده و در راه اصلاح تصورات ذهنی‌اش قدم برداشته است.

اما ادیان توحیدی سیر کاملاً معکوس، یعنی «سیر نزولی» داشته است. بلافاصله پس از فوت واضح اصلی، یعنی پیغمبر مربوط، افکار بت‌پرستی و شرک و خرافات به طرق مختلف در آنها رخنه کرده و هر قدر از مبدأ دور می‌شویم و دین کهنه می‌شود، از حالت سادگی و صفای توحید و کمالات اخلاقی و اعتقادی و تحرک و زنده بودن آن کاسته می‌شود. مثلاً همینکه حضرت موسی (ع) چهل‌روز از میان قوم خود دور می‌شود و میقات او در کوه طور به طول می‌انجامد، وقتی برمی‌گردد، می‌بیند قوم او گوساله‌ای از طلا ساخته و او را بت کرده و می‌پرستند. در آن چهل سال بیابان‌گردی برای رسیدن به فلسطین، هر وقت به شهری و مردمی برمی‌خوردند، هوس می‌کردند مانند آنها بت و بتخانه داشته باشند.

بعد از حضرت موسی، از دوازده قبیله (اسباط بنی اسرائیل)، یازده تا اصلاً از دین موسی خارج و مشرک می‌شوند. آنهایی هم که موحد می‌مانند، در عبادات و در اخلاقتشان آن قدر تشریفات و پیرایه‌ها و خودخواهی و قساوت قلب وارد می‌نمایند که به کلی با آنچه در زمان موسی بوده، متباین می‌شود.

همین طور مسیحی‌ها با آنکه حضرت عیسی (ع) در هیچ جای انجیل نگفته است غیر از خدا کسی را بپرستید و نگذاشته است دستش را ببوسند و او را بالا بنشانند و می‌گفته است که همه ما مساوی و برادر و پسر خدا هستیم، بعدها معتقد به تثلیث (Trinité) شدند. او را پسر خاص خدا و یک نوع خدا دانستند و روح القدس - جبرئیل - را هم به مقام الوهیت رساندند و بعد مجسمه حضرت عیسی (ع) و عکس حضرت مریم (س) را در هر جا نصب می‌کنند؛ به سینه می‌آویزند؛ می‌بوسند و برابرش رکوع و سجود می‌کنند. زرتشتی‌ها هم که به اهورامزدا و اهریمن، یعنی به دو خدای خیر و شر معتقد شده‌اند، در اصل چنین نبوده‌اند.

در اسلام نیز می‌بینیم بعد از رحلت پیغمبر (ص)، انواع خرافات وارد شده و نسبت‌های عجیب و غریب و قدرت‌های خدایی به پیغمبر (ص) و ائمه (ع) و حتی امامزاده‌ها و مرشدها داده می‌شود و جای برادری، محبت، خدمت به خلق و فداکاری‌های در راه حق را ورد و ذکر و غرور و خشکی و بیکارگی و نفاق گرفته است. برای خدا مثل سلاطین و قلدرها حاجب و دربان و واسط با احساسات طرفداری از دوستان و غیره قایل شده‌اند و از سقاخانه شفا می‌طلبند...

یعنی به طور خلاصه، ادیان توحیدی «سیر نزولی» داشته، «رو به شرک» رفته و می‌روند.

حتی ادیان توحیدی در زمان خود واضعین نیز درست درک نشده و طرفدار کاملی که خوب آن را فهمیده و عمل کرده باشد، نداشته است. مثلاً حضرت عیسی (ع) دوازده حواری داشت که تازه آن کسی که به عقیده مسیحی‌ها حضرت را لو داد، یکی از همان‌ها بود. پیغمبر ما هم اصحاب خاصش که بعد از او راه راست را رها نکردند و به دنبال خلافت و دنیا نرفتند، تنها عده معدودی از قبیل حضرت امیر (ع) و سلمان و مقداد و اباذر و عمار یاسر بودند. حتی بسیاری از بزرگان از صحابه، اسلام رامکتبی و موهبتی که برای آقایی و تسلط قریش آمده است، تصور و تعقیب می‌کردند و ابداً روح انسانی کلی و بلکه جهانی آن را درک نمی‌کردند و مثل حضرت امیر (ع) نبودند که فرقی میان عرب و غیرعرب نگذارند و همه چیز خود را فدای عدالت و حق کنند.

نتیجه

مذاهب شرک چون واضعینی نداشته، به تدریج به دست افراد بشر و با افکار و اوهام بشری ساخته شده و با رشد بشر و پیشرفت تمدن تکامل یافته است و مانند سایر شئون بشری (لباس و خانه و آداب و حکومت و علم و فلسفه)، محصول و مخلوق بشر و ساخته و پرداخته انسان است.

اما مذاهب توحیدی که واضعین خاص مشخصی داشته و آنها خود را الهام یافته و مأمور از خارج می دانستند، برخلاف تمام افکار و محصولات بشری، با مشهودات و قیاس به نفس مباینیت دارد و چون از روز اول آن را درست درک نکرده اند، وقتی به دست خودشان افتاده، خراب و منحرفش ساخته اند. بنابراین معلوم می شود سنخیت با مخلوق های عقلی و محصول های ذهن بشری ندارد و از عالم و مبدأ دیگری غیر از اوهام و عواطف و افکار بشری است.

پیغمبران چه کسانی بودند و چه کردند؟

در درس گذشته دیدیم که پیغمبران افراد مشخص و شناخته شده‌ای می‌باشند که به لحاظ تاریخ واقعیت داشته‌اند و واضعین ادیان توحیدی هستند. آنها هم افرادی از بشر و دارای خصال و احوالی بوده‌اند.

پیش از آنکه وارد بحث در حقیقت و حقانیت یا باطل بودن دعوت آنها بشویم، خوب است خودشان را بشناسیم. همان‌طور که گروندگان اولیه ادیان و معاصرین انبیا پس از آشنایی و تماس با آنها ایمان آورده یا دشمن شده‌اند.

متأسفانه برای ما امکانات و اطلاعاتی که برای معاصرین انبیا وجود داشت، میسر نیست. مجبوریم از لابلای صفحات تاریخ و حکایاتی که نقل و نوشته شده است و معلوم نیست تا چه حد افسانه و تا چه حد حقیقت باشد، به سراغشان برویم.

اما خوشبختانه محققین از میان اسناد و آثار تاریخی مطالبی کم و بیش استخراج و ثبت کرده‌اند. از طرف دیگر خود کتاب و احکامی که آنها آورده‌اند، می‌تواند ما را تا حدودی به اخلاق و افکارشان آشنا کند و بالاخره آثاری به لحاظ حکومت و تربیت و افکار و نیرو و نهضت‌های ملی ایجاد کرده‌اند که از طریق آنها نیز می‌توان تا اندازه‌ای پی به اصل برد.

اتفاقاً اگر تاریخ در باره پیغمبرانی مثل زرتشت خیلی مبهم و گنگ است و سال تولدش از ۵۰۰۰ سال تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد با اختلاف فراوان گفته‌اند و یا در باره حضرت عیسی(ع)، کتب و مدارک تاریخی چیزی ننوشته‌اند، در باره پیغمبر خودمان، حتی در جزء جزء اعمال و حالات او، بعد از بعثت آن قدر روایات و اطلاعات و اسناد رسیده و ثبت شده است که مانند یک رجل معاصر دارای تاریخ

روشن و مدرن می‌باشد و اروپایی‌ها پس از حل‌جی‌های زیاد، کتاب‌های متعددی تحت عنوانین:

La Vie de Mahomet یا Life of Mohammad نوشته‌اند. در هر حال به قدر کافی اطلاعات و آثار و شواهد در دسترس ما هست که بتوانیم قضاوت‌هایی درباره چگونگی پیغمبران بنماییم.

از مجموعه آن قصه‌ها و روایات و حکایات که البته مخلوط با تعصب و علاقه‌های مذهبی و انتساب‌های فوق‌العاده و غیره می‌باشد و از خلال سایر احکام و آثار، می‌توانیم نتیجه‌هایی بگیریم که به عقل و علم قابل قبول باشد.

تاحدودی که معلوم و مقبول است:

۱- انبیا قیام عظیم و مبارزه فوق‌العاده دشواری علیه افکار و آداب و شئون معاصر خود کرده‌اند.

مثلاً حضرت موسی (ع) که در برابر فرعون ایستاده و خروج بنی‌اسرائیل را که بنده و عمله‌های دربار و مردم مصر بودند، خواسته است، به فرض هم که حکایت ازدها شدن عصا و سایر معجزات را قبول نداشته باشیم، مسلم است که همان نزدیک شدن و در افتادن با فرعون و بیرون بردن بنی‌اسرائیل کار بسیار خطرناک و بزرگی بوده است و با قدرت فرعون و معتقدات دینی آن زمان و رسم تواضع و اطاعتی که مردم داشتند، به هیچ وجه جور نمی‌آمده است.

قیام حضرت رسول اکرم (ص) نیز در میان مردم مکه و اشراف قریش که تماماً بت پرست متعصب و دارای اخلاق و عادات مخصوصی بوده‌اند، کار ساده‌ای نبود و به طوری که تاریخ نشان می‌دهد، مواجه با هزاران مخالفت و مزاحمت و ممانعت و مشکلات گردید.

طبیعی است که وقتی تغییر دادن یک عادت یا عقیده کوچک مردم (مثلاً رسوم زناشویی متداول یا اعتقاد به نحس بودن بعضی چیزها یا تغییر لباس) مستلزم دردسرها و آزار و اخراج باشد، برگرداندن تمام آداب و رسوم و مقام‌ها و نفوذها که اسلام باعث آن شد، چه عمل عظیم پرزحمت و پرخطری می‌باشد!

دعوت انبیا یک «حرکت خلاف جریان»، یعنی مخالفت با تمایلات مردم و نفوذ و قدرتهای روز بوده است. حرف آنها در روز اول، خریدار و طرفدار که نداشته

هیچ، بلکه با تعجب و تمسخر و تصادم فراوان روبرو بوده و آنچه در مقابل خود می‌دیده‌اند، موانع و خطرات بوده است.

۲- کلیه تاریخ‌ها و یادگارها و نشانه‌ها حکایت از زندگی سراسر مشکل و مجاهده پیغمبران می‌نماید و تمام آنها فداکاری را تا سر حد مرگ رسانده‌اند.

۳- تاریخ نشان می‌دهد که پشت سر آنها یک سیاست خارجی یا منافع و دسته‌بندی‌های قومی و یا تحریکات خصوصی وجود نداشته است و کسی و عاملی آنها را به پیش نمی‌رانده است. مثل راسپوتین که از طرف آلمان‌ها برای تضعیف دربار و دولت روسیه تقویت می‌شده است یا سید علی محمد باب و میرزا حسینعلی که اولی از طرف روس‌ها و دومی از طرف انگلیسی‌ها تحریک و حمایت می‌شدند. یا بعضی از نهضت‌های استقلال‌طلبانه و تجزیه‌طلبانه که با فکر و پول و اسلحه یک سیاست رقیب پشتیبانی می‌شود.

نهضت انبیا از نوع حزب توده در ایران و حتی انقلاب مشروطیت که در آن زمان انگلیسیها برای کوتاه کردن دست روسها از دربار و قطع نفوذشان از ایران تمایل خاصی به مشروطه‌طلبان داشتند، نبوده است و همچنین شباهتی به روح تجددخواهی و تمایل به تمدن و آداب غربی در ممالک شرقی که اروپاییها از جهت توسعه نفوذ فرهنگی و سیاسی خود و تأمین بازارهای اقتصادی، همیشه طرفدار و الهام‌دهنده آن می‌باشند، نداشته است.

پیغمبران یکه و تنها وارد میدان مبارزه شدند. مخصوصاً در مورد پیغمبر آخرالزمان این وضع کاملاً مشهود است و هیچ مورخی چه دوست و چه دشمن تا به حال یک سیاست یا جمعیت یا شخصیتی را سراغ نداده است که محرک حضرت و مشوق اولیه او به این دعوت بوده باشد. البته بعداً پیروان و یارانی پیدا کردند و نیروها و افکار و عواطفی به پشتیبانی و به پیشرفت مکتب آنها برانگیخته شد. ولی تمام اینها محصول عمل خود آنها و دست پروردگارشان بود.

نه تنها پیغمبر اسلام و همچنین حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع)، تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، تحریک شده از طرف کسی و جایی نبودند، بلکه محیط ما قبل و اطراف پیغمبران را هم کاملاً خالی از افراد برجسته‌ای می‌بینیم که توانسته

باشند روی آنها تلقین و تأثیر نمایند و یا آنها به تقلید و تعلیم از کسی به چنین مقام و مقصد رسیده باشند.

۴- تعلیمات آنها و اقدام و عملشان برای جلب منافع خصوصی یا برتری خواهی قومی و سیادت سیاسی، نبوده، در پی جمع آوری مال و کسب قدرت برای خود و کسان و کشورشان نبوده‌اند. درست است که جامعه یا دولتی که بعداً از پیروان آنها تشکیل شده، به کشورگشایی پرداخته است؛ اما آنچه آنها می‌خواستند و به آن رسیدند، تغییر عقیده و تربیت اخلاق مردم بوده است. در حیات خودشان اگر هم توفیق در کسب ثروت و قدرت پیدا شده است، بهره و تمتعی از آن نبرده و از راهی که از اول در پیش گرفته‌اند، منحرف نشده‌اند.

حضرت پیغمبر(ص) تا روز رحلت در یک حجره مسجد و روی حصیر می‌خوابید و با آنکه شبه جزیره عربستان مسلمان شده بودند و هزاران نفر فدایی به جان داشت و قطرات آب وضویش را تبرک و شفا می‌دانستند و افتخار به خدمت و بندگی او می‌کردند، هیچ‌گونه دم و دستگاه و نوکر و غلام یا قراول و شوکت و جلال برای خود درست نکرد. با مردم مانند روزهای تنهایی و تنگدستی اول، صمیمی و متواضع بود؛ همین طور حضرت عیسی(ع) و حضرت موسی(ع).

علاقه و توجه آنها به خارج از شخص خود و بالاتر از سلطنت و قدرت فامیلی یا ملی بود. ضمناً با آنکه دعوی پیامبری و تبلیغ اوامر الهی را داشتند، مقام و حقوقی توقع نداشته و خود را واسطی برای ارتباط و نزدیکی خلق با خالق می‌دانستند (مثلاً در تشهد نماز به ما دستور داده است بگوییم:

«أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»^۱

۵- با توجه به مخالفت‌ها و مشکلات موجود و اینکه از هرکاری در دنیا سخت‌تر، برگرداندن نظریه و عقیده و رویه مردم است و تسخیر عواطف و عقول، قابلیت و لیاقت خیلی بیشتری می‌خواهد تا تسخیر مال یا کار مردم و با توجه به اینکه عقیده و رویه‌ای که آنها خواهان آن بودند، برخلاف معمول و مطبوع مردم بوده، مع ذلک توانستند با شروع از هیچ، پیروانی در زمان حیات و بعد از وفات خود پیدا

۱. تشهد در نماز: گواهی می‌دهم به اینکه محمد بنده و فرستاده اوست.

کنند، به طوری که امروز متجاوز از ۶۰۰ میلیون محمدی و گویا یک میلیارد عیسوی وجود دارد و باید گفت که بزرگ‌ترین موفقیت را به دست آورده‌اند.

هیچ فیلسوف یا دانشمند و سردار و زمامداری در دنیا نیست که چنین تأثیری در تغییر افکار و احوال کرده و بعد از صدها و هزارها سال، این اندازه پیرو داشته باشد. بنابراین، عملشان، چه خوب و چه بد، چه درست و چه غلط، امر مسلم این است که در راه مقصود خود توفیق بزرگی یافته‌اند.

این از جهت قبولاندن مذهبشان بود. حال اگر مثلاً پیغمبر اسلام (ص) را از جهت اجتماعی و تربیتی و اداری هم در نظر بگیریم، می‌بینیم باز بی‌نظیر است. تاریخ هیچ سرسلسله‌ای را نشان نمی‌دهد که توانسته باشد یک منطقه بزرگی مثل عربستان وحشی را که به عمر تاریخی خود هیچ‌گاه دارای دولت و وحدت و حکومت نبوده است، در مدت ۲۳ سال به صورت یک واحد اداری و اجتماعی صمیمی در آورده و شالوده و اساسی بریزد که بر روی آن دولت‌ها و حکومت‌ها و تمدن‌ها پدیدار شود.

۶- همان طور که در درس سوم توضیح داده شد، مکتب و تعلیمات اصلی آنها با آنچه مأنوس و معمول افکار و اشتغالات بشری است، به کلی متفاوت می‌باشد.

۷- کلیه ادیان توحیدی سبب حرکت و پیشرفت و موجب راهنمایی و تربیت و سلامتی در پیروان اولیه شده‌اند.

بنی اسرائیل از اسارت مصر بیرون آمد و صاحب استقلال شد و با شوکت‌ترین قدرتها را در زمان داود و سلیمان تشکیل دادند.

عیسویها از غرور و سببیت رومی و از جهالت قرون وسطایی بیرون آمدند و صاحب لطیف‌ترین خصال اخلاقی شدند.

حال عرب‌ها و ایرانی‌ها و بعداً ترک‌ها هم معلوم است که چگونه تا زمانی که از تعلیمات اولیه عالی‌ه منحرف نشده بودند، به چه مراحل توانستند برسند.

۸- با آنکه در روز ظهور این مذاهب، تعلیماتشان برای مردم خیلی مخالف عادات و ذوقشان به نظر می‌آمده است (از قبیل تساوی طبقات و عدم برتری پولدارها و اعیان و شاهزادگان بر سایرین، انفاق و پرداخت وجوهات اجباری از مال خود، طهارت، روزه، منع شراب، خودداری از قمار، حرمت ربا، فضیلت اخلاق و علم

۲۷۰ _____ مجموعه آثار (۹)، مباحث ایدئولوژیک و امثال آن)، هر قدر علم و تمدن پیش رفته است، بشر بنا به تشخیص و تجربه و احتیاج بیش از پیش به ضرورت و به حقیقت آنها برخوردار است. به طور کلی بشر، قرن به قرن به مکتب انبیا نزدیک تر شده و می شود. یعنی سیر علوم و تمدن در تأیید انبیا پیش می رود (توضیح و بحث مفصل این قسمت در کتاب «راه طی شده»^۱ مندرج است).

نتیجه گیری

از مجموع ملاحظات فوق که روی هم رفته مورد قبول موافق و مخالف ادیان می باشد و از مجموعه مآخذی که در دسترس ماست، می توان نتایج ذیل را استنباط کرد:

۱- پیغمبران به هیچ وجه من الوجوه سودجو و شیاد و حقه باز نبوده اند. زیرا که حقه بازها و سودجویان همیشه نگاه می کنند تا ببینند در میان مردم چه متاعی بازار گرم دارد و پی آن می روند. مثلاً اگر ببینند جریان سیاسی رو به کمونیستی است، دم از طرفداری رنجبران می زنند و خود را مخالف ثروتمندان و سرمایه داران نشان می دهند و همین که دیدند اوضاع برگشته و سرمایه داران یا دربار قدرت پیدا کرده اند، طرفدار دو آتشه آنها می شوند. مردم شیاد در جمع مقدسین که قرار بگیرند، تسبیح می گردانند و ورد و دعا می خوانند و چون میان بی دین ها بروند، زودتر و بیشتر از سایرین عرق می خورند؛ و قس علی ذلک. آنها که به مخالفت با آداب و افکار و رسوم برمی خیزند و با گردن کلفت ها و صاحبان نفوذ درمی افتند، هیچ گاه شیاد و حقه باز نیستند.

۲- لافل خودشان به آیینی که آورده بودند، صمیمانه و صادقانه اعتقاد داشته اند. زیرا که حاضر به قبول انواع محرومیت ها و سختی ها و فداکاری ها شده اند. خیلی ها در دنیا، خیلی حرف ها می زنند؛ ولی اگر پای منافع و آسایش آنها پیش آمد، پس می زنند؛ مگر آنکه حقیقتاً علاقه مند و مؤمن به عقیده خود باشند.

۱. کتاب «راه طی شده»، جزء اول از مجموعه آثار (۱)، به نام «مباحث بنیادین» از انتشارات شرکت انتشاراتی قلم است.

چطور می‌شود شخص به خدای واحد و به کتابی از ته دل علاقه و عقیده نداشته باشد و مع ذلک از همه چیز خود صرف نظر کند و تا پای جان بایستد؟
 حتماً حکایت پیشنهاد اشراف قریش را به پیغمبر اکرم (ص) شنیده‌اید. در اوایل بعثت که حضرت، مردم را به رها کردن بتها و پرستش خدا دعوت می‌فرمود و هنوز در حمایت ابوطالب بود، روزی بزرگان قریش پیش ابوطالب آمده و گفتند برادرزاده‌ات اگر طالب مال است، ما آن قدر باغ و شتر و کالا به او می‌دهیم که تصورش را نکرده باشد، به شرط آنکه به خداهای ما بد نگوید و دست از این حرفها بردارد. اگر زن و کنیز دوست دارد، حاضریم از بهترین و زیباترین دخترهای عرب و روم برای او بیاوریم و او را به آقایی و ریاست هم قبول می‌کنیم ...
 ابوطالب به حضرت مراجعه کرد. حضرت فرمود: به خدا قسم اگر خورشید را طرف راست من و ماه را طرف چپ من قرار دهید (یعنی اگر تمام دنیا را در اختیار من قرار دهید)، دست از عقیده و دعوت من برنخواهم داشت! ...
 مسلم است که چنین شخصی به معتقدات و به مأموریتش بیش از هر چیز علاقه داشته و خود را گول نمی‌زده است.

۳- تحریک شده و تعلیم گرفته و تقلید کننده نبودند، بلکه منبعث و برانگیخته و جوشیده از خود بودند و از جایی و از کسی، غیر از مردم و سایرین، الهام می‌گرفته‌اند.

توضیح قسمت اول مطلب در بند قبلی داده شد. تاریخ هم به هیچ وجه معلمی و مدرسه‌ای و امر کننده‌ای برای هیچ یک از پیغمبران نشان نمی‌دهد. اینها یا مانند نوابغ بزرگ دنیا، از ذوق و فطرت و استعداد خودشان آن افکار و صفات را کسب کرده بودند و یا از خارج.

۴- حتماً مردمانی خودخواه و کوتاه نظر که به دنبال منافع شخصی باشند، نبوده‌اند؛ آنها علو طبع و استقلال و استغنا داشته‌اند.

بند ۴ بحث گذشته این حقیقت را می‌رساند و نوع تعلیمات آنها که متوجه ملکات اخلاقی و محبت و خدمت به نوع است و بی‌نیازی که در زندگی نشان داده‌اند، قسمت دوم مطلب فوق را ثابت می‌کند.

۵- ساده لوح و مالیخولیایی و مردمانی ناتوان و ضعیف نبوده‌اند، بلکه نهایت رشد و تفوق را داشته‌اند و خیلی جلوتر و بالاتر از فلاسفه و دانشمندان و رجال بزرگ تاریخ رفته و حقیقتاً نابغه بوده‌اند.

اشخاص ساده لوح و ضعیف‌النفس به موفقیت‌های دنیایی و تسلط و تسخیر مردم (آن هم بعد از فوت و زوال قدرتشان) مایل نمی‌شوند. کارهایی که پیغمبران و تعلیمات انبیا:

اولاً، از وجود خود آنها سرچشمه گرفته است نه از نفوذ و تحریک و تقلید و تعلیم دیگران.

ثانیاً، تمام آن معتقدات و دستورات از صدر تا ذیل ناشی از یک منشأ و منتهی به یک مقصد، یعنی خدا بوده است.

یعنی اگر می‌گفته‌اند دروغ نگویند یا احسان کنید یا به جنگ بروید، صرفاً و تماماً برای خدا و به عقیده آنها مربوط بوده است.

چون برای دنیا معتقد به خدایی بوده‌اند و همه را مخلوق و بنده او می‌دانسته‌اند، حکم به برادری و برابری می‌کردند و چون ظلم و دروغ را منافی با صفات و مشیت خدا یا حق و حقیقت می‌دانسته‌اند، آنها را حرام کرده بودند؛ نه برای اینکه مثلاً نظام اجتماع مثلاً درست شود.

ثالثاً، چون مأموریت و خدمات آنها با صداقت و رشد و نبوغ توأم بوده است، مجبوریم بگوییم چنین مجموعه و مکتبی که به اصل واحدی به نام خدا متکی بوده، می‌بایستی یا محصول تخیلات و تصورات شخصی و ابداعات من‌درآوردی بوده باشد - در این صورت چیزی که از خیال و وهم و ابداعهای شخصی سرزده باشد، پوچ و نامربوط بودن آن بزودی واضح خواهد شد و از هم می‌پاشد - و یا حال که می‌بینیم به صورت یک مکتب مثبت یعنی سازنده و مفید و محرک و یک سیستم مرتبطی از آب درآمد و سیر زمانه و تمدن به تأیید و استقبال آن برخاسته است، پس باید قبول کنیم منبع و منشأ واقعی حقیقی و در عین حال فوق بشری داشته است. یعنی آن فرضیه یا عقیده اساسی که داشته‌اند و نامش را خدا گذاشته و تمام مکتبشان از او تراوش می‌کرده، صحیح و درست بوده است.

ضمناً چون خودشان صمیمانه به آیینشان اعتقاد داشته و از دروغ و تزویر حتماً و شدیداً احتراز داشتند و آنچه می‌گفتند، صادقانه می‌گفتند، بنابراین ادعای آنها هم

که این حرفها و تعلیمات از پیش خودشان و به عقل خودشان نیست و از خدا اخذ می‌کنند، این هم نمی‌تواند دروغ بوده باشد و هیچ‌گونه سود و غرض شخصی و قومی در این امر نداشته‌اند. پس دعوی آنها بر الهام گرفتن از غیب، نه وهم و دیوانگی بوده است، نه دروغ و ساختگی.

در قسمت پنجم کتاب که به مطالعه گفته‌های آنها خواهیم پرداخت، انشاءالله به یقین بیشتری خواهیم رسید.

پیغمبران چه گفتند

در درس چهارم، اجمالاً دیدیم، پیغمبران چگونه کسانی بودند و چه اعمال و آثاری داشتند. حال می‌خواهیم روی گفته‌ها یا خواسته‌ها و تعلیمات آنها صحبت کنیم.

البته وقتی کتب مذاهب توحیدی مانند تورات، اوستا، انجیل یا قرآن را باز می‌کنیم، در نظر اول کوچک‌ترین شباهتی میان نوشته‌ها و گفته‌های آنها به لحاظ سبک و مطلب و احکام و تشریفات دیده نمی‌شود و با هم (اگر نگوییم تعارض) اختلافات زیاد دارند؛ همان طور که معابد و نمازها و شرایعشان با هم فرق دارد. ولی وقتی بررسی و دقت بیشتر نماییم و آداب و عبادات و ظواهر و احیاناً پیرایه‌ها و تشریفات و خرافاتی را که مثل لباس یا گردوغبار و گل و سنگ، دور و بر آنها را گرفته است، پس بزنیم و خود را به مغز و به مقصد برسانیم، می‌بینیم در اصول و اساس شباهت عجیبی میان آنها برقرار است و در سه چیز با هم اشتراک داشته و در آن سه چیز خلاصه می‌شوند:

۱- پرستش خدا

۲- آخرت

۳- مسئولیت در برابر نفس و خلق.

اینک به شرح مختصر سه اصل یا سه ماده برنامه انبیا می‌پردازیم:

۱- پرستش خدا

خداپرستی یا توحید و خداشناسی که انبیا تعلیم و ترویج کرده‌اند: اولاً، اعتقاد داشتن و ایمان به خدای خالق یگانه جهان هستی است.

ثانیاً، این اعتقاد و قبول داشتن خدا مثل علم داشتن و قبول داشتن اینکه مثلاً در امریکا شهری به نام سانفرانسیسکو وجود دارد، اما کاری به کار ما ندارد نیست؛ بلکه او را گرداننده و یگانه مؤثر در طبیعت و عامل خوشبختی و بدبختی می‌دانند. ثالثاً، این خدای بزرگ عالی‌بی‌عیب، سزاوار عشق و پرستش است. بنابراین ماده اول برنامه انبیا، یعنی توحید، دارای سه جنبه نظری و اثری و عملی بوده و شامل ایمان و بندگی هر دو می‌باشد. خلاصه آن این است که ما معتقد به او بوده و در هماهنگی با جهان خلقت بی‌انتها، بنده و خدمتگزارش باشیم و خود را که موجود ناچیزی هستیم، وقف بر خالق عالم که نادیدنی است کرده و به جای دنیا، خود خدا را هدف زندگی قرار دهیم.

۲- آخرت

زندگی منحصر و محدود به چند ساله عمر در این دنیا نبوده، ما و اعمال و آثارمان نابود و محو نمی‌شویم؛ بلکه در یک زندگی ابدی توسعه یافته عظیمی تجدید حیات خواهیم کرد و در آن زندگی وارث گذشته خود بوده، اگر در دنیا بر راه راست عمل کرده‌ایم، خیر و سعادت و لذت خواهیم برد و اگر بی‌عقیده و بدعمل بوده‌ایم، ناراحتی و عذاب خواهیم دید. مسئله آخرت یا قیامت، متضمن: «اعتقاد داشتن»، «انتظار کشیدن» و «تدارک دیدن»، هر سه است.

۳- مسئولیت در برابر خود و خلق

این همان قسمت احکام و جزئی از عبادات ادیان است. احکامی از قبیل طهارت، روزه، خودداری از محرّمات مانند شراب، کسب حلال، تحصیل علم و امثال آن وظایفی است که شخص مؤمن در قبال خود دارد و مربوط و مفید به حال خود او می‌شود. اما احکامی مانند ازدواج، صداقت، عدالت، احسان، خوشرویی و خوشرفتاری، رعایت همسایه و والدین و مردم، دفاع، جهاد و غیره، اعمال و وظایفی است که روابط ما بین شخص و سایرین را (از نزدیک‌ترین آنها به شخص گرفته تا دورترین، یعنی جامعه و نوع بشر و حتی حیوانات) تعیین می‌نماید.

این احکام حدود و وظایف و خدماتی است که ادیان توحیدی برای هر مؤمن در قبال مردم برای او مقرر داشته‌اند.

این اعمال یا عبادات در نظر ادیان، مخصوصاً اسلام، وسایل و راه‌هایی می‌باشد که شخص خود را شبیه و نزدیک به خدا می‌نماید و به صفات خداوند از قبیل عدالت و احسان و یا علم و کمال و بینایی و قدرت، تاسی می‌کند.

* * *

پس به طور کلی سه ماده فوق که ماحصل و اساس تعلیمات انبیا را تشکیل می‌دهد، بر خلاف مرام و عادت و تمایل خودخواهانه بشری است. بشر معمولاً طالب راحتی و بی‌بندوباری و آزادی مطلق در اعمال و سرکشی از وظایف و محدودیت‌هاست و طبعاً میل به خودبینی و خودخواهی دارد. به علاوه همیشه سرگرم و تحت تأثیر مشغولیات و احتیاجات فوری بوده، حساب روز را می‌کند، نه فکر آینده دور را. توجه و علاقه او به سایر افراد و موجودات و امور نیز از جهت استفاده و استخدام و استثمار آنها می‌باشد، نه برای آنکه خود را فدای آنها نماید یا لاف به آنها خدمت کند.

ضمناً همان طور که در تعلیمات ادیان می‌آید، از سه ماده یا سه مقصد فوق، آنکه مهم‌تر و اصل است، پرستش خدا و تقرب به اوست. احکام و دستورهای دیگر فرع بر پرستش خدا و «قُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ» یعنی به قصد نزدیک شدن به خدا آمده است. از این جهت نیز با تعلیمات و مکتب مصلحین و بزرگان بشری مخالفت و مباحث وجود دارد؛ زیرا آنها نخست به دردها و بیچارگی‌های بشر توجه کرده و سپس به فکر چاره‌جویی و اصلاح افتاده، آن‌گاه نظری و مکتبی آورده‌اند. برای آنها مقصد و مینا، راحتی و خوشی مردم بوده است. مقصدشان بشر بوده است و از هر فکر و هر چیز خواسته‌اند در جهت خدمت به انسان کمک بگیرند؛ در صورتی که پیغمبران بشر را در استخدام و بندگی و حرکت به سوی خدا قرار داده‌اند.

حال بدون آنکه فعلاً وارد این بحث بشویم که سه ماده فوق، یعنی تعلیمات انبیا، صحیح است یا غلط و پایه حقیقی یا خیالی دارد، چند سؤال از خودمان می‌کنیم:

آیا اگر کسی بزرگ‌ترین و عالی‌ترین معبود و کمال مطلق را معشوق خود و سایرین قرار دهد و او را هدف قرار داده و انسان را به سمت او پرواز بدهد، چنین شخصی کوتاه‌فکر و خودبین است یا دارای نظر و اندیشه بلند و وسیع می‌باشد؟
 آیا زندگی را محدود به مدت کوتاه عمر دنیا و مکان تنگ خانه و شهر نگرفتن و آن را ابدی و بی‌نهایت دانستن، نشانه تنگ‌نظری و پستی است یا رشد و علو طبع و برتری و نبوغ گوینده را می‌رساند؟

آیا برای اعمال شخص حساب و آثار و نتایج قایل شدن و هر کس را در کوچک‌ترین کارها مسئول شناختن و موظف به یک سلسله وظایف دانستن، دلیل بر بی‌بندوباری و راحت‌طلبی برای خود است و سبب عقب‌افتادگی و بیکارگی اجتماع می‌شود یا سبب دقت و فعالیت و بیداری و رشد؟

آیا مردم را از خطر و خطا بر حذر داشتن و به اصلاح و تربیت خود تشویق کردن و آنها را به خدمت خلق و خیر رساندن به سایرین واداشتن، جامعه را ضعیف و توسری‌خور می‌نماید یا متحد و قوی و پیشرو؟

آیا مجموعه این عقاید و احکام، افراد را اجتماعی و اجتماع را محکم و مترقی می‌نماید یا انزوای طلب و ذلیل و متوقف؟

آیا مجموعه این عقاید و احکام، انسان را از صدفِ تنگِ خودبینی و خودخواهی خارج ساخته، در عالم بی‌نهایتِ جهان وجود به پرواز درمی‌آورد یا او را به خواب می‌برد؟

یقیناً جواب‌های ما مثبت است.

باز هم صرف‌نظر از اینکه، آیا خدایی هست و آنچه پیغمبران گفته‌اند، از ناحیه او، حقیقت است یا خیال و افکار بشری می‌باشد، ببینیم قضاوت زمان و جواب واقعیات زندگی و سیر تمدن بشری به تعلیمات انبیا چگونه بوده است؟

به سهولت دیده می‌شود که روی هم‌رفته بشر هر قدر از حالت بدوی وحشی جلوتر آمده است، به قبول و اجرای برنامه انبیا نزدیک‌تر شده است.

انسان وحشی بدوی مانند حیوانات به فکر چیزی جز خوراک و خواب و تولید مثل نبوده؛ خانه‌اش را چون لانه‌ای با تغییر فصول تغییر مکان می‌داده؛ وظایف و مسئولیت‌هایی برای خود، نه از جهت بهداشت و تعلیمات و تربیت شخصی قایل بوده است و نه احساس مسئولیت و وظایفی در قبال سایرین و جمع، بیش از آنچه

غریزه مادی و امثال آن باشد، می‌کرده است؛ اما به تدریج که بر رشد و ادراک و علم و تمدن افزوده شده است:

اولاً، رفته‌رفته به علت‌ها و آثار و قوانینی که در طبیعت حکومت می‌کند و نظامی که وجود دارد، پی برده است و با پیشرفت علوم و تجربیات فهمیده است که هیچ عملی و اثری بدون عامل و مؤثر در جهان صورت نمی‌گیرد و قوانین طبیعی همه جایی است و همیشه برقرار بوده و هست و نظم واحدی در سراسر جهان وجود دارد. به این ترتیب، فوق‌العاده به قبول عامل یا مدیر واحد و نظام قادر مسلطی در دنیا نزدیک شده، فاصله چندانی با توحید ندارد.

ثانیاً، دید و فکر او از حدود احتیاجات آنی جلو رفته، خانه‌ای ساخته است که در سراسر سال (با توجه و پیش‌بینی که از سرمای زمستان و گرمای تابستان پیدا کرده بوده است) او را حفاظت کند. دنبال زراعت و ذخیره آذوقه سالیانه افتاده است و حتی انبارها و سیلوهای بنابر احتیاط و دوراندیشی برای سالهای قحطی ساخته است. حسابش از میزان یک سال و چند سال و پیش‌بینی احتیاجات خوراک شخصی تجاوز کرده، به دوران عمر رسیده و برای تأمین آینده اطفال، مکته‌ها و مدارس و دانشگاه‌ها تأسیس کرده؛ حساب پس‌انداز و بیمه عمر وضع کرده و برنامه‌های چند ساله برای حکومت و اقتصادیات تنظیم کرده است. از این هم پارافراتر نهاده، سیاستمدارانی پیدا شده‌اند که پیش‌بینی و تدارک آینده کشورشان را تا ۵۰ سال بعد کرده‌اند و یا برای نسل آینده نقشه کشیده‌اند...

این از جهت آینده بود که می‌بینیم دید بشر هنوز خیلی کوتاه است و در مقابل پیش‌بینی انبیا که آخرت بی‌نهایت دور را در نظر گرفته‌اند، در مراحل بسیار کودکانه می‌باشد.

اما از جهت گذشته و توجهی که قدمای خیلی قدیم فقط به پدر و مادر یا اجداد نزدیک داشتند، سپس اقوامی مانند اعراب تا حدود مؤسس قبیله و سرسلسله طایفه به عقب می‌رفته‌اند، اقوام پیشرفته‌ای مانند یونان و روم به تاریخ شهر یا ملت خود علاقه و از آن اطلاع داشتند و در تاریکی افسانه‌ها و میتولوژی فرو می‌رفتند. اما کسانی مانند هرودوت پیدا شدند که به سیر و نظر در ممالک دیگر و تحقیق در جغرافیا و تاریخ آنها پرداختند، تا آنکه بعد از اسلام علوم جغرافیا و تاریخ ممالک و

ملل تدوین شد و امروزه توجه و علاقه به دوران‌های ماقبل تاریخ و حتی انسان‌های مراحل اولیه معطوف شده است.

پس به طور کلی بشر دائماً در پیشروی و توسعه شخصیت خود در زمان و مکانی وسیعتر می‌باشد و به طرز فکر انبیا که انسان را جزء کوچکی از مخلوقات خدا و هم‌آواز و هماهنگ با جهان بی‌نهایت زمین و آسمان‌ها می‌شناسند و او را علاقه‌مند و وارث گذشته و نگران و سازنده آینده بی‌نهایت دور می‌دانند، نزدیک می‌شود.

ثالثاً، در زمینه اعمال و وظایف می‌بینیم هر قدر تمدن پیش می‌رود، برنامه زندگی یک فرد دقیق‌تر و سنگین‌تر می‌شود.

در دنیای متمدن، بچه هنوز به دنیا نیامده، یک سلسله مراقبتهای طبی و غذایی و روانی بر عهده مادر قرار می‌گیرد. پس از تولد او را مثل نوزاد حیوانات یا اطفال قدیمی‌ها و دهاتی‌ها به حال خود و به دست طبیعت رها نمی‌کنند؛ بلکه در زایشگاه و پرورشگاه می‌گذارند و هزاران دستورالعمل برای بزرگ کردن او رعایت می‌شود تا راه بیفتد و حرف بزند.

همین طور مراقبت تعقیب می‌شود تا به کودکستان برسد و ضمن بازی و آواز و تفریح او را وادار به تربیت و ترتیب‌هایی می‌نمایند.

در دبستان باید درس بخواند و بازی‌ها و صحبت‌ها و غذا خوردن و تمام اعمالش تحت نظم و وضع مطلوب درآید. سپس دبیرستان، دانشگاه، نظام وظیفه، زندگی و آداب و وظایف در اجتماع و اداره و ازدواج و غیره به دنبال می‌آید....

اتفاقاً برنامه‌ای که یک فرد متمدن انجام می‌دهد و ملزم به نظافت و مسواک کردن و روزنامه خواندن و تبلیغات و تعلیمات و کسب معاش و نظام وظیفه و شرکت در انتخابات و غیره است، خیلی شبیه به همان غسل و وضو و نماز و کسب حلال و دفاع و جهاد و امر به معروف و غیره است که در اسلام داریم^۱.

* * *

بعد از مقدمات فوق، اگر بخواهیم در باره پیغمبران قضاوت کنیم (و کاری به وجود خدا و حقیقت نبوت هم نداشته باشیم) چه باید بگوییم؟

۱. تفصیل بیشتر و اثبات کامل این مطلب در کتاب «راه‌طی شده» مندرج در مجموعه آثار (۱) به نام «مباحث بنیادین»، از انتشارات شرکت انتشاراتی قلم است.

آیا جواب ما غیر از این می تواند باشد که:
رشیدترین و پیشرفته ترین نمونه های بشریت بوده اند؛
سالم و صادق و شجاع بوده اند؛
دوستدار و رنجبر و خدمتگذار نوع بشر بوده اند،
قابل تحسین و لایق احترام و اطاعت هستند.

* * *

اینک می توانیم از خود پرسیم تعلیمات انبیا از چه منشأ و مأخذی می توانسته
است باشد؟

می بینیم:

اولاً، آنها که مردم راستگو و روشن فکر و روشن بین با حسن نیت و مخلص
بوده اند، خودشان گفته اند: ما این حرفها را از پیش خود و از روی دانش و بینش
خویش نمی گوئیم، بلکه به ما وحی می شود.

ثانیاً، همان طور که دیدیم، نوع تعلیمات آنها از هر جهت مغایر و متفاوت با آمال
و عادات و اعمال بشری است و نمی تواند مثل سایر افکار و نظریات دیگران، از منبع
فکری و منشأ احتیاجات زندگی و تعلیمات بشری باشد؛ ناچار مبدأ غیر بشری دارد.

ثالثاً، این مبدأ و موجد آن تعلیمات، خیال و وهم و غیر حقیقی و غیر واقعی
نیست؛ بلکه منطبق با احتیاجات و موجب رشد و کمال و سازنده انسانیت و سعادت
است و بشر به پای خود لنگ لنگان به آنها نزدیک شده، حقانیت و واقعیت آنها را
کما بیش حس می کند.

بنابراین آن مبدأ غیر بشری، یک مبدأ دروغی غیر طبیعی و غیر واقعی نیست....

چه اسمی غیر از خدا یا وحی الهی می توانیم روی آن بگذاریم؟

* * *

با توجه به درس گذشته و این درس باید بگوئیم نبوت واقعیتی است تاریخی،
حقیقی و خدایی.

بحث در توحید

بدهت و قدمت مطلب

اعتقاد به وجود سازنده و گرداننده (یا سازندگان و گردانندگان) دنیا، شاید قدیمترین نظریه پذیرفته شده به وسیله انسان و بدیهی ترین عقیده‌ای باشد که اصلاً احتیاج به بحث و اثبات نداشته است؛ زیرا تجربی و فطری است. انسان در هیچ جا و هیچ وقت، مصنوعی بدون صانع و عملی بدون عامل ندیده است. بیابانی وحشی و حتی کودک دنیا ندیده، هر وقت صدایی می‌شنود یا حرکتی می‌بیند، طبعاً و بالبداهه به طرف منبع صدا و منشأ حرکت متوجه می‌شود.

هر گاه ساده‌ترین کلبه گلی یا چرخه ریسندگی را نتوان قبول کرد که بدون کارگر ساخته شده یا به گردش درآمده باشد، کدام عقل سلیم می‌تواند کره زمین را با کوه و دریا و درخت و جنگل‌ها بی‌نیاز از سازنده بداند و بدن خویش را با چنین اعضای مفصل و دستگاه‌های دقیق که با نظم عجیب کار می‌کنند، معلول تصادف بشناسد؟

آفتاب آمد دلیل آفتاب. هر قدر در باره وجود و صفات خدا ایراد و اشکال بیاورند، نمی‌توانند نفی بدهت و عمومیت فوق را بنمایند.

اساس زندگی عملی و مبانی علم و فکر بشری روی قبول علت برای هر معلول قرار دارد. هرگز به خاطر شما خطور نخواهد کرد که به بازار نرفته و جنس نخریده، اجاق نیفروخته، غذا نپخته و وسایل سفره فراهم نیاورده، خوراک گرم و مطبوع فراوانی بدون مواد و مقدمات برای ناهارتان چیده شود!

همچنین سراسر علوم فیزیک، شیمی، زمین‌شناسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی و غیره، تحقیق در پدیده‌ها به منظور تعیین عوامل و علل آنها و تشخیص روابط فیما بین می‌باشد.

ریاضیات نیز که آن را در رأس علوم دقیق و یقینی قرار می‌دهند، جز آنکه فرضهایی بی‌افد و نتایجی از آنها استخراج کند و سپس رابطه مابین فرض‌ها و حکم‌ها یا متغیرها و توابع را به صورت قضایا و معادلاتی بیان نماید، کار و کلام دیگری ندارد. اگر دانشمندی در یک معادله ریاضی علامت مثبتی را بی‌جهت منفی کند، رقمی را ندیده بگیرد، یا ادعا کند که آب دریا و حتی مختصر آب یک استکان ممکن است بدون دریافت حرارت و تبادل انرژی خشک شود، او را دیوانه یا بی‌هوش و نفهم خواهند گفت. مع‌ذلک دانشمندانی پیدا شده‌اند و به خود اجازه داده‌اند دستگاه عظیم خلقت یا طبیعت را در سر حد نهایی، بی‌حساب و کتاب و بی‌صاحب و صانع معرفی نمایند!

البته اگر ما می‌توانستیم به طور نمونه در گوشه‌ای یا در موجود و اثری از آثار طبیعت، نشانه‌ای از خودسازی مطلق و اراده و امکان خلاقیت ببینیم، حق داشتیم چنین سرنخی را به جاهای دیگر اتصال و تسری و تعمیم بدهیم. مثلاً بگوییم شیء «الف» است که شیء «ب» را ساخته است و «ج» است که «ب» و «د» را اداره می‌نماید. ولی وقتی در علوم تجربی می‌خوانیم و از قول لاوازیه نقل می‌کنیم که در دنیا «هیچ چیز از بین نمی‌رود و هیچ چیز به وجود نمی‌آید»، در حقیقت راه هرگونه خلاقیت مثبت و منفی و دخالت مستقل را برای عناصر و امور طبیعت می‌بندیم.

حتی در پیکر خودمان که از کلیه جمادات و نباتات و حیوانات داناتریم و صاحب اراده و اطلاع و اختیار بیشتر می‌باشیم، وقتی نظر می‌کنیم، می‌بینیم کوچک‌ترین دخالت و اطلاع، نه تنها از تشکیل نطفه اولیه و ساختمان اعضا و از ولادتمان نداشته‌ایم، بلکه حالا هم که صاحب شعور و امکاناتی شده‌ایم، اعمال اصلی حیاتی ما از قبیل دوران دم و تنفس و جذب غذا را دیگری اداره می‌نماید. کسی یا موجودی غیر از خود ماست که چه در بیداری و هشیاری و چه در خواب و ناآگاهی، کفالت امور ما را می‌نماید. ما را می‌سازد و می‌آورد و می‌گرداند و بعد هم می‌برد؛ بدون آنکه از ما اجازه و امداد بگیرد. بنابراین وقتی، که ما و سایر موجودات، اعم از مواد و انرژی‌های طبیعت، چه کوچک و چه بزرگ، در مخلوق بودن و معلول و مطیع

بودن شریک باشیم، دیگر حق نخواهیم داشت سازندگی و گرداندگی دنیا را جزءاً یا کلاً، عمداً یا تصادفاً به کسی و به چیزی نسبت بدهیم. از هر طرف که نظر کنیم و به هر سمت که رو آوریم، به بن بست برمی خوریم و چاره‌ای جز اقرار به ناتوانی و ناچیزی خود و تصدیق و تعظیم به درگاه سازنده بزرگ توانانداریم!

«اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...!»!

* * *

به همین دلایل بشر از اول خداشناس بوده و خود را عاجز و محتاج می‌دیده است. منتها چون از ارتباط کامل ما بین آثار طبیعت و پدیده‌های مختلف خبر نداشته است و هنوز در تجربه و دانش به آنجا نرسیده بود که کلیت قوانین و وحدت نظام جهان را درک کند، به ذهنش نمی‌آمده است که همه این عالم زیر نگین صانع و صاحب واحدی باشد و آن صانع و صاحب واحد شبیه به خود او یا موجودات مأنوس او نباشد. برای هر قسمتی از دنیای شناخته شده و هر نوع از انواعی که برخورد کرده بود، سازنده جداگانه می‌طلبیده است و به بیان دیگر، برای هر معلول، علت مستقل و مخصوصی تصور می‌نموده است. مثلاً برای دریا یک خدا، برای کوهها خدای دیگر و همچنین برای زیبایی، عقل، زور، خوشگذرانی، برکت و غیره خداهایی متناسب قایل بوده است. علاوه بر آن، رب‌النوعهای تصویری را یا عیناً با خورشید و ماه و ابر که دور از دسترس او بودند، تطبیق می‌نموده و می‌پرستیده است، یا برای خداها هیکل و صورتی مأخوذ از انسان و حیوانات، با عقل آلوده به وهم و خیال خود می‌ساخته و به عنوان بت می‌پرستیده است.

امروزه با علم نو، احساسی که بشر نسبت به وحدت جهان و بسط قوانین طبیعی به زمان و مکان پیدا کرده است، چنانکه تعصب و میراثی از گذشته در کار نباشد، دیگر مرتکب اشتباه بت پرستان و معتقد به شرک نمی‌شود. اگر معتقد به خدا بشود، دست او را در همه جا و همه وقت و خود او را یکتا می‌بیند. بطلان عقیده شرک که

در کتب کلامی و اصول دین سابق جای زیادی را اشغال می‌کرد، دیگر مورد ندارد. بدیهی بودن توحید و وجود خدا یا انکار توحید و خدا در یک ردیف قرار دارد^۱.

* * *

اما علی‌رغم بیانات و بدیهیات بالا، در عمل می‌بینیم خلق زیادی بوده‌اند و هستند که به راحتی و صراحت وجود خدا را انکار می‌نمایند؛ یا در باره خدا شک و تردید می‌آورند.

ما حق نداریم انکار و ایراد این دسته از افراد و افکار را نشنیده بگیریم، یا قیلاً رد شده بدانیم. فقط نظر به اینکه اعتقاد به خدا یک امر بدیهی ابتدایی و لااقل مورد قبول اکثریت مردم است، منکرین خدا که مدعی مطلب تازه‌ای شده‌اند، باید دلیل خلاف بیاورند. همان‌طور که گفته‌اند:

«الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى»^۲

بنابراین با پرسش از آن دسته، به بررسی دلایل و ایرادهایی که می‌آورند، می‌پردازیم. ماتریالیست‌های امروزی نیز آنها را اختراع نکرده‌اند؛ بلکه از قدیم ورد زبان و وسوسه ذهن شکاکان و مادیون بوده است. برای آنکه مطلب در محیط واقعی و وسیع خود روشن شود، بحث را از حدود اعتقاد یا انکار خدا به مسئله عمومی قبول یا انصراف از ادیان تعمیم می‌دهیم.

دلایل منکرین خدا و موجبات انصراف مردم از ادیان

مخالفت یا دوری مردم از ادیان که یک پایه یا بهانه آن انکار ذات باریتعالی است، تنها روی دلایل نظری و تفحصات فکری نیست؛ بلکه یک پدیده بسیار پیچیده ناشی از یک سلسله عوامل متعدد و مختلط نفسانی، اجتماعی، عملی، فکری و فلسفی از راه‌های مستقیم و غیرمستقیم می‌باشد. چه بسا اشخاصی که پس از آنکه خود را

۱. البته اثبات توحید در برابر دوخدایی یا بت‌پرستی و شرک به مفهوم قدیم دیگر مورد ندارد. ولی شرک به خدا مراحل و انواع مختلف دارد که تماماً در قرآن آمده است و همگی آنها هنوز از بین نرفته است. به جای بت‌های سنگی و چوبی که دیگر موضوعیتی ندارد، طاغوت، وهم و خیال و دلخواه، اصول‌پرستی و مفاهیم معنوی، ایدئولوژی‌های عاطفی یا فلسفی - علم، انسانیت، مارکسیسم، آزادی و غیره - به عنوان حلال مشکلات نشسته است.

۲. دلیل و گواه (آوردن) بر عهده کسی است که ادعا می‌کند.

مجزای از جمع متدینین یا متمایل به کناره گیری از دین دیدند، دلایلی می تراشند و برای توجیه و دفاع از اعمال خود، در صدد ایرادگیری و انکار خدا برمی آیند. ما این موجبات مختلف مرتبط را به دو دسته تقسیم می کنیم و در هر دسته، تفکیک و فروعی قایل می شویم.

عوامل و دلایل مخالفین ادیان و منکرین خدا خارج از شقوق ذیل نیست:

(الف) موجبات عملی و طبیعی بشری:

- ۱- فرار از قید و وظیفه و فشار تمایلات نفسانی؛
- ۲- احساس عقب افتادگی در دنیای جدید و سرخوردگی از پاره‌ای زیانهای مربوط به دیانت؛
- ۳- مشاهدات نامطلوب و آزمایشهای خلاف از روحانیت؛
- ۴- تمتع در دنیا و احساس بی نیازی از مسائل ماورای دنیا.

(ب) موجبات نظری و اشکال‌های فلسفی:

- ۱- نامحسوس بودن خدا و نامأنوس بودن اندیشه‌های وابسته به توحید؛
 - ۲- موضوعات مشکل و شبهه‌آور یا باورنکردنی در ادیان و پیرایه‌ها و تحریف‌ها؛
 - ۳- توجه و تحیر در برابر پیشامدها و واقعیت‌های خلاف انتظار؛
 - ۴- پیدایش مکتب‌های رقیب برای جوابگویی به مسائل تازه؛
 - ۵- مطرح کردن مسئله به دلیل احساس عجز از حل آن.
- ذیلاً به مختصر بحث و جوابگویی در هر یک از موارد فوق می پردازیم.

الف- ۱) فرار از قید و وظیفه و فشار تمایلات نفسانی

شاید عمده ترین عامل انصراف مردم از ادیان از اوان جوانی، همین میل طبیعی به تنبلی و بی قیدی و خوشگذرانی باشد. هوای نفس و حوایج زندگی، هر کس را به شانه خالی کردن از نماز و روزه و منهیات و از تعلیم و تکلیف و تقوا سوق می دهد. هر کس می خواهد در تماس و تمتع‌های عشقی و در استفاده از انواع تخذیرهای شهوانی و در انتخاب راه‌های راحت معاشی آزاد باشد. حتی مایل است وجدان شخصی نیز او را در بی پروایی و در دزدی و دروغ و تملق، جلوگیری و سرزنش نکند. بنابراین برای جوابگویی به ایرادگیرندگان خارج و تسکین هر گونه تردید و تلاطم خاطر، عقب بهانه تراشی و تشکیک و تخریب ملامت کننده اصلی، یعنی

اخلاق و دین و خدا برمی آید. همینکه نقطه ضعف یا جای ایرادی به خیال خود پیدا کرد، فاتحانه شاد می شود و آن را تعمیم داده، زیر همه چیز می زند و نامش را روشنفکری و آزاداندیشی و تجدد می گذارد. گاهی اوقات نیز به طور ناآگاه چنین ایرادگیریها و سرسختی در انکار بدیهیات حاصل می شود.

عامل فوق، یعنی فرار از قید وظیفه، انحصار به آیین خداپرستی نداشته و نمی تواند گناه دینداری حساب شود. زندگی از ساده ترین و خصوصی ترین صورت آن که انزوای در غار و جنگل است گرفته، تا پیچیده ترین و پیشرفته ترین شکل آن که اجتماع متمدن و متجدد است، هیچ جا و هیچ زمان خالی از قید و حدود و وظیفه نبوده و نیست. اتفاقاً هر قدر رشد انسان بیشتر و اجتماع و تمدن عالتر گردیده است، بر وسعت و بر سنگینی قیود و وظایف افزوده شده است.

امروزه یک فرد امریکایی یا روسی که مملکت خود را پیشرو تمدن می دانند و در دو قطب مخالف به لحاظ مسلک قرار دارند، از این جهت کاملاً مشترک هستند که هر دوی آنها از روز ولادت تا فوت، تحت رژیم کاملاً محدود و معین در خوراک و خواب و بهداشت و تعلیم و کار و وظایف واقع می شوند و کمتر اجازه تخطی دارند. اصولاً تعیین قیود و وظایف برای انسان، نشانه مراقبت و علاقه ای است که سرپرست شخص یا امت نسبت به آنها دارد.

تمدنهای پیشرفته و ادیان چون برای انسان ارزش قایلند، دستورهای حفاظتی و تربیتی می دهند. اگر زن مسلمان موظف به حجاب و حریم شده است، از جهت علاقه و توجهی است که شارع به مقام و موقعیت او و دقایق و لطایف وجودی زن دارد. شما از یک برلیان قیمتی خود خیلی بیشتر مراقبت می نمایید و در صندوق محکم جایش می دهید، تا از یک دیزی سنگی. همچنین یک ترکیب آلی یا نسوج حیوانی و انسانی، فوق العاده فسادپذیرتر و لطیف تر و محتاج تر به حفاظت در شرایط مخصوص و محیط مناسب هستند تا یک جسم ساده خاکی و معدنی و ابتدایی.

بنابراین، اعراض از دین به قصد فرار از قیود و وظایف، نه فکر معقولی است و نه راه حل عملی مفید؛ بلکه بالمآل بر گرفتاریها و تبعات نامطلوب خواهد افزود.

هر که گریزد ز خراجات شاه بارکش غول بیابان شود

الف - ۲) احساس عقب افتادگی در دنیای جدید و سرخوردگی از پاره های زیان های مربوط به دیانت

بعد از برخورد ایران (وسایر ملل شرق) با دنیای غرب در قرن گذشته و مشاهده برتری‌هایی که آنها در زمینه‌های رفاه و جلوه زندگی، صنایع، علوم، مال، قدرت و حتی اخلاق و تربیت نسبت به ما داشتند، طبعاً این فکر در طبقات درس خوانده و ترقی خواه پیش آمد که یقیناً مسلمانی و دینداری ما سبب عقب افتادگی شده است. خصوصاً که عامه مردم فرنگی‌ها را کافرهای بی دین و بی قید می پنداشتند و افراد و گروههای اولیه‌ای که به آن دیار رفته بودند یا خبرهای آنجا را نقل می کردند، توجهی به معنویت و دینداری اروپایی‌ها نداشتند و از تقییدی که نسبت به آداب مسیحیت و اخلاقیات دارند، بی اطلاع بودند یا سکوت می کردند.

البته مطالعه این مطلب که چه عواملی سبب انحطاط ملت‌های مسلمان شده است و بررسی اینکه مذهب چه نقشی از این بابت داشته و دارد، بسیار بجا و آموزنده است. اما در این درس فرصت تمهید مقدمات تاریخی و تفحص کیفیات گوناگون و وسیع موضوع را نداریم. بنابراین از جهت منفی و رد کردن اتهام انتسابی وارد می شویم. در وهله اول، این تصور که دینداری سبب رکود و ذلت می شود، کاملاً غلط است؛ زیرا کسانی که ترقی یافته و مسلط بر ما هستند، بی دین نیستند. آنها مسیحی هستند و به طور متوسط خیلی بیش از ما ایرانیان مسلمان، علاقه و عمل در دین خود دارند^۱.

در وهله دوم، باید گفت اسلام نیز سبب ضعف و جهل نمی شود. وقتی اسلام ظهور کرد، تا زمانی و تا حدودی که اصول و احکام آن اجرا می شد، علوم و معارف و آبادانی و قدرت لشکری و کشوری مسلمان‌ها پیش می رفت. اتفاقاً در دنیا هیچ دینی مانند اسلام به طور مستقیم به تشکیل دولت‌ها و ایجاد نیروی نظامی و اقتصادی و اداری کمک ننمود^۲.

وضع حاضر ما و ملل مسلمان یقیناً علتی غیر از دینداری و مسلمانی دارد. گو اینکه در نیم قرن اخیر وضع عوض شده است و نهضت‌های آزادی بخش و ترقی خواه زیادی در میان کشورهای مسلمان در آسیا و آفریقا پدیدار گشته است و برخلاف اوایل قرن بیستم، دولت‌های مسلمان رفته رفته نقش مؤثرتری در سیاست

۱. رجوع شود به کتاب «مذهب در اروپا». این کتاب اولین اثر مندرج در مجموعه آثار (۸) به نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» می باشد که توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است.

۲. رجوع شود به کتاب «تاریخ تمدن اسلام»، تألیف گوستاولوبون و کتاب «تاریخ تمدن» تألیف جرجی زیدان.

جهان پیدا می‌کنند و دارای شخصیت و اثر می‌شوند. مع‌ذالک همین اندازه جهل و ضعف و خرابی که داریم، با مختصر دقتی معلوم می‌شود که ناشی از عدم دینداری و عمل نکردن به دستورات اسلامی است.

مگر نه این است که ما در آتش مفسد اخلاقی مانند دروغ‌گویی، تقلب، خیانت، دزدی و خودخواهی‌های دیگر می‌سوزیم؟

مگر نه این است که اختلاف‌های گوناگون و اعتیادهای کثیف و بیسودی و بیکارگی ما را اسیر و بیچاره کرده است و در منجلاب فساد و نفاق می‌لولیم و کسی حاضر به از خود گذشتگی و خدمت نمی‌شود؟

حال مگر نه این است که این معایب و نواقص همان چیزهایی است که اسلام اکیداً منع کرده است و گناه محسوب می‌شود؟...

پس عقب‌افتادگی ما ناشی از بی‌دینی و نامسلمانی است، نه از دینداری.

اما زیان‌هایی که دیانت ممکن است سبب شود، از چه قبیل است؟

دیانت ناقص و تقدس‌های جاهلانه ممکن است خشکی و تعصب ایجاد نماید و عدم توجه به اشتباهات خود و به افکار جدید حاصل شود و غرور و تکبر را به دنبال آورده، خود را برتر و سایرین را بی‌ارزش بدانند و به صرف ایمان داشتن و آداب عبادی، تصور بی‌نیازی از کار و کوشش و دانش نمایند و یا خود را محبوب انحصاری خدا و مالک شش‌دانگ بهشت دانسته، با کلاه شرعی ساختن مرتکب هر عمل خلاف اخلاق و شرع شوند. به جای کسب و تلاش و جهاد، به دعا و ورد توسل جویند و از خدا و امامان کفالت امور را بخواهند. طلب آخرت باعث اعراض از دنیا و خرابی زندگی و زبونی شود و قناعت و صبر منجر به فقر و رکود و توسری خوری گردد و در اثر مطلق‌پرستی و سختگیری در عقاید و در نظریاتی که آنها را جزو اصول و مسلمات دین بدانند، عمرها صرف مباحثه و مناقشه و نزاع گردد....

چنین تعبیرها و تأثیرها دور از واقعیت نیست. از نظر روانشناسی و جامعه‌شناسی، معتقدات و افکار دینی، همان طور که آثار مثبت فراوان و مزایای مسلم دارد، متضمن مضار و نکات منفی نیز هست. اما باید دید چنین افکار و حالات، آیا مربوط به اصل دین و توحید است یا مخلوق آمال و عادات مؤمنین بی‌خبر می‌باشد و در حقیقت ضد دین است.

در اینکه خداپرستی خالص و دین صحیح از عجیب‌ترین سهل و ممتنع‌های روزگار است و در عین فطری‌بودن و سادگی، متضمن لطیف‌ترین دقایق و خطرناک‌ترین عواقب است، حرفی نیست. فقط با مراقبت شدید و تربیت و رشد می‌تواند درست فهمیده و درست اجرا شود. مصداق کامل وصفی است که از نازکی و تیزی پل صراط می‌کنند و شخص با اندک غفلت و انحراف به طرف چپ یا به راست، پرت می‌شود.

هر جا دین حق پا گذاشته است، اگر از یک طرف صف دشمنان مخالف و دوستان منافق ایستاده‌اند، از طرف دیگر نیز متعصبین خشک و مقدسین جاهل با وسوسه‌ها و خرافات و با سختگیری‌های بی‌جا و کوتاه‌بینی‌های میراث جاهلیت و شرک، دین را متوقف و منحرف ساخته‌اند.

حضرت علی (ع) می‌فرماید :

«قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ عَالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ.»

دو دسته از مردم پشت مرا شکستند؛ عالمی که پرده‌داری (در عفت و تقوا) می‌کند و جاهلی که در خرافات و خلاف‌ها دنباله‌روی می‌نماید

از نظر انبیا و اساس ادیان، این نوع معتقدات و آداب و اعمال که سبب تاریکی و رکود یا کینه و غرور می‌شود نیز مردود است. باید مانند خود پیغمبران و پیشوایان با آنها مبارزه کرد و در هر حال نتایج سوئی که این اعمال به بار آورده یا بیاورد، به حساب دین و دینداری گذاشته نمی‌شود.

الف - ۳) مشاهدات نامطلوب و آزمایشهای خلاف از روحانیت

سومین عامل غیر نظری، ولی عملی و بسیار مؤثر در روگرداندن پاره‌ای مردم از دین و پشت پا زدن به ایمان، مشاهدات سوء و خاطرات تلخی است که رفتار و کردار بعضی از رؤسای دین باعث آن شده است؛ به طوری که مردم آنها را ریا کار و شیاد و خراب دیده‌اند یا تحت تأثیر چنین تصور و تهمتی قرار گرفته‌اند. سپس بنا به ضرب‌المثل معروف که «عقل مردم به چشمشان است» غالب اشخاص به خود زحمت تحقیق مسئله و تجزیه و تحلیل قضیه و تفکیک میان اصل دین و مدعیان نمایندگی دین را نمی‌دهند. فکر نمی‌کنند که ممکن است شخصی در نظر عوام و

عملاً دارای چنین عنوان و مقام باشد و عالماً عامداً، یا به جهل و هوای نفس، مرتکب بدیهایی شود و متخلق به صفات ناپسندی باشد؛ اما عمل او تا وقتی که به اقتضای ایمان و اجرای دستورهای شرع نیست، ارتباطی با دین و خدا نداشته باشد.

مسئله سوء استنباط یا سوء استفاده‌هایی که ممکن است عده‌ای از شاغلین مقامات دینی از معتقدات و علایق عمومی بنمایند، همان‌طور که در درس اول گفته شد، امر کاملاً طبیعی است و در زمینه کلیه ارزش‌ها و کالاهای مادی یا معنوی مورد احتیاج و توجه جامعه، متداول می‌باشد. ولی ناشی بودن یا بی‌دقتی بنا در کج چیدن دیوار و فرو ریختن سقف، نه تقصیر فن ساختمان است و نه اساس خانه‌سازی و خانه‌داری را محکوم می‌نماید. اتفاقاً دشمنان سرسخت و کارشکن انبیا از میان کاهن‌ها و روحانیون ظاهرالصلاح امثال یهود و کشیش‌ها برمی‌خواسته‌اند؛ از میان کسانی که به مصداق:

«...يَشْتَرُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَ اَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً...»^۱

برای جلب منافع و حفظ مقام خود در کرسی تولیت معابد و عقاید مردم، سد راه حق و حقیقت می‌شده‌اند.

قرآن علاوه بر آنکه هیچ واسطی مابین خالق و مخلوق نمی‌شناسد و ندا در می‌دهد که:

«فَاسْتَقِيمُوا اِلَيْهِ...»^۲

و «فَفِرُّوا اِلَى اللَّهِ...»^۳

و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را بر همه واجب نموده است. در باره علما به ما اجازه غیبت به منظور ایراد و انتقاد نیز داده است؛ تا افکار بهتر حل‌اجی شود و از اعمال احیاناً خلاف که مربوط به ارشاد و اداره خلق باشد، پرده برداشته شود و جلوگیری به عمل آید. حتی در مذهب تشیع، انتخاب مرجع تقلید و زعیم اجتماع بر عهده مؤمنین گذارده شده است. از این جهت با رویه مسیحی‌ها که پاپ را مجمع کاردینال‌ها تعیین و بر کاتولیک‌ها تحمیل می‌نماید و با سنت اهل

۱. آل عمران (۳) / ۷۷: ... پیمان خداوند و سوگندهای خویش را به بهایی اندک می‌فروشند....

۲. فصلت (۴۱) / ۶: ... پس در جهت او (خداوند یگانه) محکم و استوار باشید...

۳. ذاریات (۵۱) / ۵۰: پس بگریزید به سوی خداوند....

تسنن که روحانیت و قضا، توأم در خلافت و به دست حکومت بوده است، خیلی فرق دارد.

یک نفر مسلمان شیعه آزاد است اگر از مجتهدی که او را اعلم و اعدل می دانسته است، اشتباه و گناهی دید، عدول نماید و مقلد و پیرو دیگری بشود.

ب- (۱) نامحسوس بودن خدا و نامأنوس بودن اندیشه های وابسته به توحید

بهبانه بسیار رایج و راحتی که از زمان های کهن در زبان کسانی که مصمم یا مایل به انکار خدا و اعراض از دین بوده اند و بسیار تکرار می شود، این است که می گویند:

«اگر خدا هست چرا او را نمی بینیم.»

در قرون اخیر نیز که اساس علوم بر مشاهده و تجربه استوار گردید، مادیون به این کلام آب و تاب بیشتری دادند. یک دانشمند جراح طعنه می زده است که:

«هر وقت من خدا را در زیر چاقوی جراحی دیدم به او ایمان می آورم.»

خدای یگانه که پیغمبران به ما معرفی کرده اند، نه تنها دیده نمی شود، بلکه به هیچ یک از حواس ظاهری ما در نمی آید. نه صدای او را می شنویم، نه می توانیم او را لمس کنیم و نه بو یا نشان مخصوصی از او می رسد. نامحسوس مطلق است. علاوه بر نامحسوس مطلق بودن، صفاتی به او نسبت داده شده است که با مشاهدات معمولی و تجربیات عادی ما ابداً جور نمی آید:

خدا همه جا هست و هیچ جا نیست؛

از ازل بوده و تا ابد خواهد بود؛

ابتدا و انتهای ندارد؛

کسی او را نساخته و نزیایده است و او کسی را نمی زاید؛

بینا و تواناست، اما نه چشم دارد و نه دست...؛

البته موجودی که چنین معرفی و توصیف شود، تصورش برای ما خیلی مشکل و بلکه محال است. وقتی تصور چیزی برای آدم مشکل شد، انکار آن آسان می شود؛ یا آنکه در صدد تعبیر و تشبیه و تحریف برمی آید تا بتواند او را در ذهن و وهم خود بگنجاند.

به همین دلیل مشرکین خداها را به صورت بت مجسم می کردند و برای آنها خانه و زن و فرزند و حالات و روحيات مشابه با افراد زنده و قهرمان خود درست می کردند. نه تنها مشرکین گمراه، بلکه بنی اسرائیل هم که تازه به توحید درآمده

بودند، همین که سایه حضرت موسی (ع) از سرشان کوتاه شد و مناجات و میقات کوه طور طول کشید؛ با طلا، گوساله‌ای ساخته و او را به جای خدانشانند و سجده کردند. مسیحی‌های اولیه نیز چون نمی‌توانستند اولاد بی‌پدر را درک بنمایند و خدا را بدون زن و فرزند بشناسند، عیسی را پسر خدا گفتند!

اما قرآن، در آیات مکرر و در سوره توحیدش که لا اقل پنج بار در پنج نماز شبانه روزی می‌خوانیم، تمام این راه‌های بیراهه و بن‌بست را به‌روی ما می‌بندد و می‌فرماید:

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.

اللَّهُ الصَّمَدُ.

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.»^۱

حال باید دید، آیا نامحسوس بودن و نامأنوس بودن صفات و مشخصات خدا دلیل بر عدم وجود او می‌شود؟ آیا در دنیا، مخصوصاً با منطق علوم امروزی، تمام چیزهایی را که ماقبول می‌کنیم و اعتقاد داریم، دیده شده و حس می‌شوند و مشخصات آنها مثل خود ما یا مشهودات خارجی ما مانند سنگ و درخت و جانوران است؟

معروف است شخص دهری مسلکی نزد خلیفه آمده و مدعی شد که اگر راست می‌گویید و خدایی هست، او را به من نشان بدهید.

به اشاره خلیفه سنگی بر سر او زدند. مرد سخت برآشفتم.

خلیفه تعجب نمود و علت را پرسید.

آن مرد جواب داد:

«مگر نمی‌بینی که از درد دارم می‌میرم؟!»

خلیفه گفت:

«من درد تو را قبول ندارم. اگر راست می‌گویی به من نشان بده!»

۱. اخلاص (۱۱۲) / ۴ تا ۶: بگو؛ اوست خدای یکتا،

خدایی که در حاجت به او رو کنند،

نه زاده است و نه زاده شده،

و نه هیچ کس همتای اوست.

امروزه، ما به چنین صحنه‌سازی، احتیاج نداریم. معلومات مسلم و کلاسیک ما پر از قضایا و حقایقی است که تماماً نامحسوس و نامأنوسند. مع‌ذالک در باره آنها هیچ ماتریالیستی شک و ایراد ندارد.

مثلاً قوه عمومی جاذبه که بعد از نیوتون جزو پایه‌های اصلی علم و صنعت جدید و حتی زندگی عادی قرار گرفته است، نه دیده می‌شود، نه صدایی دارد و نه به هیچ یک از حواس ما درمی‌آید. نیوتون هم آن را ندید، بلکه با به زمین افتادن سیب از درخت، حکم بر وجودش کرد.

بعد از نیوتون علمای هیئت و فیزیک با فرض وجود جاذبه و قبول فورمول مربوطه، حرکات سیارات و پدیده‌های مکانیک و غیره را حساب می‌کنند و چون حسابها درست درمی‌آید، حکم بر صحت آن می‌نمایند.

خلاصه آنکه از مشاهده آثار و مطالعه کیفیات است که حکم به وجود منشأ و مبدأ می‌شود. از این قبیل شاهد مثالها فراوان است. می‌توانیم الکتریسته را که مانند رگ و ریشه در پیکره زندگی و علم و تمدن ما جریان دارد، در نظر بگیریم. نه کلفت خانه که اطو را به برق می‌زند و نه فیزیسین تحقیق‌کننده در آزمایشگاه، هیچ کدام خود الکتریسته را ندیده، کلامش را نشنیده و وزن یا زبری و نرمی از او احساس و لمس نکرده‌اند. هرگز کسی نمی‌تواند وجود و عبور برق را در یک سیم، مستقیماً تشخیص دهد. مگر آنکه کلید چراغ را بزند یا ولت‌متر و اسباب آزمایش دیگری را به کار اندازد و از روشن شدن چراغ و تکان خوردن عقربه، یعنی به حکم آثار ناشیه، بگوید جریان برق وجود دارد.

سایر انرژی‌ها هم مثل الکتریسته هیچ کدام تا «سوار بر ماده» و موجد آثاری نشوند، برای ما ظهور و بروزی ندارند. اتم که آخرین ارمغان و افتخار دانش و فن جنگ است، چیزی جز یک فرض نیست. با میکروسکوپ الکترونی نیز دیده نشده و نمی‌شود و هیچ اتم‌شناس و اتم‌شکاف در گردش‌های سرسام‌آوری که به الکترونها یا به ذرات پرتاب شده از انفجار هسته نسبت می‌دهند، با آنها همسفر نشده، سر در چنین سوراخی نکرده است. مع‌ذک همگی مثل آب خوردن وجود اتم و خواص آن را قبول دارند و راحت و روان از گلوی عقل و عقیده خود فرو می‌دهند. زیرا می‌بینند یا می‌شنوند که این همه نتایج و کیفیات مربوط به اشیای تشکیل دهنده

دنیای مادی و همچنین اعمال و نیروهایی که از بمب اتمی و رآکتورهای اتمی سر می‌زند، بدون قبول اتم و فرضیه‌های مربوطه قابل توجیه و تعلیل نیست. اتفاقاً صفاتی نیز که دانشمندان در اثر آزمایش‌های حسی و استنباط‌های عقلی به انرژی‌ها و به عوامل طبیعت نسبت می‌دهند، چندان مأنوس ما و قابل درک مستقیم نیست. مثلاً امواج رادیو همه جا هست و هیچ جا نیست، یعنی مزاحم کسی و مانع چیز دیگری که در آن مکان باشد نیست.

یک جرم مادی هم هیچ محلی را خالی از نیروی جاذبه خود (و به تعبیری از تراوشات وجود خود) نمی‌گذارد. اما نه دستی دراز می‌کند، نه مایه‌ای می‌گذارد و نه از وجودش چیزی کاسته می‌شود. نامحسوس بودن این عوامل و نامأنوس بودن صفات آنها سبب انکار وجودشان نمی‌شود. از طرف دیگر اگر مادیون در تصور و تصدیق ازلیت اشکال داشته باشند، اما به قول خودشان، مطلق ماده و انرژی نیز تا آنجا که علم سراغ می‌دهد، ازلی و فناپذیر است.

این بحث شاید زیاده از انتظار طولانی و مشحون از مثال و تکرار شد، ولی لازم بود موارد مختلف و متنوع گوشزد شود تا معلوم گردد که امروزه شخص باید خیلی لجوج یا کودن باشد که باز بگوید: آنچه نادیدنی است و آزمایش نمی‌شود، باور نکردنی است.

این خصوصیت یعنی پذیرفتن یک موضوع یا موجود نادیده که از آثار آن پی به وجودش برده شود، انحصار به خداپرستی ندارد؛ بلکه بسیار کلی و حتی عادی است. محصول و مقصد تمام کاوش‌های علمی چیزی جز این و غیر از این راه نیست که از معاینه و مطالعه آثار محسوس و جزئی، پی به عوامل نامریی و قوانین کلی ببرند و بپذیرند.

ملاحظه کنید، علم زمین‌شناسی که از میلیارد و میلیون‌ها سال گذشته خبر تشکیل طبقات زمین را می‌دهد و چم‌وخم‌های آن را رسم و عوامل وارده را تشریح می‌کند، هیچ یک از کاشفین در آن روزگاران حضور نداشته، رسوب گل‌ولای دریاها و زندگی جانوران یا فوران و تاب و توان آتش‌فشانی‌ها را ندیده‌اند. معذک با یقین تمام از شکل لایه‌بندی و چین‌خوردگی‌ها و صدف فسیل‌ها، خبر از گسترش اقیانوس‌های عمیق در محل کویرها و کوهستان‌های امروزی می‌دهند و پرده از یک

دنیای نامریی و دست‌هایی که پشت جهان محسوس و معاصر ایستاده و ساختمان آن را سرشته است، می‌دهند.

در نوشته‌ها و گفته‌های ما نیز دائماً صحبت از نامحسوس‌ها و چیزهای غیر ملموس است. کدام جمله ماست که خالی از کلمات و مفهوم‌هایی از قبیل محبت، شجاعت، ظلم، دانایی، عقل، توانایی، جهل، فهم، زیبایی، عدالت، ترس، شرافت و غیره نباشد؟ هیچ یک از این مفاهیم در خارج ذهن و زبان ما یک موجودیت محدود معین و قابل رؤیت و آزمایش ندارند، مع‌ذلک ما آنها را دروغی و غیرواقعی نمی‌دانیم.

عجیب است که وقتی کلیه محسوسات و تجربیات و استنباطهای ما ناگزیر به آنجا منتهی می‌شود که همه معلول‌ها را علتی، هر اثری را مؤثری و این دستگاه را گرداننده و سازنده‌ای هست، بعضی‌ها به تمام آنچه در زندگی روزمره و در تشخیص‌ها و قضاوت‌های اولیه و در کاوش‌ها و حکم‌های علمی، فطری و متداول و معقول می‌باشد، پشت‌پا می‌زنند و می‌گویند خدایی نیست. اگر قدری اصرار بورزیم، اصلاً منکر وجود خودشان می‌شوند!

اما این انکارها و اصرارها را دلایل و موجبات و مقارناتی هست که آن را توجیه و تسهیل می‌کند. ما برای آنکه به انواع ایرادها و اشکال‌ها جواب داده و به قدر امکان و احتمال به سرچشمه‌های فطری و روانی بی‌دینی رفته باشیم، به بعضی از موجبات یا زمینه‌های مساعد اشاره می‌نماییم. مسئله توحید مانند دریای بی‌کرانی است که هر چه در آن شناوری شود، باز بهتر است.

همان‌طور که بت‌پرست‌ها از روی قیاس به نفس برای خدایان خود صورت و هیكلی با خلق و خوی انسانی و خوراک بر ایشان درست کرده‌اند، منکرین خدا نیز دچار بیماری قیاس به نفس هستند؛ زیرا انتظار دارند و تصور می‌کنند که اگر خدایی وجود داشته باشد، حتماً باید مثل آنها و مشهودات دیگر بشری باشد؛ یعنی دارای جسم و مکان بوده و برای بینایی و توانایی و شعور، چشم و دست و مغز در او ببینیم. یا آنکه بصیرت و قدرت حکمت بدون آلات خاص امکان‌پذیر و قابل قبول نیست و چون پیغمبران چنین چیزهایی را نشان نداده‌اند، برگشت به عقب کرده، اصلاً خدا را که علت‌العلل اصلی و مؤثر کلی و مسلم‌ترین علت‌ها و مؤثرهاست، انکار می‌نمایند.

علاوه بر پدیده قیاس به نفس که بسیار طبیعی و مربوط به ساختمان بشری ماست، کیفیت دیگری نیز سبب بی توجهی و سهولت انکار خدا می شود. کیفیتی که از ذات خالق سرچشمه می گیرد: همه جا و همه وقت بودن او و تقارن و یکنواختی مخلوقها نسبت به او. توضیح آنکه کلیه توجهات و تشخیص های ما در دنیا ناشی از وجود اختلاف و متکی به عمل قیاس است. آنجا که یکنواختی و همواری حکمفرما باشد، وجود و عدم بر ایمان یکسان می شود.

مثلا اگر برای یک مدرسه یا کارخانه مدیر تازه ای بیاید که اوضاع را تغییر داده و موسسه را برخلاف گذشته منظم و پاکیزه و پرمحصول نماید، ما فوراً حکم به بی عرضگی مدیر قبلی و کفایت و کاردانی مدیر فعلی می نماییم و اصلاً مفاهیم نظم و اداره و نفع در ذهنمان پدیدار می شود. اگر همیشه یک مدیر و یک طرز اداره دیده بودیم، هیچ گاه چنین مفاهیم در خاطرمان خطور نمی کرد و شاید منکر وجود مدیر شده و خیال می کردیم آن مؤسسه خود به خود می گردد. کما آنکه در بدن ما مادام که قلب و ریه و معده خوب کار می کنند، خبر از وجود آنها نداریم و به یادشان نمی افتمیم؛ اما همین که کسری و گیری در یک عضو پیدا شد، به آه و ناله درآمده و قدر آن را می فهمیم و دکتر به تشخیص و بحث و درمان می پردازد. همچنین است طراوت و صفایی که وجود یک چشمه سار کوچک یا چند درخت سایه دار و مزرعه سبز، ضمن مسافرت طولانی در یک بیابان خشک سوزان در ما ایجاد می نماید.

همین طور است رؤیتی که ما از اشیا داریم. چون هر جسم موضع خاص و امواج معینی از اشعه خورشید را به چشم ما برمی گرداند. تاریکی و روشناییها و اختلافات در انعکاسهاست که منظره را برای ما می سازد. اما به طوری که در فیزیک در مبحث تشعشع حرارتی روی کوره ها بحث می نمایند:

«یک کوره روشن همیشه تاریک است.»

زیرا در داخل یک کوره داغ که همه چیز گداخته می شود و به درجات بالای حرارت می رسد، تمام اشیا اعم از سقف و دیوار کوره یا قطعات مختلف چرخ و میله که برای آب دادن گذارده اند، از خود تشعشع می نمایند؛ تشعشعی که تابع درجه حرارت است. به تدریج که کوره و قطعات محتوی در آن داغ می شود، کناره ها و زوایای قطعات و فصل مشترک های قسمت ها مبهم و محو می شود. بالاخره زمانی

می‌رسد که چون تمام اشیا و اطراف به یک نحو و به یک رنگ تشعشع می‌نمایند و اختلافی میان آنها وجود ندارد، اصلاً چشم ناظر چیزی در داخل کوره تمیز نمی‌دهد. چنان می‌نماید که محیط یکسره تاریک است.

جهان مرئی ما نیز مانند کوره‌ای است که از تمام ذرات و زوایای آن ندای مخلوقیت برمی‌آید و نشان سبحانیت صادر می‌شود. دست خالق در همه جا و همه وقت به طور یکنواخت در کار است. هیچ نقطه‌ای خالی از آن نیست و چیزی فرو گذار نشده است و مصداق کامل این آیات می‌باشد:

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»^۱

«...مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ...»^۲

«...هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ...»^۳

چون از این جهات هیچ گونه غیبت و اختلاف که سبب قیاس شود، وجود ندارد و اجزای دنیا مانند یک پیکر سالم با نظام و اطاعت مطلق کار خود را انجام می‌دهند، ذهن ضعیف بشر به سهولت سازنده و گرداننده آن را انکار می‌نماید.

باز هم در همین زمینه، مسئله خودکاری طبیعت و دورفرمانی آن (Télécommande) قابل توجه و عامل دیگری در اختفای خدا و انکار مادیون شده است. یک زمانی شاید مردم سطحی‌نگر حق داشتند مانند آن جراح مادی بگویند که چون شخص خدا و دست او را حاضر و فاعل در اشیا و امور نمی‌بینیم، از اقرار و اطاعت او معذوریم. سابقاً بشر عادت داشت، مالک و مدیر هر خانه، مزرعه یا مؤسسه را بالاسر و مشغول به آن ببیند. صاحب و سرپرست هر چیز در حول و حوش آن می‌گشت و دست‌اندر کار بود و راننده هر مرکوب، شخصاً لگام یا رل را به دست می‌گرفت. اما حالا که هواپیماهای بی‌خلبان و موشک و ماهواره‌های دور فرمان با لوازم خودکار فراوان و ماشین‌های الکترونی حل‌کننده مشکل‌ترین مسائل و حتی آدم‌های مصنوعی، معروف در نزد خاص و عام هستند و هر کس می‌داند که کاملاً می‌شود دستگامی را چنان ساخت و مجهز کرد که در برابر پیشامدها، عکس‌العمل مناسب و بموقع بروز دهد و با واسطه‌های غیرمادی و نامرئی به خوبی

۱. جمعه (۶۲) / ۱ یا تغابن (۶۴) / ۱: آنچه در آسمان‌ها و زمین است خداوند را تسبیح می‌کنند....

۲. ملک (۶۷) / ۳: ... در خلقت (خداوند) رحمن تفاوتی نمی‌بینی ...

۳. ملک (۶۷) / ۳: ... آیا رخنه (و کمبودی) می‌بینی؟

آن را کنترل و رهبری کرد، بدون آنکه سازنده و کنترل کننده دیده و شناخته شود، دیگر نباید تعجب کرد که خدا شکافنده حبه و به ثمر رساننده میوه باشد و معذک دانه در زیر خاک خود به خود نیش بزند و یا ریشه و ساقه‌ای که طبق قوانین طبیعی لاشعور می‌روید، درخت برومند باروری بشود. یا اگر گردش زمین و ستارگان و در کار جوارح و اعضای خودمان دستی و دخالتی ندیدیم، به راحتی حکم به نقشه کش و سازنده اصلی و گرداننده بینای توانا بنماییم.

در عالم تشبیه ناقص با آن مهندسی که موشک و ماه مصنوعی را تعبیه نموده و از داخل ایستگاه زمینی مجهز و به وسیله دستگاههای دقیق جوئی شاهد تمام حرکات و حالات سفینه فضایی می‌باشد و طبق نقشه و نظر خود آن را می‌گرداند، خداوند هم لازم نیست شخصاً در همه جا و به چشم و تشخیص ما حاضر و فاعل باشد؛ کافی است که در همه جا و بر همه چیز شاهد باشد:

«...أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.»^۱

ب - ۲) موضوعات مشکل و شبهه آور ادیان و پیرایه ها و تحریف‌ها

بعد از اشکالاتی که در اساس توجه و تصور ذات یکتا از طرف ناراحت‌ها و بی‌عقیده‌ها گرفته می‌شود، به ایرادها و اعجاب‌هایی می‌رسیم که پاره‌ای موضوعات و معتقدات وابسته به ادیان در ذهن اشخاص ایجاد می‌نماید. اعم از موضوع‌هایی که اصیل است و گفته و خواسته انبیا می‌باشد یا پیرایه‌ها و تأویل و تحریف‌هایی که با سوء نیت یا حسن نیت به تدریج وارد ادیان کرده‌اند.

هیچ دینی نیست، مخصوصاً ادیان توحیدی بزرگ، که در مبانی و مباحث آن ذکری از ملائکه یا شیطان و جن نشود، وحی و الهام یا خواب و مکاشفه، پایه‌های آن را تشکیل نداده باشد؛ بهشت و جهنم را میعاد نهایی نداند؛ به نحوی از انحاء پای معجزه و خارق عادت در میان نیاید؛ آدم و حوا پدر و مادر انسان‌ها نباشند؛ خالی از نیایش و نماز باشد و در گرفتاری‌ها دست به دعا بلند نکنند... و از این قبیل مطالب. در احکام و تعلیمات ادیان نیز به دستورهایی برمی‌خوریم که به نظر بعضی افراد یا مکتبها و ذوقها خلاف و شگفت می‌آید. مثلاً بریدن دست دزد، حق طلاق مرد، عقد و تعدد زوجات که در اسلام هست و گاهی مورد حمله قرار می‌گیرد.

۱. فصلت (۴۱) / ۵۳: ... آیا کافی نبوده (و نیست) که پروردگار تو بر همه چیز گواهد است؟

در برابر این اشکال‌ها چهار نوع توضیح می‌توانیم بدهیم:

اولاً، انتظار اینکه در دین - دینی که بنا به تعریف از ناحیه خدا واز آستان فوق بشری که بینای بر بی‌نهایت و بر مصالح کلی و آینده است می‌آید - همه چیز ساده و قابل فهم و قبول فوری ما باشد، کاملاً بیجاست. اگر بنا بود ادیان از یک سلسله مطالب و احکامی تشکیل می‌شد که در حدود تشخیص و تصدیق ما بود، اصلاً احتیاجی به پیغمبر و آیین نمی‌داشتیم. خودمان آن را درست می‌کردیم. بعلاوه بسیاری از اشکال‌ها و ایرادها که مخالفین در ادیان می‌گیرند، موضوع‌هایی است که اگر به زعم آنها و از نظر علمی به ثبوت نرسیده است، خلاف آن نیز ثابت نشده و دلیل علمی بر رد آن وجود ندارد؛ مانند معجزات به طور کلی و بی‌پدر به دنیا آمدن حضرت عیسی (ع).

حرف برسر این است که ما نوع بشر، با همه ترکیب و توفیقی که داریم، نادان و ناتوان و سرگردان هستیم و از بالا و جای دیگر باید راهنمایی و دستگیری شویم. به‌علاوه بشر پیوسته در حال رشد و تکامل است و مجهولات و اشتباهات او به معلومات و تصحیح‌ها تبدیل می‌شود. بنابراین در هیچ زمان نمی‌تواند ادعا کند که همه چیز را می‌داند و می‌فهمد و هرچه برای او مجهول و نامقبول باشد، علی‌الاطلاق مردود است.

شما می‌بینید برای شناختن و پذیرفتن یک مسلک سیاسی و پی بردن به منظوره‌های آن که تازه در مقایسه با ادیان فقط به یک جنبه جزئی از مسائل فعلی اجتماع انسانی توجه دارد و وارد خیلی از معانی و مقاصد ادیان نمی‌شود، چه اندازه اطلاعات عمومی و تخصصی و سابقه فکری و تجربیات اجتماعی لازم است. علاوه بر آن شخص و محیطی که قرار است مجری و در معرض آن مسلک قرار گیرد، باید به چه درجه از رشد رسیده و مفاهیمی از قبیل آزادی فکر، همزیستی، همکاری، مالکیت عمومی، نوع‌دوستی و وظیفه‌شناسی و غیره را وجداناً و عملاً درک و دریافت نموده باشد. اگر دین یک موضوع پیش‌پا افتاده کوچکی بود، این اندازه دوام و بسط پیدا نمی‌کرد و در طی قرون متمادی و در میان ملل کثیر، از طرف متفکرین و متخصصین بحث و فحص نمی‌شد.

ثانیاً، وجود نقاط تاریک و مطالب مبهم و مشکل در یک دین چندان مهم نیست. آنچه می‌تواند دلالت بر بطلان یا حقانیت یک آیین نماید، این است که موضوعات

فوق با سیر زمان و پیشرفت علوم و افکار، آیا در تاریکی و محاق و مردودی می‌روند یا به تدریج و به نوبت از پس ابرهای جهل و غرض که دیده و دلِ بشر را پوشانده است، عمق و درخشندگی خود را ظاهر می‌سازند.

ما وقتی ادیان توحیدی و مخصوصاً اسلام را که خاتم و جامع آنهاست و اصالت خود را حفظ کرده است، مطالعه می‌نماییم، می‌بینیم چه بسیار مطالب و دستورها که در هزار سال و دو هزار سال پیش غیر قابل درک و دفاع بود و نامربوط و نامعقول به نظر می‌آمد ولی تمدن امروزی به طرف آنها گراییده و آنها را پذیرفته است؛ از قبیل:

اصل آزادی و برادری و تساوی انسان‌ها؛

تجلیل و تأکید فوق‌العاده به تحصیل علم؛

لزوم انتخابی بودن یا مورد رضایت و بیعت قرار گرفتن حکام؛

آزادی بیان و بلکه وظیفه انتقاد و ارشاد به صورت امر به معروف و نهی از منکر؛

وحدت و وسعت و ابدیت نظامات خلقت یا قوانین طبیعت که شاخه‌ای از توحید است و پایه علوم و افکار می‌باشد؛

احکام طهارت که عنوان مقررات بهداشتی به آن داده‌اند؛

نفی شرافت‌های نژادی و مقامی و طبقاتی و ارزش دادن به کار و تقوا که جزو اصول اولیه اعلامیه‌های حقوق بشر و منشورهای بین‌المللی و مسلک‌های سوسیالیستی قرار گرفته است؛

حرمت شراب و زنا و قمار و مضار فوق‌العاده آنها که از نظر پزشکی و روانی و اجتماعی به اثبات رسیده و تا حدودی در قوانین ممالک متمدن وارد شده است؛

...

(برای تفصیل و تفهیم بیشتر به کتاب‌هایی مانند «راه طی شده»^۱، «اسلام و تبعیضات نژادی»^۲، «اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر»^۱، «مطهرات در اسلام»^۲ مراجعه شود).

۱. کتاب «راه طی شده»، اولین اثر مندرج در مجموعه آثار (۱) با نام «مباحث بنیادین» است که توسط شرکت انتشاراتی قلم منتشر شده است.

۲. کتاب «اسلام و تبعیضات نژادی» تألیف علی حجّتی کرمانی و از انتشارات شرکت سهامی انتشار است.

مسائلی مانند وحی یا دعا نیز، اگر چه هنوز علم به کنه و کیفیت و اثبات کامل آنها نرسیده است، ولی اقرار به جدی بودن و امکان واقعیت داشتن آنها می‌نماید (رجوع شود به کتاب‌های «مسئله وحی»^۳ و «دعا»^۴).

ثالثاً، اظهارات و موضوعاتی در ادیان و قرآن هست که اگر چه به صورت ظاهر و لفظ، مخالف نظریات علمی روز درمی‌آید، ولی کاملاً قابل تعبیر و تطبیق است. مانند خلقت زمین و آسمان در چند روز که ممکن است مراد از روز، دورانه‌های زمین‌شناسی و مراحل تحول جهانی باشد؛ یا خلقت آدم و حوا که به هیچ وجه در قرآن گفته نشده است دفعتاً و بلا مقدمه از یک قالب گلی به صورت انسانی درآمدند؛ بلکه به عکس، قرآن مراحل تکاملی انسان را اشاره می‌نماید و خیلی بیشتر از علمای طبیعی امروزی، شروع آن را به عقب برده (به کتاب «قرآن و تکامل»^۵ رجوع شود و چنین می‌گوید:

«... وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ»^۶

در هر حال آیات قرآن دو دسته شده‌اند:

«محکمات» که «أَمْ الْكِتَابِ» و اساس و مادر معتقدات ما هستند،

«متشابهات» که ممکن است از جهت تشبیه و تفهیم آورده شده باشند.

رابعاً، وقتی در عمق آیات و در روایاتی که از پیغمبر و ائمه اطهار رسیده است وارد می‌شویم، به یک سلسله حقایق و عجایبی برمی‌خوریم که در آن زمان کوچک‌ترین وسیله و قرینه‌ای برای کشف و اطلاع بر آنها وجود نداشته است و دلالت بر علم الهی و اسرارشناسی آن بزرگواران و رفع شبهه جهل و اشتباه در سایر

۱. کتاب «اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر»، تألیف علی گلزاده غفوری و از انتشارات شرکت سهامی انتشار است.

۲. کتاب «مطهرات در اسلام» اولین اثر مندرج در مجموعه آثار (۷) به نام «مباحث علمی، اسلامی» است که توسط شرکت سهامی انتشار منتشر خواهد شد.

۳. کتاب «مسئله وحی»، پنجمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۲) به نام «بعثت (۱)» می‌باشد که توسط شرکت انتشاراتی قلم منتشر شده است.

۴. کتاب «دعا»، نهمین اثر مندرج در همین مجموعه آثار است.

۵. کتاب «قرآن و تکامل»، تألیف دکتر یدالله سجابی، از انتشارات شرکت سهامی انتشار می‌باشد.

۶. سجده (۳۲) / ۷: ... و آفرینش انسان را از خاک آغاز نمود.

موارد که هنوز بر ما مجهول است، می‌نماید. از قبیل خبر و توضیح حیوانات ذره‌بینی، میکرب‌ها، طرز تشکیل ابر و باران، تکوین زمین و آسمان، قوانین طهارت و غیره^۱.

ب-۳) توجه و تحیر در برابر پیش آمدها و واقعیت‌های خلاف انتظار

دیگر از عواملی که اشخاص مردد و فراری از بندگی خدا را به شک و انکار می‌کشاند، مواجهه با مسائل کم‌و بیش لاینحل و برخورد به وقایع و جریان‌های احیاناً خلاف انتظار است. چون جواب قانع‌کننده مطلب خودشان را نمی‌یابند و از طرف مقابل نمی‌شنوند، بقای ابهام و اشکال را دلیل و بهانه‌ای برای انکار خدا و اعراض از دین می‌گیرند. در صورتی که هرگاه وجود باغی در یک صحرا با دیوارهای اطراف و درختان بلند و نمایان آن بر ما مشهود و مسلم شد، بی‌اطلاعی ما نسبت به ساکنین و گلکاری‌های داخل باغ را دلیل بر عدم وجود باغ و بهانه برای انکار آن نمی‌گیریم. از جمله اینهاست موضوع جبر و اختیار و مسئله اینکه انسان نسبت به افکار و اعمال خود آیا واقعاً آزاد و مسئول است یا چون پر گاهی در گردباد حوادث و جریانهای روزگار و طبیعت مقهور و مجبور می‌باشد؟

این یک مسئله فلسفی است که از قدیم روی آن بحث و فکر شده است. حال اعم از آنکه انسان در مرحله نهایی مختار باشد یا مجبور و هر یک از این دو شق به سلیقه و عقل ما خوب بیاید یا بد، چه ربطی به وجود و عدم خالق می‌تواند داشته باشد؟ چه منافاتی با دین و با احتیاج و استفاده‌ای که در هر حال انسان به تشخیص راه درست و تعلیم و تکلیف دارد، پیدا می‌کند؟

این اشخاص نکته‌سنج بهانه‌گیر، عملاً در تمام کارهای زندگی خود و در امور اجتماع و اداره مملکت، معتقد به اصل مسئولیت و مؤثر بودن افکار و اعمال هر کس در میزان راحتی و نیکبختی هستند و تبلیغ و تعلیم و تربیت را از بدیهی‌ترین لوازم و ضروریات انسانی می‌دانند. در آنجاها معطل این نمی‌شوند که مختارند یا مجبور و تبعات و عواقب جهل و تبلی و تمرد از نظامات بجاست یا بیجا؛ بلکه با تمام مساعی در صدد تشخیص راه‌های مناسب و تربیت خود و تلاش و تدارک مطلوب

۱. برای تفصیل بیشتر به کتاب‌های «باد و باران در قرآن» و «مطهرات در اسلام» رجوع شود. این دو اثر در مجموعه آثار (۷)، به نام «مباحث علمی، اسلامی» قرار دارد و توسط شرکت سهامی انتشار منتشر خواهد شد.

برمی آیند. اما همینکه پای خدا و مذهب و آخرت در بین می آید، ایرادگیری شروع می شود. هدایت و مسئولیت به نظرشان عجیب و خلاف عقل و انصاف می رسد. می گویند چون بشر بالاخره از خود هیچ گونه اختیار و اراده ای ندارد و مسئول شناختن و موظف دانستن او خطا و ظلم است، پس ما زیر بار دین و قیود و اوامر آن نمی رویم و خدایی را که به انسان غیر مختار ثواب یا عقاب بدهد، قبول نداریم! (رجوع شود به رساله «اختیار»)^۱.

همین طور است وجود بدبختی و مصیبت های دنیا یا ستمگری ها و حق کشی هایی که می شود و ما شاهد پامال شدن حقوق و نفوس هزاران بیگناه بینوا و تسلط صدها فاسد و غاصب بوده و هستیم.

نظر به اینکه ذهن دقیق و طبع رحیم و رقیق بعضی ها نمی تواند ناظر چنین صحنه ها و حاضر به چنین تبعیض ها باشد و آنها را نشانه های هرج و مرج می گیرند، حکم به بی صاحب و بی سرپرست بودن دنیا و مافی ها صادر می کنند. چنین روحیه و رویه ای ناشی از جهل و حاکی از غرور است. این چه توقعی است که دنیای عظیم قدیم و سراسر اسرار و دقایق که منظومه شمسی و حتی کهکشان ما در آن به حساب نمی آید، از سلیقه و تشخیص یک فرد عاجز نادان ناچیزی چون ما تبعیت بکنند؟!

در چشم تنگ و تاریک ما که پرونده همه چیز به وجود کوچک خودمان منتهی و در دوران کوتاه عمرمان بسته می شود، وقایع و مقدرات یقیناً جلوه دیگری دارند تا در پیشگاه کسی که تمام جهان ها و انسانیت را زیر پرچم حکومت قاهره خود دارد و عواقب و مصالح را در ظرف زمانی نامحدود دنیا و آخرت حساب می کند. همین سختی ها و تصادم ها که ممکن است به نظر ما درد و بیچارگی و بی نظمی باشد، مفتاح ها و مفصل های تکامل بشریت و عالم حیات است و وسیله تربیت و سعادت گرفتار شدگان.

اساس خلقت و تقدیر روی حرکت و تحول و اختلاف گذارده شده است. همان طور که قبلاً گفتیم، اگر ما دین را نازل شده از یک مقام اعلا که بر همه چیز محیط و ناظر بر سرنوشت و سعادت عمومی و ابدی است بدانیم معیار قضاوت ما در باره مسائل عوض می شود. مطالعه و بحث روی اصول و احکام ادیان نیز باید بر

۱. رساله «اختیار» چهارمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۷) با نام «مباحث علمی، اسلامی» است که توسط شرکت سهامی انتشار منتشر خواهد شد.

این مقیاس باشد. بر حسب آنکه ما زندگی را منحصر و محدود به شخص خودمان و دو روزه عمرمان بگیریم و هدف گذران عمر و لذت باشد، یا آنکه خود را متصل و متعلق به جهان کلی موجودات بدانیم و زندگی را در یک ظرف زمانی بی‌نهایت، یعنی منتهی شونده به آخرت و بهشت و جهنم (که در درس هفتم خواهیم رسید) بشناسیم، طبعاً و منطقاً برای مسائل مطروحه دو نوع جواب خواهیم یافت:

در صورت اول، موضوع مصلحت عموم و تربیت خود برای روزگار دیگر و سرنوشت و سعادت بزرگ تر منتفی می‌شود.

ولی در صورت دوم، اصل و مقصود خواهد بود.

بدیهی است که اگر حقوق و مصالح دیگران مطرح نباشد و پشت سر لحظه و لذت موجود، اندیشه روزهای نزدیک و دور و عواقب امور را نداشته باشیم، حجاب و ناموس و امانت و تقوا تماماً پوچ خواهد بود و حداکثر تمتع و تصرف را از هر چیز و از هر کس حتی از سلامتی و سرمایه‌های جوانی خود باید بگیریم و باکی از تباه کردن و تباه شدن نداشته باشیم.

منظور آنکه در بررسی‌های مربوط به خوبی و بدی یا درستی و نادرستی احکام و امور دین، باید قبلاً روی هدف حیات و اساس طبیعت یا خلقت تعیین تکلیف و توافق به عمل آمده باشد.

در تعلیمات دینی نیز بیشتر استدلال‌ها و تحقیق‌ها باید روی اصول ایمانی و مبانی اعتقادی نسبت به پیغمبر و خدا و آخرت برود. همین که صداقت پیغمبر و اصالت وحی و حقیقت آخرت روشن شد و خدا معبود و مقصود قرار گرفت، نه تنها معیار و ملاک فلسفه احکام و علل شرایع مشخص می‌گردد، بلکه دیگر اصرار و انتظار اینکه تمام جزئیات و ریزه‌کاری‌های احکام برایمان مدلل و مقبول گردد، از بین می‌رود و ایراد و تردید جای خود را به شوق و تسلیم می‌دهد.

ب- ۴) پیدایش مکتب‌های رقیب برای جوابگویی به مسائل تازه

در درس اول اشاره نمودیم که در دنیای جدید، ترکیب جامعه‌های بشری و قوانین اجتماعی مربوطه، مدعی جانشینی خدا شده‌اند. جوامع مانند مذاهب برای مردم و ملت‌ها هدف و مسیر تشخیص می‌دهند و تعیین تکلیف و تأمین احتیاجات می‌کنند؛ به طوری که در بادی امر و در مقیاس فردی، یک نوع بی‌نیازی نسبت به دین‌های الهی احساس و عنوان می‌شود.

از نظر فلسفی و فکری نیز مکتب‌های اجتماعی چون سر و کارشان با ابتلاها و احتیاج‌های فوری دهن پر کن و احساسات و ذوقیات چشم‌گیر است و در چار چوب معلومات و مشهودات حاضر، جواب علمی و مورد انتظار (واقعی یا خیالی) به مسائل و مشکلات روز می‌دهند، دل و دین بعضی از جوانان را به خود جلب می‌کنند؛ تا آنجا که مبانی فلسفی و جواب‌های اجتماعی، آنها را به معتقدات کلی و راه و روش‌های دینی ترجیح می‌دهند.

در باره اینکه مسلک‌ها و مکتب‌های دنیایی نمی‌توانند مقصود و معبود سعادت‌بخش انسانیت و حلال کامل مشکلات زمان باشند، در درس دوم صحبت کردیم. مسائل مطروحه و جوابگویی‌های آنها نیز چون ناشی از یک دیدگاه کوتاه و جهان‌بینی ناقص و محدود می‌باشد، به فرض که خوب هم طرح و تحلیل شده باشد، دارای بُرد نسبی بسیار محدود است و قابلیت تعمیم به همه ملت‌ها و مکان‌ها و به همه زمانها و تمدنهایی که خواهد آمد، ندارد و مانند گذشته پیوسته عامل تضاد و تنازع در سرحدات جغرافیایی و اختلاف و انقلاب در مفصل‌های تاریخی خواهد بود. اگر این مکتب‌ها بی‌عیب و نقص و جوابگوی کامل و کلی همه‌وقت و همه‌جا بودند، این طور دائماً از قرنی به قرن دیگر و از نژاد و تمدنی به نژاد تمدن دیگر عوض نمی‌شدند. ضمناً واضعین همه آنها مدعی بوده‌اند که مکشوف و مکتبشان آخرین و نَسْخُ کننده تمام مکتب‌ها و قطعی و همیشگی است!^۱

البته تفحص و تبیح در افکار اجتماعی و مکتب‌ها و مسلک‌های دنیایی عیبی ندارد؛ حتی مفید و ضروری هم هست. بر عهده بشر است که برای تأمین معاش و اداره امور فردی و اجتماعی دائماً در تفکر و تلاش باشد و راه‌حل‌های مناسب زمان و مکان را بیابد و به کار بندد. ولی نباید فراموش کرد که وقتی مبدأ و مقصد حیات و جهان بر ایمان معلوم بود و خدا را خالق و معبود خود دانستیم و آخرت را در پیش داشتیم، مقاصد و مکاتب ما باید از این سرچشمه الهام بگیرند و با آن محک آزمایش شوند؛ نه آنکه اسلام و دین را هر روز در لباس آمال و علوم و اعمال خود درآوریم و عقیده و ایمان را تحت الشعاع و تابع دنیای کوچک کوتاه قرار دهیم.^۲

۱. به کتاب‌های «حکومت جهانی واحد» و «خدا در اجتماع» و توضیحات زیرنویس صفحه ۲۵۶ مراجعه شود.

۲. به طور کلی همه این مکتب‌های جانشین، اعم از درست یا نادرست، از یک جهت وجه اشتراک دارند، و آن اینکه همگی آنها توجهشان معطوف به مسائل زندگی و هدفشان رضایت و سعادت این دنیا است.

بنابراین دید ناقص دارند و نمی‌توانند به فرض قبولاندن خود، جانشینی مکتب الهی که نظر به آخرت و حیات بی‌نهایت دارد، گشته و بشر را به سعادت برسانند.

بحث در آخرت

از پایه‌های اصلی و اساسی دین همین مسئله آخرت و قیامت است؛ چه از جهت نظری و عقیدتی و چه از جهت علمی، یعنی تأثیری که در فکر و روش شخص و اداره اجتماع دارد.

در عین حال از مشکل‌ترین و دور از ذهن‌ترین مطالب دین، همین مسئله است. اول چیزی را که انکار یا لااقل تردید می‌نمایند، موضوع بهشت و جهنم و زنده شدن بعد از مرگ و نابودی است.

کلیه ادیان (به استثنای بودایی و کنفوسیوس که جنبه فلسفی و اخلاق دارند) قسمتی از نتیجه عقاید و اعمال مردم، یعنی پاداش و کیفر رفتار در این دنیا را به دنیای دیگری حواله می‌دهند که بعداً خواهد آمد و دارای بهشت و جهنم بوده و قبلاً مرده‌ها زنده خواهند شد.

در مذاهب شرک و بت پرستی قدیم (مصر و یونان و غیره)، عقیده به وجود روح و پرواز به آسمان و بقا و برگشت آن به جسد (معاد) از روزگاران کهن برقرار بوده است.

مذهب هندو به تناسخ قایل بوده و می‌گوید: روح هر کس بعد از مرگ، پس از مدتی سرگردانی در جسم حیوانات درنده یا انسان‌های بیچاره و پست (اگر گناهکار باشد) و یا در افراد پاکیزه و خوشبخت (اگر ثوابکار باشد) حلول می‌کند و آن قدر صورت‌های متوالی و مختلف اتخاذ می‌نماید و عذاب یا تربیت و تکمیل می‌بیند تا بالاخره به روح کلی جهان که ابدی است متصل شود.

در بعضی ادیان، مسئله آخرت و ثواب و عقاب آینده کمتر مورد بحث و گفتگو قرار گرفته؛ فقط مختصر اشاره‌هایی به آن می‌شود.

مثلا در تورات و در نظر یهودی‌ها، خیلی به ندرت ذکری از آخرت می‌شود. در انجیل هم اشارات معدود و مبهم است. ممکن است از این جهت باشد که چون مردم آن دوران به لحاظ دور اندیشی و توسعه زمانی شخصیت، رشد خیلی کمتری داشته‌اند و درک قیامت و آخرت برایشان فوق‌العاده مشکل بوده و اصلاً کمتر به آن تصریح شده یا آنکه چون علاقه و توجهی به آنها نداشته‌اند آیات و تعلیمات مربوطه را فراموش کرده و از قلم انداخته باشند (می‌دانیم که تورات و انجیل‌های امروزی هیچ کدام اصیل نیستند؛ بلکه چندین بار در معرض تفرقه و تطاول و جمع‌آوری قرار گرفته، سال‌ها بعد از واضعین اولیه نوشته شده‌اند و دست به دست و ترجمه بر ترجمه گشته‌اند).

در مذهب زرتشتی، مباحث مربوط به پل صراط و حساب و بهشت و جهنم خیلی بیشتر است تا در نزد یهودی‌ها و مسیحی‌ها و بعید نیست بعضی از معتقدات و حکایات متداول در میان ما، راجع به پل صراط و عالم برزخ و جهنم و غیره، تأثیر و بقایای افکار زرتشتی باشد.

ولی در هیچ کتابی به اندازه قرآن تصریح و تأکید در این باب نشده و چنان تفصیل و توصیف‌ها نسبت به قیامت و آخرت نیامده است. شروع دعوت حضرت رسول اکرم و سوره‌های اولیه قرآن بیشتر راجع به قیامت بوده است.

در هر حال اگر از تعلیمات و معتقدات دینی، آخرت را برداریم، ارزش و اثر آن فوق‌العاده تنزل می‌نماید. مخصوصاً برای بشر متکامل و متمدن که رفته‌رفته عادت و علاقه به مادیات پیدا می‌کند و افکار و اعمالش روی حساب سود و زیان می‌رود و از قدرت عواطف و غرایز و احساسات کاسته می‌شود، اگر زندگی را با دوام و بقا نبیند و برای کارهای بد و خوب اثر و حساب و نتایجی نشناسد، خیلی مشکل خواهد بود که دیگر احساس امید و عشق بنماید و بتواند بر نفس سرکش دهانه زده و در راه‌های حق و خیر و کمال، قبول زحمت و محرومیت نماید و قرن به قرن بیشتر به طرف حیوانیت و سبعت و هلاکت سیر خواهد کرد. بنابراین مسئله قیامت و عقیده به آخرت، صرف نظر از حقیقت و اصالت آن از نظر حیات فردی و اجتماعی بشری و سرنوشت تمدن و انسانیت حایز اهمیت فوق‌العاده است و ضرورت و فایده آن هر قدر علم و تمدن پیش رود، شدیدتر می‌شود. شاید به همین دلیل بوده است که در

مذهب آخرالزمان که مقارن رشد انسان و حکومت عقل است، عنایت خیلی بیشتری به آخرت شده است.

عکس العمل اولیه و جوابی که مخالفین یا تردید کنندگان در برابر مسئله آخرت اظهار می‌دارند، این است که می‌گویند:
«کی از آن دنیا خبر آورده است؟»

حال به جواب این سؤال و رفع پاره‌ای اشکالات و ایرادها و اثبات امکانات و به ارائه قراین و اشارات می‌پردازیم.

عدم اطلاع از چیزی دلیل بر محال بودن و عدم آن نمی‌شود.

در قدیم و از نظر معتقدین به خدا، فرضیه آخرت یک امر طبیعی و بدیهی می‌آمده و آن را لازمه عدالت الهی می‌دانسته‌اند. ولی منکرین ادیان و کسانی که نمی‌خواهند زیر بار مسئولیت دینی و حکومت بر تمایلات نفس بروند و ضمناً ادعای پیروی از مکاتب تجربی می‌نمایند، می‌گویند:
«آن دنیا را کی دیده است؟»

یا:

«هنوز کسی خبر از آنجا برای ما نیاورده است تا باور کنیم!»

علاوه بر اینکه فرق آدم عاقل با مردم غافل و تنبل در این است که اولی پیش از وقوع حادثه، احتیاطاً هم که شده، در فکر چاره می‌افتد و منتظر رسیدن خبر مصیبت و از دست رفتن فرصت نمی‌شود، آیا نرسیدن خبر از چیزی دلیل بر عدم آن می‌شود؟

اگر ما از واقعه و از قضیه‌ای خبردار نشده باشیم، هیچ‌گاه نمی‌توانیم بر عدم وقوع یا بر کذب مطلق آن خبر حکم کنیم و تا دلیلی بر محال بودن چیزی و شاهدهی بر نفی آن نداشته باشیم، حق نداریم انکار علی‌الاطلاق بنماییم.

مثلاً چون ثابت شده است که آب در حرارت صفر درجه و در فشار یک جوّ یخ می‌بندد، اگر کسی گفت در فلان محل در دیگ آب جوش، قطعات یخ تشکیل می‌شد و شناور بود، ما گفته او را تکذیب خواهیم کرد. اما قیامت چون خبر از یک حادثه و پدیده‌ای است که هنوز حاصل نشده است و علم و اطلاع بشر همیشه بعد از حصول و حدوث اشیا و امور پیدا می‌شود، پس کسی نباید انتظار و توقع اثبات و شهود قیامت را داشته باشد.

توضیح آنکه معلومات و ابداعات بشری، هیچ یک در حقیقت اکتشاف و ابتکار و مخلوق ذهن او نمی‌باشد. بلکه آدمی بعد از آنکه مرغی را در خارج دیده و صدایش را شنیده باشد، تصویر آن را می‌کشد؛ یا صحبت از حالات و کیفیات آن می‌کند و اگر نقش یا مجسمه‌ای از سیمرخ یا ابوالهول و گاو بالدار و غیره تصویر نمود، گو آنکه آن صورت‌ها در خارج نظیر ندارد و ابداع بشری حساب می‌شود، اما بالاخره هر جزء آنها مأخوذ از مشاهدات خارج است. مثلاً رنگ سبزه را به پای مرغ داده است و سر انسان را روی تن گاو گذاشته است.

همین طور اگر در علوم و فلسفه و ادبیات از رشد نباتات و حادث بودن جهان و عشق لیلی صحبت می‌شود، ممکن است همه اینها کلی و مجرد و وهمی باشد؛ ولی هر کدام به نوبه خود در دنیای واقع مصداق و نظیری داشته است. تا ما چیزی را ندیده و از مشهودات و موجودات نگرفته باشیم، اطلاع و اظهار نظری نمی‌توانیم داشته باشیم.

می‌گویند اگر نیدروژن را بشر قبلاً می‌شناخت و پی به تمام خواص آن برده بود و اکسیژن را هم دیده و آزمایش کرده بود، هیچ گاه نمی‌توانست و ابدأ فیزیک و شیمی به ما اجازه و وسیله نداده است که بتوانیم قبلاً بگوییم ترکیب آن دو، یعنی آب، چه حالت و مشخصاتی خواهد داشت؛ مگر آنکه از ترکیب آنها آب درست شده و آب را مورد مطالعه قرار داده باشیم.

بنابراین قیامت و آخرت نیز چون یک دوران و پدیده و ترکیبی است که به قول انبیا بعداً باید حادث شود، پیش‌بینی و علم کامل و اثبات قطعی آن برای بشر غیرممکن یا لاقلاً بسیار مشکل است.

اما این نکته هم صحیح است که اگر روی قیامت هنوز آزمایش علمی و اثبات عملی صورت نگرفته است، هیچ گونه مدرک حسی و دلیل نظری نیز بر محال بودن و نفی آن وجود ندارد. انکار قیامت از نظر علمی مطلق لاقلاً همان اندازه مردود است که برای اعتقاد به آن ادعا می‌نمایند.

خبر از پیغمبران

بلی بشر با بینش و دانش خود نمی‌توانسته است پی به پیدایش و کیفیت یک دورانی که معلوم نیست کی و چگونه خواهد بود، ببرد. حواس انسان همیشه متوجه و

متمرکز در گرفتاری‌ها و احتیاجات روزمره و محدود به زمان و مکان کوچک شخصی بوده، حتی آینده نزدیک عمر خود یا فرزندش را کمتر در نظر می‌گیرد. نوابغ بزرگ بشریت، تازه کسانی هستند که حداکثر در صدد تأمین زندگی یک نسل و نسل بعدی ملت برآمده‌اند و از یک قرن جلوتر نرفته‌اند. خبر قیامت و دنیای ابدی آینده را ما فقط از زبان پیغمبران شنیده‌ایم.

قیامت و آخرت راست است و واقع خواهد شد، به دلیل آنکه پیغمبران خبر داده‌اند و قبلاً دانستیم که پیغمبران نه مردمان حقه‌باز سودجوی فریبکار بودند و نه ساده لوح نفهم و خیالباف که از روی غرض یا جهل حرفی زده باشند. بلکه به لحاظ فهم و عقل و سلامت و شعور و رشد و شهامت، سرآمد تمام افراد بشرند و بی‌مدرک و بی‌جهت خبری نمی‌دهند. آنها به وحی و علم و اطلاع از خدا صحبت می‌کنند و بسیاری از گفته‌ها و نظریاتشان که خیلی غریب و خلاف به نظر می‌آمده، راست درآمده است. آنها صالح و صادق بوده و از جایی خبر می‌آورند که احتمال اشتباه و خطا در آن داده نمی‌شود.

اما انصاف می‌دهیم که صرف اینکه پیغمبران از قول خدا خبر از برانگیخته شدن مردگان و آخرت داده‌اند، فکر و ذهن آدم را قانع و راحت نمی‌کند. انسان می‌خواهد اطمینان و آرامش خاطر بیشتر و شواهد و نشانه‌هایی هم داشته باشد. کما آنکه به گفته قرآن، حضرت ابراهیم (ع) از خدا خواست به او نشان دهد که چگونه مرده را زنده می‌کند. به او خطاب می‌رسد:

بقره (۲) / ۲۶۰: «...أَوَلَمْ تُؤْمِنُ...»

(آیا ایمان نیاورده‌ای؟)

حضرت ابراهیم جواب می‌دهد:

بقره / ۲۶۰: «...وَ لَكِنْ لَيْطَمِنَّ قَلْبِي...»

(چرا، ولی می‌خواهم دلم مطمئن شود.)

آن وقت دستور رسید که چهار مرغ را قطعه قطعه کرده، هر جزئش را بر سر کوهی بگذارد و بعد آنها را بخواند تا ببیند چطور این عمل شدنی است... .

بنابراین ما هم به تبعیت و به دلالت قرآن، نظایر و نمونه‌هایی از پدیده رستاخیز و اثبات امکان قیامت بیان می‌کنیم (برای توضیح و تفصیل خیلی بیشتر مطلب، به فصل سوم کتاب «راه طی شده» مراجعه شود).^۱

اثبات قیامت

همان طور که فوقاً گفته شد، اثبات قطعی و علمی قیامت شاید اصلاً میسر نباشد، ولی می‌توان از وضع امروزی زندگی و طبیعت، شواهد و دلایلی پیدا کرد تا طرق امکان قیامت را حدس زد و اشکالات عظیمی را که برای تصور و قبول وجود دارد، تا اندازه‌ای آسان کرد.

عادتاً و غالباً احیای مردگان را این طور تصور می‌کنند که استخوانها و عضلات و اعضای اولیه شخص که در قبر گذاشته شده است، مجدداً به هم پیوسته و شخص بیدار می‌شود و سر از قبر درمی‌آورد. بنابراین اگر مرده‌ای را در قبر دفن نکنند و پیکرش پراکنده شود یا گرگ و درندگان آن را بخورند و در هر حال، بعد از متلاشی شدن و متفرق شدن و پوسیده شدن قطعات و استخوانها، تکلیف چه خواهد شد؟

به علاوه همان طور که آفرینش انسان را به قیاس عمل مجسمه سازان و صنعتگران و بناها (روی عجله‌ای که اصولاً انسان در کارها دارد و هر چیز را به قیاس عمر کوتاه خود می‌خواهد سریع و فوری ببیند) یک عمل منفصل (Discontinuu) و مصنوعی تصور می‌نمایند و می‌گویند خداوند با گِل هیکل آدم را درست کرد و بعد مقداری از روح خود در آن فوت کرد و آدم درست شد، احیای مردگان و برانگیختن قیامت را هم یک امر آنی بی‌مقدمه و بی‌تدارک پیش خود خیال می‌کنند و احیاناً پای روح را در میان می‌آورند که در آسمانها زنده و باقی مانده، به طرف جسم بازگشت نموده و آن را بیدار می‌نماید.

اگر این قبیل تصورات و تخیلات پیش خود (Idées préconçues) را دور بریزیم و حاضر شویم قیامت را نیز یک امر طبیعی و تحولی و تدریجی بگیریم، شاید درک مسئله آسانتر شود و زمینه‌هایی پیدا کنیم.

۱. کتاب «راه طی شده» اولین اثر مندرج در مجموعه آثار (۱) به نام «مباحث بنیادین» می‌باشد که توسط شرکت انتشاراتی قلم منتشر شده است.

صرف نظر از آنکه دست طبیعت یا قدرت پروردگاری که از خاک خاموش بی حس و بی حرکت، برگ های خرم و گل های زیبا یا میوه های شیرین می سازد و ذره مایع بی ارزش حیوان نر یا مرد را در رحم مادر، به صورت جنبنده ای با چشم و گوش و با حرکت و هوش درمی آورد، هیچ بعید نیست بتواند به مرده ها زندگی دوباره بدهد، اصولاً قوانین حیات و جریان های طبیعی روزگار همه جا همراه با رستاخیز و احیا و ارتقا است و سراسر طبیعت و حیات، تحول و تکامل می باشد. قیامت و آخرت نیز می تواند یکی از این مراحل، بلکه نهایت منظور باشد. اما دلایل و شواهد قیامت :

۱- تولید مثل انسان و سایر موجودات زنده.

خلقت انسان (و حیوانات و نباتات) که شروع آن از قطره ناچیز و ناتوان منی و ترکیبی که در تخمدان ماده می شود و پرورش و رشد عجیبی که در رحم یا در خاک بزودی پیدا کرده، یک موجود بزرگ متحرک متفکر بینای با اراده و اختیاری از آن درمی آید، خود از عجایب و معجزات بزرگ خلقت به شمار می رود. این امکان و این قدرت و هنر خدا را نشان می دهد که ذره ناچیز اگر در شرایط مخصوص و مساعد قرار گیرد و خوراک لازم به او برسد، می تواند با تغییراتی که می کند و ترکیباتی که می سازد، موجود زنده و با رشدی را پدید آورد که معرف و وارث بسیاری از خصوصیات و صفات موجود اولیه، یعنی پدر و مادر باشد. در حقیقت نطفه یا دانه کارخانه ای است که مواد بیجان بیکار مانند آب و نمک و شیر و معدنیات و اجسام آلی را مبدل به گوشت و خون و مغز و چشم و فکر و غیره می نماید.

از طرف دیگر می بینیم چنین قدرتی در اختیار طبیعت یا خلقت هست که نه تنها صفات و مشخصات متعدد یک فرد کامل، بلکه یک نسل و جماعات کثیری را در یک محوطه بی نهایت کوچک نطفه یا دانه بایگانی و خلاصه نماید. چه در علم زیست شناسی و وراثت ثابت و قبول شده است که در نطفه، کلیه صفات (Caractères) پدر و مادر و اجداد و گذشتگان وجود دارد و باقی می ماند. منتها بعضی از آنها ظاهر می شود (مثلاً رنگ چشم یا طنین صدا و شکل اعضا به پدر یا به مادر می رود) و بعضی مکتوم می ماند و بعد از چند پشت ظاهر می شود.

این قدرت عصاره‌گیری و خلاصه‌سازی با یک قدرت دیگری همراه است که حفاظت و حمایت می‌باشد: از یک بوته یا درخت، ساق و برگ و گل و حتی ریشه آن خشک و پوسیده می‌شود و متلاشی و مضمحل می‌گردد؛ اما وقتی بعد از سه‌هزار سال، فرانسوی‌ها اهرام مصر را شکافتند و پهلوی بدن مومیایی شده فراعنه مصر، حیواناتی را که به اعتقاد آنها، به منظور تغذیه و ذخیره گذارده بودند، در خاک کاشتند، دیدند گندم و عدس و غیره سبز شد و در این مدت مدید که حتی آهن و پارچه و سنگ، زنگ می‌زده و می‌پوسیده و می‌ترکیده است، جرثومه حیات نبات در آن پوسته حبه محفوظ مانده و غذای مورد احتیاج رشد اولیه نیز در کنارش سالم نگاهداشته شده است.

همین طور حیوانات، اعم از حشرات و کرم‌ها که یک سال یا یک ماه عمر می‌کنند و حیوانات بزرگ و درنده و محکم، طوری تخم می‌ریزند و در جایی می‌ریزند یا می‌گذارند که بعد از مرگ خودشان سال‌ها می‌ماند و حفظ می‌شود و پرورش می‌یابد.

مثلاً ملخ‌ها در موقع تخم‌ریزی با سیخکی که در انتها الیه تنشاند دارند و با فشاری که روی دست‌ها می‌آورند، زمین‌های سفت و سخت را سوراخ کرده و در عمقی تخم می‌ریزند که از اثر باد و عبور و مرور و از گرمای تابستان یا باران و یخبندان زمستان محفوظ مانده، سال آینده نوزاد بیرون بیاید.

بعضی حشرات دیگر در داخل میوه‌ها یا لای پوست درختان و حتی در بینی گاو و گوسفند، یعنی در آنجاهایی که هم نرم و گرم و محفوظ از حرارت باشد و هم خوراک لازم برای رشد جنین آماده باشد، تخم می‌گذارند.

این نکته نیز در علم جنین‌شناسی مذکور است که به مصداق آیه کریمه:

«فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ»^۱

وضع رحم مادر به لحاظ حفاظت از ضربات و تکان‌ها و مزاحمت‌های خارج، امنترین و مستقرترین موضع برای حفاظت و پرورش و تغذیه کودک می‌باشد. در یکی از سوره‌های آخر قرآن که صحبت از توحید و قیامت است، خداوند این سؤال را از انسان می‌نماید:

۱. مرسلات (۷۷) / ۲۱: پس آن (نطفه) را در جایگاهی استوار قرار دادیم.

واقعه (۵۶) / ۵۸ و ۵۹ : «أَفَرَأَيْتُمْ مَا يُمْنُونَ. أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ.»

(آیا دیدید یا چه می‌گویید در باره محل نشو و نمای نطفه؛
آیا شما می‌دید که او را خلق می‌کنید یا ما می‌کنیم که خالقیم؟!)

۲- خواب و بیداری‌های طبیعت

زندگی انسان و جریان طبیعت سراسر تکرار و تناوب یا خواب و بیداری است که بعضی مانند موج‌های ریز و درشت دریا بعضی دیگر را فرا می‌گیرند. از قبیل توالی بیست و چهار ساعت شب و روز که متضمن خواب رفتن انسان و حیوانات و بیداری و برانگیختگی صبحگاهی، یعنی یک نوع مرگ و حیات خفیف یا جزئی می‌باشد و تناوب چهار فصل و تکرار مجدد سال که متضمن زمستان و خشکی و خاموشی نباتات و حیوانات است.

بسیاری از گیاهان که بکلی خشک و فانی می‌شوند و انواع زیادی از حشرات که در پاییز می‌میرند یا به لانه و سوراخ رفته، بی‌حرکت و بی‌اثر می‌شوند. حتی جانورانی مانند بعضی موش‌ها و خرگوش‌ها هم به خواب چندین ماهه فرو می‌روند. ولی همینکه نسیم بهاری می‌وزد و نم‌نم باران به زمین می‌ریزد درخت‌های بی‌برگ نفسی کشیده و تکانی خورده، جوانه و غنچه می‌زنند و علف‌ها از زمین سر درمی‌آورند و گل می‌دهند. پروانه‌ها و حشرات و مرغ‌ها به سراغ آنها و یکدیگر می‌آیند... عیناً مثل اینکه دنیای بی‌صدای بی‌حرکت و مرده زمستان، زنده شده و به جنب و جوش درآمده باشد.

قرآن مخصوصاً روی خواب و بیداری چهار فصل و مرگ و رستاخیز زمستان و بهار زیاد تکیه می‌کند و می‌فرماید:

روم / ۱۹ : «...كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ.»

(شما هم این طور خارج می‌شوید.)

و یا :

فاطر (۳۵) / ۹ : «...كَذَلِكَ نُشَوِّرُ.»

(نشور یعنی انتشار و برانگیختگی قیامت هم چنین است.)

در سوره روم نیز متذکر شده است که نگاه کنید چگونه خداوند آفرینش را شروع می‌کند و برمی‌گرداند .

خودِ عُمر و تولید مثل حیوانات و انسان، نمونه دیگری از خواب و بیداری نوع و نژاد می‌باشد.

در زمین‌شناسی حتماً نام دوران‌های تحول و انقلاب زمین را شنیده‌اید که خیلی خیلی طولانی‌تر از شبانه روز و سال و عمر انسان‌ها بوده، سر به صدمیلیون و میلیارد سال می‌زند و از این دوران به آن دوران، اقیانوس‌ها و قاره‌ها جابجا شده و شرایط تغییرات عمده یافته، انواع زیادی از جانوران منقرض گردیده و انواع کامل‌تری به وجود آمده‌اند؛ تا آنکه در عهد چهارم نوبت به انسان رسیده است.

منظور آنکه زمین و همچنین آسمان هیچ گاه حالت ساکن و راکد نداشته و دائماً در تجدد و تکامل و سیر به سوی مراحل بالاتر و مقصدی هستند. بنابراین پشت سر دوران فعلی که دنیای امروزی ماست، حتماً دورانها و عوالم دیگری برای زمین و ستارگان پیش خواهد آمد. ما می‌توانیم قیامت و عالم آخرت را یکی از همین مراحل و بلکه از مقاصد خلقت بدانیم که با دوران‌های قبلی بکلی متفاوت است.

اتفاقاً قرآن در سوره‌هایی که پیشامد عظیم و عجیب قیامت را اعلام می‌نماید، وقوع آن را همراه با یک سلسله انقلابات عمومی و شدید کره زمین و منظومه شمسی و افلاک پیش‌بینی می‌کند و آخرت را به دنبال تکان و انفجارهای عالمگیر و به هم ریختن و از نو ساخته شدن جهان تازه‌ای نشان می‌دهد.^۱

۳- ثبات و بقای طبیعت

اولین اشکال و ایراد در سر راه قیامت، از بین رفتن و فنا شدن اشیا و آثار است. ولی بعد از لاوازیه (Lavoisier) که قانون بقای ماده را اعلام کرد و تکمیل و تعمیمی که در قرن بیستم با قانون بقای انرژی و سپس تبادل ماده و انرژی به یکدیگر و بقای مجموع آن دو تا پیدا کرد، این حقیقت آشکار شد که هیچ چیز فانی نمی‌شود؛ ممکن است تبدیل و تحویل شود، ولی فنا و زوال مطلق در دنیا وجود ندارد. بنابراین مصالح لازم و مواد اولیه برای احیای مجدد مرده‌ها لااقل باقی است و از بین نرفته است.

۱. انبیاء (۲۱) / ۱۰۵ ؛ تکویر (۸۱) / ۶ و ۲ و ۳ و ۴ ؛ انشقاق (۸۴) / ۳ و ۴ و ۵ ؛ قارعه (۱۰۱) / ۱ و ۲ ؛ زلزال (۹۹) / ۱ ؛ فجر (۸۹) / ۲۱ ؛ طور (۵۲) / ۹.

از طرف دیگر آثار اشخاص نیز بعید نیست باقی و محفوظ باشد. کما آنکه وسایل تحقیقاتی و اکتشافی جدید اجازه می‌دهد که از اعماق زمین اطلاعات دقیق راجع به جنس طبقات خاک و ترکیبات آنها و نفت و غیره به دست بیاورند و از کوچک‌ترین فسیل یا قطعه‌ای از بقایای حیوانات و اثر پای آنها در اعصار قدیمه، پی به ساختمان و نژاد و حالات آنها ببرند.

کوچک‌ترین صدا و حرکت انسان به در و دیوار و زمین تأثیر می‌نماید و اگر اسباب و دستگاههای به قدر کافی حساس، موجود باشد، همیشه می‌توان آنها را بازگو و مشخص نمود.

از طرف دیگر در خود شخص نیز همان طور که در علم پزشکی محقق شده است، کمترین عارضه یا حالتی که پیش بیاید، در تمام سلسله عروق و اعصاب و اعضای تأثیر می‌نماید و این اثر هم باقی مانده، به نسل نیز منتقل می‌شود. بنابراین، به مقیاس وسیع جهانی و با دقت‌های حساس فوق حواس انسانی، اولاً هیچ چیز از بین نمی‌رود و هیچ عمل بدون اثر نمانده و هیچ اثری مطلقاً محو نمی‌شود:

یس (۳۶) / ۱۲ : «أَنَا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ.»

(همانا که ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را جلوتر کرده و فرستاده‌اند، می‌نویسیم - ثبت می‌کنیم - و همچنین آثار آنها و هر چیزی را در یک مقدمه - یا لوحه‌ای که جلوی آنها گذاشته یا جلوتر از آنها برده می‌شود - به طور آشکار و روشن شمارش و آمار برداری می‌کنیم.)

۴- نمونه‌های فراوان زنده ماندن و یا زنده شدن مرده‌ها در دنیا

اگر نظرمان را از انسان به حیوانات و به عالم نباتات تعمیم بدهیم و اعم حیات را در نظر بگیریم، نمونه‌های بارزی از زنده ماندن حیات و رشد و تشکیل مجدد آن می‌بینیم.

در مورد گیاه‌ها که مثال و نظایر بی‌شمار است؛ از قبیل قلمه‌زدن، پیوند زدن، ریشه خواباندن و غیره. در تمام این موارد یک قطعه جدا شده از بدن اصلی که در حکم مرده به شمار می‌رود، در نتیجه قرار گرفتن در محیط مساعد و یافتن خوراک

لازم به جنبش و رشد درآمده، به تناسب محل تغییر شکل می دهد (یعنی از پوست و ساقه، ریشه سر درمی آورد و سلول پوست تبدیل به سلول ریشه یا گل و غیره می شود) و از نو یک بوته یا درخت کامل مانند بوته اصلی ساخته می شود.

در مورد حیوانات، امروزه دیگر نگاهداری یک نسج جدا شده از حیوان اصلی به حالت زنده و در شرایط آزمایشگاهی عمل متداول ساده ای می باشد و توانسته اند - خصوصاً در حیوانات ساده و پست - آن را به توسعه و نشو و نما وادارند؛ یا موجود زنده را در برودت یخبندان مدت ها نگاه دارند و بعد به حیات برگردانند.

انسان چون به لحاظ ترکیب و تشکیل نسوج در مرحله اعلای تنوع و پیچیدگی و ظرافت و دقت است، نتوانسته اند با آن عملیاتی را که باغبان ها از قدیم الایام روی گیاه ها می کردند، یا زیست شناسان در آزمایشگاه ها با حیوانات پست می نمایند، انجام دهند؛ ولی تا این حد توفیق یافته اند که نه تنها برق زده ها و غرق شده ها و سخته کرده ها را با تنفس مصنوعی و حرکات و ضربات و تزریقاتی به هوش و حیات بیاورند و دستگاه خاموش شده و خوابیده قلب و تنفس و غیره را مجدداً به کار بیندازند، بلکه گلوله خورده های در جنگ و فوت کرده های واقعاً مرده را با دمیدن اکسیژن و تحریکات درونی و ترمیم ضایعات و تعویض خون و غیره، حقیقتاً زنده کنند و این سد غیر قابل عبوری را که سابقاً میان موت و حیات تصور می نمودند، از بین ببرند.

خواب های چندین روزه و چندماهه مرتاضین در قبر و خوابهای طولانی تصادفی که گاه گاه به اشخاصی دست می دهد و همچنین خواب اصحاب کهف که در قرآن و در روایات مسیحی ها آمده است، نمونه های دیگری از امکان تعطیل طولانی حیات انسانی و احیای آن در شرایط مخصوص مساعد می باشد.

۵- امکان قیامت و بهشت و جهنم

بنابراین از نظر علمی و اصولاً محال نیست که قطعه ای از قطعات و پاره های تن انسان، ولو فوق العاده کوچک باشد، بتواند مانند نطفه، دانه، ریشه، قلمه، و غیره، اگر در شرایط مناسب قرار گیرد، رشد کرده و عیناً همان شخص اولیه را با همان شکل و قیافه و صفات و خاطرات درست کند. چنین شخصی ادامه دهنده و ارث برنده شخصیت قبلی خواهد بود. و اگر محیط جدید دارای شرایط و لوازم مناسبتر و مساعدتر از محیط دنیا بود، رشد و توسعه فوق العاده بیابد (همان طور که امروزه با

تزریق بعضی هورمون‌ها و ترکیبات مواد غذایی در خاک، بعضی گل‌ها و میوه‌ها را در مدت‌های فوق‌العاده کوتاه، بزرگ کرده و به گل و ثمر می‌رسانند) و عواقب و نتایج اعمال گذشته را که به صورت ملکات و روحیات مکتسبه درآمده است، به وجه خیلی شدید و وسیع ببیند.

مکتسبات آن چیزی است که انسان در برخورد با پیشامدها و تحریکات خارج بر حسب عکس‌العملی که ابراز دارد و نظر و رفتاری که اتخاذ نماید، در وجود خویش ایجاد می‌نماید و چیزی بر ساختمان یا شکل نسوج و اعضای و اعصاب خود می‌افزاید. همین حالات و واردات و تولیدات شخص یا ملکات و مکتسبات، انعکاسی در سراسر پیکر ما و از جمله در سلول‌های تناسلی و سلولی که احیاناً باید مأمور احیای بعدی باشد، خواهد داشت. حال بر حسب آنکه شخص در این دنیا چه عقیده و مقصد و مسیری داشته، چه اعمالی انجام داده و چگونه وجود خود را تنظیم و تکمیل کرده باشد، نتیجه و میراث آن پس از رستاخیز و رشد مجدد به او باز خواهد گشت.

چنانچه در اثر ایمان و حرکت به سوی خدا، خود را متناسب با حق و با مشیت خالق و مانوس با طبیعت کرده باشیم، در جهان پر حرکت و برکت آینده که قرآن می‌گوید: جز فرمان الهی چیزی بر آن حکومت ندارد، در اثر توافق و تطبیق با شرایط محیط رشد، استفاده فوق‌العاده خواهیم برد و در بهشت به سر می‌بریم. اما اگر در این دنیا بی‌هدف و بی‌ایمان به خدا بوده، راه جهل و تنبلی و ظلم و فساد و تباهی را پیش گرفته، سرمایه‌های طبیعی خود را به باد داده و ملکات عالی و امتیازاتی کسب نکرده باشیم، در آن دنیا دست خالی وارد می‌شویم و چون دارای ساختمان منحرف خراب و مکتسبات مخالف محیط حق و کمال هستیم، دائماً در رنج و سوز یعنی در جهنم خواهیم بود...^۱

* * *

به طور خلاصه عقیده به قیامت و آخرت نه تنها یک چیز خیالی و خرافی و غیرقابل باور نیست، بلکه:

۱. به کتاب «ذره بی‌انتهای» مراجعه شود. این کتاب سومین اثر مندرج در مجموعه آثار (۱) به نام «مباحث بنیادین» می‌باشد که توسط شرکت انتشاراتی قلم چاپ و منتشر شده است.

اولاً، توجه به زندگی ابدی آخرت و اعلام قیامت از طرف پیغمبران، نشانه منتهای نبوغ و وسعت شخصیت و جهان بینی عالی بوده و نمی تواند منشی غیر از خالق لایزال داشته باشد.

ثانیاً، لوازم و شرایط اصلی قیامت در عین آنکه هنوز پدیده ای تحقق نیافته است، به هیچ وجه غیرعادی و برخلاف جریان عمومی طبیعت نیست.

ثالثاً، نشانه هایی که داده شده و پایه و مایه ای که برای بهشت و جهنم سراغ داده اند و با مشاهدات و مسلمات علمی امروز قابل توجیه و تطبیق و تأیید است و بالاخره چون خبر دهنده قیامت کسانی بوده اند که دانستیم خالی از غرض و خطا هستند و جز صلاح و حقیقت چیزی نگفته اند، این اخطار آنها نیز واقع شدنی می باشد.

نساء (۴) / ۱۲۴: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ...»

(و هر کس کارهای شایسته انجام دهد، خواه مرد و خواه زن، و مؤمن هم باشد، چنین مردمی داخل بهشت می شوند.)

کهف (۱۸) / ۱۱۰: «...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.»

(پس هر کس آرزوی ملاقات پروردگارش را می نماید، باید اقدام به عمل صالح بنماید و در بندگی پروردگارش احدی را شریک نسازد.)

عبادات یا عمل صالح

در کتب شرعیات و رساله‌ها، تحت عنوان فروع دین یا عبادات، هشت چیز را ذکر می‌کنند و آنها را بعد از اعتقاد به اصول دین، شرایط لازم و کافی برای مسلمانی می‌دانند:

۱- نماز،

۲- روزه،

۳- خمس،

۴- زکات،

۵- حج،

۶- جهاد،

۷- امر به معروف و نهی از منکر،

۸- تَبَرُّی و تَوَكُّلی.

این تقسیم و ترتیب برای جدول بندی و خلاصه کردن و کمک به حافظه بد نیست؛ ولی در حقیقت محدود کردن تعلیمات دین و به صورت خشک و بی‌روح درآوردن اسلام است.

در قرآن، چنین ترتیب و تقسیم‌بندی وجود ندارد و تعلیم و تربیت اسلام به‌وجه خیلی وسیع‌تر و زنده‌تری است. آیات متنوع و بی‌شماری در این باره داریم:

نساء (۴) / ۳۶: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...»

(خدا را بندگی کنید و چیزی یا کسی را با او دمساز و شریک

نگیرید...)

اعراف (۷) / ۵۶: «...إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.»

(... همانا که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است)؛

قصص (۲۸) / ۷۷: «... وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسَنَ كَمَا أَحْسَنَ
اللَّهُ إِلَيْكَ ...»

(بهرهات را از دنیا فراموش مکن و نیکی کن همان طور که خدا به
تو نیکی کرده است)؛

اعراف (۷) / ۵۶: «وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا...»
(در زمین و در دنیا فساد و تباهی نکنید بعد از اصلاح آن...؛

مائده (۵) / ۸: «... إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى...»
(... عدالت کنید که آن به تقوی نزدیک تر است...؛

بقره (۲) / ۴۳: «وَ أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ...»
(نماز را به پا دارید و زکات را بدهید...؛

بقره (۲) / ۱۹۵: «وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»
(در راه خدا انفاق کنید...؛

توبه / ۴۱: «... وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»
(... با صرف دارایی ها و جان های خودتان، در راه خدا جهاد و
تلاش کنید...؛

بقره (۲) / ۱۹۴ یا ۱۹۶ یا ۲۰۳ و ...: «... وَ اتَّقُوا اللَّهَ...»
(... پرهیزکاری خدا را بکنید...؛

بقره (۲) / ۲۷۵: «... أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا...»
(... خداوند معامله را حلال و رباخواری را حرام کرده است...؛

بقره (۲) / ۱۸۳: «... كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...»
(... بر شما روزه مقرر شده است...؛

آل عمران (۳) / ۹۲ : «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...»

(هیچ گاه موفق به خیر و نیک نخواهید شد، مگر آنکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید)؛

بقره (۲) / ۱۷۷ : «...وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَ

الْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.»
(ولکن نیکی یا نیک کسی است که ایمان به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب و پیغمبران آورده باشد و با وجود علاقه‌ای که به مال دارد، آن را (برای خاطر خدا) در راه خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و راه ماندگان و تقاضا کنندگان و برای آزاد کردن بندگان خرج کند و نماز را به پا دارد و زکات را بپردازد و به عهد و قول خود وفا کند و در شدايد زندگي و صدمات و زيان‌ها پايدار باشد و همچنين در جنگ ؛ اينها کسانی هستند که راست می گویند و همین‌ها پرهیزگاراند.)

و بالاخره يك عبارت و اصطلاح در سراسر قرآن وجود دارد، به صورت عمل صالح يا كار شايسته (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...^۱ وَعَمِلُوا صَالِحًا...^۲ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ...^۳) که به طور کلی وظیفه مؤمن را در هر مورد به تناسب وضع و موقع و آن طور که شایسته و مصلحت و صحیح است، بیان می‌نماید.

تقسیم‌بندی احکام

اگر کلیه احکام و دستورها یا عبادات را بخواهیم دسته‌بندی کنیم، می‌توانیم آنها را از جهت توجه و قصدی که منظور است، به سه دسته ذیل تقسیم کنیم:

۱. بقره (۲) / ۲۷۷

۲. مؤمنون (۲۳) / ۵۱

۳. نساء (۴) / ۱۲۴

- ۱- عبادات متوجه و مربوط به خود شخص؛
- ۲- عبادات متوجه و مربوط به مردم (یا مخلوقات)؛
- ۳- عبادات متوجه و مربوط به خدا.

۱- عبادات و احکام متوجه نفس آنهایی است که مربوط به حفظ و حراست و محدود کردن خود شخص است. از قبیل احکام طهارت و بهداشت، محرمات در خوردنیها و آشامیدنیها و قمار، روزه، تقوا یعنی تسلط بر نفس و خودداری از کارهای بد، صبر یعنی پایداری و بردباری در برابر مشکلات و سختیها، تحصیل علم، کسب معاش و غیره.

۲- احکام متوجه سایرین و حق الناس یا عبادات متوجه خلق آنهایی است که پای سایر مردم (و حتی حیوانات) پیش می آید. بعضی از آنها جنبه منفی و حرمت دارد؛ مانند ظلم، غیبت، فریب، دروغ، خیانت و غیره.

قسمت عمده دیگر جنبه مثبت و واجب یا مستحب دارد؛ مانند زکات، خمس، عدالت، امانت، صلح، اطاعت و محبت به والدین، حقوق همسایه و معلم، مخارج خانواده و امنیت آنها، انفاق و احسان، معاضدت به مردم، محبت، همکاری و خدمت به خلق و کوشش در امور آنها، دفاع و جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و غیره.

۳- احکام یا عبادات متوجه به خدا از قبیل نماز، دعا، زیارت خانه خدا و اماکن مشرفه و امثال آن.

البته احکام سه گانه فوق بکلی متمایز از یکدیگر و منحصر و مخصوص به یک جهت، به طوری که فوقاً گفتیم نیست؛ غالباً مختلف و توأم است. مثلاً خودداری از قمار و شراب، هم سود فراوان برای خود شخص دارد، هم در صورت ارتکاب به آنها، موجب تأیید و تقویت اعمال و عادات مضر به حال جامعه خواهد شد و هم فکر و دل انسان از خدا دور می شود.

در هر حال آنچه در هر سه قسمت، مشترک و شرط قبول درگاه خداست، قصد قربت است؛ یعنی اگر آنها را برای بندگی و اطاعت و نزدیک شدن به خدا انجام

دهند، عبادت محسوب می‌شود و ثواب خواهد داشت و در این صورت متضمن هر سه نوع خاصیت و جهات فوق‌الذکر می‌شود.

اگر شخص برای عشق خدا و درک حقیقت پی تحصیل علم رفت، این علم هم بر ارزش و امکانات و استفاده‌های خود او خواهد افزود و همچون برای خدا و خیر در آن راه قدم گذاشته است، حتماً پی دانش و بینشی می‌رود که مفید و مؤثر و مثمر برای اجتماع است و هم بر معرفت و ایمان و اخلاص او افزوده خواهد شد. از میان این سه دسته آنچه متنوع‌تر و مفصل‌تر است و در قرآن و روایات بیشتر تکیه و تأکید شده است و خدا از آن نخواهد گذشت، حق‌الناس است؛ یعنی آنچه به مردم و به خلق یا به اجتماع مربوط می‌شود.

در کتاب «مرز میان دین و سیاست»^۱، به کتاب «Le Coran Analyse» یا «تفصیل آیات القرآن الحکیم» تألیف «Jules La Beaume» اشاره و استنادی به عمل آمده و نشان داده شده است که بنا به آمار تقسیم‌بندی آیات قرآن، تناسب آیات اجتماعی خیلی بیشتر از آیات اعتقادی و عبادی و مخصوصاً فقهی می‌باشد.

تفکیک فوق را وقتی درست نگاه کنیم، می‌بینیم: در دسته اول، غرض صیانت و تربیت و تکمیل شخص است در جهت به کار انداختن و بهتر کردن و مفید قرار دادن او. در دسته سوم نیز باز توجه به مبدأ و مقصد اعلی و تذکر است و یک نوع تربیت و تعالی می‌باشد. تقرب به خدا ملازم با عدالت و رحمانیت و تولید و ایجاد است و به مصداق:

عنکبوت (۲۹) / ۴۵: «...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...»
(...همانا که نماز از بدکاری و اعمال ناپسند جلوگیری می‌کند...)

اثرش متوجه مردم می‌شود؛ یعنی در هر سه دسته خدمت به خلق وجود دارد. از اینجاست که سعدی می‌گوید:

«عبادت بجز خدمت خلق نیست.»

آثار خارجی و داخلی عبادات

مصراع فوق از جهت آثار خارجی عبادت تا اندازه‌ای صحیح است؛ ولی تعریف کامل و انحصاری عبادت نیست.

۱. کتاب «مرز میان دین و سیاست» از آثار مندرج در مجموعه آثار (۸) می‌باشد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، سیاسی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است.

همان‌طور که گفته شد، شرط قبول و اصل و اساس عبادات تقرب به خدا و تشبیه به پروردگار است و این منظور جز از راه تغییر و تربیت و تکامل نفس حاصل نخواهد شد.

اثر خارجی ایمان و عمل صالح، خدمت به مردم و خیری است که به خلق رسانده می‌شود و خودداری که از آزار آنها به عمل آید؛ ولی اثر داخلی و درونی عبادت، تربیت و تنزیه شخص است. خدمت به خلق وسیله و تمرین برای تربیت و تنزیه نفس و تشبه و تقرب به خدا می‌باشد.

پله اول نردبان تکامل انسان و پرواز او به سمت خالق متعال، خروج از عالم پست و بسته خودخواهی و خودبینی است. آدم خودخواه خودپسند متکبر مغرور تن‌پرور هیچ‌گاه نمی‌تواند اصلاح شود و رشد و پیشرفتی نماید.

پله دوم نردبان تکامل، توجه به عالم زیبا و عظیم خارج از نفس است و البته چشم انسان اول مرتبه به نزدیکان و همسایگان و هموعان می‌افتد. سپس به دورترها و تا حیوانات و نباتات و بلکه جمادات و کوه و دشت و زمین و آسمان توسعه می‌یابد؛ یعنی به مخلوقات خدا؛ به مخلوق خدا و به یک دستگاه خلقتی که بس عظیم و منظم و محکم است و در مجموعه و مسیر آن، هیچ نقص و اشتباه و عیب وجود ندارد و همه آنها دلالت و حکایت از بزرگی و بزرگواری و پاکیزگی خدا می‌نمایند.

بنابراین شخص معتقد به خدا و عاشق و طالب او، پس از آنکه از صدف تنگ و تاریک خودبینی و خودخواهی بیرون آید، به مصنوع و مخلوق خدا نظر می‌اندازد و پیوند محبت و خدمت می‌بندد. هم از فساد و آزار می‌پرهیزد، هم کمر خدمت محکم می‌کند و هم با آن دستگاه موزون متحرک، هماهنگ و هم‌آواز شده، به تکبیر و تسبیح و تجلیل خالق می‌پردازد.

البته هیچ تربیت و ترقی به صرف تمنا و تلفظ حاصل نمی‌شود. اساس آموزش و پرورش بر تمرین و ممارست و عمل است. بنابراین برای تقرب و تشبه به خدا باید به تقلید از خدا و به تمرین صفات و اعمال او که محبت و رحمت و طهارت و معرفت و قدرت و خلاقیت است، پرداخت.

با چنین توجه و تذکر دایمی خدا (صلوات) و تمرین‌های عملی است که شخص، افتان و خیزان با تکاپو و تحمل فراوان، مدارج کمال و تقرب را می‌پیماید و خود را

برای زندگی جاویدانِ پرخیز و دلخواهِ رضوانِ آماده می‌سازد. برای آن دنیایی که حیات واقعی و فعالیت و برکت حسابی است:

عنکبوت (۲۹) / ۶۴ : «... وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.»

(... و به یقین خانه آخرت است که اگر می‌توانستند بدانند، نفس زندگی است.)

بنابراین، عبادات به طور کلی و مخصوصاً خدمت به خلق، یک نوع تدارکِ قبلی و تناسب‌جویی با محیطِ عالیِ بعدیِ آخرت است. به اصطلاح فرنگی *Téléadaptation* می‌باشد؛ همان‌طور که در حدیث نبوی آمده است که:

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»

(دنیا کشتزار آخرت است.)

اعمال نیکی که برای انتفاع شخصی یا ترس از قانون و زور یا تبعیت از آداب و عادات باشد، نمی‌تواند تقرب به خدا محسوب شود و به لحاظ تربیت شخص و تمرین و تدارکِ زندگیِ آخرت مفید و کافی باشد و اثر آن تقلیدی، تحمیلی و به طور کلی سطحی است و تبدیل به ملکات درونی نمی‌شود و انسان چیزی را اکتساب نمی‌کند. در صورتی که پایه بهشت و جهنم بر اکتساب است:

توبه (۹) / ۸۲ و ۹۵ : «...حَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.»

(... به پاداش آنچه کسب می‌کردند)

شخص باید در اثر عقیده و عشق و تذکر، به خدا نزدیک شده و در نتیجه تزکیه و تربیت نفس و تمرین در اعمال صالح، ذاتاً تغییر کند و به تدریج تشابه به حق و تقرب پیدا کرده و مستحق و متناسب با حیاتِ عالی و جاودانِ رضوانِ الهی گردد!

از ما آرزو و حرکت، از خدا توفیق و رحمت.

۱. رجوع شود به کتاب «ذره بی‌انتهای» مندرج در مجموعه آثار (۱) به نام «مباحث بنیادین». که توسط شرکت انتشاراتی قلم چاپ و منتشر شده است.

دعا

دعا*

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي
فَأِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.»^۱

عید امروز و جشنی که گرفته‌ایم، به مناسبت خروج از ماه رمضان است؛ ماه روزه و دعا.

در این ماه یک عادت و عمل همیشگی خود را تعطیل کردیم؛ یا لااقل تخفیف دادیم: امساک در خوراک کردیم. در عوض به یک عمل دیگری توسعه دادیم و توجه بیش از معمول مبذول داشتیم: دعا به درگاه خدا و تضرع و تمنا کردیم. البته کسانی که اهل این کار بودند و حال آن را داشتند، خصوصاً مردم دردمند، گرفتار و زندان افتادگان که بیشتر برای خلاصی خود دست به دامن خدا می‌شوند. ماه رمضان برای روزه‌داران مسلمان یک تغییر برنامه و تعویض رویه است: نخواستن از شکم و خواستن از خدا؛ یا اعراض از مادیات و اقبال به معنویات.

* تدوین و تفصیل سخنرانی در اجتماع زندانیان سیاسی که به مناسبت عید سعید فطر در سال ۱۳۴۱، در زندان قصر ایراد شده و سپس در آبان‌ماه ۱۳۴۳ توسط شرکت سهامی انتشار، چاپ و منتشر گردیده است.

۱. بقره (۲) / ۱۸۶ : و چون بندگان من از تو جویای من شوند، پس همانا که من نزدیک هستم، دعوت درخواست‌کننده را وقتی خواهان من باشد می‌پذیرم، بنابراین حتماً جویای پذیرش من باشند و به من ایمان بیاورند. امید است ارشاد شوند.

البته برنامه غذایی و مادی در این ماه به کلی تعطیل نمی‌شود، کما آن که برنامه دعا و نماز هم در ماه‌های دیگر وجود دارد. ولی خیلی فرق است مابین رژیم غذایی و رژیم دعائی ماه رمضان با سایر ماه‌ها. دعاها در این ماه به لحاظ کمیت و کیفیت خیلی با مواقع دیگر فرق دارد. همان طوری که خوانده‌اید و می‌دانید، سطح ادعیه ماه روزه خیلی بالاتر است و جنبه کلی تر و عالی تر دارد. مثلاً:

بعد از نمازها

«يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ يَا غَفُورُ يَا رَحِيمُ أَنْتَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ.»^۱

«اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ...
اللَّهُمَّ اصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ.»^۲

در دعای افتتاح

«الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْخَلْقِ بِاسِطِ الرِّزْقِ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ...
الَّذِي بَعْدَ فَلَا يُرَى وَ قَرُبَ فَشَهِدَ النَّجْوَى تَبَارَكَ وَتَعَالَى...
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ وَيُنَجِّي الصَّالِحِينَ وَيَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِينَ
وَيَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَيُهْلِكُ الْمُلوَكَّا وَيَسْتَخْلِفُ آخِرِينَ...»^۳

۱. ای بالا و ای بزرگ، ای پوزش‌پذیر و ای مهربان، تو پروردگار بزرگ هستی.

۲. خدایا هر بیماری را شفا بده، خدایا هر فقیری را بی‌نیاز کن ...

خدایا هر گونه خرابی و فساد امور مسلمان‌ها را اصلاح نما.

۳. سپاس برای خدای آفریننده آفرینش، گسترنده روزی، شکافنده بامدادان، صاحب جلال و بزرگداشت

...

آن کسی که دور است و دیده نمی‌شود و نزدیک است و در آهسته‌گویی‌ها حضور دارد، فزاینده است

و برتر است ...

سپاس برای خدایی که ترسیده‌ها را پناه می‌دهد و شایستگان درست‌کردار را نجات می‌دهد، زیردست

شدگان ناتوان را بلند می‌کند و برتری جوین خودخواه را خوار و زیر می‌کند، پادشاهان را هلاک

می‌کند و دیگران را به جایشان می‌نشانند...

در دعای سحر

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا وَ كُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ.
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا...
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَمَالِكَ بِأَكْمَلِهِ وَ كُلُّ كَمَالِكَ كَامِلٌ.
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَمَالِكَ كُلِّهِ...»^۱

همیشه ماه رمضان همین طور بوده است. ولی سابقاً مردم بنا به عقیده یا عادت و بدون آن که تردید و تأمل داشته باشند و ایرادی به زبان یا به دل بیاورند، این کارها را می کردند. به نظرشان خیلی طبیعی بود که دست‌ها را رو به آسمان بلند کرده، از خدا خیر بخواهند. فکر می کردند حتماً دیر یا زود درخواستشان برآورده خواهد شد. یا اصلاً فکر برآورده شدن و نشدن را نداشتند. به قصد ثواب دعا می کردند.

ولی امروز ما در وضع و حال دیگری هستیم. صرف نظر از بی عقیده‌ها و کم عقیده‌ها که اصلاً اهل روزه و دعا نیستند، برای کسانی هم که سی روزه را امساک می کنند و کم یا بیش به عبادت و دعا می پردازند، قبول روزه و دعا خیلی آسان نیست. حس شکاکی یا کنجکاوی در همه ما تحریک می شود. هم غذا نخوردن و نرساندن مواد اولیه به نسوج و سلول‌های بدن، عمل خلاف طبیعت و مصلحت به نظر می آید و هم پیش بردن و رسیدن به مقاصد از طریق ذکر و درخواست؛ خصوصاً که در عمل، یعنی در زندگی دنیایی و دینی خود بارها دیده‌ایم که از راه دعا به جایی نرسیده‌ایم و دعای ما مستجاب نشده است. اگر هم گاه‌گاه، خواسته‌های در دعا، با رسیده‌های در عمل منطبق شده باشد، از کجا معلوم که برسبیل تصادف یا نتیجه تلاش و فعالیت‌ها نبوده باشد.

راجع به اصل روزه با آن که یک عمل خلاف عادت و ظاهراً خلاف طبیعت است هم حکم آن در قرآن صریح و خالی از تردید است و هم به قدر کافی روی آن تجربه و مطالعه به عمل آمده، فوائد و نتایج زیادی برای آن (حتی در نظر غیر مسلمان‌ها) مسلم شده است:

۱. خدایا! من خواهان بزرگ‌ترین بزرگی تو هستم و تمام عظمت تو بزرگ است.

خدایا تو را به تمام بزرگی‌ات قسم می‌دهم یا درخواست می‌کنم ...

بارالها همانا که من خواهان کمال تو به کامل‌ترین آن هستم و تمام کمال تو کامل است.

بارالها به تمام کمالت از تو درخواست می‌کنم...

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱

این سخنرانی و بحث چون راجع به روزه نیست، فقط اشاره به پاره‌ای از آثار و فوائد روزه می‌نمایم:

از نظر بهداشتی؛ استراحت و اصلاح جهاز هاضمه، تصفیه بدن از فضولات و زوائد و سمها یا خانه‌تکانی بدن، تحریک نیروها و حتی جوان شدن شخص.

از نظر اجتماعی؛ هم‌دردی و نزدیکی طبقات به یکدیگر، تجمع در مساجد و مراسم، افطاریه‌ها و صدقات.

از نظر تربیتی؛ تقویت اراده و تعلیم و تمرین‌های اخلاقی.

از نظر عبادتی: کسب معرفت و موعظه‌های ماه رمضان، توجه و خلوص به سوی خدا...

اشکال دعا

اما در مورد دعا این طور نیست. منطق (منطق امروزی) به سهولت زیر بار دعا نمی‌رود و خاصیتی در آن نمی‌بیند.

در باره روزه ایرادگیری یا ملامت و مخالفت‌های عقلی چندان نشده، دانشمندان و فلاسفه آن را مردود ندانسته‌اند. اما در مورد دعا می‌بینیم مثلاً موريس مترلینگ می‌گوید:

«چیز خواستن از خدا در حقیقت داعیه تغییر مقدرات و مخالفت با طبیعت داشتن است و جسارت به دانش و مشیت خدا حساب می‌شود.»

یا نیچه آلمانی اصلاً دعا کردن را «شرم‌آور» می‌داند.

از همه بالاتر آنکه به نظر می‌آید دعا کردن و کارها را از خدا خواستن با منطق قرآن هم منافات داشته باشد! قرآنی که این قدر مثبت و عملی است.^۲ وقتی قرآن

۱. بقره (۲) / ۱۸۳: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه داشتن بر شما مقرر شد، همچنان که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند مقرر شده بود، تا پرهیزکار شوید.

۲. به اصطلاح علمیِ فرنگی دارای Caractere positif و مشرب Pragmatisme است.

صریحاً می‌فرماید: «... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱، ما چگونه می‌خواهیم خارج از طریق کوشش و عمل به مقصودی برسیم؟
 اتفاقاً در این زمینه، نصوص قرآن و آیاتی که یگانه راه موفقیت و نیل به مقصود را (اعم از کار دنیا و آخرت) سعی و عمل یا کسب و اقدام می‌دانند، فراوان است؛
 چه از جنبه فردی و چه اجتماعی:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا...»^۲

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.»

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ.»^۳

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»^۴

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا.»^۵

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ...»^۶

۱. نجم (۵۳) / ۳۹: ... نیست انسان را بهره‌ای، سواى آنچه تلاش کرده باشد.
۲. هود (۱۱) / ۱۵: آن کسانی که خواهان زندگی دنیا و زیبایی آن باشند (نتایج) اعمالشان را به تمام و کمال در آن جا به آنها می‌دهیم...
۳. بقره (۲) / ۲۰۱ و ۲۰۲: و از مردم کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا به ما در دنیا خوبی برسان و در آخرت (هم) خوبی برسان و ما را از درد آتش نگاهدار.
این مردم بهره از آنچه به دست می‌آورند، خواهند داشت و خدا حسابرس سریع است.
۴. رعد (۱۳) / ۱۱: ... همانا که خداوند وضع قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آن که وضع خود را تغییر دهند...
۵. اسراء (۱۷) / ۱۹: و هر کس خواهان آخرت باشد و کوششی را که برای آن لازم است بنماید و مؤمن باشد، پس این دسته از مردم سعی‌شان منظور و پاداش داده خواهد شد.
۶. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، حتماً زمین تباہ می‌شد...

اگر آیات ۱۸۷ تا ۱۹۵ سوره آل عمران را نگاه کنیم، می‌بینیم کاملاً آب پاکی روی دست آدم می‌ریزد. آنجا که جواب دعاکنندگان از مؤمنین را می‌دهد، صریحاً می‌فرماید:

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ
أُنْثَىٰ...»^۱

بنابراین، این فکر پیش می‌آید که نکند ما یک عمل لغوی انجام می‌دهیم؛ عملی که به لحاظ تجربی و حسی بی‌اثر و بی‌نتیجه و بدون بازده (راندمان) است و به لحاظ خدائی هم بی‌خاصیت! آخر چه فایده دارد که دست‌ها را بلند کنیم، به زبان درخواست کنیم، اشک بریزیم، ناله و الحاح کنیم و آخرش خدا بگوید:

«... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.»^۲

پس ملاحظه می‌کنید مسأله خیلی سراسر است و قطعی نیست. اگر فقط ما گروه شیعیان امروز ایران بودیم، که اهل دعا بودیم می‌توانستیم بگوییم این عادت اختراع ایرانیان و زائیده روح راحت طلب ما است. ولی دعا در تمام فرق اسلام و در خود قرآن هم هست. اگر آیات فوق‌الذکر صراحت داشت، آیه «...أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...»^۳ هم کاملاً صراحت دارد.

نه تنها ما مسلمان‌ها، بلکه یهودی‌ها و مسیحی‌ها هم چه در کنیسه و کلیسا، چه بر سر سفره، دعا می‌کنند.

یقیناً شنیده‌اید پاپ چندین بار به صورت بین‌المللی برای صلح یا چیزهای دیگر دست به دعا برداشته و امر به دعا کرده است.

حتی کمونیست‌ها و ماتریالیست‌ها و اصولاً هر بشری، اهل دعا (به معنای عام کلمه) است. سلام‌علیک و خداحافظی و تعارف و تبریک‌های متداول در کلیه زبان‌ها و هم چنین زنده‌باد و مرده‌باد گفتن‌ها، در تظاهرات سیاسی، تماماً دعا است. یعنی دعا؛ ابراز و تلفظ آرزوهای درونی و خواستار شدن آنها است. آنچه

۱. آل عمران (۳) / ۱۹۵: پس پروردگارشان به پاسخ آن‌ها برآمد که یقین بدانید من عمل (و زحمت و

کوشش) هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را چه مرد باشد و چه زن ضایع (پوچ و بی‌حاصل) نمی‌کنم...

۲. نجم (۵۳) / ۳۹: ... نیست انسان را بهره‌ای، سوای آنچه تلاش کرده باشد.

۳. غافر (۴۰) / ۶۰: ... بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم...

خداپرستان اضافه می‌کنند یا در اظهار آرزوی خود وارد می‌نمایند، مخاطب و انجام‌دهنده آن آرزو یا درخواست است. و این مخاطب برای آنها خدا است. حال چطور شده عملی که این قدر به نظر بیهوده و برخلاف مشهودهای عادی و مقبولهای علمی می‌آید، این اندازه در تمام اعصار و امکانه معمول گردیده است؟ و در دل و روان انسان عاشق و مستأصل به‌عنوان آخرین علاج طبیعی و الزامی بشری نقش می‌بندد و به‌زبان او جاری می‌شود؟

چنین مسأله‌ای ارزش دارد مورد بررسی قرار گیرد؛ از جنبه نظری و فکری، از جنبه عملی و ملی و از جنبه اسلامی. چقدر فکر و وقت و نیروها و پول‌ها صرف دعا کردن می‌شود که اگر در حساب عمومی و ملی ببریم، سر به بی‌نهایت خواهد زد! مردم اگر می‌دانستند در این کار نتیجه‌ای نیست، به جای آن به کار مثبت‌تر و به‌فعالیت مفیدتر می‌پرداختند...

اگر اصولاً نیایش و خواهش از خدا به جا و صحیح است، توجیه آن چیست؟ چگونه باید انجام شود؟ و چرا دعاهای ما برآورده نمی‌شود؟ خلاصه آنکه اگر دعا بی‌فایده و بیهوده است، بی‌جهت دعا نکنیم و اگر به جا است و برآورده می‌شود، طرز دعا کردن را یاد بگیریم.

فوائد فرعی دعا

فایده داشتن، یا لااقل بی‌اثر نبودن دعا از جهات عدیده‌ای غیر قابل انکار است. گروه زیادی از افراد معتقد و غیر معتقد، به این واقعیت اذعان دارند. منتها غیر معتقدین آن را حمل بر تأثیرهای روانی می‌کنند و نتیجه تلقین به نفس^۱ و تحریک شخصی می‌دانند.

البته به فرض قبول فوائد و آثار محسوس پاره‌ای دعاهای، مسأله حل نمی‌شود و ما قانع نمی‌شویم. زیرا در چنین مواردی هم اثربخشی دعا فرع بر ایمان داشتن به آن و بر اصالت و حقیقت دعا است.

اگر کسی دعا را اصلاً موهوم یا مردود بداند، نه دعا خواهد کرد و نه حضور قلب و اعتقادی خواهد داشت که در صورت بیان به‌زبان، نتیجه‌ای بگیرد.

در معتقدات اهل کتاب و در روایات اسلامی، شرط اول استجاب دعا، ایمان و بلکه یقین به مؤثر بودن آن است.^۱

مع ذلک بدنیست فوائد و آثاری که بر دعا (البته در صورت عقیده و اطمینان دعا کننده) مترتب است بدانیم. زیرا این فوائد چیز کوچکی نیست و شاید کمکی به حل مسئله بنماید.

هر کس خود شاهد بر این مدعا بوده، می داند که با اعتقاد به خدا و توسل به دعا چه آرامش درونی و امید و اتکائی در گرفتاری های سخت نصیب انسان می شود. هم تاب تحمل شخص در برابر شدائد زیاد می شود و جلوی یأس کلی و انتحار را می گیرد و هم افکار و نیروها جمع و جور شده، به تدبیر و اقدام می پردازیم.

محققین روانشناسی از روی آمارهای ممالک مختلف به این نتیجه مسلم رسیده اند که تعداد نسبی انتحار و قتل و طلاق و اعمالی که در هیجان های یأس و غضب انجام می شود در اقوام معتقد و مؤمن خیلی کمتر از محیط های بی دین و لاقید است. اهل ایمان و دعا به امراضی از نوع زخم معده و عوارض ناشیه از عقده ها و فشارهای عصبی نیز کمتر از سایرین دچار می شوند.

دیل کارنگی - روانشناس مشهور امریکایی - می گوید:^۲

«ایمان مذهبی به طور قطع عالی ترین وسیله معالجه غم و نگرانی است»

یا:

«کسی که پابند مذهبی باشد، هرگز رنگ امراض عصبی را نخواهد دید».

آلکسیس کارل^۱ فقید، جراح دانشمند و فیزیولوژیست محقق فرانسوی، دارنده ، در یکی از کتاب های خود^۲ دعا را از نظر آثار فیزیولوژی و پسیکولوژی (جسمی و

۱. از کتاب «عده الداعی» از عارف محقق احمدبن محمدبن فهد حلی که به وسیله آقای حسین فشاهی در

سال ۱۳۷۹ هجری قمری به فارسی ترجمه شده و در این رساله مکرر به آن استناد خواهد شد.

در صفحه ۱۰۹ این کتاب آمده است:

و پیغمبر (ص) فرمود: خدا را بخوانید در حالی که یقین به اجابت داشته باشید و خدای سبحان به موسی (ع) وحی فرستاد که ای موسی هر زمان مرا بخوانی و امیدوار باشی، به زودی تو را آمرزش خواهم داد.

در صفحات ۹ و ۱۲ همان کتاب از حضرت امام محمد تقی علیه السلام نقل شده است:

«إِنَّ الدُّعَاءَ الْمُلِحُّونَ لَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ.»

(دعای به لفظ و به لحن به سوی خدا بالا نمی رود. به دل و به ایمان باید باشد.)

۲. کتاب (How to stop worrying and start living) که توسط آقای حسام الدین امامی با نام «چگونه

تشویش و نگرانی را از خود دور کنیم» ترجمه شده است.

روانی) مطالعه نموده و آن را «عمیق‌ترین و ظریف‌ترین نیازهای فطری انسان» معرفی می‌کند. در باره اثر تسکینی و تحریکی دعا می‌گوید:

«نیایش را نباید با مرفین هم ردیف دانست؛ زیرا نیایش در عین حال که آرامش می‌آورد، به طور کامل و صحیحی در فعالیت‌های مغزی انسان یک نوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاه قهرمانی و دلاوری را تحریک می‌کند... و خصال خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فردی نشان می‌دهد... همچنین به نظر می‌رسد که نیایش، انسان‌ها را آن چنان رشد می‌دهد که جامه‌ای که وراثت و محیط به قامتشان دوخته است، برایشان کوتاه گردد».

سپس به «آثار درمانی نیایش که در تمام ادوار، دقت مردم را به خود جلب کرده است» پرداخته موارد زیادی را تأیید می‌کند. خصوصاً آن‌جاها «که همه راه‌های درمانی، غیر عملی و یا مردود باشد». و بالاخره از آمار و نشریات سازمان طبی شهر لورد^۳ فرانسه شاهد می‌آورد.

صرف‌نظر از واقعیت خارجی و حقیقت استجاب دعا، ایمان داشتن و اطمینان به دعا یک توسعه فوق‌العاده‌ای به شخصیت و به دامنه احساسات انسان می‌بخشد.

شخص دعاخوان در عالم روانی و درونی خود به لذایت و توفیق‌هایی می‌رسد که دسترسی درک آن برای غیر مؤمن محال است.

مثلاً همین که می‌تواند دوستان و عزیزان خود را دعا کند و از خدا برای آنها خیر و سلامت بخواهد، تسلی خاطر و احساس امکاناتی برایش پیش می‌آید. حتی مرز میان زندگی و مرگ در نظر او محو شده، وقتی برای پدر و مادر یا در قبرستان برای مردگان درود می‌فرستد و رحمت می‌طلبد، گویی آرزوهای قلبی‌اش برآورده گردیده، با رفتگان تماس دارد و به آنها خدمت می‌نماید! ...

البته تمام آنچه گفتیم، فوائد فرعی دعا بود؛ نه انجام منظور اصلی خودمان. فوائد و آثار مذکور، فرع بر اصالت و استجاب دعا و عقیده داشتن به آن است. از نظر علمی مطلق چیزی را اثبات نمی‌کند. ولی یک مطلب هست که خیلی هم غیر علمی نیست و آن فلسفه «پراگماتیسم» یا «اصالت عمل» و حقیقت داشتن چیزهای مفید

۱. Alexis Care

۲. به نام «La priere» که تحت عنوان «نیایش» از طرف آقای علی شریعتی ترجمه و با مقدمه‌ای به قلم جناب آقای محمد تقی شریعتی از طرف انجمن اسلامی دانشجویان مشهد در سال ۱۳۳۹ منتشر شده است.

۳. Lourde

است. وقتی دعا این اندازه آثار عملی مثبت و مفید ایجاد نمود و با ساختمان انسان و با فعالیتهای بدنی و روانی ما انطباق داشت، آیا ممکن است موهوم و بی‌اصل و اساس باشد؟!

دعاهای ما

برای آن که مسئله را از عمق و ریشه و از هر جهت مطالعه نماییم و جواب جامع برای ایرادها و اشکال‌های فوق بیابیم، اول دعا را آن طور که خودمان می‌فهمیم و عمل می‌کنیم بررسی می‌نماییم.

مؤمنین ما دو جور دعا می‌کنند: یکی دعاهای عربی که از کتاب دعاها یا از حافظه در تعقیب نمازها یا در ایام و اماکن متبرکه و غیره می‌خوانند، دیگر دعاهای فارسی که فورمولی، یا انشاء خودشان است.

دعاهای عربی را غالباً بدون فهم و توجه به معنی، به صرف این که ثواب دارد می‌خوانیم. استثنائاً ممکن است متناسب محل و زمان یا توجهی که به شخص مورد احترام حاصل می‌شود، حضور قلب یا خشوع و تأثیری همراه آن باشد ...

اما دعائی که از پیش خود می‌خوانیم، یعنی واقعاً با خدا به طلب تمنا در می‌آئیم و گاه‌گاه نذر و نیازی هم به آن ضمیمه می‌سازیم، از انواع ذیل است:

گشایش روزی، شفای مریض، ادای قرض، برکت در زراعت یا تجارت، آمرزش مرده، قسمت شدن زیارت، خلاصی از گرفتاری، نجات زندانی، نفرین بر دشمن، قبولی در امتحان، شوهر خوب کردن دختر، سلامتی و عاقبت بخیری اولاد، صاحب فرزند شدن و امثال آن ...

این دعاها صرف‌نظر از به جا و بی‌جا بودن و برآورده شدن و نشدن آن، معرف شخصیت و میزان رشد ما می‌باشد. آرزوها همیشه حد ارتفاع یا سقف شخصیت است.

ذی‌نفع در دعاهای ما، صدی شصت از موارد، شخص خودمان هستیم، صدی سی برای خانواده و اولادمان دست به‌جانب آسمان بلند می‌کنیم، صدی ده باقی مانده برای پدر و مادر و خویشان و دوستان و احیاناً دیگران یا جامعه مسلمین می‌باشد.

انتخاب موقع دعا بیشتر در آستانه و حتی در بحبوحه گرفتاری است. اضطراب از رسیدن بلا و بدی، ما را وادار به دعا می‌کند.

طرز دعا و درخواست ما از خدا، به مأمور وصول عوارض یا گدای طلبکار شبیه‌تر است تا به بدهکار شرمنده درمانده، یا به فرزند تربیت شده مؤدب. بسیاری اوقات خالی از شکوه نیز نبوده و از این که دیگران چیزهای بیشتر و بهتر دارند و در حق ما کوتاهی و تبعیض شده است، بسیار نالان و معترضیم.

اما انتظاری که از دعا داریم، برآورده شدن فوری و محسوس آن است و بالاخره به لحاظ تأثیر دعا، هیچ‌گونه دخالت و مشارکتی برای خودمان در برابر قدرت کبریائی بی‌نهایت قائل نیستیم. خود را به کلی کنار و بیکار فرض کرده، یکسره آن را واگذار به خدا می‌کنیم.

قرآن چه می‌گوید؟

در برابر آن آیات ظاهراً ضد دعا که در صفحات ۳۴۷ و ۳۴۸ به طور نمونه اشاره کردیم، آیات فراوانی نیز در قرآن کریم وجود دارد که تأیید و تکرار دعاهای مؤمنین و پیغمبران را می‌کند. گاهی از دعا تشویق می‌شود و حتی امر به دعا می‌فرماید و اجابت آن را ضمانت می‌کند. تا آنجا که دعا نکردن و درخواست نکردن از خدا را تکبیر و کفر و مستوجب جهنم می‌داند:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۱

۱. غافر (۴۰) / ۶۰: پروردگار شما گفت مرا بخوانید! در پی اجابت شما برمی‌آیم. همانا کسانی که از بندگی من تکبر می‌ورزند، به‌زودی با خواری داخل جهنم می‌شوند.

حضرت سجاد در دعای وداع ماه رمضان در صحیفه سجادیه، همین معنی را می‌فرماید:

«وَقُلْتُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ فَسَمَّيْتُ دُعَائِكَ عِبَادَتًا وَتَرَكْتُهُ اسْتِكْبَارًا.»

(فرمودی، مرا از دل به اخلاص کامل بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند، زود با دُلت و خواری در دوزخ (قهر حق) داخل شوند. دعای بندگان را به درگاهت عبادت نام کردی و ترک تفرع و دعا را تکبر خواندی.)

بنابراین تضاد و تعارضی پیش می‌آید که خود مسئله جدیدی است و معما غامض تر می‌شود.

این تعارض (که ممکن است در نظر سطحی ما چنین باشد) تنها از مقابله آیات مختلف پدیدار نمی‌شود؛ بلکه آیه‌ای هست که به تنهایی جامع این تضاد یا تقابل می‌باشد. بسیار صریح و عجیب و بسیار جالب است:

«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا
اَكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اَكْتَسَبْنَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.»^۱

در این آیه هم منع شدید از آرزو و حسرت خوردن مزایای دیگران به عمل آمده و گفته شده است بهره هر کس چه مرد و چه زن صرفاً از آن است که خود به دست آورده باشد (نه آنچه از دیگران و حتی از خدا دریافت کرده باشد) ولی در پایان دستور داده می‌شود که از فضل و بخشش خدا تقاضا نمایند.

واقعاً عجیب است!

ناچار این فکر پیش می‌آید که نکند ما درست قرآن را نمی‌فهمیم. مقصود و مفهوم دعا را نمی‌دانیم که دچار ابهام و ایراد می‌شویم.

حقیقت این است که دعاهای ما (نوع دوم فوق‌الذکر) بیشتر معارضه با خدا است نه خواهش و استدعا؛ بیشتر خودپرستی است تا خداپرستی. قرار خدا و مشیت خلقت چنین نبوده و نیست که بدون زحمت و کوشش و پیشدستی در عمل، کسی چیزی بتواند کسب کند.

مثلاً ما همین که وارد مبارزه شدیم یا قصد آن را کرده، حرفش را زدیم و از خدا خواستیم، توقع داریم نصف شب فرشته پیروزی در خانه ما را بکوبد؛ غافل از آن که در دنیا تا مقدمات چیزی فراهم نشود و مثل میوه نرسد، آن منظور و محصول یا مصنوع تحقق نخواهد یافت.

۱. نساء (۴) / ۳۲: هیچ‌گاه حسرت برتری‌هایی که خدا بعضی از شماها را نسبت به دیگران داده است نخورید. (بدانید که) سهم و نصیب مردان از آن چیزی است که کسب کرده‌اند و برای زنان (نیز) نصیب از آنچه خود به دست آورده‌اند، می‌باشد و (در عوض) از فضل خدا درخواست کنید! همانا که خداوند به هر چیزی دانا است.

مبارزات اجتماعی و عقیدتی نیز همه جا و همه وقت با مقدمات و تحولات طولانی سنگین به نتیجه رسیده. مقدمات مبارزه‌های ملی، اول نارضایتی و فشار است. نارضایتی و فشار سبب مقاومت و اعتراض مردم می‌شود. پشت سر آن آزار و کشتار و گسترش رنج‌ها است تا برانگیختگی حاصل شود و نمونه‌های صبر و فداکاری ظاهر گردد.

تا نارضایتی و درد و بیچارگی به حداکثر نرسد، مردم حاضر برای تحمل محرومیت‌ها و مشکلات لازمه برای واژگونی وضع قبلی و بنیان‌گذاری وضع جدیدی نخواهند شد. دردها باید چشیده، اشک‌ها ریخته و ناله‌ها و نعره‌ها کشیده شود تا جوش و خروش درون و نیرو و حرکت برون، به غلیان و اثر درآید.

تا نگرید ابر، کی روید چمن تا نگرید طفل، کی نوشد لبن
برای زایمان مولود جدید باید طبقات اجتماع، بار حمل و درد وضع آن را چشیده و بی‌خوابی و صدمات تروخشک کردنش را دیده و قدرش را دانسته باشند تا عزیزش بدارند و حفظش کنند.

مقدمات و صدمات نه تنها برای برانداختن وضع ناطلوب و رسیدن به مقصود لازم است بلکه برای درک وضع مطلوب و حفظ و اداره آن نیز ضروری است.

اما ما می‌خواهیم بی‌مقدمه و زحمت، نابرده رنج گنج میسر شود. چنین تمنا و توقع برخلاف قرار طبیعت و ناموس خلقت است. این جا است که قرآن مشتم به دهان طماع و پیکر تنبل ما زده و می‌فرماید:

«... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.»^۱

اجابت دعا

برای فهم قرآن و به حکم «إِنَّ الْقُرْآنَ يُفَسِّرُ بَعْضُهَا بَعْضًا»^۲، هیچ گاه نمی‌توان به یک آیه و دو آیه یا به چند آیه هم‌نوع اکتفا کرد. باید از مجموعه آیات مربوطه استنباط حقیقت نمود. در عین آن که آیات شریفه «...أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...»^۳ و «...أَجِيبُ

۱. نجم (۵۳) / ۳۹: ... نیست انسان را بهره‌ای، سوای آنچه تلاش کرده باشد.

۲. همانا که قرآن قسمتی از آن قسمت دیگر را تفسیر می‌کند.

۳. غافر (۴۰) / ۶۰: ... بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم...

دَعْوَةَ الدَّاعِ...»^۱ که خیلی زبان‌ها را به اعتراض یا لااقل استفهام و استبعاد کشانده است، صریح و صحیح می‌باشد (و بعداً به توضیح کامل‌تر معنای آن خواهیم رسید). بر آورده نشدن بعضی درخواست‌ها یا دعاها نیز مسئله پیش‌بینی نشده در قرآن نیست. اجرای بی‌چون و چرای دعا آن طور که ماتصور می‌کنیم، بنابه صراحت قرآن، برای خدا الزام‌آور نیست.

اگر قرار بود هر دعایی از هر کس که برخیزد، فوراً برآورده شود، نه تنها دنیا به هم می‌خورد، بلکه جمع نقیضین پیش می‌آید. مثلاً یکی چون قصد تفرج و گردش دارد، دعا می‌کند که امروز آفتاب باشد؛ دیگری زراعتش تشنه است، از خدا باران می‌خواهد؛ یا در دعوای میان دو ملت هر طرف پیروزی خود و شکست و نابودی طرف را طالب است ... معلوم نیست تکلیف خدا در این وسط چیست؟

سوره مؤمنون آیه ۷۱ با بیان روشن، همین معنی را گوشزد می‌فرماید:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...»^۲

خداوند نه تنها دعای پیغمبر خود حضرت نوح(ع) که نجات فرزندش را استغاثه می‌کند، انجام نمی‌دهد، بلکه او را سرزنش هم می‌فرماید:

«وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ.

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.»^۳

از این گذشته، به فرض که معنای «...أَسْتَجِبُ لَكُمْ...»^۴، انجام دادن بی‌چون و چرای خواسته بنده باشد، وقت و موعد آن از طرف خدا تعیین و تحدید نشده است.

۱. بقره (۲) / ۱۸۶: ... به ندای کسی که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم...

۲. مؤمنون (۲۳) / ۷۱: و اگر حق، از دلخواه و هوس‌های آنها تبعیت می‌کرد، حتماً آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنها است، تباه می‌شد.

۳. هود (۱۱) / ۴۵ و ۴۶: و نوح پروردگارش را ندا کرده و گفت: پروردگار من! همانا که پسر من از خانواده من است و به درستی که وعده تو حق است و تو استوارترین حاکم‌ها و قاضی‌ها هستی. (خدا) گفت: ای نوح! او از اهل تو نیست. همانا که او عمل ناشایستی است. پس هرگز از من چیزی را که از آن آگاهی نداری، درخواست مکن. به درستی که تو را پند می‌دهم از نادانان نباشی.

۴. غافر (۴۰) / ۶۰: ... تا شما را پاسخ گویم...

ما از حضرت یعقوب که پیش خدا عزیزتر نیستیم؛ مع ذلک چند سال طول کشید تا خدا یوسف را به یعقوب رساند؟!

به مصداق «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ...»^۱، خمیره ما در عجله بوده، در میدان بی‌انتهای زمان و دوران‌های تحول جهان، عمر بی‌نهایت کوتاهی داشته، به‌فراخور آن دستپاچه هستیم؛ می‌خواهیم فوری به هر مقصودی برسیم و نتایج کوچک‌ترین اقدامی را زود به چشم ببینیم. در صورتی که وعده اجابت خدا با قید زمان و دعوت بر حوصله و اطمینان است:

«... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ
شَيْءٍ قَدْرًا.»^۲

از اینها گذشته، در زمینه یا در کنار آیات فوق و در برابر وعده‌های مثبت اجابت، آیاتی از قبیل آیه ذیل وجود دارد:

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا
كَبَاسِطٍ كَفِيهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ
إِلَّا فِي ضَلَالٍ.»^۳

پس می‌بینید که اجابت دعا خیلی بی‌قید و شرط نیست و نیز خواسته هر کس بی‌حساب و نظام پذیرفته نمی‌شود. درخواست باید درست و به‌حق از خدا باشد؛ نه در گمراهی و خودخواهی.

ولی باز مطلب تمام و روشن نیست. لازم است به لحاظ دعا، غور کامل‌تر و بیشتری در قرآن بنماییم.

دعا در قرآن

۱. انبیاء (۲۱) / ۳۷: انسان از عجله و شتاب آفریده شده است.

۲. طلاق (۶۵) / ۲ و ۳: و هر کس پرهیزکاری (و رعایت راه‌های) خدا را بنماید، برایش راه خروج (از مشکلات و گرفتاری‌ها) درست می‌کنیم و او را از آنجایی که گمان نمی‌برد روزی می‌رسانیم. و هر کس توکل به خدا بنماید، پس (بداند) که همان برایش کافی است. به یقین خدا، کار خود را (به تدریج و به نهایت) می‌رساند. تحقیقاً خدا برای هر چیزی اندازه‌ای (و سررسید و میزان و ترتیبی) مقرر داشته است.

۳. رعد (۱۳) / ۱۴: برای او است دعوت (دعای) حق، و کسانی که غیر از او را می‌خوانند به چیزی اجابت کرده نمی‌شوند مگر مانند کسی که دو کف خود را به سوی آب بگشاید تا آب به دهانش برسد، در حالی که آب‌رسانی به دهان او نیست و دعای کافرها جز در گمراهی چیزی نیست.

آیات دعا که به صورت حکایت یا انشاء یا دستور در قرآن آمده است، انواع مختلف دارد؛ از منع و ملامت گرفته تا حکایت و رخصت و بالاخره امر و تأکید. ذیلاً یک یک این موارد با ذکر چند نمونه آیه از هر کدام را بررسی می‌نماییم:

الف) دعاکننده، مورد مذمت و ملامت قرار گرفته است. با طعنه از او یاد شده است. زیرا در موقع گرفتاری به یاد خدا افتاده و پس از خلاصی و رسیدن به نعمت و راحت، خدا را کنار گذاشته است:

«فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^۱

«وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَسَا بِنِعْمَتِنَا إِذْ تَمَسَّهُ الشَّرُّ فَوَدَّ دُعَاءَ عَرِيضٍ»^۲

«وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳

دعا کردن‌های ما خیلی شبیه به این دسته است.

ب) آیه، ابراز عقیده و زبان حال مؤمنین است. کلمه قول یا قال که به کار رفته است، از جنبه تلفظ به زبان و تظاهر به کلام نیست؛ بلکه بیشتر خواسته درونی و قبول یا به عبارت دیگر منطق فکری گوینده را می‌رساند:

۱. عنكبوت (۲۹) / ۶۵: پس چون سوار کشتی شوند، خدا را بخوانند؛ در حالی که دینشان را خالص برای او می‌کردند. ولی همین که به خشکی نجاتشان می‌رساند، همان‌ها شرک می‌ورزیدند (خواهان و پیروان غیر خدا می‌شدند).

۲. فصلت (۴۱) / ۵۱: و چون بر انسان نعمت دهیم، رو می‌گرداند و کناره‌گیری (از ما) می‌کند و چون شر و بدبختی او را احاطه کند، صاحب دعا و درخواست عریض می‌شود.

۳. یونس (۱۰) / ۱۲: و چون به انسان زبانی برسد، ما را چه در حال افتاده به پهلو یا ایستاده صدا می‌کند. ولی همین که زیانش را برطرف می‌کنیم رد می‌شود مثل این که ما را برای خیری که حالا او را دربر گرفته است، نخوانده بود. به این شکل؛ اسراف‌کنندگان، کارهایشان زیبا و پسندیده در نظرشان جلوه می‌کند.

«وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا
وَتَبَّتْ أَعْدَامُنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.»^۱

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...»^۲

«...وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا... رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ
هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.»^۳

«وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ.»^۴

و در مورد حضرت یوسف:

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ... فَاسْتَجَابَ لَهُ
رَبُّهُ...»^۵

(ج) یک نوع قول و قرار، یا پیمان بده بستان با خدا است. مشروط و مسبوق به
مقدمات و ارائه طریقی که دعا کننده خود عنوان می کند و می خواند. مثلاً در سوره
حمد در نمازهای یومیه:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.»^۶

تقاضای راهنمایی به راه راست توأم و متعاقب تعهد پرستش انحصاری خدا و
استمداد انحصاری از او.

۱. آل عمران (۳) / ۱۴۷: و گفتارشان جز این نبود که می گفتند: پروردگارا! گناهان ما و زیاده روی هایمان
را در کارمان ببخش و قدم های ما را استوار بگردان و ما را علیه قوم کافران یاری بنما.

۲. بقره (۲) / ۲۰۱: و از آن ها کسانی هستند که می گویند ای پروردگارا ما، به ما در دنیا و در آخرت خوبی
برسان ...

۳. آل عمران (۳) / ۷ و ۸: ... و استوارشدگان در علم می گویند ایمان آوریم... پروردگارا دل ما را بعد از
آن که هدایت کردی، کج و منحرف به باطل مکن و از ناحیه خودت رحمت به ما عنایت نما! همانا که
تو خودت پُر خیر هستی.

۴. مؤمنون (۲۳) / ۲۹: و بگو پروردگارا! مرا در منزلگاه مبارکی فرود آور و تو بهترین منزل دهنده گانی.

۵. یوسف (۱۲) / ۳۳ و ۳۴: گفت پروردگارا من! زندان پیش من محبوب تر از آن چیزی است که مرا به آن
دعوت می کنند... پس پروردگارش او را استجابت کرد...

۶. فاتحه (۱) / ۳ و ۴: فقط تو را بندگی می کنیم و تنها از تو کمک می جوییم. ما را به راه راست راهنمایی کن.

«... رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ.»^۱

تقاضای یاری علیه کافرها توأم و ملازم با تمنای تحقق پایداری و ثابت قدمی در جنگ است.

«وَقُلْ رَبِّ ادْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَأَجْعَلْ
لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا.»^۲

تسلط یاری شده از ناحیه خدا به دنبال صدق و صفا از ابتدا تا انتهای کار.

«... رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ.»^۳

تمنای بخشش گناهان و صیانت از آتش پس از ایمان آوردن به خدا.

«... رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ
وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي...»^۴

تقاضای شکر نعمت و بهره‌برداری از سرمایه‌های خداداد شخصی و میراثی برای به کار انداختن در طریق صحیح و جلب خوشنودی خدا و بالاخره خوب از آب درآمدن فرزندان.

(د) در مورد حضرت یعقوب که در خاطره ما و حکایات معمول، مظهر تضرع و دعا است، اصلاً تقاضا و استدعایی دیده نمی‌شود؛ بلکه درد دل است، اعتماد است، امید و صبر و عمل است:

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي
بِهِمْ جَمِيعًا...»^۵

۱. بقره (۲) / ۲۵۰: ای پروردگار ما، پایداری بر ما فرو ریز و قدم‌های ما را پا برجا بدار و علیه کفار یاری‌مان فرما.

۲. اسراء (۱۷) / ۸۰: و بگو پروردگار من! مرا داخل کن، داخل شدن از روی راستی و بیرون آور، بیرون آمدن راست و از جانب خودت تسلط یاری شده‌ای برایم قرار بده.

۳. آل عمران (۳) / ۱۶: ای پروردگار ما! همانا که ما ایمان آوردیم، پس از گناهانمان در گذر و ما را از عذاب جهنم حفظ فرما.

۴. احقاف (۴۶) / ۱۵: پروردگارا! نصیب کن که شکر نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، بجای آورم و این که عمل نمایم بطور شایسته که تو را خوشنود سازد و شایستگی در فرزندانم عنایت نما.

۵. یوسف (۱۲) / ۸۳: گفت؛ نه، نفس شما کاری را در نظرتان بیاراست و مرا صبر جمیل بهتر است. شاید خدا همه را به من باز گرداند...

«- إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَأْيِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيِسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.»^۱

ه) در خیلی جاها کاملاً استمداد و استدعا است. گاهی استدعای چیزهایی که عادتاً محال است و اجابت و انجام آن حتی سبب اعجاب خود دعاکننده شده است:

حضرت موسی (ع):

«... رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي .
وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي .
وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي.»^۲

اصحاب کهف:

«... فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّءْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا.»^۳

زکریا (ع):

«قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا .
وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا .
يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا .
يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا .

۱. یوسف (۱۲) / ۸۶ و ۸۷: گفت، جز این نیست که شرح اندوه خویش تنها با خدا می گویم زیرا آنچه من از خدا می دانم شما نمی دانید. ای پسران من، بروید و یوسف و برادرش را بجوید و از رحمت خدا مایوس مشوید زیرا تنها کافران از رحمت خدا مایوس می شوند.

۲. طه (۲۰) / ۲۵ و ۲۶ و ۲۷: ... پروردگار من! سینه مرا فراخ کن و کارم را آسان نما و گره از زبانم باز کن.

۳. کهف (۱۸) / ۱۰: ... پس گفتند ای پروردگار ما! از جانب خودت رحمت به ما برسان و از کار ما برایمان رسایی و رشد فراهم ساز.

قَالَ رَبِّ إِنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا.
قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا.^۱

یونس (ع) :

«وَذَالْتُنَّ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ...
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ.»^۲

و (آیاتی که امر صریح به دعا کردن می‌نماید، آن را عبادت می‌شمارد و امتناع از دعا را تکبر و کفر و مستوجب جهنم می‌شمارد.

قبلاً این آیه ذکر شده بود :

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.»^۳

«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.»

۱. مریم (۱۹) / ۴ تا ۹ : پروردگار من ! حقا که استخوانم سست و سرم از پیری سوخته است و هیچ‌گاه به دعای تو ای پروردگارم شقاوت نداشته‌ام

و به درستی که من باک از بنی اعمام از پشتم دارم و زخم نازا است.

پس از جانب خودت یک ولی به من عطا فرما که وارث من و آل یعقوب شود و او را پسندیده بگردان.

ای زکریا همانا تو را به پسری که نامش یحیی است، مژده می‌دهیم که قبلاً هم نامی چنین نساخته‌ایم.

گفت پروردگارا ! چگونه ممکن است مرا پسری بشود، در حالی که زخم نازا است و از پیری به ناتوانی رسیده‌ام؟ گفت چنین است.

پروردگار تو گفت آن بر من آسان است و به یقین تو را قبلاً آفریدم، در حالی که چیزی نبود.

۲. انبیاء (۲۱) / ۸۷ و ۸۸ : و ذالنون در حالی که خشمگین به راه افتاد و گمان می‌کرد که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت... پس در استجاب او برآمدیم و از اندوه نجاتش دادیم و این‌طور مؤمنین را نجات می‌دهیم.

۳. مؤمن (۴۰) / ۶۰ : پروردگارتان گفت : بخوانید مرا تا استجاب کنم شما را، همانا کسانی که از بندگی من تکبر می‌ورزند، به‌زودی با خواری داخل جهنم می‌شوند.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.^۱

این بود نمونه‌هایی از آیات مختلف دعا در قرآن.

شاید قدری مسأله روشن شده و مسلم گردیده باشد که با وجود آیات ظاهراً ضد دعا و امر قرآن به عمل و به خود جوشی، دعوت به دعا و وعده اجابت دعا نیز در قرآن مسلم است.

اینک باید به دنبال جواب تضاد یا توجیه مطلب و تلفیق بین آن دو امر برویم و کیفیت اجابت و تأثیر دعا را جستجو نماییم ...

استمداد از اهل بیت

چگونه این تفسیر و توجیه را بیابیم و حقیقت بر ایمان روشن شود؟...

برای ما شیعیان اهل بیت راه معین است. بنابه حدیث مورد اتفاق سنی و شیعه که

پیغمبر فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّثَلُّينَ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِزَّتِي.»^۲

متوسل به دستور و عمل پیشوایان از اهل بیت می‌شویم و آنچه را که از آنها نقل شده است، تا آنجا می‌پذیریم که به فرموده خودشان منطبق با قرآن و مؤید آن باشد. دو راه برای این کار داریم؛ یکی اخبار و روایاتی که از ائمه اطهار علیه‌السلام در باره دعا و کیفیت و شرایط اجابت آن نقل شده است، دیگری که مستقیم‌تر و مطمئن‌تر است، مراجعه به متون ادعیه‌ای است که آنها می‌خواندند یا به ما تعلیم داده‌اند.

اتفاقاً تشخیص متون معتبر از غیر معتبر خیلی مشکل نیست. چون خود مضمون آنها و اختلاف و امتیاز بیینی که با دعاهاى معمولی ما و افکار بشری دارد، معرف مبدأ و اصالت آنها است. همچنین شباهتی که با مفهوم و منطوق قرآن در آنها هست، دلیل بارزی بر این مطلب به شمار می‌آید.

۱. اعراف (۷) / ۵۵ و ۵۶: پروردگارتان را در حال تضرع و پنهانی بخوانید. بدانید که او تجاوزکنندگان را دوست ندارد. و در زمین بعد از اصلاح آن تباهی نکنید و خدا را از روی ترس و طمع بخوانید؛ همانا که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

۲. حدیث نبوی: به درستی که من میان شما دو وزنه را به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و خانواده‌ام را.

بنابراین راه دوم را انتخاب می‌نماییم؛ خصوصاً که روایات و احادیث منقول از ائمه علیه‌السلام مانند غالب مسائل فقهی جواب‌هایی است که معصومین علیه‌السلام به سؤال‌ها و مراجعات مردم می‌دادند.

مردم توضیحات و تعلیماتی در زمینه آرزوها و دعاهایی که طبق افکار و درک خود از دین و خدا داشتند، خواستار می‌شدند. جواب امام ناچار می‌بایستی تا سطح خواسته‌ها و فهم عوام تنزل نماید. پس از آن در نقل زبان به زبان امکان تغییر ماهیت نیز بسیار است.

اما دعاهایی که امامان خود مؤلف و مبتکر آن بودند، مسلماً به آنچه منظور نظر آنها و منطبق با قرآن است، نزدیک‌تر می‌باشد و ما را بهتر راهنمایی خواهد کرد. از روایات مربوط به دعا در قسمت آخر سخنرانی که راجع به چگونگی تأثیر و اجابت دعا صحبت می‌شود، استفاده می‌نماییم. فعلاً می‌پردازیم به این که بینیم ائمه اطهار و کسانی که واقعاً اهل دعا بودند و قرآن را درست فهمیده‌اند، چگونه دعا می‌کرده‌اند و مقصود و محصول دعا چیست؟

دعاهای اصیل

شاید هیچ مذهب و مکتبی به لحاظ وفور و تنوع و تعالی دعا به پایه شیعه نرسد. خوشبختانه متون و مدارکی نیز وجود دارد که از نظر تاریخی قطعیت داشته، انتساب بعضی دعاها را به ائمه اطهار علیه‌السلام مسلم می‌دارد؛ از قبیل:

دعای کمیل و پاره‌ای تعقیبات نمازهای یومیه که منسوب به حضرت امیر(ع) است،

صحیفه سجادیه که از متون دست‌نخورده یادگار امام چهارم حضرت سجاد علیه‌السلام است،

دعای سحر از حضرت باقر علیه‌السلام،

و همچنین بعضی از زیارت‌نامه‌ها و ادعیه معتبر مانند زیارت امین‌الله و دعای افتتاح ماه رمضان و امثال آنها که از معصومین رسیده و سند معتبر دارد.

ادعیه‌ای که از ائمه رسیده است، می‌شود گفت به طور کلی و از هر جهت با طرز تفکر و طرز درخواست‌های ما در دعاهای خودمان مابینت دارد. این دعاها تقریباً بلااستثناء با اظهار تشکر و خوشنودی فراوان، یعنی حمد و رضای از خدای سبحان و

تسبیح و تحلیل و تکبیر او شروع می‌شود و به عوض اعتراض و طلبکاری، جنبه معذرت‌خواهی و بخشش طلبی را دارد.

به جای انکار نعمت یا ناله و شکوه از کمبود و محرومیت، یادآوری رحمت‌های خدا و فضل و انعام بی‌پایان او می‌شود. ترجیح‌بند آنها درود به محمد و آل محمد است. آنچه کمتر به زبان می‌آید، مال و مقام دنیا است و آنچه دائماً به زبان می‌آید، رضا و قرب خداست، کمالات انسانی اعلی است. غالباً دعا نیست، معاشقه است. آرزوی وصال وی است. خود خدا مورد درخواست و دعا است... شاید معنی واقعی دعا و دعوت که گاهی مترادف با عبادت در قرآن آمده، همین باشد: خواستن و طلبیدن خدا. مع‌ذلک همه دعاها به یک نحو و تکراری نبوده، مراتبی دارد و مانند دعا‌های مذکور در قرآن، به انواع مختلف است.

اینک برای اینکه بهتر درک مقصود و مفهوم انواع آنها را بنماییم، دعا‌های اصیل که حضرت ختمی مرتبت و ائمه اطهار به ودیعه برایمان گذارده و تعلیم داده‌اند، به شرح ذیل دسته‌بندی می‌کنیم و در هر دسته نمونه‌ها و جمله‌هایی را شاهد مثال می‌آوریم. ارزش دارد که در مضمون و عمق آنها توجه نمائید و از طول مطالب و تعدد مثال‌ها خسته نشوید.

۱- یک سلسله از دعاها و ذکرهایی که ما به دنبال نمازها یا در مواقع گرفتاری و غیره می‌خوانیم، اصلاً دعا و درخواست نیست؛ سرود است، تحریک نفس است یا اطمینان دادن به خود، تلقین و تقویت روحیه است. یعنی به عوض دعا، خواستن و احساس استغناء کردن است.

از قبیل دعای ذیل که در تعقیب نمازها خوانده می‌شود که قسمتی از آن سرود جنگی سربازان صدر اسلام بوده است:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيَّاهُ وَحْدَهُ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ.
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ. أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ...»^۱

۱. دعای تعقیبات مشترک نمازها: خدایی نیست جز خدای یکتا و ما تسلیم شدگان به او هستیم.

ذکر بسیار متداول دیگر:

«حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلَ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرَ.»^۱

یا این ذکر که در تعقیبات نمازها دیده می‌شود:

«بِاللَّهِ اعْتَصِمْتُ وَبِاللَّهِ أَثِقُ وَعَلَى اللَّهِ أَتَوَكَّلُ.»^۲

یا ذکر دیگر:

«حَسْبِيَ اللَّهُ وَكَفَى سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دُعِيَ لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مُتَّهَى.»^۳

۲- دسته‌ای از دعا هست که باز جنبه درخواست و دعا به معنای خاص کلمه ندارد؛ بلکه انحصاراً یا قسمت اعظم آن تعلیم و تذکر توحید یا حمد و تسبیح پروردگار می‌باشد:

در دعای افتتاح:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أفتَحُ الشَّاءَ بِحَمْدِكَ...
وَ أَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ...»

تا:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْخَلْقِ بَاسِطِ الرِّزْقِ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ.»^۴

که قسمت اول آن سراسر حمد و تعظیم خدا و تذکر نعمت‌ها و عظمت و قدرت او است.

قسمت دوم، صلوات بر حضرت رسول و فرد فرد ائمه است و بالاخره قسمت آخر اختصاص به امام غائب داشته، به تفصیل آرزوی تأیید و توفیق او در اشاعه حقیقت و اجرای حق می‌شود.

خدایی نیست جز خدا و جز او دیگری را نمی‌پرستیم در حالی که دین را برای او خالص می‌کنیم؛ اگرچه بت پرستان را بد آید.

نیست خدایی جز خدا پروردگار ما و پروردگار پدران اولیه ما.

نیست خدایی جز خدای یکتا وعده خود را عمل کرد و بنده‌اش را یاری نمود، و لشکرش را عزت بخشید و احزاب و دسته‌ها را به تنهایی شکست داد پس حکومت و سپاس برای او است ...

۱. خداوند ما را بس است و بهترین وکیل است، بهترین مولی و بهترین یاور.

۲. به خدا چنگ می‌زنم، به خدا اطمینان می‌کنم و بر خدا توکل می‌نمایم.

۳. خداوند مرا بس است و کافی. خدا گوش دهد برای کسی که دعا کند. جز خدا پایانی نیست.

۴. بارالها! با سپاس تو مدح را افتتاح می‌کنم ... و یقین کردم که همانا خودت مرحمت دارترین رحم‌کنندگان هستی ... سپاس برای خدای آفریننده آفرینش، گسترش دهنده روزی و شکافنده بامدادان

در تهلیل ایام ذیحجه از حضرت امیر(ع) :
 « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ وَالدُّهُورِ .
 لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ ...
 لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمٍ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ »^۱

۳- دعوایی که تقاضا است؛ ولی معذرت‌طلبی از خدا و یا استغفار و استدعای بخشش است یا آن که طلب عبادت و توفیق شکر و خدمت بیشتر می‌باشد:

تعقیب نماز عصر:

«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيَّ
 تَوْبَةً عَبْدٍ ذَلِيلٍ خَاضِعٍ فَقِيرٍ ...
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ ...»^۲

در دعای کمیل :

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ وَاسْتَشْفَعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ وَأَسْأَلُكَ
 بِجُودِكَ أَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ وَأَنْ تُوزِعَنِي شُكْرَكَ وَأَنْ تُلْهَمَنِي
 ذِكْرَكَ ... فَاسْأَلُكَ ... أَنْ تَهَبَ لِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَفِي هَذِهِ السَّاعَةِ كُلِّ
 جُرْمٍ أَجْرَمْتُهُ وَكُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَكُلِّ قَبِيحٍ أَسْرَرْتُهُ ...»^۳

و نیز در همان دعا :

۱. لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به شماره شب‌ها و دوران‌ها. لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به شماره موج‌های دریاها ... لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ از حالا تا روزی که در صور دمیده شود.
 ۲. پوزش و آمرزش از خدایی می‌خواهم که جز او که زنده استوار استوار بخش است خدایی نیست و از او درخواست می‌کنم که بر من توبه بنده بینوای فروتن بی‌چیز را بپذیرد. بارالها همانا که من از دست نفسی که سیر نمی‌شود و دلی که نمی‌ترسد و ... پناه به تو می‌آورم.
 ۳. خدایا به یاد تو به تو نزدیکی می‌جویم و خودت را در محضرت شفیع خود قرار می‌دهم و به بخشایش و کرمیت قسم می‌دهم که مرا به جوارت نزدیک سازی و اینکه سپاسگزاریت را به من ارزانی داری و خاطره یادت را به من الهام نمایی ... پس از تو درخواست می‌کنم ... اینکه در همین امشب و همین لحظه مرا از هر جرمی که مرتکب شده‌ام و از هر گناهی که کرده‌ام و از هر زشتی که مخفیانه از من سرزده است ببخشی ...

«قَوِّ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ اشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي وَ هَبْ لِي الْجِدَّ فِي خَشْيَتِكَ وَ الدَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ.»^۱

از حضرت امیر(ع):

«اللَّهُمَّ وَهَبْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيَتِكَ وَ مِنْ طَاعَتِكَ مَا يُبَلِّغُنَا بِهِ رِضْوَانِكَ وَ مِنْ الْيَقِينِ مَا يَهُونُ بِهِ عَلَيْنَا مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا.»

اللَّهُمَّ وَ اَمْتَعْنَا بِأَبْصَارِنَا وَ أَسْمَاعِنَا وَ قَوِّتْنَا مَا أَحْيَيْتَنَا بِهِ وَ اجْعَلْ ثَارَنَا عَلَيَّ مِنْ ظَلْمِنَا وَ لَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا وَ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَ لَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»^۲

۴- دعا‌هایی که تمنای توأم با تربیت است. خواستن اصلاح و کمال نفس و انجام وظائف است. دعاکننده متذکر معایب و مسؤولیت‌های خود و صفات اخلاقی و استعداد‌های عالی گردیده، از خدا توفیق اصلاح خویش و اقدام در اعمال خیر را می‌طلبد.

نمونه بارز و مجموعه کامل این قبیل دعاها صحیفه سجادیه است. صحیفه سجادیه صرف نظر از فصاحت فوق‌العاده و روانی و سادگی مضامین، در حداعلای عشق و خلوص عرفانی بوده، ضمناً شامل دستورالعمل‌های فراوان اخلاقی، خانوادگی، اجتماعی و حتی نظامی و سیاسی می‌باشد. صحیفه سجادیه را زبور آل محمد گفته‌اند.

۱. اعضای مرا برای خدمت‌گزاری خودت نیرو بخش و دستگاه‌های فکری و درونی مرا بر همت و تصمیم، سرسخت کن و در ترس از خودت مرا جدی‌بدار و در پیوستگی به خدمتت دوام بده...

۲. بارالها! از ترس خودت به ما آن قدر عطا کن که میان ما و نافرمانیت حائل شود و از فرمانبری‌ات تا آنجا که به وسیله آن ما را به خشنودی تو برساند و از یقین در ایمان، آنچه که مصیبت‌های دنیا را آسان کند. خدایا! ما را چنان بهره‌مند از چشم‌ها و گوش‌ها و نیرویمان بگردان که زنده شویم و خون مرا بر کسانی که به ما ستم می‌کنند قرار بده و کسی را که به ما رحم نکند، بر ما مسلط منما و دنیا را خواسته بزرگ ما یا منتهی الیه علم ما قرار مده. یا رحم‌الراحمین.

قطعات صحیفه سجادیه سابقاً در کتب ادعیه نمی آمده و خوانده نمی شده است و جز پاره‌ای خواص و علما کسی از آن خبر نداشت، ولی خوشبختانه چندی است به تواتر چاپ و اخیراً با ترجمه‌های خوبی منتشر شده است.

عناوین این دعاها از این قبیل است :

- ستایش پروردگار

- صلوات و تحیات بر محمد و آل محمد

- صلوات بر آنان که به پیامبران ایمان آوردند

- دعای بامدادان و شامگاهان (برنامه روزانه)

- برای عاقبت بخیری

- طلب حوائج

- شکایت از ستمکاران

- طلب آموزش

- مکارم اخلاق هنگام اندوه

- برای ادای دین

- برای پدر و مادر

- از برای فرزندان

- برای همسایگان

- برای مرزداران اسلام

- در تنگدستی

- در سپاسگزاری

- یاد از مرگ

- در عید فطر

- دفاع از دشمنان

- در تضرع و عجز.

دعاهایی که با حروف سیاه آمده، جزو دسته ۴ به شمار می آیند.

دعاهای دیگر نیز مانند : طلب حوائج، رفع ظلم، ادای دین، در تنگدستی و خلاصی از شر دشمنان، در عین آن که تقاضای گشایش است، جنبه امیدبخشی و یادآوری امدادهای همیشگی الهی را دارد و با تلقین‌های تربیتی فراوان همراه است.

مثلاً در دعای ادای دین، از این صحبت می‌شود که :

«پروردگارا! مرا از اسراف و تبذیر برکنار دار و خصلت اعتدال عطایم فرما»

یا :

«خدایا از من آن مال را که کبر یا و نخوت افزایش دهد دور دار»

و در شکایت از ستمکاران به این جمله برمی‌خوریم:

«پروردگار من! مزه ظلم را در کامش تلخ بگردان و داد مرا از بیداد وی بگیر

و مرا از ارتکاب ظلم و ستم در پناه خویش ایمن فرمای و نگذار پنجه‌های من

همچون چنگال نابکار وی به خون مظلوم آرایش یابد»

هم‌چنین دعای در «موقع تنگدستی» دعای کوتاهی است که ضمن آن از اینکه

در اثر سختی دست نیاز به سوی دیگران پیش ببریم، به خدا پناه برده شده و از خدا

یقین و صبر و امید خواسته می‌شود.

خلاصه آنکه از هر نعمت و شدت که مردم در جریان زندگی فردی و اجتماعی

برخورد می‌نمایند، به عنوان وسیله‌ای برای توجه به مبدأ آفرینش اعلی و تربیت و

تکمیل نفس و جلوگیری از سقوط و به منظور ادای وظایف استفاده شده است.

ذیلاً قطعاتی به طور نمونه از دعا‌های تربیتی می‌آوریم :

از دعای صبح و شام :

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ وَفَّقْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَ فِي لَيْلَتِنَا هَذِهِ

وَ فِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ وَ هِجْرَانِ الشَّرِّ وَ شُكْرِ النِّعَمِ وَ

اتِّبَاعِ السُّنَنِ وَ مُجَانَبَةِ الْبِدْعِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ

حِيَاظَةِ الْإِسْلَامِ وَ انْتِقَاضِ الْبَاطِلِ وَ إِذْلَالِهِ وَ نُصْرَةِ الْحَقِّ وَ اعْزَازِهِ

وَ ارشَادِ الضَّالِّ وَ مُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ وَ إِدْرَاكِ الْلَهْفِ.»^۱

از دعای مکارم الاخلاق :

۱. بارالها! درود بر محمد و آل محمد بفرست و ما را در چنین روز و چنین شبی و در تمام ایام زندگی مان موفق به استعمال خیر، دوری از شر، شکر نعمت‌ها، پیروی از سنت‌ها، احتراز از بدعت‌ها، امر به نیکی‌ها، نهی از بدی‌ها، دفاع از اسلام، کوبیدن و خوار کردن باطل، یاری و سرافرازی حق، راهنمایی گمراه، کمک ضعیف و دستگیری درمانده، بگردان.

«وَلَا تَبْتَلِينِي بِالْكِبْرِ وَعَبْدِي لَكَ... وَأَجْرٌ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرَ وَلَا تَمَحِّقْهُ بِالْمَنِّ وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ... وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا...»
 - وَأَبْدِلْنِي مِنْ بُعْضَةِ أَهْلِ الشَّنَانِ الْمَحَبَّةِ وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةَ وَ مِنْ ظَنَّةِ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثَّقَةَ...
 - وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَيَّ مِنْ ظَلَمَنِي وَلِسَانًا عَلَيَّ مِنْ خَاصَمَنِي وَظَفَرًا بِمَنْ عَانَدَنِي وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَيَّ مِنْ كَايَدَنِي وَقُدْرَةً عَلَيَّ مَنْ اضْطَهَدَنِي...
 - اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنْ الَّتَمَنَى وَ التَّظَنِّي وَ الْحَسَدِ ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ وَ تَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ وَ تَدْبِيرًا عَلَيَّ عَدُوِّكَ وَ مَا أَجْرِي عَلَيَّ لِسَانِي مِنْ لَفْظَةٍ فُحْشٍ أَوْ هِجْرٍ أَوْ شَتْمٍ عَرِضٍ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اغْتِيَابِ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبِّ حَاضِرٍ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ وَ اغْرَاقًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ وَ ذَهَابًا فِي تَمَجِيدِكَ...»^۱

از دعای برای فرزندان:

«وَاصْحَلِي أَبْدَانَهُمْ وَ أَدْيَانَهُمْ وَ أَخْلَاقَهُمْ وَ عَافِيَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ جَوَارِحِهِمْ...»
 وَادِرْلِي وَ عَلَيَّ يَدِي أَرْزَاقَهُمْ وَ اجْعَلْهُمْ أَبْرَارًا أَتَقِيَاءَ بَصْرَاءَ سَامِعِينَ لَكَ وَ لِأَوْلِيَائِكَ مُحِبِّينَ مُنَاصِحِينَ وَ لِحَمِيصِ أَعْدَائِكَ مُبْغِضِينَ مُعَانِدِينَ...»

۱. و مرا گرفتار خودپسند مکن، بلکه به بندگی خودت درآور... و به دست من برای مردم خیر جاری کن و آن خیر و خدمت را در اثر منت گذاردن محو نما و اخلاق عالیه به من مرحمت فرما.
 ... و مرا در میان مردم به درجه و مقامی بالا مبر مگر آن که معادل آن در نزد خودم مرا پایین بیاوری ...
 و به جای کینه اهل دشمنی، محبت به من عطا فرما و عوض حسد اهل ستم، مودت و عوض بدگمانی، اطمینان ...

و مرا بر کسی که به من ظلم کند مسلط نما و زبان و زور علیه دشمنانم بده.
 خدایا آنچه را که شیطان در دل من آرزو و بدبینی و حسد القاء می کند، تبدیل به یاد بزرگی خودت و تفکر در قدرت تو و تدبیر بر دشمن تو بنما و آنچه را که بر زبانم از فحش و ناسزا و زخم زبان و شهادت باطل و غیبت جاری شود، مبدل به حمد و مبالغه در مدح و تمجیدت بگردان...

وَ أَعْنَى عَلَى تَرْبِيَّتِهِمْ وَ تَأْدِيبِهِمْ وَ بَرِّهِمْ... وَ أَعِدُّنِي وَ ذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.^۱

۵- دعا، غیر شخصی و تقاضا برای سایرین و احیاناً دسته جمعی است؛ اعم از پدر و مادر و همسایگان و جامعه مسلمانان، چه برای حاضران و چه آیندگان و حتی مردگان زیر خاک:

دعا برای والدین از صحیفه :

«وَ اَخْصُصْ اللَّهُمَّ وَالِدِيَّ بِالْكَرَامَةِ لَدَيْكَ وَ الصَّلَوةَ مِنْكَ...
وَ اَلْهَمْنِي عِلْمَ مَا يَجِبُ لَهُمَا عَلَيَّ اِلْهَامًا.»^۲

در دعاهای قنوت :

«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدِيَّ وَ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا وَ اجْزِهِمَا
بِالْاِحْسَانِ اِحْسَانًا وَ بِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَانًا.»^۳

دعا برای همسایگان و دوستان :

«وَ وَقِّفْهُمْ لِاقَامَةِ سُنَّتِكَ وَ الْاِخْتِذِ بِمَحَاسِنِ اَدَبِكَ فِي اِرْفَاقِ ضَعْفِهِمْ
وَ سَدِّ خَلَّتِهِمْ وَ عِبَادَةِ مَرِيضِهِمْ وَ هِدَايَةِ مُسْتَرْشِدِهِمْ...
وَ نُصْرَةَ مَظْلُومِهِمْ...»^۴

۱. و بدن‌ها و دین‌ها و اخلاق آنها را بنا به تقاضای من درست و نیکو گردان و عافیت در دل‌ها و در اعضای آنها قرار بده...

و روزی آنها را به دست من فراوان بگردان و آنها را نیکوکار و پرهیزکار و بینا و شنوا و فرمانبردار خودت بکن. دوستدار دوستان و دشمن دشمنانت شوند...
و مرا در تربیت و تأدیب و خدمت به آنها کمک کن...
و از شیطان رجیم مرا و فرزندانم را پناه بده.

۲. خدایا! پدر و مادر مرا به کرامت نزد خودت و درود از جانب ممتاز بگردان...
و مرا به آنچه موظف به انجام دادن آن در باره آنها هستم تعلیم فرما.

۳. پرودگارا! من و پدر و مادرم را بیمارز و به آنها همان طور که مرا در کودکی تربیت کردند، لطف و مرحمت بفرما، در برابر نیکی به آنها نیکی پاداش بده و به جای بدی بخشش و آمرزش.

۴. آنها را موفق بدار سنت و روش تو را به پا دارند و خوی‌های نیکو فراگیرند در مدارای با زیردستانشان و جبران کمبودهایشان و عیادت بیمارانشان و راهنمایی گمراهانشان...

دعا بعد از نمازهای ماه رمضان :

«اللَّهُمَّ ادْخِلْ عَلَيَّ أَهْلَ الْقُبُورِ السُّرُورَ...
اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ. اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ. اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عُرْيَانٍ.
اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ...
اللَّهُمَّ اصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ...
اللَّهُمَّ غَيِّرْ سُوءَ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكَ.»^۱

قسمت آخر دعای افتتاح در باره دولت منتظر :

«اللَّهُمَّ أَظْهَرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنْ الْحَقِّ
مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.
اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعَزِّبُهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُدِلُّ
بِهَا التَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ.»^۲

دعا برای اهل قبور :

«السَّلَامُ عَلَيَّ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...»^۳

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ
مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ تَابِعِ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ.»^۱

و یاری ستمدیگانشان...

۱. خداوندا! سرور بر ساکنین گورستان داخل نما ...
خدایا هر تهی دستی را بی نیاز بگردان، خداوندا، هر گرسنه ای را سیر کن، هر برهنه ای را صاحب جامه کن، هر وامداری را از وام بیرون آور...
خداوندا! هر گونه خرابی و تباهی در کار مسلمانان را درست و چاره کن...
خداوندا! بدی حال ما را به خوبی حال خودت تبدیل کن.
 ۲. خداوندا! به وجود او دینت را و سنت پیغمبرت را چیره بگردان؛ تا آنجا که از هیچ حقی در اثر ترس فردی از افراد مخلوقات فروگذار نشود.
 ۳. خدایا ما به سوی تو رغبت و درخواست دولت بزرگواری را داریم که به وسیله آن اسلام و مسلمین عزت یابند و نفاق و مردم منافق خوار گردند.
۳. سلام بر اهل لا اله الا الله، از اهل لا اله الا الله. بارالها، به حق لا اله الا الله، هر کس را که لا اله الا الله گوید پیامرز.

۶- بالاخره تعداد کمی از دعاها که راجع به خود شخص می شود؛ آن هم به صورت کلی و درخواست های اساسی خیر و سلامت و امنیت و برکت:

در اواخر دعای کمیل :

«اللَّهُمَّ وَمَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ وَمَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ...
وَأَكْفِنِي شَرَّ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ مِنْ أَعْدَائِي وَأَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ»^۲

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ
شَرٍّ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَافِيَتَكَ فِي أُمُورِي كُلِّهَا وَ
أَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الآخِرَةِ.»^۳

«يَا رَبِّ اجْعَلْ رِزْقَكَ لِي وَاسِعًا وَمَطْلَبِهِ سَهْلًا وَمَخْرَجِهِ قَرِيبًا.»^۴

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَالْفَرَجَ بَعْدَ الْكَرْبِ وَالرِّخَاءَ
بَعْدَ لُشْدَةِ.»^۵

اثر بخشی و منظور از دعا

اینک که آیاتی از قرآن کریم و نمونه هائی از دعاهاى معصومین ارائه گردید و معلوم شد دعا کردن یک عمل مجاز و بلکه مطلوب بوده، از جهتی واجب می باشد و

۱. خدایا مردهای مؤمن و زنهای مؤمن را بیمارز. و هر مرد و زن مسلمان را چه زنده آنها و چه مرده و بین آنها به خیرات پیروی ساز.

۲. خدایا! هر کس قصد بدی در باره من دارد، قصد او را بکن و هر کس قصد بدخواهی و حيله مرا می کند، او را به دام انداز ...

و خودت از عهده دشمنان جن و انس من بر آی و با من آن طور که شایسته خودت می باشد رفتار نما...
۳. خدایا! از هرگونه خیری که علم تو احاطه دارد، درخواست می کنم و به تو از هر شرّی که علمت احاطه دارد پناه می آورم. خدایا! عافیت تو را در تمام کارهایم تقاضا می کنم و از خواری دنیا و عذاب آخرت به جانب پناه می آورم.

۴. ای پروردگارا! روزیت را برای من فراخ بگردان و دریافت آنرا آسان و به دست آوردنش را نزدیک بساز.
۵. خدایا همانا که من از تو آسانی و راحتی بعد از سختی و گرفتاری و گشایش بعد از بدبختی و نرمی بعد از درشتی و تندی را استدعا می نمایم.

نوع دعائی که منظور نظر خدا است، تا حدودی مشخص گردید، شاید بتوانیم به تعمق بیشتر در رفع تناقض اصلی و حل مشکل اولی پردازیم؛ یعنی چگونگی اثر بخشی (مکانیسم) دعا را جستجو نمائیم و بالاخره منظور یا فائده دعا را دریابیم. البته باید به عقل و استدلال و به علم و اطلاعات متوسل شویم و محسوس و تجربیات را فراموش نکنیم. اما ضمناً به آیات قرآن و احادیث، استمداد و استناد خواهیم کرد تا به انحراف نیفتیم. برای رسیدن به حقیقت مطلب و خروج از بن‌بستی که در طرز استعمال و استنباط دعا گرفتار آن شده‌ایم، لازم است چندین پله بالا برویم و چندین پرده اشتباه را یکی بعد از دیگری از جلو چشم‌هایمان پس بزنیم.

پرده اول - یک فکر را باید قبلاً از مغزمان بیرون بریزیم: فکر انکار طبیعت و جدائی آن از خدا به طور کلی و منافی بودن عمل و دعا به طور اختصاصی و همچنین مخالفت و مابینت مسئله دعا با قرار و روال جاری خلقت.

در نظر بسیاری از معتقدین (مخصوصاً متقدمین)، طبیعت با قوانین محکم و مظاهر متنوع آن چیزی غیر از خلقت و مشیت خدا است. دست خدا و کار خدا حتماً باید جدا و فوق طبیعت و بلکه خلاف طبیعت باشد. در صورتی که قرآن با بی‌تفاوتی کامل یک سلسله اعمال عادی را که ما به طبیعت یا به حیوان یا شخص نسبت می‌دهیم (از قبیل روئیدن گیاه، پرواز طیور در جو آسمان، تیراندازی لشکریان، معلق ماندن ابرها و ستاره‌ها و غیره) به خدا نسبت می‌دهد.

بنابراین اگر انجام خواسته‌ای از طریق اسباب و «طرق عادی» به عمل آید، آن را اجابت دعا از ناحیه خدا تلقی نمی‌نماییم. حتماً باید به طریق غیبی و سبک غیر عادی باشد و یا نباید به دنبال وسایل و راه‌های طبیعی و عملی برویم. در حالی که در دعاها ما خدا را با ندای «یا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ»^۱ می‌خوانیم و حدیث معتبر داریم که:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»^۲

۱. بخشی از یک دعا: ای سبب ساز اسباب‌ها.

۲. نقل از کتاب معتبر مجمع‌البحرین: خداوند امتناع دارد از این که چیزی را جز با اسباب آن به جریان بیندازد.

دنباله حدیث چنین است:

«جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا»

بنابراین هر عملی که از خدا یا به دستور خدا سربرزند، اسباب آن و محل آن باید موجود و محسوس باشد یا لااقل قابل رؤیت و اثبات و تشریح باشد. نباید انتظار داشته باشیم که دعا سبب تغییر حکمت و مشیت خدا شود و نتیجه‌ای خلاف جریان و نوامیس طبیعت درآید و از غیر طریق وسایل و عواملی که در اختیار خودمان گذارده شده است، برآورده گردد. اتفاقاً در ادعیه ائمه آمده است که:

«یا مَنْ لَا تُعَيِّرُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»^۱

چه بسا برآورده شدن دعا از طریق همان تحریک و تأثیر روی خود اشخاص است.

مثلاً در جنگ بدر از مضمون آیات ۹ تا ۱۲ سوره انفال به خوبی پیدا است که جواب استغاثه مؤمنین و مأموریت فرشتگان چیزی جز بشارت دادن و خاطر جمعی و پایداری جنگجویان مسلمان و تضعیف روحیه بت پرستان نبوده است.

آیات ۴۴ و ۴۵ سوره انفال باز تأیید همین مطلب است که خداوند دشمنان را در نظر پیغمبر و مسلمانان اندک جلوه داد تا سست نشوند و اختلاف نکنند و از طرف دیگر قشون مسلمانان را به نظر مشرکین کوچک کرد تا آنچه باید انجام شود (یعنی جنگ) به وقوع پیوندد.

از طرف دیگر دعا جای عمل را نمی‌گیرد و شخص را بی‌نیاز از آن نکرده، به هیچ وجه من‌الوجه نفرموده‌اند که کار و کوشش و توسل به وسایل لازمه را کنار بگذارید.

در این زمینه احادیث زیاد داریم. مکرراً گفته‌اند خدا دعای مریضی را که به طبیب و دوا مراجعه نمی‌کند، اجابت نمی‌نماید؛ یا کسی که در خانه بنشیند و به دنبال روزی نرود، ولخرجی کند، شکوه از زن خود بنماید، به کسی قرض بدهد و شاهد نگیرد...^۲ از حضرت پیغمبر(ص) نقل شده است که:

«هر که دعا کند و عمل ننماید، چون کسی است که بی‌چله کمان، تیر می‌اندازد.»^۳

۱. نقل از «عده‌الداعی» فارسی، صفحه ۸: ای کسی که وسایل، حکمت‌های او را تغییر نمی‌دهند.

۲. عده‌الداعی صفحات ۱۰۵ تا ۱۰۷.

۳. عده‌الداعی، صفحه ۱۰۶.

پس لازم است این فتیله را که ما می‌توانیم یا ما باید بی‌حال و بی‌کار بنشینیم و دعا کنیم، به کلی از گوشمان بیرون بیاوریم. دعا درست نشده است که جای کار و کوشش و توسل به وسائط و اسباب‌ها را بگیرد.

به علاوه ما، از پیغمبر خدا و امامان، پیش خدا عزیزتر که نیستیم و نباید توقع زیادتر داشته باشیم و بخواهیم با دو کلمه درخواست و دعای ما نظام کلی ازلی دنیا عوض شود.

چه طور است که پیغمبر در جنگ بدر و احد و جاهای دیگر عیناً مانند یک سردار جنگ آزموده عمل می‌نمود؛ یعنی موقعیت را مطالعه و موضع مناسب را برای دفاع و حمله انتخاب می‌کرد و نفرات خود را به شکل مثلث (که تا آن زمان در شبه جزیره عربستان سابقه نداشته و همان فالانژ رومی^۱ است) صف‌بندی می‌نمود، تجهیزات آنها را مرتب می‌ساخت و هزار تدبیر و تحریک مادی و معنوی به کار می‌برد تا پیروز می‌گردید؟ البته حضرت به دعا می‌پرداخت و شبانه از درگاه خدا استغاثه می‌کرد، اما خود او و مسلمانان مانند یک سردار ورزیده و سربازان شجاع از جان گذشته جنگ می‌کردند.

قرآن شدیداً یهودی‌ها را که حاضر نشدند برای فتح شهری وارد قلعه شوند و جنگ کنند و به موسی گفتند تو و خدا بروید شهر را فتح کنید ما همین‌جا می‌نشینیم، شدیداً طعن و لعنت می‌کند.

اصولاً در همین آیه: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...»^۲ کلمه «أَسْتَجِبْ» قابل توجه است و اطاعت و انجام حتمی هر خواسته‌ای را نمی‌رساند.

استجابت غیر از اجابت است. درصدد فراهم آوردن وسایل، اجابت شدن است؛ یعنی برانگیختن و مهیای اجابت شدن و در تدارک موجبات برآمدن.

گذشته از این دو تذکر یا رفع اشتباه، توقع اجابت فوری داشتن هم، فکر غلطی است و همان‌طور که در ابتدای بحث تحت عنوان اجابت دعا متذکر شدیم لازمه دستپاچه‌گی ما و دور بودن از قرار ازلی طبیعت و ناموس خلقت می‌باشد. قرآن صریحاً می‌فرماید:

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ...»^۱

۱. کتاب «محمد، پیغمبری که از نو باید شناخت»

۲. غافر (۴۰) / ۶۰: پروردگار شما گفت: مرا بخوانید، در پی اجابت و پذیرفتن به سود شما برمی‌آیم...

و در یک سلسله آیات سابق‌الذکر که وعده کمک و خروج از گرفتاری و نیل به روزی از راه‌های غیرمنتظر و بی‌نیازی از سایرین را می‌دهد، آخرش گوشزد می‌فرماید که خداوند برای هر کاری مدتی و موعدی قرار داده است و ما باید صبر کنیم تا هر چیزی مثل میوه درخت برسد:

«... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.»^۲

اتفاقاً این سلسله آیات در ضمن ذکرها و دعاها نیز آمده و سفارش شده است. برخلاف ما که خیلی کم حوصله و زود خواه هستیم، پیش خدا یک روز در حکم هزار سال ما است:

«... وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ.»^۳

از حضرت صادق روایت شده است خداوند که به موسی و هرون فرمود:

«... قَدْ أَجَبْتُ دَعْوَتِكُمَا...»^۴

چهل سال، بین آن دعا و غرق شدن فرعون فاصله افتاد.^۵

در احادیث، روایات زیادی داریم که به دعاکننده دلداری داده و گفته می‌شود چه بسا مصلحت بنده و خواست خدا در برآورده نشدن دعا و یا تأخیر آن باشد. مثلاً آن کس که در دعا مقصودش طلب حرام و قطع رحم یا قلتِ حياء و سوء ادب باشد، دعایش مستجاب نمی‌شود و در تأیید این مطلب بعضی از مفسرین این آیه شریفه را سند می‌آورند:

«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.»^۱

۱. انبیاء (۲۱) / ۳۷: انسان از شتاب و عجله آفریده شده است...

۲. طلاق (۶۵) / ۲ و ۳: ... هر کس پرهیزکاری خدا را بنماید (خدا) برای او راه خروج درست می‌کند. و او را از جایی که گمان نمی‌برد، روزی می‌رساند و هر کس به خدا توکل کند، پس همان او را پس است. به یقین خدا امر و کار خود را به نهایت و ثمر می‌رساند. به تحقیق خدا برای هر چیزی اندازه و میزانی قرار داده است.

۳. حج (۲۲) / ۴۷: ... و همانا که یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال از آن سال‌هایی است که شما می‌شمارید.

۴. یونس (۱۰) / ۸۹: ... به تحقیق دعوت و خواسته شما اجابت شد...

۵. عده‌الداعی / صفحه ۱۵۲.

و یا این آیه را دلیل می آورند:

«وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.»^۲

حضرت امیر نیز فرموده است:

«ای صاحب دعا! چیزی را که شأن تو نباشد و حلال نباشد سؤال مکن، مستحق حرمان خواهی شد.»^۳

و این آیه نیز بهترین توجیه و توجه برای ما است:

«... وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ...»^۴

و این آیه کوتاه، جامع دو معنای فوق است:

«وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ...»^۵

زیرا به کسانی که ایمان و عقیده داشته باشند و به درستی عمل نمایند وعده اجابت و ازدیاد رحمت می دهد.

به آنها که دعایشان برآورده نمی شده و از امام استفسار می کردند، جواب داده می شده است:

«به خدا سوگند که آنچه را از خواسته های مؤمنان به تأخیر می اندازد، به سود آنها و بهتر از تعجیل کردن است؛ چه بسا که خداوند به فرشتگان می گوید تأخیر در برآورده شدن حاجات نماید تا مؤمن بیشتر مرا بخواند و ثواب و خیر بیشتر ببرد، تا آنجا که مؤمن در روز قیامت وقتی ثواب های فراوان

۱. اعراف (۷) / ۵۵ : پرودگارتان را در حال زاری و پنهانی بخوانید و بدانید که او تجاوزکنندگان را دوست ندارد.

۲. اعراف (۷) / ۵۶ : و در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی نکنید و خدا را از روی ترس و طمع دعا کنید. بدانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است (یا از جهت احسان به نیکوکاران نزدیک است) ۳. عده الداعی / صفحه ۱۱۵.

۴. بقره (۲) / ۲۱۶ : ... و چه بسا که از چیزی بدتان بیاید، در حالی که همان برای شما خیر باشد و چه بسا چیزی را دوست بدارید و آن برای شما شر باشد...

۵. شوری (۴۲) / ۲۶ : و در پی اجابت کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته نمودند، برمی آید و از فضل خود به آنها فرونی می دهد...

دعاهای برآورده نشده را می‌بیند آرزو می‌کند که ای کاش دعاهای دیگر من نیز مستجاب نمی‌شد و به تأخیر می‌افتاد.^۱

پرده دوم - اما رفع اشتباه اول و قبول «...لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.»^۲ نباید ما را به یک اشتباه دیگر اندازد و تصور کنیم جریان طبیعت مستقل از خدا است و ما در مقدرات و موقعیتها بی‌نیاز از دعا و توجه به خالق می‌باشیم. یعنی دعا بی‌خاصیت و بی‌فایده است. زیرا ممکن است گفته شود حال که هر کس جز از طریق کوشش و اکتساب به چیزی نمی‌رسد، در میان گذاشتن حاجات و آرزوهای خود با خدا یا با دیگری و انتظار از غیر خود چه نتیجه‌ای دارد.

اتفاقاً همین به عبارت آوردن (فرموله کردن) دردها و آرزوها و صورت درخواست دادن از نظر روانشناسی و عملی، فواید زیادی دارد. عقده‌ها روان و تا حدی رفع می‌شود، برنامه و تصمیم‌ها تنظیم می‌گردد و شخص تا حدودی تکلیفش مشخص می‌شود.

به علاوه در میان گذاشتن حاجات و آرزوها با مقام اعلای سبحان، مانند یک عمل تصفیه، سبب می‌شود که شخص حقد و حسدها و آرزوهای بد را تا حدودی کنار گذارد و به اقتضای اعتقاد و احترام به خدا خواهان آنچه معقول‌تر و عالی‌تر است بشود. همین قدر که خدا به عنوان هادی و شاهدهی در بین آمد - به طوری که در مضامین بسیاری از دعاهای قرآن وائمه دیدیم - یک‌نوع عقد و پیمان، بسته شده و برای شخص، تعهد و تربیت پیدا می‌شود.

این وضع قابل تشبیه است به شاگردان یک کلاس که معلمی بالای سرشان باشد، ولی درس را دیکته نکرده، فقط راهنما و ناظری باشد که افکار شاگردان و مباحث را مراقبت نماید تا در مسیر صحیح پیش برود. با نگاه خود و با اشارات مختصر و با نقشه‌ها و وسایلی که در اختیار می‌گذارد، عمل کشف و تحقیق را تسهیل نماید؛ مخصوصاً حضور او و توجه به معلومات و کمالاتش خود مایه امیدواری و اطمینان شاگردان به حل مجهولات می‌گردد.

۱. عدۃ‌الداعی، صفحه ۱۵۱.

۲. نجم (۵۳) / ۳۹: ... برای انسان بهره‌ای نیست جز از آنچه کوشش کرده باشد.

درست است که بی اسباب و بی عمل و کار، هیچ منظوری در دنیا حاصل نمی شود و اصل ثبات کار و ثبات انرژی به جای خود مسلّم است، ولی حرکت و انرژی شخص که باید مصدر عمل گردد، خود معلول اراده و روحیه اوست. حال اگر دعا کردن را به صورت منفعل (Passif) و مرده که غالباً معمول ما می باشد، بگیریم، البته نه تنها ایجاد اراده و احیاء روحیه نمی نماید، بلکه ممکن است سبب رکود و خاموشی هم بشود.

اما دعایی که غلیان احساسات و عشق است، با تذکر به صبر و پایداری ادا گردد و توأم با اعتقاد و اطمینان به مبدأ بی نهایت قدرت باشد و به جمله: «...إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱ ختم شود، چنین دعائی زنده و فعال است و در انسان الهام و وظیفه و امید می نماید و ایجاد روحیه و تقویت اراده می کند و منشأ عمل و انرژی فوق العاده می گردد.

اصولاً قرآن به قدری خود و خدا را به یکدیگر نزدیک می کند که گاهی به نظر می آید توأم با هم باشند:

«...إِنَّ اللَّهَ يُحَوِّلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ...»^۲

«و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ...»^۳

بنابراین خواستن از خدا، خواستن از خود و عمیق ترین تلقین به نفس است. همان طور که در دعاها حضرت سجاد یا بعضی آیات قرآن می بینیم: از خدا می خواهیم که شکر او را بکنیم، عمل صالح انجام دهیم فرزندانمان را تربیت کنیم، همسایگانمان را دوست داشته باشیم، از عمل بد بر کنار باشیم ...

چه بسا در زندگی عادی و در اجتماع بشری منظورهایی به سود ما انجام می گردد، ولی خود ما مستقیماً و عملاً در آن دخالت نداشته، صرف تمایل و احساس احتیاج باعث آن شده است و مع ذلک از مقوله امور مثبت تحقیقی است؛ مثلاً همان میل به تغذیه و اشتهایی که در یک فرد وجود دارد، دیگران را به حرکت و تدارک وامی دارد. خواه پدر و مادر که از روی محبت این کار را می کنند، یا

۱. آل عمران (۳) / ۲۶: ... همانا که تو بر هر چیزی منتهای قدرت را داری.

۲. انفال (۸) / ۲۴: ... خدا در میان شخص و قلب او حایل است...

۳. ق (۵۰) / ۱۶: ... که ما از رگ گردن به او نزدیک تریم.

بیگانگان هم نوع که به قصد معاش خود به دنبال کشت و زرع یا وارد کردن مایحتاج مردم از طریق تجارت، مبادرت به تأمین خواسته‌های ما می‌نمایند و با آنچه ما زائد و بر مونه خود داریم مبادله می‌نمایند.

شعر معروف مولوی رومی :

تا نگرید طفل کی نوشد لبین تا نگرید ابر کی خندد چمن

بیان یک حقیقت و عملی کلی می‌باشد.

ابراز آرزو و احتیاج می‌تواند علاوه بر خود شخص، دیگران را به تحریک و تکاپو وادارد. خاصیت دعاهاى دسته‌جمعی همین است؛ علاوه بر آن که اجتماع خود عامل تحریک و تحرک بزرگی می‌باشد و با شعارها و سرودها و دعاها شکل و مایه می‌گیرد و لازمه کلیه مبارزه‌ها و مولد افکار عمومی در ادوار مختلف است.

وقتی در جمع مردم یک آرزو و مطلوبی از طرف فرد شاخصی اعلام شد و با هم‌صدایی و هم‌آهنگی از طرف دیگران تکرار گردید، این خود مبدأ نیرو و امید عجیبی می‌شود. افکار افراد در جهت واحد به حرکت درآمده، احتمال توفیق فوق‌العاده زیاد می‌گردد. جوانان به دستگیری پیرزنان برمی‌خیزند و توانگران به داد بینوایان زمین گیر می‌رسند. و بالعکس، طبقات زیردست رنجبر، دوستدار و خدمتکار اجتماع می‌شوند. در چنین اجتماعی بی‌اعتنایی‌ها و دشمنی‌ها و کارشکنی‌ها تبدیل به همدردی و همکاری می‌شود. در اثر دعا که صرفِ تمنا است، انرژی‌های خفته و احیاناً مخالف، بیدار و همراه گردیده، حرکات و عملیات به دنبال آن می‌آید و خواسته‌ها برآورده می‌شود.

اگر مردم در غیاب یکدیگر برای هم دعا کنند، باز یک نوع هم‌آهنگی و هم‌صدائی و هم‌کاری است و محبت و اتحاد را بیشتر می‌نماید.

علاوه بر آن که بسیاری از دعاهاى قرآن به صیغه جمع است، مثل :

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...»^۲

۱. فاتحه (۱) / ۶: ما را به راه راست هدایت فرما.

۲. بقره (۲) / ۲۰۱: ... پروردگارا، ما را از نعمت‌های دنیا بهره‌مند گردان...

«... رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَاغْفِرْ لَنَا...»^۱

«... رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا...»^۲

«... وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا...»^۳

در احادیث ائمه علیه السلام نیز تأکید فراوان به تعمیم دعا و اجتماع در دعا و شریک قراردادن دیگران شده است و آنها را از شرایط و موجبات اجابت دعا دانسته‌اند.^۴

پرده سوم- تا اینجا هنوز دل خواننده محکم و خاطرش جمع نشده است. طبعاً مایل است اثر دعا و اجابتی را که این قدر وعده داده شده است، از غیر طریق وسایط عادی از قبیل تنظیم فکر، تقویت روحیه، تحریک نفس یا تجمع و تشویق سایرین ببیند؛ می‌خواهد آثار باطنی و دخالت خاص خدائی را بیابد.

البته استدلال‌های بالا نباید ما را به این اشتباه بیندازد که جز وسایط مادی محسوس، چیز دیگری در کار نیست و خدا (یا در عالم سفلی نفس ما) بی‌اثر و بی‌کاره است.

در مورد تصریح و توسل‌های اشخاص دردمند مریض و طلب شفائی که از خدا می‌کنند، قضیه از نظر علمی و تجربی به قدر کافی مسلم و محسوس است. تأثیرهای بزرگی که حالت روانی یا «پسیکولوژیک» شخص در جهت تضعیف یا تکثیر و

۱. آل عمران (۳) / ۱۶: ... پروردگارا گرویدیم به تو پس بیا مرز به کرم خود، گناهان ما را...

۲. بقره (۲) / ۲۵: ... پروردگارا به ما صبر و استواری بخش و ما را ثابت قدم دار...

۳. حشر (۵۹) / ۱۰: و در دل ما هیچ کینه و حسد مؤمنان قرار مده...

۴. عده‌الداعی / صفحه ۱۱۸: حدیث منقول از حضرت پیغمبر (ص) که فرمود:

«هرگاه دعا می‌کنید، تعمیم دهید. به درستی که این کار برای دعا واجب است.»

حدیث از امام صادق علیه السلام که فرمود:

«نمی‌شود یک گروه چهل نفری دعا کنند و اجابت نشود.»

در صفحه ۱۳۵ احادیث متعددی وجود دارد و از جمله روایت «فضل بن یسار» از امام محمد باقر (ع) که فرمود:

«هیچ دعایی زودتر از دعای کسی که برای برادر دینی غایب خود دعا کند، اجابت نمی‌شود.»

تقویت در ترشحات غدد و نمو نسوج و فعالیت‌های عضوی دیگر باعث می‌شود از امور غیر قابل انکار در نزد پزشکان و روانشناسان به شمار می‌رود.

اصولاً همان طور که محرک عضلات ما مغز و اعصاب است و حاکم بر پیکر ما نفس و روحيات است، در عالم مادّی نیز می‌دانیم که گرداننده اجسام، انرژیها هستند؛ و علاوه بر اینکه ماده خود مخزن متکاثف انرژی است و در تجزیه و تحلیل نهائی، انرژی چیزی جز تحقق یک اراده یا مشیت یا خواسته نمی‌باشد.

خواسته‌ها و آرزوهای درونی انسان نیز اصولاً نمی‌توانند بیگانه و بی‌اثر در عالم خارج و واقعیات محسوس باشند. خواسته و آرزو وقتی خالص و هم‌سنخ با اراده‌ای بشود که انرژی و اجسام را بوجود آورده است و اداره می‌کند، دیگر به نظر بعید نخواهد آمد که بتواند منشأ اثر و ایجاد، در خود شخص یا در خارج او روی اشخاص و اشیاء گردد.

در این زمینه با توسعه و تعمیمی که داده شده، البته موارد و نمونه‌هایی که هر کس توانسته باشد در قلمرو احساسات شخصی خود آزمایش کرده باشد و مدّعی ما را بپذیرد وجود ندارد. ناچار یا باید موارد استثنایی ولی فراوان و آزمایش‌هایی را که افراد زبده و مستجاب‌الدعوه‌های منقول در تاریخ به ظهور رسانده‌اند، قبول کرد و یا توجیه علمی فوق را با آنچه در روایات مذهبی در زمینه شرایط یا لوازم استجاب دعا وارد شده است، تطبیق دهیم و تا حدودی خود را اقناع نمائیم. اینک نمونه‌های مختلفی را که نقل شده است از نظر می‌گذرانیم:

در کلیه ادیان اصیل، شرایط اولیه اجابت دعا را ایمان و حسن ظن به خدا و یقین به اجابت آن می‌دانند^۱. اعراض و دوری از خدا و آلودگی روحی و جسمی به گناه و طلب کردن از غیر خدا و حق، مانع اجابت دعا شناخته شده است. بالعکس، دعاها هر قدر مسبوق به توبه و استغفار و انابه باشد، به قبول نزدیک‌تر است. آیه شریفه زیر که قبلاً نیز عنوان کرده بودیم، صراحت کامل به این معنی دارد:

۱. عده الدعی / صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹: حدیث قدسی راجع به حُسن ظن و کلام پیغمبر که: «خدا را بخوانید، در حالی که یقین به اجابت داشته باشید.»

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«خدای تعالی دعای کسی را که دل او مشغول به غیر حق باشد، قبول نمی کند»^۲

و هم او فرمود که:

«خدای تعالی به عیسی علیه السلام وحی فرستاد که به بنی اسرائیل بگو داخل خانه‌ای از خانه‌های من (منظور معابد و اماکن دعا است) نشوید مگر با چشم‌های گریان و دل‌های پاک و دست‌های پاکیزه. و به ایشان خبر ده که من دعای هیچ یک از ایشان را اگر از حق دیگران نزد او باشد، اجابت نمی کنم»^۳

از پیغمبر (ص) نیز منقول است که فرمود:

«خدای تعالی به من وحی فرستاد که به قوم خود اخطار کن و بگو مادام که بندگان مرا نزد ایشان حقی باشد، هیچ‌گاه داخل خانه‌ای از خانه‌های من نشوید؛ زیرا در مدتی که پیش روی من ایستاده، نماز می‌گذارد او را لعن می‌کنم. مگر آن که حق الناس را ادا کند و در این صورت من همان گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند. او از دوستان و برگزیدگان و همسایه من خواهد شد»^۴

نه تنها ایمان و اطاعت و عشق به خدا و پاکی و صفای دل از غیر خدا لازم است، بلکه عقیده و محبت ائمه و انبیاء (یعنی معرف‌های خدا) نیز شرط شده است.

شاهد دیگر این مطلب، قید صلوات در اول و آخر و وسط دعاها شیعیه است. اصولاً خواسته شخص باید خیر و مطلوب حق باشد؛ یعنی شفاعت حسنه کند و خود را با نیکی و نیکویی جفت سازد:

۱. رعد (۱۳) / ۱۴: دعوت من برای اوست و کسانی که غیر او را طلب می‌کنند (می‌خواهند، می‌خوانند) برای آنها به چیزی اجابت جویی نخواهد شد، مگر مانند (وضع) کسی که دو دستش را به طرف آب گشوده است تا آب به دهانش برسد، در حالی که به دهانش نخواهد رسید و دعای کافرها جز آن که در گمراهی باشند، چیز دیگری نیست.

۲. عده‌الداعی / صفحه ۱۳۳.

۳. عده‌الداعی / صفحه ۱۰۸.

۴. عده‌لداعی / صفحات ۴۴ و ۴۵.

«مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا.»^۱

گفته‌اند :

«دعای بیمار از برای کسی که به دیدن او رفته باشد، مستجاب است.»^۲

یا :

«دعای کسی که برای برادر دینی غایب خود دعا کند مستجاب است.»^۳

هم چنین دعای سائل در حق منعم و دعایی که به زبان غیر جاری شود. در باره زمان و مکان دعا بحث مفصل و سفارش‌هایی شده است^۴ و اماکن مشرفه (یعنی خانه خدا و قرب جوار اولیاء خدا در محیط‌هایی که تذکر و توجه خاص ایجاد می‌نماید) با لباس پاکیزه و معطر در زوال آفتاب (لحظات سکوت و تفکر، تحول از دوران فعالیت و روشنایی روز به خاموشی و حالت نیمه مرگ شبانه) یا طلوع فجر و دل شب، تقدم صدقه (تزکیه روح و تقویت اراده در نتیجه پرداخت قسمتی از مال خود به سایرین)، قسم خوردن به اسماء اعظم (توجه و خشوع در برابر صفات باریتعالی از قبیل رحمن، رحیم، قیوم، حی، ذوالجلال... و خود الله که ده بار تکرار شود) دعای بعد از نماز یا پس از تلاوت قرآن و مقدم داشتن حمد و ثنای خدا (آمادگی ذهنی و تقرب نسبی روحی).

حال و فعل دعاکننده را نیز مؤثر در اجابت دانسته‌اند. از جمله روایت از حضرت صادق (ع) که :

«دعای سه کس مستجاب می‌شود : حج و عمره گزار، جنگ‌کننده در راه خدا، بیمار؛ و در جای دیگر روزه‌دار.»^۵

۱. نساء (۴) / ۸۵ : هر که سبب نیکوکاری شود، هم او بهره کامل از آن برد و هر که وسیله کار زشتی گردد، از آن سهمی به سزا خواهد یافت و خدا بر همه (نیک و بد) اعمال مراقب است.

۲. عدۃ‌الداعی / صفحه ۹۶.

۳. عدۃ‌الداعی / صفحه ۱۰۰.

۴. عدۃ‌الداعی / صفحات ۳۷ تا ۴۰.

۵. عدۃ‌الداعی / صفحه ۹۵.

از طرف دیگر حالت خضوع و اقرار به احتیاج و فقر و چشم گریان و دل شکسته هم به عنوان خصوصیات و لوازم اجابت دعا، ذکر شده است^۱ و فرموده‌اند دعای با قلب سخت، مستجاب نمی‌شود.

آلکسیس کارل می‌گوید:

«همه دعا بر دو اصل مبتنی است؛ فقر و عشق»^۲

حال اگر خواسته باشیم شرایط و لوازم فوق را که به طور متفرق و ظاهراً مستقل از هم وارد شده است، در یک جمله خلاصه کنیم، باید بگوئیم همه جا تقرب و تشبه شخص به آفریدگار سبحان منظور نظر بوده است. یعنی هر قدر دعاکننده به لحاظ فکر و میل و عمل یا پندار و گفتار و کردار به خدا نزدیک‌تر و به صفات او متخلق‌تر باشد، یا به وجهی از وجوه ولو با فاصله بی‌نهایت با مبدأ اراده خلاقه و صاحب قول «... کُنْ فَيَكُونُ»^۳ ارتباط و هم‌سخنی پیدا کند، احتمال تحقق خواسته‌های او یا اجابت دعایش بیشتر می‌شود. لازم است یک حالت خلوص پیدا شده، آنچه غیر خدا است، از دل و دماغ شخص بیرون رود و جایش را به توجه به حق و پاکی و بزرگواری یا عواطف بشر دوستی و فداکاری و به اطمینان و عشق بدهد.

طبیعی است که هر شخص، وقتی به صدا یا به دعوت شما جواب می‌دهد که: اولاً، او را به نام خودش بخوانید.

ثانیاً، در آن جا که هست، صدا کنید نه در آن جا که نیست.

اگر این نکته را نیز اضافه نمائیم که خدا غیر از خلق است و صحبت با خدا از طریق لفظ و ظواهر نیست، بلکه واقعیت و تحقق لازم است، مطلب تازه‌ای روشن می‌شود؛ یعنی اگر خدا فقط در زبان ما جاری بوده، اما تصویری که از این لفظ می‌نمائیم و آنچه در دل داریم، مغایر با خدا، و موجود و منظور دیگری غیر از خدا و حق در میان باشد، طبعاً به جایی نخواهیم رسید^۴ و مصداق این آیه خواهیم شد:

۱. عدّه‌الداعی / صفحه ۹۵؛ از ابو عبدالله (ع) که:

«هرگاه دل شما رقیق شد، دعا کنید؛ زیرا تا دل رقیق نشود، خالص نگردد.»

۲. کتاب «نیایش» / صفحه ۹.

۳. بقره (۲) / ۱۱۷ یا آل عمران (۳) / ۴۷ یا ...: ... گوید موجود باشد، در دم موجود شود.

۴. نقل از مقدمه کتاب نیایش به قلم آقای دکتر علی شریعتی صفحه ۱۲:

«حضرت صادق در جواب کسانی که دعایشان مستجاب نمی‌شد، می‌فرمود: برای این که شما

می‌خوانید کسی را که او را نمی‌شناسید.»

«وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»^۱ خواهیم شد.

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«هر گاه خدا را می خوانی با قلب خود به او رو بیاور.»^۲

از ائمه علیهم السلام نقل شده است که:

«از نماز تو غیر از آنچه با حضور قلب انجام دهی چیز دیگری برایت باقی

نمی ماند.»^۳

ماهر قدر خود را از طریق معرفت و خدمت و فنای در مقابل خدا بالا ببریم و خود را به او نزدیک سازیم بیشتر به امکان تبدیل خواسته هایمان به واقعیات نزدیک می شویم و هر قدر خود را از او دور سازیم این خاصیت و قدرت از ما سلب می شود.^۴

تشبیه دیگری که می توانیم بکنیم، جاذبه میان دو جسم مادی است؛ یعنی همان طور که زمین، گردو را به طرف خود جذب می کند، گردو هم به قدر ۱/۱۰۰ (یک تقسیم بر بی نهایت) زمین را به سمت خود می کشد. حال هر قدر ثقل و سنخیت بیشتر باشد، شیء دیگر زمین را بیشتر به طرف خود نزدیک می کند. تقرب و تشبیه به خدا سبب می شود که اراده پروردگاری هم آواز و همراه و کمک کار گردد.

حال چگونه و با چه حسابی چنین دعاها را خالص و عمیق و اراده های موافق با ناموس طبیعت و مشیت حق می تواند تصرف کننده در طبیعت شود یا مولد انرژی و یا مبدل انرژی به مادیات و واقعیات گردد، فهم و قلم نگارنده که خود به چنین مرحله و مرتبتی نرسیده است، ناچار به اعتراف به عجز می باشد؛ ولی همین قدر هست که بیان فوق تا حدودی می تواند مبین اجابت دعاها را از قبیل صاحب اولاد شدن حضرت ابراهیم (ع) و حضرت زکریا (ع) با وجود کبر سن آنها و زوجه های پیرشان یا شفای مریض دادن و مرده زنده کردن حضرت عیسی (ع) باشد.

۱. رعد (۱۳) / ۱۴: ...خواندن کافران جز در گمراهی نیست (ره به جایی نمی برد).

۲. عدو الداعی / صفحه ۱۳۳.

۳. عدو الداعی / صفحه ۱۳۴.

۴. عدو الداعی / صفحه ۱۳۳: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«هر که می خواهد منزلت خود را نزد حق سبحانه ببیند، نظر در منزلتی که خدا نزد او دارد بنماید؛ زیرا که خدای تعالی بنده را به همان مقدار فرود می آورد که او خدا را پایین می آورد.»

در هر حال از قرن گذشته که «کاتالیزور»ها در شیمی کشف و به کار انداخته شد و بعد از آنکه در قرن معاصر دست بشر به «هورمون»ها رسید، اعجاب ما نسبت به عواملی که با وجود ریزگی و اختفاء و برکناری ظاهری، بتواند منشأ تلاطمها و تحولهای عظیم محسوس گردد، خیلی کم شده است.

تعبیر آیه مخصوص زیر را نیز می توان از همین راه جستجو کرد:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ...»^۱

این آیه به عنوان معجز و نشانه قدرت خدا در قرآن آمده و دخالت مستقیم او و اجابت دعا را در آنجا نشان می دهد که بیچارگی و اضطراب به حد کمال رسیده و از هر گونه وسایل مادی و عملی قطع امید شده باشد.

پرده چهارم - تصور نشود حال که ما دارای چنین مقام و منزلت در درگاه خدا نیستیم و دعاهایمان به واسطه هزاران کسری و عیب که دارد، مستجاب نمی شود، پس دعا کردن عمل لغوی است و نباید پیرامون آن بگردیم.

این اشتباه دو جواب دارد: از جهت دنیا و از جهت آخرت. دعا ولو آن که ظاهراً و عملاً برآورده نشود و تیر ما به سنگ بخورد باز به هیچ وجه خالی از فایده و خاصیت نیست؛ بلکه عبادت و تربیت است. در هر حال مثل هر عمل و اثری در دنیا است که محو نمی شود و بی نتیجه نمی گذرد.

آلکسیس کارل از قول ر. و. امرسون می نویسد:

«هیچ کس هیچ وقت نیایش نکرده است مگر آن که چیزی دستگیرش شده باشد.»^۲

انسان وقتی دعا می کند، ولی به آنچه خواسته است نمی رسد (فوری یا اصلاً)، اگر با این فکر همراه باشد که خدایا من از تو طلب می کنم ولی تسلیم به تصمیم تو و راضی و تحمل کننده مقدر هستم، مسلماً تقویت ایمان و نیروی اراده در او حاصل خواهد شد و شخص، جامع دو خصلت متضاد می شود: خواستن و تلاش از یک طرف و رضا و ظرفیت از طرف دیگر.

آلکسیس کارل می گوید:

۱. نمل (۲۷) / ۶۲: آیا کسی که دعای شخص مضطرب را به هنگام دعا اجابت می کند و بدی را از او برمی دارد (مانند کسی است که توانایی چنین کاری را ندارد)...
۲. کتاب نیایش، صفحه ۱۲.

«کسی که دعا می‌کند تا خدا او را از یک بیماری عضوی شفا دهد، ولی شفا نمی‌یابد، در عوض یک تحول عمیق تفسیرناپذیر روحی و اخلاقی به وی دست می‌دهد.»^۱

شاید احادیث فراوانی که در آن‌ها گفته شده است:

«خداوند دوست دارد در اجابت دعا تأخیر کند تا صدای بنده‌اش را بیشتر بشنود و هر قدر از خواهش مردم از یکدیگر کراهت دارد، الحاح و اصرار آنها را از درگاه خود دوست دارد.»^۲

ناظر به همین مفهوم و منظور فوق باشد.

اما از جهت آخرت و ثواب کثیری که در برابر دعاهای برآورده نشده به دعاکنندگان داده می‌شود، می‌توانیم رابطه مادی و طبیعی را در شخصیت درونی و وجدان ناخودآگاه جستجو نمائیم:^۳

به طوری که می‌دانیم، علمای روانشناسی، شخصیت یک فرد را به دو قسمت «خودآگاه» و «ناخودآگاه» تقسیم کرده‌اند. قسمت خودآگاه از فعالیت‌های فکری ما است که از وجود آنها آگاهیم و کاملاً تحت اراده و کنترل خودمان می‌باشد. قسمت ناخودآگاه، آن قسمت از فعالیت‌های فکری ما است که بدون اراده و آگاهی ما انجام گرفته و کاملاً خارج از کنترل خودمان است.

قسمت ناخودآگاه به مراتب بزرگ‌تر و وسیع‌تر از قسمت خودآگاه بوده، خزینه کلیه خاطرات و واردات انسان از دوران شیرخوارگی به بعد است که اغلب به کلی فراموش می‌شود؛ اما تأثیر بزرگی در پرورش شخصیت افراد داشته و منبع اثر و نفوذ در زندگی بعدی است؛ یعنی با آن که به ظاهر محو و نابود می‌شود، ولی محفوظ و مستقر در ضمیر و ذات شخص است.

شخصیت را به کوه‌های یخ دریاها قطبی تشبیه کرده‌اند که ۸۹ آن در زیر آب پنهان است و منطقه ناخودآگاه را تشکیل می‌دهد و فقط ۱۹ که منطقه خودآگاه است، آشکار و تحت اختیار صاحب آن می‌باشد.

۱. نیایش، صفحه ۳.

۲. عدّه‌الداعی / صفحه ۱۱۷

۳. بحث روانشناسی ذیل، از کتاب «خویشتن‌شناسی» اثر دکتر ویلیام سی مینجر با ترجمه و نگارش آقای هوشنگ مستوفی که در سال ۱۳۳۳ چاپ شده، اقتباس شده است.

کلیه آرزوها و آمال یک فرد از وادی ناخودآگاه شروع شده و با فشار به طرف بالا یعنی وادی خودآگاه حرکت می‌کند. بعضی از این آرزوها به خارج راه یافته، شخص مطابق آنها کاری یا کارهایی انجام می‌دهد. بعضی دیگر که مورد مخالفت وجدان (پلیس داخلی) قرار می‌گیرد یا به محرومیت و عدم وصال برمی‌خورد، پس زدگی‌ها یا عقده‌ها را تشکیل می‌دهد.

وادی ناخودآگاه، منبع نیرویی است که در پشت افکار و احساسات یک فرد قرار دارد. از این منبع نیرو، آرزوهای فراموش شده یا انکار شده سعی می‌کنند با فشار، وجود خود را ابراز نمایند و این سعی و کوشش به صورت رفتارها و کردارهای غیر ارادی از افراد سر می‌زند. به عقیده کارشناسان، وادی ناخودآگاه، «نیروی پشت پرده» بوده و موجب کلیه حرکات و فعالیت‌های یک فرد زنده می‌باشد. این نیرو، نیروئی است که ایجاد عشق یا نفرت می‌کند...

غرض از بحث نسبتاً طولانی فوق این بود که معلوم شود آرزوهایی که به صورت دعا به زبان می‌آید و برآورده نمی‌شود، جای دوری نمی‌رود. در سلسله اعصاب، در مغز، در قلب یا در یک جای دیگر بدن ما و در هر حال در آنچه شخصیت ما را تشکیل می‌دهد و وجود واقعی و خارجی دارد، جایگزین می‌گردد. هر قدر آن آرزوها شدیدتر و جلدت‌مان از نرسیدن به آن تندتر و تیزتر باشد، اثر و یادگاری که در ضمیر ناخودآگاه به جا خواهد گذاشت، محکمتر و نیرومندتر خواهد بود.

این منبع انرژی، در حیات شخص و در فعالیت‌های بعدی او منشأ اثر بوده، می‌تواند فرصت و موقعیت بروز و ظهور اعمالی پیدا نماید و هم در نسل و فرزندان هم مجدداً برای خود شخص در رستاخیز و نشو و نمای قیامت...

در مورد نسل، بنابه قانون وراثت و تشکیل ژن‌ها؛ به طوری که می‌دانیم فرزندان انسان گاهی صاحب خصال و استعدادهایی می‌شوند که ما فاقد و شدیداً شایق آن بوده‌ایم. پس امکان این که خواسته‌های صحیح شخص اگر به او نرسیده، لااقل به اولادش برسد، وجود دارد. اما برای معتقدین به آخرت اگر رستاخیز را به مصداق آیات مکرر قرآن^۱ به مثابه شکفتن بذر نهفته در خاک و نشوونمای مجدد موجود با

۱. و از جمله آیه ۵۷ سوره اعراف (۷): «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقِّتُهُ لَيْلَةً مَّيِّتَةً فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ...».

(و او خدایی است که بادها را به مژده باران رحمت خویش، در پیش فرستد تا چون بار ابرهای سنگینی را بردارند ما آن را به شهر و دیاری که (از بی‌آبی) مرده است، برانیم و بدان سبب باران فرو فرستیم تا هر

همه موارد و ملکات قبلی در محیط مساعد مخصوص آینده بدانیم؛ معلوم می‌شود که دعای برآورده نشده، به صورت پایگاه‌های محفوظ انرژی‌های مکتوم، با خود شخص احیاء می‌گردند و توسعه پیدا می‌کنند. بنابراین موقعیت و مناسبت برای ارضای آنها به اضعاف مضاعف وجود دارد؛ مخصوصاً اگر بر سختی صبر کرده و بر ظرفیت و شخصیت خود افزوده باشیم.

مثلاً مادری که با نهایت سوز و گداز برای شفای دخترش به درگاه خدا تضرع و تمنی کرده، ولی با وجود درمان و دعا اغدار شده است، یا افرادی که برای نجات و سعادت هم‌وطنان، در عین فعالیت و فداکاری از روی عشق و امید، دعا و زاری می‌نمایند، ولی پیروز نمی‌شوند، دعای هیچ‌یک از اینها از طرف دستگاه وجود، «نشیده» و «بلا جواب» و بی‌اثر نمانده است.

لازم نیست هر شنیدن و اجابت، ملازم با پذیرفتن و اطاعت باشد. آن عشق و حدت به عوض برآورده شدن، به صورت صفات مکسبه و انرژی‌های ذخیره در خود شخص به ودیعت گذارده شده، اثرش را یا به دست خود شخص و در نوبت و فرصت دیگر با آزمودگی و قدرت بیشتر بروز خواهد داد، یا در اطرافیان و بازماندگان جبران خواهد شد و یا در هر حال چون منشأ محفوظ و مستوری از انرژی، باقی می‌ماند و در آن دنیا به حکم «وَلَهُمْ مَا يَشَاءُونَ...»^۱ مجال عمل و فعلیت پیدا خواهد کرد. مثلاً زاریهای شفاخواهی که از عشق مادری سرچشمه گرفته و متبلور شده است، در آن دنیا مصدر خدمت و خیرهای فراوان برای دخترش گردد و او را بیش از آنچه از بازگشت سلامتی دختر لذت می‌داد، رضایت بدهد. یا در مورد مبارزان علاقه‌مند به ملت، عشقی که نسبت به هم‌وطنان و نفرتی که در باره دشمنان در خود پرورانده‌اند، در آخرت منشأ نعمت و سعادت دوستان و عذاب و نکبت دشمنانشان گردد و خیلی بیش از آنچه در دنیا امید داشتند، محظوظ گردند.

هیچ بنده معتقد به خدا و با انصاف، نمی‌تواند ادعا کند که بیش از خدا به مصلحت خود و خلق و به آنچه مشیت خالق است، آگاه بوده و توقع داشته باشد که برای خاطر منافع او جریان عمومی دنیا و سنت خدا عوض شود؛ بلکه همیشه علاوه

گونه ثمره و حاصل از آن برآیم هم این‌گونه (که گیاه را از زمین می‌رویانیم) مردگان را هم از خاک برانگیزیم...

۱. زمر (۳۹) / ۳۴: برای ایشان است آنچه می‌خواستند...

بر موعده و مهلت معین داشتن امور، چه بسا که در سختی‌ها و مخاطرات هزاران فواید تربیتی برای شخص یا برای جامعه وجود داشته باشد.^۱

پرده پنجم - اما تمام آنچه تا این جا گفتیم و چهار پرده‌ای را که از اشتباهات ممکن پس زدیم، تازه یک جزئی از حقیقت مطلب بود. منظور دعا و ارزش آن خیلی بالاتر از آن خواسته‌های کوچک و کمک کردن به شخص در پیش بردن امیال و احتیاجات چهاردیواری زندگی محدود خصوصی او است. بیشتر، مقصود و هدف خود دعا است.

از خواستن و خواندن نیز به طوری که قبلاً اشاره شد خواستن و طالب شدن خود خدا اراده شده است. ملاحظه کنید هم از آیه‌ای که در صدر مقال عنوان گردید و هم از آیه‌ای که مکرراً اشاره شد - و مورد ایراد و استفسار کسانی است که در باره اجابت خواسته‌ها دچار خلاف می‌شوند - اگر درست دقت کنید، دعوت کردن و طلبدن و خواهان شدن خدا خیلی بیشتر فهمیده می‌شود تا کمک گرفتن از خدا برای رسیدن به خواسته‌های دنیا:

«وَ إِذَا سَأَلْتَ عِبَادِي عَنِّي فَأِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِلَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.»^۲

در این آیه شریفه، خداوند رحمن به کسانی که سراغ او را می‌گیرند، پاسخ می‌گوید و سراسر سفارش خود را به ما می‌کند. اگر وعده و امیدی می‌دهد، در برابر طلب او و ایمان به او است.

در آیه مهم دیگری که می‌فرماید:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي
سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.»^۳

۱. عده‌الداعی / صفحات ۲۳ تا ۲۵.

۲. بقره (۲) / ۱۸۶: و چون بندگان من از تو جوایب من شوند، پس همانا که من نزدیک هستم. دعوت درخواست‌کننده را وقتی خواهان من باشد، می‌پذیرم. بنابراین حتماً در پی پذیرش من باشید و به من ایمان آورید. امید است که ارشاد شوند.

۳. مؤمن (۴۰) / ۶۰: و پروردگار شما گفت مرا بخوانید (بخواید) در پی اجابت برای شما برمی‌آیم. همانا کسانی که از بندگی من خود را برتر می‌دانند، به زودی و به خواری داخل جهنم می‌شوند.

باز کلمه «أَدْعُونِي» یا دعا کردن، خواستن است و خواسته شده، باز خداست؛ نه آمال و مسائل دنیا. به علاوه دعا و عبادت همان طور که قبلاً گفتیم به دنبال یکدیگر و مترادف هم آمده‌اند.

همچنین است در این آیات :

«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...»^۱

«أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ...»^۲

و از کجا معلوم که در آیه:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...»^۳

منظور از «مضطرب در مانده»، آن محروم دور افتاده از رحمت و معرفت خدا نباشد که وقتی به جانب خدا می‌رود و او را صدا می‌کند و می‌طلبد، خداوند به او روی موافق نشان دهد و بیچارگی و بدی‌اش را برطرف سازد؟ اگر در احادیث، از قول خدا مکرر گفته شده است، که از تأخیر اجابت خواسته‌های خود ملول نشوید و باز از من بخواهید؛ زیرا من دوست دارم صدای بنده‌ام را زیاد بشنوم و به درگاه من پناه بیاورد^۴، آیا این معنی نهفته نیست که متوجه شدن و مواجه شدن مخلوق با خالق، خود کمال مطلوب است و ثواب و تربیت در نفس دعا است؟

قرآن پا را از این حد نیز بالاتر گذاشته، می‌فرماید: خداوند بندگان را گرفتار پیش آمده‌های وحشتناک و زیان‌ها می‌نماید تا شاید به زاری و درخواست از خدا بیفتند:

۱. انعام (۶) / ۵۲: کسانی را که صبح و شام، پروردگارش را می‌خوانند و روی او را طالب‌اند، طرد نکن...

۲. اعراف (۷) / ۵۵: پروردگارتان را بازاری و پنهانی بخواهید و طلب کنید. همانا که او تجاوزکنندگان را دوست ندارد.

۳. نمل (۲۷) / ۶۲: آیا کسی که دعای شخص مضطرب را به هنگام دعا اجابت می‌کند و بدی را از او برمی‌دارد (مانند کسی است که توانایی چنین کاری را ندارد).

۴. عدةالداعی / صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱: به روایت از حضرت صادق علیه السلام که مؤمن خدای عزوجل را برای حاجت خود می‌خواند، پس حق سبحانه و علا به ملائکه می‌گوید در اجابت او تأخیر کنید زیرا شایق آواز و دعای او هستیم. و هرگاه روز قیامت شود، خدای تعالی گوید ای بنده من مرا خواندی ولی در اجابت تو تأخیر کردم. اینک ثواب خود را که چنین و چنان است ببین.

«فَاخَذْنَاَهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ.»^۱

از طرف دیگر همان طور که در بررسی آیات مختلف قرآن در زمینه دعا گفته شد، خداوند کسانی را که در موقع گرفتاری در آستانه خطر متوسل به دعا می‌شوند، ملامت می‌فرماید و احادیث زیادی داریم که می‌فرماید:
«دعا بعد از آنکه بلا فرود آید، نفع نمی‌دهد.»^۲

«باید در دعا کردن پیشی گرفت، فرشتگان به دعای چنین اشخاص ترتیب اثر نداده، می‌گویند قبلاً کجا بودی که ما تو را نمی‌شناسیم.»^۳

از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده است که:

«دعا کردن در هنگام گشایش، برآورنده حاجات در روز گرفتاری است.»

از این جهت می‌بینیم دعا کردن ما در موقع بلا، مانند مداوای پس از بیماری است، در صورتی که دستور شرع به منزله «پروفیلاکسی»^۴ یعنی «پیشگیری» است و اصولاً رعایت اصول بهداشت همیشگی است.

در هر حال، خود دعا و حالت دعا و توسل و تمنای از خدا، منظور نظر است.

اما این حالت دائم دعا و تمنای از خدا و عشق به خدا که مرتبه اصلی و اعلای آن است، چه خاصیت دارد؟

مثل اینکه راجع به خاصیت عشق و طلب خدا نباید چیزی بگوییم. چون مطلب، هم بدیهی است و هم بسیار غامض و مافوق توانائی نگارنده. باید آن را به ایمان و معرفت خواننده احاله دهیم. معلوم است که اگر مختصر اعتقادی به خدا داشته باشیم، می‌دانیم محبوبی و مشغولیتی بهتر از او و جز او نمی‌توانیم داشته باشیم.
آلکسیس کارل دعا را چنین می‌نامد:^۵

«پرواز روح به سوی خدا یا حالت پرستش عاشقانه نسبت به آن میدانی که معجزه حیات از او سرزده است.»

یا:

۱. انعام (۶) / ۴۲: ... و آنها را گرفتار سختی‌های وحشت آور و زیان‌ها می‌نمایم تا شاید به زاری بیفتند.

۲. عدۃ‌الداعی / صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱.

۳. عدۃ‌الداعی / صفحه ۱۳۴، نقل از امام زین‌العابدین (ع).

۴. Prophylaxie

۵. نقل از صفحه ۵ کتاب «نیایش».

«کوشش انسان برای ارتباط با وجود نامرئی آفریدگار همه هستی، عقل کل، قدرت مطلق، خیر مطلق و پدر و منجی هر یک از ما.»

و در جای دیگر می گوید :

«حقیقت نیایش یک حالت عرفانی پرگدازی را مجسم می کند که در آن دل به خدا جذب می شود.»

و

«نیایش اصولاً کشش روح است به سوی کانون غیرمادی جهان.»

او همه دعاها را مبتنی بر دو اصل می گیرد : «فقر» و «عشق».

احساس کوچکی و فقر و احتیاج و درماندگی از یک طرف و احساس عشق و علاقه و شوق به خدا از طرف دیگر.

این معنی در ادعیه و در احادیث ائمه ما کاملاً مشهود است (ضمناً این توافق عجیب و عمیق ادیان توحیدی خود نشانه‌ای از وحدت مبنا و اصالت آن‌ها است). اما در یک سطح پائین‌تر، از عشق به خدا و پرواز به سوی او که ممکن است خیلی در دسترس امثال ما در تمام زمانها و حالاتمان نباشد، ملاحظه کردید که سایر دعاهاى مذکور در قرآن یا منقول از امام، یک سلسله آرزوها و درخواستهای عالی در سطوح مختلف ملکوتی و انسانی است.

حال اگر در نظر بگیریم که قدرت و ارزش یک بشر برخلاف جمادات و حتی حیوانات، امکان تغییر از منهای بی‌نهایت ($-\infty$) تا به علاوه بی‌نهایت ($+\infty$) را دارد و این تغییر حالت و قدرت، تابعی از نوع و درجه تمایلات و عشق و آرزوهای شخص است، به این نتیجه خواهیم رسید که مبدأ و مبنای تربیت و سعادت ما همانا آرزوهای ما است.

آلکسیس کارل حق دارد بگوید دعا عمیق‌ترین و ظریف‌ترین نیازهای فطری انسان است. عمل دعاهاى صحیح و معتبر، تولید و تصفیه و توجیه همین آرزوها است.

کار پیغمبران و مذاهب، همین آرزوسازی و برانگیختن منابع انرژی انسانی است. هدف تیر هدایت آنها، باید دل انسان که مبدأ همه چیز است، باشد. روی این حساب، می‌بینید که دعا کردن نه کار آسانی است و نه کار بیهوده بی‌فایده.

آسان نیست، زیرا آرزو داشتن و آرزو کردن و همت‌های بلند، در همه حال به آدم دست نمی‌دهد و آمادگی و شوق و احساسات شعله‌ور شده می‌خواهد. رخوت

و سستی انسان قبل از آن که دست و زبان او را فلج کند، احساسات و آرزوهایش را کور و تنبل می‌نماید.

کار بیهوده و بی‌فایده نیز نیست. زیرا اولین و عالی‌ترین عامل تربیت و حرکت و تعالی انسان است. خودجوشی است، اصلاح نفس است، تنظیم و تلقین آرزوها است، عبادت است، تقرب به خدا است!

ما وظیفه داریم آرزو داشته باشیم. آرزوی خوب داشته باشیم. پس دعا برخلاف تصور اولیه ما، تکلیف کردن بر خدا نیست. تکلیف کردن بر خود ما است. تربیت و تعالی خودمان است؛ منتها با توسل و تمنای از خدا، دشوارترین کارها و آنچه به نظر محال می‌آید، آسان می‌شود.

خلاصه آنکه دعا نه هوس است، نه ورد؛ مخالف و جانشین عمل نیز نیست و عامل آن است. خود عمل است... و بهترین اعمال است. پس :

«حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»

خدایا درود بر محمد و آل او که تو و دین تو را به ما آموختند!
 خدایا از تقصیرهای ما در گذر و عیب‌های ما را به خوبی‌ها مبدل ساز!
 خدایا ما را در زمره پیروان پیغمبران و پیشوایان قرار ده!
 پروردگارا ما را به خصال عالی و کمالات الهی مجهز بنما!
 بارالها ما را به خیر و خدمت به خلق و فداکاری و شهادت در راه خودت موفق بگردان!

«آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ»

نیکنیازی

نیکنیازی*

«یا مُبْتَدِئُ بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا.»^۱

از لوازم این عید که همراه نام آن در زبان ما آمده، قربانی کردن است. مثلاً یک گوسفند، و گوشت قربانی را میان مردم، اعم از نادارِ گرسنه و دارایِ سیر یا غریبه و خودی، تقسیم کردن.

فکر نمی‌کنم کسی در جمع ما و در خارج از جمع ما، مخالف این کار باشد و از قبول گوشت خودداری کند و آن را عمل بدی بداند اگر چه نسبت به اصل عمل حج و حتی به خانه و اسم خدا رغبت چندان نداشته باشد.

شکم عضوی است محسوس و احتیاج به تغذیه امری است ملموس و غیرقابل انکار. چه بهتر که شخص متمکنی داوطلب غذا رساندن به دوستان و کسان خود و به آنها که دستشان به گوشت نمی‌رسد، بشود. از نظر مادی، از نظر اخلاقی و از نظر تحیب و تفاهم اجتماعی، قاعدتاً مورد قبول و تأیید ما است.

* تدوین و تفصیل سخنرانی جشن عید قربان سال ۱۳۴۶ در زندان قصر.

اولین چاپ این اثر که با شماره ۳۷۳ مورخ ۱۳۴۷/۵/۹ در کتابخانه ملی به ثبت رسیده است، در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ توسط شرکت سهامی انتشار انجام و منتشر گردیده است. چاپ بعدی این اثر که با شماره ۱۰۳۴ مورخ ۱۳۵۶/۶/۲۳ در کتابخانه ملی به ثبت رسیده است، توسط کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی و یک بار نیز توسط انتشارات رسالت قلم، انجام پذیرفته و با شمارگان ۵۰۰۰ منتشر شده است و به علت ممنوع‌القول بودن مؤلف، در شناسنامه کتاب، نام مؤلف عبدالله متقی و در چاپ بعدی مهدی متقی درج شده است.

۱. از صحیفه سجاده: ای موهبت‌کننده نعمت قبل از استحقاق آن.

در دنیایی که مقابل چشم ما است، چه دنیایی که گذشته و جزء تاریخ است و چه آنچه حاضر و مشهود می‌باشد، وجود محتاجان و محرومان و اختلاف در بهره‌مندی از مزایای زندگی، محل تردید نیست. خصوصاً اگر نیازمندی و محرومیت را به مفهوم عمومی آن گرفته و علاوه بر مواد غذایی شامل سایر مایحتاج و مطلوب‌ها، اعم از پوشاک و مسکن و لوازم زندگی، بهداشت، سواد، رشد سطح فکر، آزادی، آسایش، آبادی و غیره بدانیم.

در دنیای فعلی، می‌شود گفت؛ مسئله چشم پرکن عمده و داعیه و برنامه غالب احزاب و افکار اجتماعی، چیزی جز برآوردن احتیاجات نامبرده، در سطح ملی و محلی و در سطح بین‌المللی و انسانی نیست. مادام که خواسته‌های مردم و ملل تأمین نگردد، دنیا تیره و تار و میدان ستیز و اندوهبار خواهد بود.

بشر که اکثریت آن را محرومان، توسعه نیافته‌ها، گرسنه‌ها و اسیرشده‌ها تشکیل می‌دهد، به خدمت و خیر احتیاج دارد، نیازمند نیکی است. نیکی نه تنها به صورت ترحم و ایجاد تأسیسات امدادی، بلکه به صورت وسیع و شامل کلیه خدمات و وظائف و حسن جریان امور.

تا اینجای مطلب را که جزو بدیهیات بود، قاعدتاً کسی حرفی ندارد. اگر مجاز باشم، این اصطلاح را بکار برم، «نیکنیازی» را همگی به عنوان یک ضرورت حیات فردی و اجتماعی و یک واقعیت طبیعی مادی تصدیق و تأیید می‌نماییم.

ولی شخصاً اگر نگویم مخالف آن هستم، باید بگویم معترضم، یا لاقلاً در بحث حاضر کاری به این قسمت و از این جهت نیکنیازی ندارم. صحبت و نظرم روی جنبه مقابل یعنی جنبه دهندگی و جهت مثبت قضیه است؛ احتیاج به نیکی کردن.

می‌خواهم بگویم، هرکس یا لاقلاً کسان زیادی از افراد بشر احتیاج به نیکی کردن و نیک بودن دارند و اگر احساس احتیاج شدید نکنند علاقمند به آن هستند. انسان عادی سالم، به آنچه معروف و نیک است، فطرتاً شیفته و نیازمند می‌باشد. و این احتیاج و احساس همان اندازه طبیعی و واقعی است که نیکنیازی منفی یعنی احتیاج به نعمت و خدمت.

نیکنیازی در دوجبهت منفی و مثبت، که اولی را مادی و دومی را معنوی می‌گویند، واقعیتی است طبیعی و عمومی یعنی انسانی، صرف‌نظر از هر دستور دینی، اخلاقی، قانونی و آداب اجتماعی یا تظاهرات خارجی.

شواهد مثال فراوان است

از ولادت شروع کنیم؛ مادر و پدری که بی‌فرزندند، حاضر می‌شوند تمام دارایی خود را برای دعا و نذر یا درمان و عمل بدهند تا صاحب بچه شوند. اگر نشد از شیرخوارگاه یا از سر راه برمی‌دارند. دلشان می‌خواهد، موجود کوچک ضعیف محتاجی را پیدا کنند که به او غذا و لباس بدهند، محبت بورزند و در آغوش بگیرند، راه رفتن و درس و کار بیاموزند، برایش لباس و اسباب بازی بخرند...

محبت و خدمت به فرزند شاید بزرگ‌ترین لذت زندگی ما باشد. و این محبت و خدمت یک طرفه است. یعنی بدون انتظار جبران و عوض. کسانی که پدر و مادر شده‌اند، معانی فوق را درک می‌کنند. علاوه بر آن، می‌دانند که هر قدر فرزند کوچک‌تر و ناتوان‌تر و نیازمندتر باشد، عشق به او بیشتر است.

از بچه‌داری، به زن و شوهرداری برویم؛ عشق و علاقه مرد به زن، به هیچ وجه من‌الوجه تنها برای اطفاء غریزه جنسی نیست. این غریزه و نیاز زود سیراب می‌شود. درحالی که عشق و علاقه تعطیل نمی‌شود. مردها زنی را که از خود صاحب ثروت و مستقل و مدیر بوده و نسبت به آنها کسری و احتیاج و اتکایی نداشته باشد چندان دوست ندارند (بگذریم از شوهرهایی که به قصد ارتزاق و استفاده زن می‌گیرند یا طفیلی صفت‌اند).

همان‌طور که مرد سالم و طبیعی از معاشرت مستمر و دائم با یک رفیق مرد که مثل او از عهده امور زندگی برآید، خوشش نمی‌آید و حوصله‌اش سر می‌رود، دلش می‌خواهد یا به بیان دیگر، محتاج است به موجودی ضعیف‌تر از خود که نیازمند به خیر و حمایت باشد، خدمت کند.

نشانه مطلب فیلم‌های فراوان و داستان‌های عشقی کلاسیک است که با برخورد یک جوان دلاور به یک صحنه دلخراش که در آن دختر یا زن جوانی که گرفتار راهزنان وحشی یا دچار مردم نابکار شده و در تلاش و تمنای خلاصی است، شروع می‌شود. نگاه‌های تحسین‌آمیز و عاشقانه آنها، ضمن دفاع و نجات آن دختر، منتهی به ازدواج آن دو می‌گردد. شاید این ژست یا منظره معنی‌دار را زیاد در تصاویر

سینماها و یا پرده‌های نقاشی دیده باشید که زن با احساس افتخار و رضایت خاطر، سینه به پیش داده و با احساس امنیت در حمایت بازوان یک جوان تکیه داده است، در حالی که آن جوان با هفت تیر یا تیر و کمانی که در دست دارد، متوجه دشمن حمله کننده است.

یکی از اشتباهات دخترخانم‌های امروزی ما و مسئله‌ای که به زیان عشق و وفا و استحکام خانواده، یعنی به ضرر خود خانم‌ها تمام می‌شود، همین اصرار ناشی از تقلید دخترها در فراگرفتن مشاغل و کسب معاش و استقلال است.

زن‌ها هم به نوبه خود دوست دارند و کیف می‌کنند که برای شوهر و خانواده خود غذای پاکیزه فراهم کنند، که آنها بالذت بخورند، خانه را آرایش دهند و زندگی خانوادگی را مطبوع سازند. زنان بسیاری هستند که وقتی شوهرشان نیست برای شکم خود حوصله آشپزی و حتی سفره انداختن را ندارند.

حالا از خانواده وارد اجتماع شویم و اول به مدرسه نظر کنیم. آنچه می‌بینیم جمعیت انبوه شاگردان، مثلاً ۴۰ نفر، در برابر یک معلم است. به علاوه معلم حقوق می‌گیرد و از او دعوت شده است که درس بدهد. در حالی که اولیای شاگردان یا دولت و اجتماع است که برای حقوق معلم و هزینه‌های اداره و ایجاد مدرسه، پول می‌پردازند. پس چنین نتیجه خواهیم گرفت که نیاز اطفال و جوانان به تحصیل سواد و احتیاج جامعه به بسط علم است که مدرسه و معلم را بوجود می‌آورد و حفظ می‌کند، و باز احتیاج و استقبال خوانندگان است که کتاب و نویسنده را درست می‌کند.

به لحاظ کمیّت و جریان عادی امر چنین است. ولی به لحاظ کیفیت و سرچشمه، جریان قضایا طور دیگر است. ابتدا و ریشه کار، فلاسفه و دانشمندان و نویسندگان بوده‌اند که مکتب و کتاب را تأسیس نموده و مردم را به سوی علم و مطالعه سوق داده‌اند و می‌دهند.

درست است که آنچه در چشم می‌آید بودجه‌های سنگین آموزشگاه‌ها و آزمایشگاه‌ها است که لشکر درس‌خوان‌ها و پژوهش‌کنندگان را جلب می‌کند و اداره می‌نماید و اگر تیراژ وسیع کتب و مجلات و هجوم علاقمندان به تئاتر و نمایش نبود، این همه آموزگار و کاشف و نویسنده پیدا نمی‌شد، و غالب این افراد به عشق مزد و مقامی که به آنها داده می‌شود رو به تعلیم و تحقیق و تحریر می‌آوردند. ولی

کسانی که پایه گذار و پیش برنده علوم و افکار بوده و هستند روی خلوص نیت، به قصد خدمت و به عشق حقیقت یعنی تحت تأثیر سائق درونی یا نیاز عاشقانه به این نوع نیکی و نیک، مشعل دانش و بینش را روشن نموده‌اند و می‌نمایند. سایرین دنباله‌روها و خوشه‌چین‌های خرمن آنها هستند، همان طور که نیاز به سواد و قرائت یک امر طبیعی و عمومی است، حس کنجکاوی یا نیاز به کشف حقیقت و سپس اعلام و اشاعه معرفت و حقایق نیز طبیعی و معمولی است و در عالم مقایسه و تقدم و تأخر نیاز دوم است که موجد و مقدم می‌باشد.

نه تنها در علوم و معارف چنین است، در رشته‌های مختلف هنر و ذوقیات نیز که دل‌باختگان فراوان و خریداران خراج دارد، ابتدا شاعران دلسوخته و نوازندگان لبریز از احساسات یا نگارگران شیفته اشکال و الوان بوده‌اند که به زبان حال سوز و آرزوها و برای بیان الهامات و خیال‌های خود آثار بدیع ادبی و هنری را بوجود آورده‌اند.

اگر قلب رقیق و طبع لطیف شاعر نبود، کسی از شعر خبر نداشت. هُمرها و سعدی‌ها و حافظ‌ها و گوته‌ها، اول شعر سروده‌اند و تارهای دل مردم را به هماهنگی خود به لرزه در آورده‌اند و بعد شعر پسند و شعر پرور و شعر خوان پیدا شد. همین طور است، خدایان موسیقی و آهنگ‌سازان اصلی که نان و آب برای نوازندگان و خوانندگان پر مداخل بعدی درست می‌کنند.

بد نیست در اینجا چند قطعه از ترجمه یک مقاله راجع به نقاشی آبستره به قلم میشل سوفر را که در نشریه «تالار ایران» دیدم، نمونه بیاورم:

«کاندینسکی (kandinsky) واضع سبک آبستره در کتاب «نقطه و خط در سطح»، هنرمند کسی را می‌شناسد که تحت تأثیر محیط و زمان از شخصیت خود تراوش نماید و هنر را «فی حد ذاته» نمایش دهد.»

مالویچ (Malevitch) بینان گذار سبک سوپرماتیسم می‌گوید:

«صعود به قله غیر فیگوراتیو طاقت فرسا و پُر درد سر است؛ اما انسان را در کار خود راضی می‌کند.»

و با این اشعار کتاب خود را تمام می‌کند:

«امروزه موقع آنست که همه بدانیم مسئله هنر و مسئله شکم کاملاً از یکدیگر مجزی هستند.»

مقاله نامبرده با نقل قول از موندریان (Mondrian) که ظاهراً از نقاشان بنام روز است، چنین پایان می‌یابد:

«هنرمند واقعی به طور ناخودآگاه از زیبایی خطوط و رنگ‌ها و روابط بین آنها بیشتر از آن چیزی که نمایش می‌دهد، متأثر شده است. هنرمند همیشه ناچار بوده، به وسیله فعالیت و سرمایه ذاتی خود احساساتش را بیان کند و آگاهانه سعی کرده است اشیاء و احساسات را از طریق فرمهای طبیعی و تکنیک نقاشی بیان دارد.»

منظور آنکه در قلمروی هنرهای بصری و سمعی، مانند شعر و موسیقی، هنرمند تحت تأثیر محیط و زمان به تحریک احساسات و احتیاجات درونی خود، بدون انتظار پاداش و استقبال خارج، آثار هنری ابتکاری خلق می‌نماید.

چه بسیار بودند پیشروان علم و هنر و صنعت که دنیای امروز محصول فکر و ذوق و اختراع آنها است، ولی به جای اجرت و تشویق بهره آنها از کارشان تمسخر و تهدید و تخریب بوده است: گاليله کشته می‌شود، دکارت و ولتر و ویکتور هوگو تبعید می‌شوند، ماشین بافندگی ژاکار و اولین ماشین‌های بخار را خرد می‌کنند.... به غلط غالباً تصور (و گاهی تبلیغ) می‌کنند که انقلابات اجتماعی و حکومت‌های دموکراسی یا سوسیالیستی را رنجبران محروم و زیردستان و کارگران به راه انداخته‌اند.

خوب می‌دانید که القاء چنین افکار و رهبری انقلابات آزادی‌بخش و مترقی کمتر اتفاق افتاده است که به وسیله مصلحین دلسوخته یا روشنفکران حساس متعلق به طبقات مرفه بورژوازی و گاهی اشرافی انجام نشده باشد. نهضت منع بردگی آمریکا را که در تمام دنیا توسعه یافت امثال آبراهام لینکلن رهبری نمودند.

گاندی منجی هندوستان و پیشوایان آزادی قبل از او، بیشتر از خانواده‌های روحانی و تحصیلکرده بودند که به راحتی می‌توانستند با دارایی‌های ارثی یا درآمدهای وکالت دعاوی و طبابت و غیره در هندوستان یا در انگلستان زندگی خوشی بگذرانند.

رهبران مشروطه و رهبران نهضت ملی نیز مشمول توصیف مشابهی هستند. همین طور است پیشقدمان آزادیخواهی و رهبران انقلابی اروپا و پس از آنها واضعین سوسیالیسم، و بانیان احزاب کارگری و بین‌المللی، حتی مارکس و لنین.

خود لنین می گوید:

«طبقه کارگر قادر نیست یک ایدئولوژی برای خود ایجاد نماید، کارگر بین دو ایدئولوژی معلق است، ایدئولوژی بورژوازی و ایدئولوژی سوسیالیست. دسته اقلیت روشنفکر زبده بورژوازی. هدف عمده حزب باید آن باشد که این حق را تصاحب کند و ایدئولوژی برای پرولتاریا بسازد.»

شاهد مثال دیگری که لازم است متذکر شویم خود اقتصاد است که آن را مخلوق صددرصد احتیاجات مادی و وابسته به تکامل افزار تولید می دانند. باز هم در برخورد اولیه و در جوش و خروش بازار فروش و تولید چنین به نظر می آید که عامل تقاضا یعنی نیکنیازی منفی مصرف کنندگان است که چرخهای صنعت و تجارت را به گردش در می آورد و کالاهای تازه به بازار می ریزد.

علاوه بر اینکه اکتشافات و اختراعات و ابتکارات که پایه های توسعه عظیم دنیای جدید است، به طوری که دیدیم پرونده اش جدای از مصرف و معاملات است، تولید کنندگان، بزرگ دنیا و به کارگیرندگان عمده کارگران نیز همان بی نیازهایی بوده اند که نه برای ارضای منفی مصرف کنندگان بلکه برای زیباتر کردن زندگی شخصی یا دستگاه اقتصادی و صنعتی خود و نیازی که به قدرت و شهرت و عظمت داشته اند، دست به کار افزایش سرمایه ها و استعمال سبک ها و افزارهای تولید عظیم شده اند.

در کشورهای غیر سرمایه داری نیز علاقمندی به ملت و نیاز مثبتی که در زمامداران و مردم به تأمین استقلال و اعتلای کشور یا حزب وجود دارد، عامل قویتر و جلوتری نسبت به تقاضای توده مصرف کنندگان و محتاجان بوده است. خلاصه کنیم؛ اگر صحنه حیات بشری و فعالیت های انسانی را به صورت یک جامعه اقتصادی تعبیر و تلخیص کنیم، باید بگوئیم قدم اول را تولید کننده بر می دارد، نه مصرف کننده...

آنچه حکومت دارد و سکه رائج است، عرضه کالا نیست، بازاریابی هم نیست، بازار سازی است و متفکران، معلمان، شاعران، هنرمندان، آزادی خواهان و سازندگان هستند که هر کدام در قلمرو خود بر حسب ذوق و استعداد و به تبع شور درونی، یعنی نیکنیازی مثبتی که دارند، فکر، اثر یا متاعی را بوجود آورده و آن را به بشریت عرضه می نمایند. بشریتی که در ابتدا با چهره خصمانه استقبال می نماید. ولی رفته رفته در اثر تلقین و تحریک تولید کننده اولیه، شائق و معتاد و خریدار می گردد و به

نوبه خود نیز یک تولید کننده، اما تولید کننده دست دوم و بدل می شود، تا نوبت به یک تولید کننده دست اول متاع نوظهور دیگر برسد.

نقش نیکنیازی در اخلاق و دینداری

حال از خانواده واز جامعه سرگرم فعالیت های علمی و هنری و اجتماعی و اقتصادی قدم فراتر نهاده نگاهی به اخلاق و به ادیان بیندازیم. به آن وجهه ای که عنوان غیرمادی انسانی یا خدایی دارد.

می دانیم که نیکوکاری و نیکی اساس اخلاق و از برنامه های اصلی کلیه ادیان است و به مصداق «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۱ آن را از سفارش های اولیه خدا می دانند. اما کسانی پیدا می شوند که به خدا یا لااقل به دین و دستورات خدا پشت کرده و بی دین یا بی قید می شوند. ولی در آن جمع، تعداد قابل ملاحظه ای هستند که به خدا و دین پشت می کنند، بدون بی آنکه از نیک و نیکی یا شرافت و صفا و خدمت رو برگردانند و مخالف و منکرش شوند. بالعکس خود را مؤمن تر و عامل تر قلمداد می نمایند. افتخار می کنند که اصول انسانی را اجرا می نمایند. اتفاقاً علت اکراه و اعراضشان از دین بیشتر روی تصوّر یا تجربه ایست که از ریاکاری یا دغلبازی مقدس مآبها دارند، و سالوسی و خشکیها و مفاسدی که احیاناً از روحانیون دیده اند.

«ژان پل سارتر» نویسنده معروف و فیلسوف اگزیستانسیالیست از مسیحیت برگشته فرانسوی که پرچمدار اصلاح جوامع و مدافع آزادی ملل استعمارزده است، در کتاب خود «Les mots» (کلمات) ضمن شرح حال کودکی و زندگی شخصی، اعتراف های جالبی در تأیید نکات فوق می نماید.

در صفحه ۵ راجع به مادر بزرگش که یک کاتولیک آزادمنش بوده، در خانواده شوهر پروتستان مواجه با تقدس بازی و تظاهرات ریاکارانه می شود و رفته رفته معتقداتش را ترک می کند؛ چنین می نویسد :

«این زن هوشیار بدخواه ولی خونسرد، در طریق راستی و بدی فکر می کرد زیرا شوهرش بدخویی و کج اندیشی می کرد. چون شوهرش دروغگو و دغل بود، او به هر چیز بدبین شده بود. دور او را بازیگران با تقوی یا مقدس گرفته بودند بنابراین کینه بازیگری و تقوی را در دل گرفته بود...»^۲

۱. بقره (۲) / ۱۹۵ یا مائده (۵) / ۱۳ : ... خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۲. Entourés de vertueux comédiens, elle avait pris en haine la comédie et la vertue

در صفحه ۱۵، راجع به پدربزرگش که در اثر یتیم شدن سارتر، بعد از ولادت یگانه مربی او و سرپرست بزرگ خانواده بوده است، می نویسد:
 «او شیفته و ستایشگر من بود. به طور خیلی آشکار.
 آیا مرا دوست می داشت؟»

در یک چنین عشق علنی، برای من تشخیص صداقت از تصنع مشکل است. ولی فکر نمی کنم که نسبت به سایر نواده هایش دل بستگی چندانی می داشت. راست است که آنها را هرگز نمی دید و آنها نیز احتیاجی به او نداشتند. در حالی که وجود من از هر جهت بستگی به او داشت، او در وجود من سخاوت و بزرگواری خود را ارضاء و ستایش می کرد.^۱

در صفحه ۲۰۸، آنجا که از انصراف از مسیحیت و خدا صحبت می کند، می گوید:

«تعلق دو جانبه من به مذهب کاتولیک و پروتستان، مانع از این شد که به مقدس ها، به مریم، بالاخره به خدا، مادام که آنها را با آن اسامی عنوان می کردند، ایمان داشته باشم. ولی یک نیروی عظیم دست جمعی در من نفوذ نموده که در دلم جایگیر شده و در کمین بود، اعتقاد و علاقه به مردم...»^۲
 کسانی هم که دو دستی به دین می چسبند غالباً برای خاطر نیکنیازی است. شاید برای شما نیز اتفاق افتاده باشد که شبهه ها و ایرادهائی در ذهنتان نسبت به پاره ای مبادی یا مظاهر و احکام دین خطور کرده باشد، عمق این نگرانی و ترس نه از جهت این بوده است که مبدا مغضوب خدا و مخلد در جهنم شوید و اگر قرار بر انکار خدا باشد، مسئله غضب و عذاب منتفی است، بلکه بیشتر از جهت اینست که می ترسیم، تقوی و علائق معنوی و ارزشهای عالی که از طریق دین و به حکم خدا مقید و شایق آنها شده ایم، از دستمان برود و یکسره در منجلاب فساد و حیوانیت بیفتیم. چنان با خدا و آنچه نزد او یا منسوب به او است، خو گرفته ایم که اگر او را از دستمان بگیرند همه چیزمان رفته است.
 یک مؤمن، مانند مادری که فرزند دلبندهش را در برابر خطر در آغوش می فشارد، با نهایت اشتیاق و ترس دعا می کند :

۱. Moi je dépendais de lui pour tout : Il adorait en moi sa generosity.

۲. Mais une enorme puissance collective m'avait Permettre établie dans mon coeur elle guettait c' était la foi des autres.

«يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قُلُوبَنَا عَلَي دِينِكَ.»^۱

یا در قرآن:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً...»^۲

ما از عقیده و احکام دین استقبال می‌کنیم و مشکلات آن را به جان دل می‌خریم، چون دوست داریم بندهایی بردست و پایمان باشد تا ما را از سقوط در کثافت و زشتی نگاه دارد و تنبیه و تشویقی باشد که به سوی نیکیها و بلندیاها ما را پرواز دهد. ما که خدا را ندیده‌ایم تا عاشقش شویم. پس از طریق جذبه ذاتی به پاکی و روشنی و بلندی یعنی نیکنیازی است که او را دوست می‌داریم و در آستانش اشک حسرت قرب و درخواست لطف می‌ریزیم. خدا را مظهر و مصدر نیک و نیکی‌ها می‌شناسیم و هرچه نیک است، نام معروف او است:

«قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...»^۳

عبادت خدا برای تقرب به او و رسیدن به کمال و علم و قدرت و رحمت است. به این ترتیب چه خروج از دین و چه ورود و بقای در دین، تا حدود زیادی تحت تأثیر غریزه و نیروی نیکنیازی صورت می‌گیرد. نیکنیازی مثبت برای آنها که به خود و دین توجه دارند و نیکنیازی منفی برای آنها که دین و دعا را برای دفع دردهای دنیا می‌خواهند و می‌خواستند.

در اسلام ما آن طور که انتظار می‌رود، اثر نیکنیازی و نیروی عاطفی محسوس نیست. رنگ عقلی یا نظری و لفظی بر رنگ عملی و قلبی چربیده و غالباً روی آن را گرفته است. در آیات قرآن، در سنت و تعلیمات پیغمبر و در سیرت و تربیت امامان ما توجه و تکیه روی تفکر، تعقل، علم، برهان، مشاهده و تجربه و امثال آنها که برای درک و قبول و تبلیغ و رشد لازم است، خیلی فراوان به عمل آمده است:

«... قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.»^۱

۱. دعا: ای خدای گرداننده دل‌ها، دل ما را بر دین خودت محکم بدار.

۲. آل عمران (۳) / ۸: پروردگارا اینک که ما را رهبری کرده‌ای دل‌هایمان را مَلْغَزَان را از ناحیه خودت به ما نیکی و خیر ببخش...

۳. اسراء (۱۷) / ۱۱۰: بگو، چه الله را بخوانید، چه رحمان را بخوانید؛ هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن اوست...

«... لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»^۲،
 «... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...»^۳،
 «... قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ...»^۴،
 «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ...»^۵

بعدها علمای کلام با معرفت و ایمان و تربیت بیشتر، قیافه نظری و جدال فلسفی و لفظی دادند و فقها، دینداری را منتهی و تقریباً منحصر به عبادیات و آداب خشک تشریعی نمودند. عمل و خدمت و محبت و اخلاق تحت الشعاع و احیاناً فراموش شد. اما در مسیحیت، تأثیر و تفوق نیکنیازی بر دینداری خیلی محسوس است. بقای مسیحیت بعد از آن ضربات جانفرسای افکار رنسانس و فلسفه جدید و علوم معاصر، مدیون همین نیروی فطری خود آگاه یا ناخود آگاه عشق به خدمت و صفا و محبت و سایر عواملی است که مسیح مظهر آن بوده است و کلیسا و مردم مسیحی خیلی بیش از مسلمانها ادامه و توسعه داده‌اند.

این همه بیمارستانها، پرورشگاهها، مدارس، کتابخانه‌ها و مؤسسات گوناگون خیریه و خدماتی که مسیحی‌ها در کشورهای خود و در سراسر دنیا دائر نموده‌اند، باعث شده است که هم کیش و سلطه‌شان در افکار عالم نفوذ کند و هم دین آنها در نزد خودشان، به دلیل مفید و محبوب بودن، مقدس و مسجل گردد و علت وجودی و بقا پیدا کند.

اروپای متفکر و متمدن مکرر در معبد دینداری به عقب رفته و از در عقل و علم، آن را ترک گفته؛ ولی به کلی پشت نکرده است و باوجود تلاطم‌های رنسانس و قرون جدید و پیدایش افکار پوزیتیویسم و مادی و سیاسی معاصر، از پنجره عواطف یعنی عشق و نیاز به نیک و نیکی، به آن برگشته است. در جزوه «دل و دماغ»^۶، در ترجمه مقاله «مذهب یا بُعد چهارم روح انسانی» و در سخنرانی «چشم همچشمی»

۱. یوسف (۱۲) / ۲: ... قرآنی است عربی، باشد که شما دریابید.

۲. بقره (۲) / ۲۱۹ یا ۲۶۶: ... باشد که (در کار دنیا و آخرت) بیندیشید.

۳. فاطر (۳۵) / ۲۸: ... هر آینه، از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند...

۴. بقره (۲) / ۱۱۱: ... بگو، حجت خویش بیاورید...

۵. انعام (۶) / ۱۱: بگو، در روی زمین بگردید و بنگرید که چگونه بوده است...

۶. جزوه «دل و دماغ»، دومین اثر مندرج در «مجموعه آثار (۹)» به نام «مباحث ایدئولوژیک» می‌باشد.

خوب نشان داده شده است که عشق به خدا، «اندیشه قدس»^۱ و حس تعالی جوئی یک واقعیت نیرومند طبیعی است. وقتی از این دریچه نگاه کنیم می بینیم، دلیل و منطق که در ایمان وارد می شود، عنصر ثانوی است و فرع بر میل درونی و علاقه قلبی ذاتی یا اکتسابی می باشد. بهانه و افزار کاری برای عشق و عواطف درونی است. البته چنین نیست که اسلام نسبت به انسانیت و عاطفه بیگانه باشد و خدمت و عمل را فراموش کرده باشد. در مقالات اخیر الذکر و در رساله «کار در اسلام»^۲ و جاهای دیگر به قدر کافی در این زمینه صحبت، و نقش دل و جای خدا در دل نشان داده شده است.

عرفای ما حتی مقام دل و عشق را مقدم و مافوق عقل و علم گرفته اند و یکی از مبانی و مراسم تشیع مسئله ولایت و محبت است، با اشک و عشقی که نثار قدوم اهل بیت و نیکان خدا می شود. قرآن با تکرار و با صراحت تمام، همه جا پا به پای ایمان، به خدمت به خلق و احسان و ایثار تأکید می نماید :

«... إِنْ رَحِمْتَ اللَّهُ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.»^۳
«... وَأَحْسَنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ...»^۴
«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا.»^۵
«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...»^۶
«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى. وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى.»^۷

و پیغمبر خود می فرماید :

۱. Idée de sacre

۲. رساله «کار در اسلام»، دومین اثر مندرج در «مجموعه آثار (۸)» به نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» می باشد که توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است.
۳. اعراف (۷) / ۵۶ : ... و رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.
۴. قصص (۲۸) / ۷۷ : ... و همچنان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن ...
۵. اسراء (۱۷) / ۹ : این قرآن به درست ترین آیین ها راه می نماید و مؤمنانی را که کارهای شایسته به جای می آورند، بشارت می دهد که از مزدی کرامند برخوردار خواهند شد.
۶. آل عمران (۳) / ۹۲ : نیکی را در نخواهید یافت تا آنگاه که از آنچه دوست می دارید، انفاق کنید...
۷. لیل (۹۲) / ۵ الی ۷ : اما کسی که بخشایش و پرهیزگاری کرد. و آن بهترین را تصدیق کرد. پس برای بهشت آماده اش می کنیم .

«بُعِثْتُ لَأُثِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱

بعضی از متدینین و مقدسین ما هستند که اشتباه بزرگ می‌کنند: اولاً، تصور می‌نمایند، همینکه کسی ادای شهادتین کرد، کار تمام است و حداکثر اینست که نماز شبی بخواند و زیارتی برود، و دیگر احتیاجی به ادب و انسانیت و حُسن سلوک و خدمت به مردم و محبت نیست. ثانیاً، هر کس مسلمان (وبلکه شیعه اثنی عشری) نیست، هیچ چیز نیست؛ هر قدر هم که فهم و دانش و هنر و استعداد داشته، به صفات نیک آراسته باشد و وجودش منشأ خیر و فایده‌ها و خدمات بوده و در راه عقیده به خدا، این کارها را بکند باز فاقد ارزش و اثر است.

امان از دست اعوجاج‌های شغلی^۲ یا غرور و خشکی‌های تخصصی و حرفه‌ای! عیناً مثل عدلیه چی که فقط به تمبر و تشریفات می‌پردازد و چه حق‌های بزرگ را نادیده می‌گیرد یا پایمال می‌کند!

غوطه‌ور شدن در ظواهر و فروع فقهی با اباحه عملی ربا و اشاعه انواع حیل‌های شرعی یا خشکه‌مقدسی‌های معمول در قرائت کلمات و ذکر و آداب که توأم با فراموشی خود قرآن و منظور و حقیقت دین است و پشت کردن به تربیت و خدمت و احساسات انسانی، این مردم را نسخه ثانی یهودی‌های مغرور متکبر دل‌سخت کرده است که قرآن آنها را به سنگ تشبیه می‌کند و می‌گوید از سنگ هم سخت‌تر و تغییر ناپذیر و غیرقابل اصلاح‌تر و بی‌خاصیت‌تراند. زیرا سنگ گاهی سقوط می‌کند و شکسته می‌شود و از خلال بعضی سنگ‌ها چشمه آب بیرون می‌جهد:

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ
إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ
مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ»^۳

۱. حدیث نبوی: مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را به سر حد کمال برسانم.

۲. Deformations professionnelles

۳. بقره (۲) / ۷۴: پس از آن، دل‌های شما چون سنگ، سخت گردید، حتی سخت‌تر از سنگ که از سنگ گاه جوی‌ها روان شود و چون شکافته شود، آب از آن بیرون جهد و گاه از ترس خدا از فراز به نشیب فرو غلتد و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

برای تفصیل بیشتر به مقاله «مزایا و مضار دین»^۱ مراجعه شود.

این حرف‌ها سبب تعجب و تویخ نشود. نه خواسته‌ام چیزی از مقام خدا و ارزش دین بکاهم و نه آنکه توحید و نبوت را مخلوق فطرت و خواسته خودمان یا تحت الشعاع انسانیت و خصلت نیکبازی قرار دهم. یک نوع تعریف کردن از زیبایی دختر و از شایستگی فرزند در نزد مادر و پدر است. یا به اصطلاح عامیانه، لب بود که دندان آمد.

مگر مبداء و موجد عواطف تعالی جوئی انسان و غریزه نیکبازی کجا است و کیست؟

در خلقت و طبیعت به نظر ما آیا نقطه‌ای و روزنه‌ای که خالی از خدا و دست او باشد پیدا می‌شود؟

دل و دماغ، دو روی سکه واحد خلقت و دو دامنه رشته جبال استقرار و استعلای انسانیت است.

اتفاقاً در همین نیکبازی است که بیشتر و بهتر دست خدا و آیه ای از آیات معجزنمای وحدت را می‌بینیم. ملاحظه کردید که در مقایسه بین دو جنبه گیرندگی و دهندگی یا منفی و مثبت نیکبازی، جهت غالب و قدیم و اصیل به هیچ وجه احتیاج به خیر و خدمت نداشته و مشمول نیکی شدن نبود؛ بلکه جنبه مثبت دهندگی و سازندگی آن بود.

این نتیجه و نظریه هیچ تعجب و تازگی ندارد. همان روال طبیعت و سنت خلقت است که در عمق ساختمان بشر و آمال و اعمال او ثبوت و ظهور یافته است. طبع انسان در خط مشی کلی، از نظام عمومی آفرینش و از کیفیت پیدایش خود تبعیت می‌نماید.

در یکی دو مورد دیگر («مسئله وحی»^۲ و «ذره بی‌انتهای»^۱) این نکته را به نقل قول از آلکسیس کارل (یا دیگری) شاهد آورده و گفته شده است که پیش از به دنیا آمدن نوزاد، شیر در پستان مادر آماده است. برخلاف گفته مولوی که :

۱. مقاله «مزایا و مضار دین» دهمین اثر مندرج در «مجموعه آثار (۸)» به نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» می‌باشد که توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است.

۲. این مقاله در مجموعه آثار (۲)، به نام «بعثت (۱)»، که توسط شرکت انتشاراتی قلم چاپ و منتشر گردیده، آورده شده است.

«تا نگرید طفل کی نوشد لبن»

احتیاج کودک به غذا و نیکنیازی منفی که به صورت گریه ابراز می‌دارد، سبب تشکیل و جوشش شیر نیست. بیشتر و بیشتر از آنکه او بخواهد و بگرید غالب مادرها شایق شیرنوشاندن طفلشان هستند، حتی مادرانی دیده می‌شوند که در اثر محبت جاهلانه غذای زیادی به بچه می‌خورانند و او را ناخوش می‌کنند.

کار طبیعت (یا به قول ما خلقت) چنین است. سابقاً علمای طبیعی می‌گفتند (و در یک یا دو جا در رونوشته‌های قبلی به آن استناد شده است) که:

«احتیاج و عمل عضو را می‌سازد.»^۲

در زبان ادبی و اجتماعی نیز می‌گویند:

«احتیاج مادر اختراع است.»

حالا باید بگوییم که آن حکم صحیح نیست. علم متوجه شده است که اگر چه تقارنی ما بین عمل و عضو دیده می‌شود، ولی تقدم با عضو است. مقدمات روئیدن و پیدایش عضو پیش از تغییرات محیط و تحقق احتیاج صورت می‌گیرد. در مصرع دوم شعر مولوی است که صددرصد صحیح می‌باشد:

«تا نبارد ابر کی روید چمن»

در علم فسیل‌شناسی، به نمونه‌های زیادی برخورد کرده‌اند که در تسلسل مراحل تکامل موجودات، قبل از آنکه محیط زندگی عوض شود و شرایط تغذیه و دفاع ایجاب نماید، آثار و مقدماتی از ایجاد یا رویش یک عضو یا تغییر اندام که بعداً به کار خواهد رفت و رشد خواهد کرد، پدیدار گشته است.

مثلاً در اجداد تکاملی کرگدن‌ها که برای کندن زمین و بیرون آوردن ریشه و مواد غذایی، از شاخ روی دماغ خود استفاده می‌نمودند، قبلاً حذب‌های پیدا شده بوده است. ظهور چنین اعضاء و اختلافات استثنائی^۳ را که نمی‌دانند به تصادف نسبت بدهند یا به چیز دیگر، به همان جهش یا موتاسیون نسبت می‌دهند که کلید معمای تکامل می‌باشد.

۱. این مقاله در مجموعه آثار (۱)، به نام «مباحث بنیادین» که توسط شرکت انتشاراتی قلم چاپ و منتشر گردیده، آورده شده است.

۲. La fonction cree l'organe

۳. Singularité

الکسیس کارل می گوید :

«حیات یک پدیده چهار بعدی است و عامل زمان (یعنی آینده) کاملاً در آن مؤثر است».

در زمینه مطلب فوق، در کتاب «روانشناسی»، اثر پلاتونف^۱، (که از روسی به انگلیسی، ترجمه شده است)، به نکته‌ای برخوردیم که نقل آن شاید بی‌فایده نباشد. در ذیل عنوان «نقش کار و فعالیت در تغییر شکل میمون به انسان» چنین می‌آورد :

«... داروین در باره میمون‌ها تعریف مختصری نموده و آنها را اجداد ما به حساب آورده است. ... تحت تأثیر شکل حیاتشان که ایجاب می‌کرد از دستها برای بالا رفتن از درختان استفاده کنند و پاها را برای کارهای دیگر مورد استفاده قرار دهند. هنگامی که بر روی زمین آمدند و شروع به راه رفتن نمودند، احساس کردند که دیگر نیازی به دستها ندارند و از این جهت قامت خود را از حالت خمیده خارج ساخته و به این ترتیب یک گام مثبت برای انتقال حیوان به انسان برداشته شد.

اگر در نزد نیاکان پشمالوی ما، راه رفتن عمودی (قائم) ابتدا به صورت قاعده و بعد به عنوان یک ضرورت عملی می‌شد، پس چنین نظری پیش می‌آمد که دستها بایستی وظائف متنوع و گوناگونی را نیز انجام داده باشند. ... به این ترتیب دست فقط یک عضو برای کار و فعالیت نبوده، بلکه آن خود محصول کار بوده است....

تسلط بر طبیعت که با آغاز تکامل دست و کار همراه است، در هر مرحله ترقی و پیشرفت افق روشن تر و بارزتری برای بشریت به وجود آورد... بعد از کار و در حین کار حرف زدن آموخت... به خاطر حرکات مرکب دستها و عضوهای مربوط به گفتار و مغز، نه فقط در هر شخص، بلکه در اجتماع نیز انسان توانست اعمال پیچیده و دشواری را انجام دهد و به مقاصد عالی و نیات بلند نایل آید.»

بنا به توضیحات فوق دست فعلی انسان را که زمانی از وظیفه حمل و نقل پیکر او آزاد گردید، احتیاجات و اعمالی که بعدها پیش آمد و انجام گردید، به وجود نیاورده است. ابتدا دست از وظیفه قبلی آزاد شد و قامت میمون‌های اجدادی انسان استوار و قائم گردید و پس از آن امکانات وسیع و مراحل تکاملی عجیب پیش آمد.

۱. K. Platonov Psychology as you like . ترجمه فارسی توسط آقای رزم‌آزما .

پلاتونوف، این حادثه را معلول زندگی روی درخت و احساس بی‌نیازی از دست برای راه رفتن می‌داند.

این هدیه پرارزش طبیعت، (خواه تصادفی صرف بوده یا امر تکاملی بر اساس سیر تحول کلی خلقت باشد) قبل از احساس و ابراز نیاز، به نوع بشر ارزانی شده است. عمل و احتیاج نیست که عضو را به وجود آورده است، بلکه یک عضو بیکار شده و آزاد شده از اعمال سابق است که به اعمال و وظائف تازه پرداخته و ما را تا مرحله نطق و کتابت بالا آورده است.

بنابراین صفت نیکنیازی (دهنده و سازنده) ما یک نمونه کوچک و مظهري از عمل کلی دستگاه عظیم طبیعت است که پیشاپیش احتیاج و ابراز تقاضا و استحقاق، به تدارک افزار و اعضای لازم برای مراحل آینده تکامل حیات می‌پردازد.

اگر برای طبیعت مدیر و مبدأ با شخصیت و خدایی قائل باشیم، کلام حضرت امیر(ع) در خطاب به خدا را باید بسیار جامع و صحیح بدانیم، آنجا که می‌فرماید:

«يَا مُبْتَدِئُ بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا»^۱

انسانی که به مصداق «... وَ نُفِخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي...»^۲ در وجودش پرتو و مایه‌ای از ذات خالق و انعکاسی از ناموس طبیعت سرمایه‌گذاری شده است، نیکنیاز به مفهوم مثبت و معنوی آن است و از این طریق است که رشد و تمدن را به وجود آورده است و به فضائل و کمالات و تولیدات می‌رسد.

۱. از علی (ع): ای (خدایی) که پیش از نیاز و استحقاق نیکی می‌رسانی.

۲. حجر(۱۵) / ۲۹ یا ص(۳۸) / ۷۲: ... و از روح خود در آن دمیدم ...

آیا نیکنیازی، کار ما را کفایت می‌کند؟

«فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.»^۱

نیکنیازی که دارای چنان واقعیت حقیقی است که با شدت و ضعف‌های مختلف نزد همه وجود دارد و دارای چنین نیروی طبیعی است که علاوه بر اداره حیات فردی و اجتماعی انسان و تضمین اخلاق، حافظ و قاهر بر ادیان نیز هست؛ آیا کفایت زندگانی بشر و تنظیم آما و اعمال او را می‌نماید؟ در تمام ادوار و السنه اصطلاحات انسان‌دوستی و انسانیت به عنوان خصیصه عاطفی و اخلاقی عالی بکار برده می‌شده است. ولی می‌دانیم که اخیراً به آن توجه بیشتری شده، شخصیت ذهنی خاص و اصالت فلسفی داده شده و یک نوع مسلک و مذهبی به نام «اومانیزم» (Humanisme) که «اصالت بشر» یا «انسان پرستی» است، ساخته‌اند.

به طوری که می‌دانیم سوسیالیسم که در قرن ۱۸ بر پایه‌های عاطفی و اخلاقی و برای نجات رنجبران استثمار شده به وجود آمده بود، بعداً امثال مارکس آن را تخیلی و مخدوش دانسته سوسیالیسم به اصطلاح علمی را بر پایه ماتریالیسم دیالکتیک

۱. روم (۳۰) / ۳۰: پس با رغبت و شوق رو به دین بیاور (دینی که مطابق) فطرت خدایی است و مردم بر آن اساس سرشته شده‌اند، دوگانگی و تبدیل (رویه) در آفرینش خدا نیست، چنین است دین استوار و نگاهدارنده، و لکن بیشتر مردم خبر ندارند.

به وجود آوردند. ولی بعد از جنگ اخیر گرایش مجدد و وسیعی در انسان دوستی و مبانی اخلاقی ظاهر شده است.

واضعین ماتریالیسم گفته‌اند؛ چنین غریزه قوی که نزد همه موجود و محبوب و مؤثر است و کمتر از مکاتب فلسفی و مذاهب دینی مورد تردید و اختلاف و انکار قرار دارد، چرا آن را یک اصل و یک مرام و وظیفه قرار ندهند؟ چرا خود و سایرین را به نام انسانیت و تحت اصول انسانیت نیاورند؟

آمده‌اند بعد از اعراض از ادیان و بعد از فرو ریختن کاخ آمال و انتظاراتی که بشریت از اواخر قرن ۱۹ به بعد بر پایه علم و صنعت ساخته و با انقلاب‌های خونین فلسفه‌ای اجتماعی و سیاسی گوناگونی را حاکم نموده و تصور می‌کرده که بهشت زمینی، امنیت و برکت و سعادت درست شده است، از ترس واژگونی همه چیز و هلاکت همه کس پرچم درخشانی به نام انسانیت و انسان پرستی برافراشته دل به آن بسته‌اند.

در مجله جهان نو (شهریور ۱۳۴۵) مقاله‌ای به قلم آقای داریوش آشوری تحت عنوان «دو چهره نیهیلیزم^۱ امروز غرب» درج شده بود که تجزیه و تحلیلی از فکر فوق و روحیات نسل جوان، امروز می‌نماید. و از جمله چنین خواننده می‌شد:

«... آن بورژوازی پرشوری که زندان باستیل^۲ را فتح کرد و پرچم ناسیونالیسم را برافراشت، امروز چیزی ندارد که بدان بیندیشد، مگر به بی‌اندیشگی! نسل جوان اروپایی بر نقطه پوچ ایستاده است. امروز غرب دارد صادراتش را تحویل می‌گیرد: آشوب اجتماعی، نومیدی، سرگردانی، حس حقارت، نیهیلیزم را، او همه اینها را به ملت‌ها و تمدن‌های دیگر تحمیل کرده بود... نیهیلیست چنین می‌اندیشد اگر برای من نیست، بگذار مال هیچ کس نباشد... و به این لحاظ به جانب انهدام خود و همه میل می‌کند... قدرت عظیمی نیز در اختیار دارد.»

اما عکس العمل دیگری را در پیدایش نوعی فلسفه بشردوستانه رومانیتیک می‌بینیم که در سطوح مختلفی از روشنفکران، غرب را به خود مشغول داشته است. یک سر آن راسل^۳ است با دیده ساده عملی و سردیگر آن سارتر^۱ با دید فلسفی

۱. Nihilisme یا مکتب «نفی و انکار همه ادیان و اصول و ارزش‌ها و حقایق و اخلاق»

۲. Bastille

۳. Bertrand Russel

پیچیده و سخت و بی آرام. و در این بین روشنفکران سیاست و اقتصاد مثل که می‌کوشند راه‌های عملی برای مشکلات خود و دیگران بیابند. اما سارتر؛ با آن مَشْرَبِ عارفانه و آزادیش، زیر هرچه رنگ تعلق پذیرد می‌زند و آن تئوری پیچیده مسئولیت و تعمدش، نمودی دیگر از روح غربی است و با نوعی حس گناه می‌خواهد جبران مافات کند. سارتر مانند رواقی‌ها به برادری بشر معتقد است و به حکومت جهانی، به آزادی و اختیار و به پرهیزکاری و پارسایی.

سارتر، امروز نماینده آن تمایل روشنفکرانه در غرب است که می‌خواهد با افکندن خود به دامن بشریتی کلی، خود را از اضطراب ناشی از خالی شدن زیر پایش برهاند و با جانشین کردن اومانیزم به جای مذهب، از خدای کلی بشریت که جانشین خدای کهن شده است، برای خود و تمام غرب طلب آمرزش می‌کند... روشنفکر امروز که نمی‌خواهد خود را در بن بست سرد وی‌اس‌آور تمدن بورژوازی ببیند و می‌خواهد موج نیهیلیزم را از سر بگذراند و راهی به آینده بگشاید، از کلیسای مسیحی «مظهر عالی تمدن و فرهنگ» می‌گریزد و به معبد اومانیزم پناه می‌برد. در واقع خود را باقشر نوحاسته بشری^۳، یکی می‌کند و خود را در آینده او سهیم می‌کند.^۴ البته نمی‌گوییم اینها بدچیزی است و اثر و خاصیت ندارد. فقط

۱. Jean Paul Sartre

۲. T. Mende

۳. منظور نویسنده مردم مستعمراتی سابق است.

۴. در این قطعه از مقاله که عیناً (ولی با حذف پاره‌ای توضیحات و مطالب خارج از بحث خودمان) نقل گردیده راسل و سارتر و تیورمنده به لحاظ ایمانی که همگی به بشریت و علاقه‌ای که به نجات و سعادت او دارند، یکجا جمع زده شده‌اند و مسلک و مقصد آنها را پهلوی سایر نوحه‌دوستها و انسان پرورها یا انسان‌پرست‌ها گذارده‌ایم.

اما همان‌طور که اشاره رفته است، دید فلسفی سارتر و تئوری مسئولیت یا التزام او خیلی پیچیده تر از آن است که با سایر افکار و مذاهب فلسفی و دینی و با منطق عادی ما سازگار شود. در عین آنکه سارتر قصد و عملش مبارزه با ظلم و یا دروغ و زشتی یعنی با بدی است، قلماً و قدماً مدعی و طالب پیش بردن خوبی یا آزادی است. نه اعتقاد به بدی و خوبی مطلق که از ازل معین یا قبل از عمل و وقوع مشخص باشد، دارد و نه به «انتخاب» یا اقدامی که «آزادانه» از روی صداقت و صمیمیت «انتخاب» شده باشد، عیب می‌گیرد. در عین آنکه منکر «اصالت بشریت» است و آینده و هدفی برای انسان نمی‌شناسد «زیرا بشریتی نیست که بتوانیم آن را چون مذهبی بپرستیم و بشر هر لحظه از نو ساخته می‌شود» اصالت بشر را بر طبق عقیده اگرستانسیالیست‌ها در «تعقیب هدف‌های برتر و درون‌گرایی» می‌داند.

اخلاق در نظر سارتر نه اخلاق مذهبی علمای قرن ۱۷ است که ناشی و متکی به واجب الوجود بود و نه اخلاق غیر مذهبی فلاسفه قرن ۱۸ است که می‌خواستند با نفی واجب الوجود «پاره‌ای ارزش‌ها را به جد بگیرند» و به هدایت عقل «ارزش‌هایی را که بر لوح آسمانی ادراک پذیر ثبت شده است» تشخیص دهند و رعایت آن را الزامی بدانند، بلکه «اخلاق مانند هنر در نوسازی و آفرینش است» و «بشر اخلاق خود را می‌سازد». تنها گناه و تقصیر در این است که «بعضی انتخاب‌ها بر اساس اشتباه صورت گیرد» و «هرکسی که دنبال عذری در پس پرده عواطف و امیال خود گریزگاهی بجوید و هر کس معتذر به جبر شود، فردی است دارای سوءنیت». بنابراین به وجود و اثر عواطف یا به جبر و ماتریالیسم نیز عقیده ندارد.

پیچیدگی (یا اگر اجازه دهند تناقض) دیگر اگزیستانسیالیسم سارتر این است که در عین انکار (یا لاقال انصراف و اغماض) وجود واجب الوجود و یا نفی هر مقام و عاملی که سؤال کننده و حاکم بر ما باشد و با رد هر گونه مقرراتی که ما را در باره چیزی مأمور یا ممنوع نماید و با ندادن ملاکی که بد و خوب را مشخص سازد، شدیداً طرفدار و مدعی «اصل مسئولیت بشر» است. زیرا که «وجود مقدم بر ماهیت است» به عبارت دیگر چون بشر با داشتن آزادی و اختیار تام، صرفاً مخلوق اعمال خود می‌باشد، پس یگانه مؤثر در سرنوشت خویش است و علاوه بر آن با نمونه و سرمشقی که با عمل خود به دیگران می‌دهد، اعمال او التزامی یا تعهد آور است و در سرنوشت دیگران مؤثر می‌باشد. بنابراین مسئول خود و سایرین است. آنگاه اضافه می‌کند «انتخاب چنین و چنان بودن در عین حال تأیید ارزش آنچه انتخاب می‌کنیم نیز هست. زیرا که ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم بدی را انتخاب کنیم. آنچه اختیار می‌کنیم، همیشه خوبی است و هیچ چیز برای ما خوب نخواهد بود، مگر آنکه برای همگان خوب باشد».

البته این ابهام‌ها یا تناقض‌ها بسیار زیبا است، و آموزنده است که بینیم سارتر با دور و تسلسل‌هایی که از توالی و موکول ساختن ارزش به عمل و بعد انتخاب عمل بر حسب خوبی و بدی با حسن نیت و سپس تعریف خوبی فردی بر اساس چیزی که همگان آن را خوب بدانند، باچه استادی از بشری که هیچ بوده و هیچ است و تحت تأثیر هیچ چیز جز خود نیست و «توجیه ناپذیر»، یعنی فاقد تمایل و تحریک قبلی است. «وجود» و «عمل» و «طرح»‌هایی می‌آفریند و به وسیله آنها حدها را پیوسته «فرا تر» می‌برد و قائل به مسئولیت می‌شود! هدفی در کار نیست، اما «موجودیت بشر وابسته به تعقیب هدف‌های برتر است». در واقع فلسفه سارتر با ضرب و تقسیم صفر و جمع و تفریق آن، واحد و هزار و بینهایت بیرون می‌دهد یا با هیچ و بر روی هیچ آسمان خراشهای عظیم می‌سازد!

مع‌ذکک باهمه تناقض و دور و تسلسل (یا ابهام و اشکال‌ها)، امر مسلم این است که سارتر حرف‌ها و کارهای خود را به دنبال احساس مسئولیت (به هر حساب و به هر دلیل که باشد) و عشق به برتر کردن و بهتر کردن «وضع بشری» (Condition humaine) به هر رنگ و صورتی که بدان بدهد) و با طرد و فرار از «سوءنیت» و «زبونی» انجام می‌دهد. لاقال به یک «خوب» معتقد است که آزادی خود و دیگران باشد. بنابراین در حساب نهایی و کلی، اگزیستانسیالیسم سارتر نیز یکنوع نیکبازی است. کما آنکه در شرح حالی که از زندگی خود می‌نویسد، دیدید که پس از کنار گذاردن مذهب و خدا، نتوانسته است خود را از وجود و تأثیر یک نیروی عظیمی که در قلب او جا گرفته و در کمین است، یعنی از ایمان یا اعتقاد و علاقه به مردم، خالی ببیند.

می‌گویم نیکنیازی با همه واقعیت طبیعی و قدرت نفوذ خود، متأسفانه یا خوشبختانه تنها نیروی درونی و گرداننده انسان، عقل و نفس، یا خود دوستی و دگردوستی، (به قول دکتر سامی) بالاخره و به طور محسوس و مسلم می‌بینیم در افراد و در جوامع بشری حکومت همیشه به دست نیکنیازی نیست.

نمی‌خواهم وارد مقوله خدا و شیطان بشوم و از آنچه محسوس و ملموس است دور بروم. برای ما که چیزی ملموستر و محسوستر از وجود خودما نیست، از آن صحبت خواهیم کرد. ما همان‌طور که با شدت و ضعفهای مختلف، «نیکنیاز» هستیم «خودنیاز» هم هستیم. فطرت و طبیعت و به زبان صریحتر اخلاق و قوانین اجتماعی و ادیان یک‌غریزه و یک‌وظیفه دیگر به دوش ما انداخته‌اند: صیانت نفس یا حفظ خود. به عبارت دیگر دفاع و توسعه آنچه لازمه بقا یا مطلوب هوای ما است. در حقیقت همان جنبه منفی نیکنیازی.

وقتی به عالم خارج خود نگاه کنیم، همان‌طور که دیدیم به لحاظ کیفیت و آثار قدرت جنبه‌های مثبت نیکنیازی است که خیرورشد و کمال و علم و به طور کلی تمدن را به وجود آورده است. اما وقتی به عالم درونی خود بنگریم در این پیکر و وجودی که سراسر ضعف و نیاز است، جنبه منفی نیکنیازی را می‌بینیم که همان خودنیازی است و مظاهر مختلف خوددوستی و خودخواهی بسیار ریشه‌دارتر، قدیمی‌تر و قوی‌تر جلوه می‌کنند.

این مسئله مقابله دو عنصر یا دو عامل ناشی از یزدان و اهریمن در انسان، اختصاص به ادیان و افکار قدیمی ندارد که مورد تردید یا اشکال باشد. ما در کلیه مکاتب اخلاقی و اجتماعی قدیم و جدید با دو وجهه و دو واقعیت روبرو هستیم.

ما می‌خواهیم به کمک سارتر آمده و در منطق و چارچوب فلسفه او بگوئیم: در وجود من شکی نیست، چون «می‌اندیشم، پس هستم». در وجود سایر افراد بشر نیز شکی نیست چون «خویشتن را رو در روی دیگری می‌بینم» و «وجود آنها به منزله شرط وجود من است». وقتی وجود خود و بشر را به عنوان حقیقت اصلی قبول کردیم، ناچار صفات و مشخصات این موجودات حقیقی را نیز باید بپذیریم. یعنی ضرورت‌های طبیعی یا خواسته‌های انسانی و تمایلات ساختمانی درونی او را، یعنی نیکنیازی را در جهت‌های منفی و مثبت آن بپذیریم (در شرح فوق اصطلاحات و جمله‌های داخل گیومه از کتاب «آگزستانسیالیسم و اصالت بشر»، نوشته ژان پل سارتر، ترجمه آقای امیر مصطفی رحیمی گرفته شده است).

اصلاً مکاتب اخلاقی و اجتماعی و داعیه‌های اصلاحی و انقلابی چیزی جز طرح دو نیرو یا دو اردوی متخاصم و دفع یکی از آنها برای پیروزی و بسط دیگری نیست:

- علم و جهل،
- عدل و ظلم،
- خدمت و خیانت،
- آزادی و اسارت،
- مشروطیت و استبداد،
- سوسیالیسم و اندیویدوالیسم،
- کمونیسم و کاپیتالیسم،
- کارگر و کارفرما،
- استقلال و استعمار،
- ...

و از نظری تز و آنتی تز هگل و مارکس.

«خود نیازی» همیشه در برابر «نیکنیازی» (از این به بعد به معنای مثبت و معنوی آن)، قد علم می‌کند و در اینجا تشخیص حق و ناحق از جنبه نظری و خالص مسئله خیلی مشکل تر از تصادم مابین علم و جهل یا آزادی و استبداد می‌شود.

شخص می‌گوید:

اگر مردم دیگر یا ملت‌های دیگر احتیاج به زمین و نان و سایر لوازم زندگی دارند، خود من و ملت و مملکت من نیز احتیاج داریم. تضاد و تصادم منافع، مشروع پیش می‌آید و اشکال و اختلاف و جنگها در می‌گیرد. نیازهای خودی و خود وقتی وارد قلمرو آرزو، جاه طلبی و کینه‌توزی شد، میزان و پایان ندارد.

کدام طرف حق دارد؟

حدود طرفین کجا باشد؟

چراغی که به مسجد رواست چرا به خانه حرام باشد؟

سرچشمه و سرمایه تمام جنگ‌ها و خونریزی‌ها و بیچارگی‌های بشر آیا غیر از

برخورد خودنیازی‌ها است؟

نیکنیازی به معنای حقیقت‌جویی و حق‌طلبی و عدالت‌خواهی تقریباً در همه

وجود دارد و همه طرفدار و توصیف‌کننده آن هستند، اما وقتی پای خودنیازی و

منافع شخصی در بین می‌آید و شخص یا ملتی مشمول اجرای عدالت می‌شود، چطور؟

علی (ع) چه خوب می‌فرماید:

«فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ»^۱

بنابراین نمی‌توان منکر ضرورت قطعی و همیشگی وجود یک قاضی و حاکم که تکلیف افراد (وافکار و عقاید) و اجتماعات را در برخورد آن دو نیرو تعیین نماید، شد! قاضی و حاکمی که حدود آن دو را مشخص سازد و جلوی تجاوز را بگیرد و چه بهتر اگر بشود، اصلاً تقابل و تصادم را از بین برد.

نیکنیازی، اومانیسیم یا اخلاق و غیره بالاخره منبعث از غریزه و متکی به عاطفه و تشخیص احساساتی ما است. احتیاجی است طبیعی و انسانی و در حقیقت حیوانی. مثل اشتهای به غذا، احتیاج تغذیه و احساس خوشمزگی و بدمزگی خوراکی‌ها. حال اگر کسی توانست بگوید چون در من محرک طبیعی قوی برای جلب غذا وجود دارد و برای مطبوع بودن و مناسب بودن خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها احساس چشایی و بویایی دارم و بنابراین انسان می‌تواند، بدون تدابیر و فعالیت‌های معاشی تأمین مایحتاج نماید و برای تشخیص مفید و مضر بودن خوراکی‌ها و تهیه و ترکیب آنها نیازی به علم بهداشت و فن آشپزی و غیره ندارد، ما هم خواهیم توانست بگوییم، صرف غریزه نیکنیازی و مکتب‌های بسیار عالی از نوع اومانیسیم برای رهبری و اداره بشر کافی است.

بشر میلیون‌ها فرسنگ از سرمنزل حیوانیت که تحت حکومت غریزه قرار دارد، جلو رفته است. تصور و تبلیغ اینکه دنیا می‌تواند با اومانیسیم و عواطف اخلاقی و حتی با استدلال‌ها و استنتاج‌های فلسفی، که ضامن اجرایی آنها در مرحله نهایی چیزی جز وجدان و تصمیم شخص نیست، اداره بشود، در حقیقت قلم بطلان کشیدن بر مراحل تکاملی شعور و علم و عقل و انسانیت متمایز از حیوانیت است.

انسانیت متمایز از حیوانیت یعنی اینکه ما دارای همان حالات و حاجاتی هستیم، که در حیوان وجود دارد و کمابیش همان اعمال تغذیه و نمو و صیانت نفس، تولید مثل و غیره را انجام می‌دهیم؛ ولی این تفاوت بزرگ را احراز کرده‌ایم که تا حدودی

۱. نهج البلاغه / خطبه ۲۱۶: حق یا عدالت وسیع‌ترین چیزها است در توصیف و تمجید اما آنجا که پای اجرا و انصاف در میان می‌آید تنگ‌ترین و سخت‌ترین چیز می‌شود.

مستعشر به آنچه هستیم و می‌کنیم، می‌باشیم؛ یعنی خود آگاهی داریم یا می‌خواهیم داشته باشیم. می‌فهمیم و می‌خواهیم بدانیم چرا و چه باید بخوریم، درغریزه جنسی و تولید مثل چه لذتی وجود دارد و آثار و نتایج آن چیست و چگونه باید انجام شود تا نتیجه مطلوب را بدهد.

انسان چنان حیوانی است که میل دارد با تشخیص و تصمیم خود و با تدارک و ترکیبی که شخصاً می‌دهد، برسر سفره حیات بنشیند. بیش از هر چیز حسابگر سودوزیان و تردید کننده و جدل کننده در بد و خوب کارها است. هر قدر پیش می‌رود و به قول سارتر اختیارات و «حدود» را وسیع‌تر می‌سازد، در همین جهت تعقل و تشخیص و تصمیم است.

البته غریزه و عواطف یا دل، با وجود ضعیف شدن، سر جای خود هست و قوی است. اما دل کور است. اگر در عمق و اساس آن وفا و هم‌سنخی با نیک وجود دارد، در قشرها و در سطح آن هزاران عوارض و عوامل مبهم و مختلف پیدا شده است. همه دل‌ها به یک زبان نیستند و یک رنگ ندارند. حتی دل رنگ واقعی خویش را نمی‌شناسد و همیشه به یک رنگ نیست. بیشتر از هر چیز رنگ پذیر و تأثیر پذیر است. در دنیای دل‌ها توافق و وحدت محال است.

دل، بدون رهبری عقل، دست بسته و چشم بسته است. عقل هم چیزی جز چراغ و افزار نیست. عقل بدون هدف و ملاک معین نمی‌تواند حکم کند. آن قاضی و حاکم حتمی که قبلاً گفتیم، وجودش برای تعیین تکلیف افراد (وعقاید و افکار) ضروری است، نه دل است و نه عقل که به خودی خود و بی تکلیف و هدف رها شده باشند. فطرت عمیق و آگاهی لازم است که نه تنها به خود و به حال، بلکه به گذشته و مخصوصاً به آینده‌ای که به سوی آن می‌رود، آگاه باشد یا لااقل آن را در نظر بگیرد.

با این نظر و با توجه و تأکیدی که ادیان الهی روی احسان و محبت و خدمت به خلق دارند، دیدیم که مؤید و متکی بر فطرت نیکنیازی هستند. اما تفاوت آنها با مذاهب اخلاقی و مکاتب انسان پرستی (یا فلسفی و علمی که در مرحله نهائی به خود انسان و به وجود او برمی‌گردد) این است که ادیان غریزه و فطرت تکامل یافته به مرحله اشعار و آگاهی هستند. ادیان با علم به اینکه نیکی چیست و چه نتایجی

برای سایرین و برای خود انسان دارد و نیکی اصولاً واقعیت خارجی و شخصیت مستقل غیردینی دارد، ما را در جهت آنها سوق می‌دهند.^۱

ادیان، مخصوصاً اسلام، دین فطرت می‌باشند اما فطرت ناطق و آگاه.

فطرتی توجیه شده که اتخاذ شکل و شریعت کرده است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.»^۱

۱. سارتر وقتی می‌گوید هدف و آینده‌ای که قبلاً مطلوب و مشخص باشد، وجود ندارد و نباید جستجو شود، و این بشر است که برحسب پیش آمد و انتخاب خود آینده را می‌سازد، در حقیقت نفی انسانیت و انسان را می‌کند، زیرا که تمام تلاش انسان از روزی که انسان شده است، اصرار و احتیاجش به «اختیار» و «آزادی» روی تشخیص بد و خوب یا سود و زیان است و به عشق انتخاب مقصد و تعیین مسیر می‌باشد. اختیار و آزادی مکتب سارتر که بدون توجیه و تعیین باشد، «عبث» است، در تاریکی، به چپ و راست زدن یا در جازدن است. سرگردانی و گمراهی است.

از طرف دیگر پیروان مدعی مذاهب انسانیت و طرفداران اخلاق مجرد غیرمذهبی به ما خرده می‌گیرند که از ترس خدا یا به طمع بهشت، کار خوب کردن، ارزش ندارد. عملی که خالصاً مخلصاً به خاطر نیکی و نیک باشد، شایسته است. بسیار خوب، اما:

اولاً، پرستش خدا و پذیرش عبادت، به طوری که می‌دانید، مسبوق به معرفت خدا و خواستن او، یعنی ذات مظهر و منبع تمام کمالات و ارزشهاست و عبادت وقتی قبول می‌شود که به قصد قربت باشد.

ثانیاً، مگر در یک اقدام خوب، اشعار و انتظار فایده داشتن منافات با اشتیاق و علاقمندی پاک است؟ پیشوای ما علی (ع) است که می‌گفت: خدایا من ترا، نه از ترس جهنم یا به امید بهشت، بلکه به خاطر خودت که صاحب عظمت و سزاوار پرستش هستی، پرستش می‌کنم!

ثالثاً، اگر بنا باشد هر اقدامی که با علم و حتی به قصد دفع شر و جلب خیر به عمل آید، بی‌ارزش و مردود شناخته شود، تمام کارهای بشر متمدن امروزی محکوم است.

این همه کارآموزان و دانشجویان که به منظور بهبود وضع خود و کسب معاش و مقام به دنبال کار و علم می‌روند، پزشکان مؤسسات بهداشتی و مراجعین به آنها که برای حفظ سلامتی قدم برمی‌دارند، کاسب‌ها و کارگرها و کارمندان و برزگرها که روی حساب درآمد و دستمزد، تلاش شبانه‌روزی می‌نمایند، این همه مؤسسات تحقیقی و تربیتی که به دانشمندان و پژوهشگران و صاحب نظران، حقوق‌های گزاف می‌پردازند و علم و تمدن و رشد بشری را بر خلاف گذشته که تقریباً به عشق کنجکاوی و ذوقی خالص بود، با اضافه نمودن پاداش به طور سیستماتیک و سریع پیش می‌برند و... تماماً باید مردود شناخته شوند.

قضیه درست به عکس گفته آنهاست که خلاف واقعیینی و محسوسات مسلم می‌باشد. کسی که نداند چرا کار خوب می‌کند و برای هیچ و پوچ (بااعتراف خودش) تن به مشقت و محرومیت بدهد، انسان نیست. یعنی انسان آگاه و فهمیده نیست. کورکورانه کار می‌کند. حداکثر این است که حیوان حیران مجبور و ارزنده‌ای باشد، موجود زنده ارزنده‌ای است که امکان استثمارش و احتمال خطر و انحرافش و بیچاره‌شدنش بسیار است.

فرق است میان یک مکتب عاطفی صرف که رهبر آن دل‌های کور و هزار رنگ باشد یا به تشخیص عقل‌هایی واگذار شود که علاوه بر امکان اشتباه، از مقصد خارجی و هدف معین عالی محروم بوده و غیر از منافع متضاد طبقات مردم یا تشخیص‌ها و تمنیات متغیر خود انسان چیزی نشناسد و نخواهد، با یک مکتب دینی که خدا را منشأ و مقصد انسان می‌گیرد و با بینائی و قاطعیت تمام منیت‌ها را به آن سوی می‌راند!

البته نیکبازی فطری و شقوق گوناگون اخلاقی و عملی و فلسفی آن که خدمات عمده و موفقیت‌هایی داشته‌اند، خالی از کشش نیستند و جالب‌اند. اما وقتی کار به انکار منشأ و مقصد نیک و نیکی بکشد و به صورت آزاد اندیشی یا روشنفکری رهایی یافته از هدف و حدود در آید، می‌دانیم که چنین مکتب‌ها از جهت منفی و تخریبی بیشتر مؤثر واقع شده‌اند تا در جهت تولیدی و ترقی.

آنجا که در دنیا کاری شده است و تاحدودی سازندگی و سلامت و سعادت دیده می‌شود، در مواقع و مواضعی است که به حکم ادیان یا دست حکومتها، و ایدئولوژیهای اجتماعی هدف و حدود و حرکت وجود داشته، قاضی و حاکم و انضباط در کار بوده و اجتماع بشری توجیه و شکل به خود گرفته است.

اگر چه سارتر زور بزند و از خوش‌بین و واقع‌بین بودن مکتبش و از اعتقاد شدید به مسئولیت و از طرفداری و تبلیغ سعی و عمل دفاع نماید و بگوید شعارهای

۱. روم (۳۰) / ۳۰: پس با شوق و رغبت (یعنی با عشق و آگاهی) رو به دین بیاور، (دینی که مطابق) فطرت خدایی است و مردم براساس آن سرشته شده‌اند، دوگانگی و تبدیل در آفرینش خدا نیست، چنین است دین استوار و نگاهدارنده لکن اکثر مردم نمی‌دانند.

متأسفانه نه تنها منکرین و مخالفین صدر اسلام مشمول قسمت اخیر آیه یعنی «... وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» بوده نمی‌دانسته‌اند که اسلام با دستگاه طبیعت و با خلقت و خواسته‌های انسان، انطباق کامل دارد. بلکه بسیاری از مؤمنین به ادیان و مقدسین جاهل نیز، دین خدا را عوضی فهمیده آن را به صورت غیرطبیعی و غیرانسانی بیروح و خشک و محدود در می‌آورند.

بی‌جهت نبود پیغمبری که اعلام کننده «... لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ...» و «... وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.» (بقره / ۲۸۵ و ۱۳۳: ... جدایی و تفاوتی مابین هیچ یک از پیغمبران خدا نمی‌اندازیم... و ... و ما تسلیم شدگان به او هستیم.) است، می‌فرماید: «كُلُّ مُؤَلَّدٍ يُؤَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَلَكِنَّ أَبَوَاهُ يَهُودَانَهُ وَنَصْرَانَهُ.» (هر فرزندی برخیزه فطرت و سرشت انسانیت - که همان تسلیم به حق و نیکبازی است - به دنیا می‌آید لکن پدر و مادر هستند که او را یهودی یا نصرانی می‌کنند) و ما حالا باید اضافه نماییم: «وَيُسَلِّمَانَهُ» (یعنی او را مسلمان می‌کنند، اگر چنین اشتقاق و تعبیر مجاز باشد).

اگزستانسیالیستی «دلهره»، «وانهادگی» و «نومیدی» بد تعبیر شده و مکتب او طرفدار «عبث» نیست و جواز «لابالی گری» و «هوسبازی» صادر نمی‌نماید، بلکه قصدش خدمت و مبارزه در راه آزادی و حق است ... همه اینها به فرض که درست باشد، تا آنجا که مربوط به شخص و برنامه اوست و با اعتراف خودش میراث مسیحیت و خواسته و ساخته فطرت و تربیت اولیه، یعنی نیکنیازی انسانی او است، به صورت قابل تمجید، دفاع از استثمارشدگان و استثمارزندگان در آمده است^۱.

اما همه اینها و فلسفه بسیار زیبا و استوار اگزستانسیالیسم مانع از آن نشده و نمی‌شود که به عنوان دست پرورده زبده، امثال صادق هدایت را بیرون دهد. صادق هدایتی که مظهر و مجمع افیون و الکل و آلودگی‌های دیگر بود و ترویج کننده و اجرا کننده بی‌بند و باری و خودکشی گشت. یا آنکه جوانان دلباخته به اگزستانسیالیسم با سر و وضع ژولیده و افکار عجیب و غریب در خیابانها و کافه‌ها

۱. در زمینه اینکه چگونه اخلاق و اعمال سارتر میراث مسیحیت و ساخته فطرت و تربیت اولیه است، چند اشاره ذیل را از کتاب Les mots نقل می‌نمایم.

صفحه ۲۰۷: به من (در کودکی) تاریخ مقدس، انجیل و شرعیات تعلیم می‌دادند، بدون آنکه وسیله ایمان و قبول آنها را به من بدهند: نتیجه‌اش یک بی‌نظمی ای شد که نظام خاص من گردید. بعداً چنین خوردگی‌ها و سُرخوردگی‌هایی پیش آمد و تقدس و تعالی (Le sacre) که از روح کاتولیکی برداشت شده بود، در عالم ادبیات ته نشین گردید و مرد قلم (سارتر) جانشین و بدلی (Ersatz) از مسیحیت شد. مسیحیتی که خود او دیگر عقیده نداشت. تنها کارش نجات و سلامتی بود، اقامتش در این دنیا هدفی جز اثبات و ایصال به سعادت بعدی از طریق تلاش و تحمل‌های فداکارانه نداشت ...

صفحه ۲۰۹، آنجا که از محو و فراموشی قادر متعال (Puissant -Toul) در خاطر خود از سال ۱۹۱۷ به بعد صحبت می‌کند، چنین ادامه می‌دهد:

... ولی آن دیگری (l'Autre) باقی بود، نامرئی، روح القدس، کسیکه مأموریت مرا تضمین می‌نمود و به وسیله نیروهای بزرگ و مقدس و بی‌نام و نشان حیات مرا سرپرستی می‌کرد. خلاصی از این یکی که در عقب مغز من در میان اندیشه‌ها و تصوراتی که حامل آن گشته‌ام و بکار می‌بردم و تأییدی برای خود می‌یافتم، مستقر شده بود، فوق العاده مشکل می‌نمود...

و بالاخره در صفحه ۲۱۲ که صفحه ماقبل آخر کتاب است:

پاردايان هنوز در پوست من است. و همچنين استروگوف.

(Pardaillan) قهرمان مسیحی و فداکار رمان معروف Michel Zevaco است و Strogoffe قهرمان یکی از داستانهای Verne Jules) من صرفاً نتیجه و برخاسته از آنها هستم و آنها برخاسته از خدا در حالی که من به خدا عقیده ندارم.

بیکار و بی‌عبار بگردند و تنها علاقه و افتخارشان «هنر» باشد. هنری که بیشتر هوس است تا عمل و اثر. بسیار طبیعی است که حاصل فلسفه‌های «هیچ و پوچ» چیزی جز اینها نباشد.

تازه در آنجاهایی هم که نیکنیازی متعارف و مقبولی در مردم موظف و معقول دیده می‌شود غالباً چنان با خود نیازی ممزوج و مشتبه می‌گردد که به سهولت در یکدیگر تبدیل شده و گاهی از فرشته، دیو سر در می‌آورد. چه بسیار خوب‌ها، عالم‌ها، مبارزه‌ها، خادم‌ها و فداکارها را دیده‌ایم که مثل زنان زیبا درخشنده و دلربا بوده‌اند، ولی همین که پای رقیب و غیره‌ای در میان آمده که خواسته یا احتمال داده شده است که می‌خواهد عنوان قهرمانی و شاخصیت در نظر مردم و ریاست را از او بگیرد، دیگ حسادتشان به جوش و خروش در آمده دیو رذالت و خصومت چهره واقعی را از پرده بیرون انداخته است.

مملکت خودمان در تاریخ بیش از هزارساله‌اش چقدر از دست رقابت‌های حسودانه وزراء و علما و بزرگان صدمات غیرقابل جبران دیده و «امیرکبیر»ها و «حلاج»ها را از دست داده، «صدرالمتألهین»ها خانه نشین و تبعید شده‌اند و به طور کلی در هر جا جلوی ابتکار و هنر و خدمت، سدهای سکندری کشیده شده است! چقدر کارشکنی‌ها و اختلافات در محافل سیاسی و مبارزات اجتماعی ما در اثر رقابت‌ها و حسادت‌هایی برسر شهرت و ریاست جلوی اتحاد و اقدام را گرفته و می‌گیرد!

غالباً چنین پیشامدهای دلخراش از ناحیه کسانی سرمی‌زند که خود و دیگران، آنها را قبلاً نمونه خدمت به نوع و نیکنیازی می‌گرفتند. چرا این طور می‌شود؟

برای آنکه نیکنیازی و خودنیازی در ریشه، به یک مرکز و مبدأ منتهی می‌شوند؛ به «خودشخصی»، برگشت به خود و «درون‌گرایی».

چطور ممکن است دست آخر آن، غیر از در جازدن و توقف یا تخریب باشد؟ لازمه تحرک و ترقی، چه در علم مکانیک، چه در طبیعت جهانی و چه در طبیعت انسانی، وجود یک نیروی خارجی راننده یا کشنده و بالابرنده است.

ادیان بزرگ‌ترین عمل ترکیب و توافق و بزرگ‌ترین اثر تحرک را به وجود آورده‌اند. صرف نظر از حقیقت خدا و اصالت پیغمبران، آنچه عملاً مشهود است و در نزد معتقدین انجام گرفته است:

اولاً، یک ترکیب سه جانبه «عقل» و «عاطفه» و «عمل»؛
ثانیاً، توافق و تعادل میان «نیکنیازی» و «خودنیازی» است.

یک فرد (یا جامعه) مسلمان مؤمن که عارف و عامل به قرآن باشد، نه تعارض و توهین در عقل و عواطف خود می‌بیند (زیرا که خدا و اصول دین را به دلیل عقل و تحقیق قبول کرده است) - لاقفل برای خودش - و در صفات اعلای پروردگار ذوالجلال، آن‌طور که معرفی شده است، در تعلیمات اسلام، تمام ارزش‌ها و کمالات و خدماتی که می‌تواند در بالاترین حد ممکن مورد ستایش و دلخواه باشد بیابد. و نه معتقدات دینی، او را از عمل و زندگی برکنار می‌کند. بلکه بالعکس، مکتب قرآن یک مجموعه بهم پیوسته‌ای است که با راهنمایی عقل و باشروع از خالق و با پیوند خالق و مخلوق و با جادادن خدا در دل‌ها ترکیب سه گانه ایمان و تقوا و عمل صالح را سه پایه اساسی زندگی و کلید بهشت قرار داده است که ابهام و اعوجاج یا خاموشی و رکود در آن نیست. فکر، افق بلند روشنی را می‌بیند و دل آرام و امیدوار است، چون معشوق را در میان دارد یا در طریق وصال آن است و دیده و دست نیز پیوسته باز و در کاراند تا طبیعت و خلقت را هر روز بازتر و عظیم‌تر ببیند و به مردم و دنیا بیشتر خدمت نمایند.

ضمناً اعتقاد و عبادت خدا به معنی استعفای از استعدادهای بشری و استغنائی از طلب و تلاش نیست. به حکم آیاتی مانند:

«... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.»^۱

«أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَّزْرًا خَرَى.»^۲

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بَقِيَ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»^۳

بهره افراد و اقوام از مساعی و مکتسبات آنها فراهم می‌شود و به طوری که در رساله‌های «خودجوشی»^۱ و «ذره بی‌انتهای»^۲ نشان داده شده است، همه چیز از درون

۱. نجم (۵۳) / ۳۹: ... برای مردم پاداشی نیست جز آنچه خود کرده‌اند.

۲. نجم (۵۳) / ۳۸: ... که هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد.

۳. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا چیزی را که از آن مردمی است، دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.

خود ما باید سرچشمه بگیرد و بجوشد. از طرف دیگر، در دعوی خانگی میان «نیکنیازی» و «خودنیازی» با واسط آوردن یک مقام ثالث مافوق یعنی خدا توافق و تعادل کامل مابین دو حریف متخاصم در جهت غیر شخصی و خدمات به دیگران تأمین شده است. خدا- خدای معرفی شده از طرف انبیاء- از یک طرف منشأ و امرکننده نیکی‌ها و مظهر نیک است و از طرف دیگر برآورنده نیازها و خالق خودها و بازگرداننده آنها به سوی خویش.

وجه اول خدا، جنبه نیکنیازی ما را به بهترین شکل ارضا می‌سازد و وجه دوم خدا، به خود نیازی ما سر و سامان و سمت و اطمینان می‌بخشد.

مؤمن خداپرست می‌داند که اگر رو به مردم و روی به کمال آورد و نیکی کند و نیک بخوهد به مصداق:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا...»^۳

به اضعاف مضاعف به خودش خدمت کرده است و اگر مصلحت دنیا و سعادت آخرت را طالب باشد، باید عبادت خالق و خدمت به خلق را پیشه گیرد. به این ترتیب مؤمن واقعی هر قدر خودخواه تر باشد، خدمتگذارتر و خوب تر است! چنان ترکیب و چنین تلفیق را هیچ مکتب و مسلک و مرکزی هرگز به وجود نیاورده است. تحرک و ترقی‌ای که ادیان توحیدی لااقل در ابتدای ظهور خود و تا زمانی که منحرف و آلوده نشده بودند، در میان توده‌ها به پا کرده‌اند و آثار تولیدی گوناگونی که بروز داده‌اند نیز بی‌نظیر است.

البته نمی‌خواهیم از این راه بگوییم، بی‌ایند دیندار شوید و خدا را بپرستید. ایمان مقوله و مسئله دیگری است. خدائی که روی مصالح شخصی و اجتماعی شناخته و پرستیده شود، خدا نیست، بلکه به نحوی از انحاء و در مرحله نهائی «خود» است، خدای بشری است، بت است. پیغمبران از این راه وارد نشده و ما را به این دلیل و

۱. رساله «خودجوشی» چهارمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۲) به نام «بعثت (۱)» می‌باشد که توسط شرکت انتشاراتی قلم چاپ و منتشر شده است.

۲. رساله «ذره بی‌انتها» سومین اثر مندرج در مجموعه آثار (۱) به نام «مباحث بنیادین» می‌باشد که توسط شرکت انتشاراتی قلم چاپ و منتشر شده است.

۳. انعام (۶) / ۱۶۰: هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابر به او پاداش دهند...

منظور به سوی او نخوانده‌اند، خود خدا را که غیر از ما است و ما برای او هستیم، معرفی و توصیه کرده‌اند.

مردم مختارند او را بپرستند یا نپرستند.

آنچه مسلم است این است که بشر نمی‌تواند به امید اومانیسیم و به اتکای عواطفی موسوم به انسانی و اخلاقیهای فلسفی، کشتی طوفان زده دنیا را در این دریای متلاطم تاریک به ساحل نجات و سعادت برساند.

نیکنیازی واقعیت و عظمت دارد. اومانیسیم نیز خوب است، ولی به شرط آنکه به وسیله خداپرستی، توجیه و تقویت شود. کما اینکه دینداری نیز اگر بخواهد باقی بماند، دنیا را تصرف کند و آخرت را تأمین نماید، نمی‌تواند صرفاً یک مکتب نظری و لفظی یا یک سلسله روایات و عبادیات خالی از عمل نیکنیازی و محبت و خدمت به خلق باشد.

* * *

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ.
وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ.
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»^۱

۱. صافات (۳۷) / ۱۸۰ الی ۱۸۲ : منزّه است پروردگار تو - آن پروردگار پیروزمند - از هر چه به صفت او می‌گویند. و سلام بر پیامبران. و حمد از آن پروردگار جهانیان است.

